[illegible]

بازدید شد
۱۳۵۳ خ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

نجم الهدایه

بازدید شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: مجموعه / فارسی

مصنف: ابوطالب کاشانی و محمد جعفر استرآبادی

مؤلف:

خطی: نستعلیق مختلف الطر

چاپی:

سال چاپ یا تحریر: ۱۲۳۷ ق — عدد اوراق: ۱۵۸

جزء کتب: فقه — شماره:

شماره عمومی: ۹۹۹۸ — شماره قبض:

واقف: دکتر شمس الدین جزایری — تاریخ وقف: شهریور ۱۳۴۸

طول: ۲۱ — عرض: ۱۵

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

اهداء بکتابخانه مبارکه آستانه مقدس
حضرت علیه السلام
شماره ۲۸
نام کتاب هدایة الانام
کتابخانه آستان قدس

هدایة الانام

هذا کتاب هدایة الانام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بین لنا طریق العمل بنصب الاعلام فاظهر لنا سبل الخیرات بنشر الاحکام و ارشدنا بارشاد الرسول الی دین الاسلام والصلوة والسلام علی محمد و آله افضل الانام اما بعد چنین گوید بنده کم نام و مستغرق بحر آثام و خادم علما اعلام طالب سعادة جاودانی ابن المرحوم الحاج ملا محمد حسن الکاشانی الارانی عفی عنه الله بعیوب نفسه و جعل یومه خیرا من امسه که چون اعلم علماء زمان و افضل فضلاء و مجتهدین دوران جامع بین معقول و منقول کامل در فروع و اصول ناشر احکام دین خیر البشر مولانا حاجی ملا محمد جعفر استرابادی ظله الله ظله علی رؤس الانام نظر بقصور همت اکثر ناس در رساله عملیه خود که نجم الهدایه نام داده احکام ضروریه عبادات و معاملات را بیان نموده و از انها در هیچ باب تعدی نفرموده و بعضی از مسائل محتاج الیها را ترک کرده بودند و بسیاری از طالبان ایمان در این اوان محتاج بودند بمسائل خیر که متروک و فروع غیر مذکوره لهذا امر فرمودند این حقیر کثیر التقصیر قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه را که آنچه فتاوی ایشان را که در کتاب ینابیع الحکمه که شرح است بر نظم اللمعه بلغه فارسیه در رساله علیحده بیان نمایم تا رفع احتیاج مقلدین ایشان بقدر الامکان بشود و حقیر در مقام امتثال بعون ملک متعال برآمده شروع در مقصود مینمایم و آنرا مسمی نمودم بهدایة الانام الی فروع الاسلام امید از رب مجید آنکه مسمی مطابق اسم و در وقوع موافق جسم اتفاق افتد و مرتب نمودم آنرا بر یک [illegible] و چند باب اما مقدمه پس در آن دو مطلب است

مطلب اول در بیان اصول دین است [illegible] این پنج است اول توحید است که کمال واجب الوجود است در ذات او دوم عدل است که کمال واجب الوجود است در افعال او سیم نبوت است که ریاست الهیه است بالاصالة از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامت است که ریاست عامه است بر وجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوب منصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب [illegible] تم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معاد است که عبارت از بودن عبارات

فقد اراد

کمال و خود از ازواج و حشر و حساب است توحید یعنی خداوند واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کمال و جمال است و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است و صفات ذاتیه او عین ذات است و واحد و یکتا است و بی شریک و بی همتا است عدل یعنی خداوند واجب الوجود عادل است و در جمیع افعال کامل است و از ظلم منزه و مبرا است و از قبح و شرور مجرد و معرا است و جمیع فعلهای او نیکو است و با غرض و فایده است عاید به بندگان او است و صاحب لطف بر بندگان است و فعلهای او همه بجهت مصلحت ایشان است و حاشا که بدهد بندگان همه را با قدرت و اختیار بدون تفویض و اجبار نبوت یعنی پیغمبر ما محمد بن عبد الله پیغمبر بر حق است بسوی انس و جان فرستاده شده است بسبب لزوم عقلی بسوی بندگان با معجزات چند از جمله آنها است معراج جسمانی و شق القمر و قران مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث شده اند بسوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهان است و آخر پیغمبران و دین او باقی است تا روز قیامت و از برای او است اذن شفاعت امامت یعنی علی ابن ابی طالب با یازده فرزند او که هر یک اعلم عصر خود بوده اند و بشر معصوم از جمیع گناهان بعد از پیغمبر آخر الزمان امام بر حق میباشند بر جمیع بندگان و جانشین بلا فصل پیغمبر از یکی بترتیب یعنی نه دفعه تمام پیغمبران و واجب است بر جمیع مکلفین مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و امام اول علی بن ابی طالب و امام دوم امام حسن مجتبی است پسر بزرگ او است و امام سیم امام حسین است که پسر دیگر او است و امام چهارم امام زین العابدین علی بن الحسین است و امام پنجم امام محمد باقر است و امام ششم امام جعفر صادق است و امام هفتم امام موسی کاظم است و امام هشتم امام علی بن موسی الرضا است و امام نهم امام محمد تقی است و امام دهم امام علی نقی است و امام یازدهم امام حسن عسکری است و امام دوازدهم امام محمد مهدی است که آخر امامان است و صاحب زمان است و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را از ظلم و کفر پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد عجل الله فرجه و سهل مخرجه معاد یعنی خداوند عالم زنده میگرداند جمیع بندگان را بعد از مردن در عالم برزخ در بدن مثالی از برای عذاب و نعمت بعد از سوال قبر و فشار آن که بدن اصلی تعلق میگیرد در روز قیامت کبری و محشور در بدن اصلی از برای حساب و ثواب و عقاب بعد از میزان و نیکوکاران مانند ایشان را چون جماعتی از ایشان عفو شده باشند بشفاعت و مراد آنکه چون حسنات مغفوره باشد باعث عفو از گناهان است از پل صراط و حق است بر دوزخ جهنم کشیده و از موی باریکتر و از

سال ۱۳۴۸ مشهد [illegible]
[illegible]

[illegible]

یا عفو از آن شفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از جهنم بیرون آورد و باعراف یا بهشت برد

مطلب چهارم در بیان بعضی از احکام اجتهاد و تقلید است بدانکه شخص مکلف در این زمان
که زمان غیبت امام است باید که داخل باشد در یکی از دو صنف و اگر خارج از این دو صنف باشد
و باحتیاط عمل نماید عمل او باطل است اول مجتهد است و آن کسی است که اخذ کند احکام شرعیه را از
ادله تفصیلیه او و واجب است بر این شخص که عمل کند در حکمی که اجتهاد کرده است برای خود بلکه احوط و حرام است تقلید
کردن او است در حکمی که اجتهاد او در آن نکرده است بشرط وسعت وقت از برای اجتهاد کردن و هرگاه تنگ شود
وقت از اجتهاد و مضطر شود ظاهر اینست که جایز است تقلید نمودن او مجتهد دیگر را بقدر رفع ضرورت
دوم مقلد است و آن کسی است که اخذ کند احکام فروع دین را از مجتهد زنده عادلی که عالم باشد باجتهاد او
و عدالت او یا بشنیدن از خود یا بگفتگو و دیدن تصنیفات و ترجیحات او اگر او را قدرت بر تمیز باشد یا بشیوعی
که مفید قطع باشد در میان صاحبان تمیز یا بواسطه بی‌حقه و آن مجتهد اگر ممکن نشد و اگر ممکن نشود بیک واسطه
یا چند واسطه که کلام آنها مفید قطع برای مجتهد باشد یا آنکه هر یک عادل باشند بلکه جایز است عمل نمودن
بکتاب او و خط او بشرط اینکه معلوم باشد که آنها از او است و معنی تقلید عمل نمودن بقول مجتهد حی است
از جهه اینکه قول قول او است بعد از علم باجتهاد و عدالتش و تقلید جایز است شخص عاجز باشد از اجتهاد
کردن بسبب جمع نمودن شرایط و جایز نیست بالکل تقلید میت تقلید مجتهد میت خواه اولا در حیات
او تقلید کرده باشد یا نه بنا بر هرگاه عاجز باشد از تقلید حی بسبب نبودن او یا نبودن او در شهر دیگر یا عدم امکان وصول
و نحو این از عذرها میتواند تقلید میت نماید و هر کس که از این دو صنف بیرون باشد بغیر مقلد باشد
~~و نه مجتهد در این زمان ممکن نیست تقلید مثل اکثر مردم عوام ... با ممکن نبودن تقلید مجتهد~~
~~حی عدول جایز است ... این مسئله ... بر وجه صحیح باشد ... علما اگر ممکن نشود~~
و احوط این است که در این صورت عمل نماید بقولی که مشهور است بین علما و تقلید میت نیز در این صورت
جایز است و فرقی نیست در جواز تقلید در حکم نظری قطعی و ظنی و در حکم بدیهی شرعی و وجوب
صلوة یومیه تقلید ضرور نیست و هم چنین حکم تکلیفی که عبارت از وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه است
یا وضعی مثل سببیت و شرطیت و مانعیت و اصح آنست که شرط است در تحقق تقلید عمل کردن و کافی نیست
محض التزام و تحریک کردن بر اینکه مقلد فلان مجتهد باشد ... و باید
دانست که اگر مجتهد عادل منحصر در یکی باشد یا آنکه از برای مقلد ممکن نباشد رجوع نمودن بغیر از یکی

لازم است

۳۶

لازم است برآن که بقول او عمل نماید و بر آن مجتهد نیز لازم است فتوی دادن با اگر سؤالی کند از مسئله که محتاج الیه او است
مثل کیفیت قطع دعواها و نزاعها پس واجب نیست برا جواب بلکه گاهی حرام است مثل اینکه منجر شود بابطال
حقی و اگر مجتهد عادل متعدد باشد و رجوع بهر یک ممکن باشد پس اگر همه مساوی باشند در علم و معرفت و ورع
و نحو اینها آن مقلد مخیر است در اول تقلید که بهر یک رجوع کند و واجب است با تعدد تعیین مجتهد خود
اگر چه متفق باشند در فتوی بنا بر احوط و اگر بعضی اعلم باشند باین معنی که قوه استنباط او و استنباط
او و حفظ او یا ضبط کرده او بیشتر باشد یا مثل این باشد و معلوم باشد که او بعض چنین است در این صورت
نیز مخیر است میان رجوع باعلم و غیر اعلم در اول امر بنا بر اقوی هر چند احوط رجوع باعلم است چنانکه مشهور
قائل‌اند بلکه احوط تحصیل علم باعلمیت و تفحص از اعلم است با امکان لکن اگر پیش از علم باعلم تقلید
غیر اعلم را کرده باشند اولی این است که بهمان قول باقی باشد و اگر همه در علم مساوی باشند لکن بعضی اعدل
باشند از بعض اولی این است که رجوع بقول اعدل نماید هر چند لازم نداند و اگر تعارض کند اعلمیت
با اعدلیت تخییر باقی است بنا بر مختار که عدم وجوب تقلید اعلم است و بنا بر مشهور باید اعلم را مقدم داشت
و احوط تقدیم کسی است که مظنون الاعلمیه یا اعدلیه باشد و هم چنین کسی که در مقدمات اجتهاد اعلم باشد
اگر چه در فقه مساوی باشند و هم چنانکه در تقلید متابعت اعلم لازم نیست بلکه احوط است هم چنین در هر فقه
و هر چیزی که در آن اجتهاد و عدالت شرط است مثل تولیت امر ایتام و غائبین و مجاهدین متابعت اعلم لازم
نیست لکن احوط است و جایز است تبعیض در تقلید یعنی که در بعضی مسائل تقلید مجتهدی کند و در بعضی
دیگر تقلید دیگری اگر چه قصد نمی از آن است نه امر ... باشد لکن بشرط اینکه دو نوع از مسئله باشند
مثل صلوة و زکوة یا عبادات و معاملات و اما اگر هر دو مسئله دو صنف از یک نوع و یک کلی باشند مثل
نجاست غساله پس جایز نیست تبعیض بین صنفین مثل اینکه در غساله بول تقلید مجتهدی را کند که میگوید
مطلق غساله پاک است و در غساله خون تقلید دیگری را کند که میگوید مطلق غساله نجس است پس تبعیض جایز
نیست اگر چه ثانی اعلم از اول باشد و هم چنین جایز نیست تبعیض شخص این مجتهد را در یک مسئله مشخصه
تقلید کند دو مجتهد را لکن در دو زمان و جایز نیست عدول نمودن از قول مجتهدی بعد از عمل با و
بسوی قول دیگری اگر چه اعلم باشد مگر اینکه او حیوة داشته و از عدالت بیرون رفته و رای او تغییر یافته است
پس اگر بمیرد عدول واجب است و هم چنین اگر فاسق شود و اگر رای او در مسئله تغییر کند جایز است
رجوع بغیر او در همین مسئله و واجب نیست که برای حاکم او عمل کند لکن ظاهر اینست که صحیح است ... اکتفا

بروش را بنابر او از عبادات و معاملات و لازم نیست قصد کردن در اول ورود مال و نحو آن در دوم و اگر باقی
ماندن بر رای مجتهد مستلزم عسر و ضرر باشد عدول نیز جایز است و اگر افتد کند قول مجتهد را و بر خطا اقدام نماید
عمل او در واقع اتفاق بیفتد که عمل کند جایز است عدول بنابر اقوی و باید دانست که جایز نیست از برای
غیر مجتهد آنکه فتوی بدهد بعنوان مجتهدی بدون قصد حکایت از او بلکه بعضی او را گناه کبیره و بعضی کفر شمرده اند
هر چند حق این است که او صغیره است و با اصرار کبیره می شود و از عدالت بیرون می برد بلکه باید نسبت دهد فتوی را الی
مجتهد معین یا بر وجه خصوص در هر مسئله یا بر وجه عموم مثل اینکه بگوید که فی جمیع مسئله که میگویم رأی فلان مجتهد است

باب اول

در مسائل طهارت است و آن بر دو قسم است اول طهارت از حدث و او عبارت است از نظیف
مطلق است بر حالتیکه بسبب وضو و غسل در عبادتیکه مشروط باو است و این حالت حاصل می شود بوضو و غسل و تیمم
دوم طهارت از خبث و او عبارت است بر حالتیکه بسبب عدم وجوب اجتناب از او است و در این باب چند مطلب است

مطلب اول در اقسام آبها و احکام آنها است و در آن چند فصل است **فصل اول** در آب مطلق است و آن
جسم مایعی است که آن را در عرف آب گویند بی قید یا با قید بیان مثل آب چاه و آب حوض و امثال اینها و فرق در
نشده باشد از جسمی دیگر مثل آب انار و هندوانه و ممزوج به دیگری اسم نشده باشد بنحوی که در عرف او را آب گویند
مثل شور یا و آب جلو از جسمی دیگر هم بالاتر یا مده مثل گلاب و اقسام عرقها چرا که اینها همه سوای آب مضاف
میگویند و آب مطلق خود نفسه پاک است و پاک کننده نیز میباشد از حدث و خبث و حدث امری است که
باعث می شود از برای مکلف در وقت حصول یکی از موجبات وضو یا غسل که مانع است از هر چیزی که شرط است
در او طهارت مثل نماز و موقوف است رفع او بر نیت و خبث نجاسات ده گانه است و نجس می شود آب بسبب
تغییر یافتن رنگ یا بو یا طعم او بسبب یکی از نجاسات بشرطی که ملاقات کند با عین نجاست و تغییر او حسی
باشد نه تقدیری مثل آب ها از بودن و بجوانش درک کنند پس اگر تغییر بسبب مجاورت آب با نجس باشد مضر نیست
و هم چنین اگر ملاقات با متنجس مثل شیره نجس کند و تغییر یابد ضرر ندارد و باکی می شود آب متغیر بنجاست
بزایل شدن تغییر او بخودی خود یا بعلاجی اگر جاری باشد یا جوشد از زمین بقوة داعماً و جاری بر روی زمین باشد
یا اتصال یابد بلکه هر گاه کر مجتمع شد لکن جاری نباشد مثل آب چاه حکم او نیز این است بنابر اصح و هم چنین پاک
می شود بملاقات نمودن بکر آب مطلق بشرطی که آن کر پاک باشد و موجب زوال تغیر در حین ملاقات
یا بعد از او نشود و آن کر بر صفت عدم تغییر خود باقی ماند و صدق کند عرفاً بعد از ملاقات که هر دو یک آب اند
پس اگر کر نجس باشد یا ملاقات او موجب زوال تغیر نشود یا آنکه او نیز متغیر شود پس آن آب نجس پاک نمی شود و بر نجاست

اول باب است و در کر مطهر مطلق از قلت با صدق وحدت کافی است بغیر شرط نیست در قوی او بهک و نحوه حقیقیه یا عرفیه
و هم چنین ممزوج شدن او با آب نجس و هم چنین از بالا در ریختن او بلکه بهر نحو ملاقات شود و یکی شوند کافی است
و آب مطلق بر دو قسم است کر و قلیل اما کر پس آن را علما دو حد کرده اند یکی بمساحت و او آن است که در
ظرفی باشد که هر یک از طول و عرض و عمق او سه وجب و نیم بوجب شخص مستوی الخلقه باشد که حاصل ضرب آنها
چهل و دو جب و هفت هشتم وجب است و دیگری بحسب وزن و او هزار و دویست رطل عراقی است که هر رطلی صد و سی درهم است
و هر درهمی دوازده نخود و نیم و عشر نخود است و آن متوسط است که بحسب من تبریزی که سنگ هشت عباسی چنانچه
متداول است در طهران و غیر آن صد و بیست و هشت من تبریزی الا بیست مثقال صیرفی است که بمن شاهی
چنانچه در کاشان و اصفهان متداول است شصت و چهار من شاهی الا بیست مثقال است و حکم
آب کر آن است که نجس نمی شود بمجرد رسیدن نجاست بآن بلکه باید که رنگ یا بو یا طعم آن تغییر یابد چنانکه
گذشت **واما** آب قلیل و او آن است که کمتر از کر باشد اگر چه یک مثقال باشد پس بمجرد رسیدن
نجاست باو نجس می شود اگر چه تغییری در او پیدا نشود بشرطی که آب جاری و آب چاه نباشد و اما اگر جاری
باشد یا آب چاه باشد پس مشهور بین متاخرین و اصح این است که مثل کر است و بمجرد رسیدن نجاست باو
نجس نمی شود لکن مشهور متقدمین قلیلی قلیل و قسمی آب چاه سوم مثل قلیل که دانسته حکم نجاست نمود بمجرد
ملاقات و بالجمله آب قلیل نجس بملاقات کر بر وجه گذشت و هم چنین بملاقات آب جاری اگر
چه کر نباشد علی الاصح بشرطی که آن از بالا بریزد بر او یا مساوی یکدیگر باشند نه اینکه جاری در زیر
باشد و هم چنین بواقع شدن باران بر آن مطلقا و شرط نیست باران بقدری باشد
که از ناودان جاری شود **فصل دوم** در آب مضاف است و از تعریف مطلق تعریف
او معلوم شد و آن در شرع پاک است بنفسه با ملاقات در صورتیکه اصلش پاک باشد و اگر مصعد
شده باشد از اعیان نجسه مثل اینکه کل یا آب دیگ نجس باشد پس حکم به نجس و طهارت گلاب یا عرق ها
ولکن پاک کننده نیست مطلقا در رفع نمیکند هیچیک از حدث و خبث را علی الاصح پس وضو گرفتن باو
صحیح نیست و نجاسات را نیز پاک نمی کند و نجس می شود آب مضاف خواه قلیل باشد و خواه بقدر
کر بمجرد رسیدن نجاست از بالا یا پائین او و اگر چه کم باشد بلکه برسیدن متنجس باو نیز نجس می شود
و فرقی نیست در این حکم میانه اینکه تغییر در رنگ یا بو یا طعم او پیدا شود یا نه
اما هر گاه آب مضاف و او بقدر کر باشد بر وجه اتصال کر آب در بالا و نجس شده در زیر باشد

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

مثل اینکه گلاب و بید مشک را با آب [illegible] را در جائی که نجس بریزی پس باید گفت آن فرد از مضاف
که ملاقات با نجس کرده است نجس می شود و در نجس شدن باقی اجزاء آب که در بالای او هست بسبب سرایت
نمودن نجاست از اسفل باعلی خلاف است و اصح عدم سرایت و عدم نجاست است و پاک می شود مضاف
نجس که آب مطلق شود بسبب متصل شدن او با آب مطلق کر بنا بر اصح **فصل سیم** در حکم آب چاه است
بلا اصح آن است که او بمجرد ملاقات نجاست نجس نمی شود چه قلیل باشد و چه کثیر تا اگر تغییری در آن حاصل شود
بسبب رسیدن نجاست نجس می شود و مشهور اکثر متقدمین آن است که بمجرد ملاقات نجس دانسته اند و پاک می شود
از نجاست ~~در صورت تغیر علی الاصح~~ بنا بر قول متقدمین بملاقات کر بر وجه گذشته و بملاقات
جاری و بوقوع باران بر او و هم چنین بنزح آب بنا بر قول متقدمین و ایشان نزح آب را واجب
و پاک کننده دانسته اند لکن چون نزد اصح این است که نجس نمی شود بمجرد ملاقات نزح مقدرات بر عبید واجب نیست در
بلکه احتیاط و مستحب است و اما در صورت تغیر وی نیست پس باید نزح شود تا تغیر رفع شود آنگاه پاک
می شود و مستحب است کشیدن کل آب چاه از برای افتادن مسکر که مایع است در اصل مثل شراب و هم چنین
خون حیض و نفاس و استحاضه و هم چنین هرگاه بمیرد در او گاو و بزرگ نری که با او شخم می کنند یا شتر
چه ماده و چه نر و چه بزرگ و چه کوچک و هم چنین هرگاه بعد از مردن در او افتند و مستحب است
کشیدن آب کر از برای اسب و خر و استر و گاو ماده هرگاه در چاه بمیرند اگر چه بعد از مردن
در چاه افتند و هفتاد دلو مستحب است در اینجا از برای مردن انسان در او و پنجاه دلو از
برای خونی که او را در عرف بسیار گویند ~~مثل کشتن گوسفند که او را در چاه سر ببرند~~ و خون حیض و نفاس
و استحاضه نباشند و هم چنین از برای غایط و چهل دلو از برای مردن روباه و گوسفند و خوک و
و سگ و گربه و بول مرد و سی دلو از برای [illegible] باران که مخلوط باشد ببول و غایط انسان
و سگ هم و ده دلو از برای افتادن غایط خشک و خونی که او را در عرف کم گویند مثل
اینکه مرغی را در چاه سر ببرند و هفت دلو از برای افتادن سگ و مردن آدمی از زنبور و غسل
کردن جنبی که بدن او از نجاست خالی باشد در او و هم چنین غیر جنب از کسی که غسل بر او واجب است بنا بر احتیاط
و مردن مرغ در او و بول بچه بعد از شیر باز کردن و [illegible] از احتلام و از برای مردن [illegible]
موش در او و پنج دلو از برای فضله [illegible] و سه دلو از برای مردن موش یا [illegible] کردن او و مردن

بادکه رنگ او در رنگ نجاست شود و یا بوی او بوی نجاست شود یا آنکه طعم او طعم نجاست شود م

صورت علم تغیر م

منزوحات چاه

مثل خونی که گوسفند را در چاه سر ببرند و خون او در چاه ریزد م

و خون در چاه بریزد م

نجاست خوردن با منقار [illegible] م

مار و یک دلو

مسئله تراوح

مار و یک دلو از برای مردن گنجشک و مجموع این که مذکور شد همه سنت است و در آن صورت ها که کشیدن مجموع سنت (از باب احتیاط م)
یا واجب بود هرگاه مجموع را نتوان کشید بسبب بسیاری آب چاه و تند جوشیدن او تراوح نمایند و آن
این است که چهار نفر مرد از اول روز تا شام بعد از آنکه پیشتر اسباب را مهیا کرده باشند مشغول شوند
بکشیدن آب چاه با تنگ و لکن بکشند هر دو از اینها که یکی در بالای چاه بکشد و دیگری در ته چاه
دلو را پر کند بعد از خسته شدن اینها هر دو دیگر بیایند و این دو نفر استراحت کنند مشغول شوند
بکشیدن [illegible] دیگر باید و دیگری در ته چاه و هم چنین مشغول باشند تا شب و فاصله شغل دیگر
و باید که از باب مقدمه قدری از شب داخل کنند از طرف صبح و شام و می توانند که مجموع ایشان
نماز جماعت کنند لکن نمی توانند که همه یک دفعه نماز را ادا کنند و هم چنین نمی توانند [illegible]
نیست [illegible] روز از شب و هم چنین مرکب از روز و شب و هم چنین اگر [illegible] از چهار نفر
اگر چه کار چهار نفر بکنند و هم چنین چهار زن و بدانکه چاه آب نجس نزدیک بالوعه یا جائی که در آن
آب [illegible] ریزند و بعضی اصحاب [illegible] رسیدن آن با آب چاه نجس نمی شود بلکه نجس
نمی شود در هیچ صورت مگر در صورتیکه علم حاصل شود به اتصال آب چاه با [illegible] یا تغیر شدن
آب چاه در رنگ یا بو یا طعم باین سبب پس اگر متصل شود لکن موجب تغیر نشود نیز پاک است
لکن مستحب است در زمین سخت آنکه میان چاه [illegible] پنج ذراع دور کنند از چاه خواه عمق چاه بیشتر باشد
یا [illegible] یا مساوی باشند و هم چنین در زمین نرم هرگاه عمق [illegible] بیشتر باشد از چاه و اما هرگاه
زمین نرم عمق هر چه که باشد یا آنکه چاه عمقش بیشتر باشد پس مستحب است بعد میان اینها بقدر
هفت ذراع **فصل چهارم** در احکام سؤر است و آن آب قلیل است که بان رسیده باشد جسم
حیوانی اگر چه دهن او باشد و او در نجاست و طهارت تابع آن حیوان است پس اگر آن حیوان
نجس باشد مثل سگ و خوک و کافر آن آب نیز نجس است چه که قلیل است و اگر پاک باشد
پاک است لکن در بعضی مواضع مکروه است و تفصیلش این است که مکروه است سؤر [illegible]

یک دفعه جا [illegible] م

دان را بالوعه گویند م

رنگ یا بو یا طعم نجاست م

که از هم دور باشند م

از نجاست

استر و فیل و ولد زنا و مار و موش و حیوان جلال یعنی فضله خور که گوشت او بروید و استخوانش محکم شود
پس از استبراء و حیوان مرده خوار بشرط خالی بودن موضع ملاقات از نجاست و الا نجس است
و هم چنین عرق زن حایض که محفوظ از نجاست نباشد **مطلب دوم** در بیان
نجاسات و احکام طهارت پس در آن سه فصل است **فصل اول** در بیان نجاسات است و
آنها ده است اول سگ غیر دریائی دوم خوک غیر دریائی و هم چنین نجس است اجزاء این دو
خواه روح حیوة در او حلول کند یا نه مثل استخوان و مو و هم چنین نجس است حیوانی که متولد
شود از این دو نیز خوک یا سگ و از آنها حیوانی متولد شود بشرط اینکه او را در عرف سگ یا
یا خوک گویند بلکه مطلق اگر چه اسم دیگری داشته باشد بنا بر احوط و اولی اگر نگوییم اقوی است
و هم چنین نجس است حیوانی که متولد شود از یکی از این دو با یک حیوان پاک مثل اینکه سگ
با گرگ یا بز جفت شود و حیوانی متولد شود بشرط اینکه شباهت داشته باشد به سگ یا خوک
پس اگر مثل آن حیوان طاهر باشد یا اینکه مثل هیچ حیوانات از برای او نباشد پس اقوی طهارت
او است و لعاب دهان سگ و خوک نجس است و هم چنین شور آنها **سیم** کافر است و آن
آن کسی است که خارج باشد از دین اسلام بسبب انکار خدا یا پیغمبر یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله یا بعضی
از ضروریات دین خود خواه این انکار بزبان باشد یا بدل یا باعضا و ارکان و خواه این
کافر اصلی باشد چه حربی مثل اروپ و چه ذمی مثل گبر و یهود و نصاری و خواه مرتد باشد یعنی مسلم باشد
لکن بسبب رده کفر و انکار یکی از اشیاء مذکوره از اسلام بیرون رفته باشد و فرقی نیست
در مرتد بین اینکه فطری باشد یعنی در حالت انعقاد نطفه او یکی از ابوین او یا هر دو مسلم بوده
و او رده کرده و از اسلام بیرون رفته یا ملی یعنی هیچ یک از ابوین او مسلم نبوده لکن
کافر بعد از بلوغ اختیار کرده دین اسلام را بر دین پدر یا مادر و بعد از اسلام باز بکفر برگشت
و خواه ادعای اسلام بکند و خود را از جمله مسلمین بداند مثل خوارج و آنها که ملحق اند

که هیچ امامی بعد از پیغمبر قائل نیستند نه علی را و نه ابو بکر را و هر کس ادعای امامت نماید خروج بر او را واجب میدانند
و نواصب که کسانی اند که اظهار عداوت علی بن ابیطالب یا یکی از باقی ائمه را می کنند و عقیده دارند آنها
کسانی اند که علی بن ابیطالب را خدا میدانند و نبوت را قائل نیستند و مجسمه یعنی کسانی که خدا را جسم میدانند
مثل طایفه از اهل سنت و بعضی از عوام شیعه یا اینکه ادعا بکنند مثل بعضی و هم چنین نجس است اولاد کفار پیش از
بلوغ بنا بر اقوی هر گاه اسیر کنند آنها را مسلمین تنها یا با مشارکت کافر پس حکم بطهارت آنها می کنند بتبعیت
مسلم و هم چنین هر گاه یکی از ابوین او مسلم باشد حکم بطهارت آنها میکنند و احتیاج طهارت سنیان است
اگر چه سید مرتضی ایشان را نجس دانسته است و از جمله کفار اند آن طایفه از صوفیه که قائل اند
بوحدت وجود یا بمعنی که وجود ممکن را منکر اند و وجود منحصر در وجود واجب میدانند نه بمعنی اینکه وجود ممکن
ام است ولیکن بمعنی دیگر لازم است در جنب وجود واجب یا اینکه وجود اصیل وجود واجب است و وجود ممکن
ظل آن وجود است و از آثار و مصنوعات او است یا هر گاه وجود ممکن نیز از آثار وجود واجب بدانند
آن جماعت نیز کافر نیستند و هم چنین باقی طوایف صوفیه که منکر بدیهیات دین باشند مثل جماعت جبریه
و ملوکیه و اتحادیه **چهارم** خون حیوانی است که صاحب خون جهنده باشد هر چند حلال گوشت
باشد غیر از خون باقی مانده در باطن حیوانی که او را ذبح شرعی نموده باشند که او پاک است بشرط اینکه
آن حیوان در وقت ذبح بنفس قوی برده باشد از حلق بلکه خود در شکم او مانده باشد و الا نجس است
~~باقی مانده در باطن حیوان غیر حلال گوشت مثل که او نیز نجس است~~ و هر گاه مشتبه شود که جذب شده نیز
جذب بعد از علم بجذب یا اجتناب از آن واجب است و هر گاه شک کند در اصل جذب پس اجتناب
واجب نیست و فرقی نیست در نجاست خون بین کم و بسیاری بنا بر اصح یا بعض انواع او معفوات
و واجب نیست ازاله او مثل کمتر از درهم و خون قروح و جروح در بعض صور و تفصیلش می آید
پس اگر حیوان خون جهنده نباشد پاک است مثل ماهی و شپش و پشه بنا بر هرگاه و خون شکم پشه
مکیده باشد مثل خون انسان که از آن حالت ... هر گاه ... از ازاله
آن خون است و احوط ازاله خون ماهی است و اما علقه پس ظاهر نجاست او است و در خون

خون ادم

که در تو یا تخم مرغ است احوط است اجتناب از او اما مشک که بعضی از خونهای آهو است پس حلال و پاک است
و چرک پاک است و هم چنین آب غلیظ زردی که از زخم می آید و هم چنین آب ناف که از او می آید که همه پاکند
و پنجم مردار حیوانات است که خون جهنده داشته باشد خواه انسان باشد و خواه غیر او و فرق
نیست در غیر انسان میان اینکه حلال گوشت باشد مثل گوسفند یا حرام گوشت مثل شیر و گربه و پلنگ بلکه همینکه
بخوردن خود و بدون تذکیه شرعیه مرده او نجس است و بدن انسان در وقتی نجس است که مسلم و اهل قبله نباشد
و هم چنین غسل او را با تمام بر وجه صحیح نداده باشند و اما هرگاه معصوم یا شهید باشد یا اگر او را غسل صحیح داده
باشند پس پاک است و در حکم انسان است ولد صغیر یا دیوانه او و کسی که او مسلم باشد در ولایت
اسلام یا در ولایت کفر که در آن مسلم باشد با صلاحیت اینکه ولد از او بعمل آمده باشد پس میته حیوانی که خون
جهنده ندارد مثل مورچه و مگس و عقرب پاک است و اما اجزاء جدا شده از میته پس اگر جزئی است که
حیوة در او حلول می کند مثل گوشت و پوست نجس اند چه از حیوان نجس العین باشد و چه طاهر العین و اگر
جزئی است که حیوة در او حلول نمی کند مثل مو و استخوان و پر و پشم و کرک و ناخن و سم و شاخ هرگاه نبرید
بالدن [illegible] و کنده شده باشد پاک اند بشرط اینکه از حیوان نجس العین مثل سگ نباشد و الا نجس است و پاک
نمی شود بهیچ قسم و بشرط اینکه در حین رطوبت ملاقات با جزئی که حیوة در او حلول می کند ننموده باشد
و اگر ملاقات کرده باشد پاک می شود بشستن و اما اجزاء جدا شده از زنده پس اگر بزرگ اند مثل انگشت
و دنبه نجس اند و اگر کوچک اند مثل پوست هائی که در کنار زخمها و دملها و در زیر ناخن و صورت و لب
کنده می شوند پس پاک اند اگر چه حیوة در اینها در وقت کندن آنها باقی باشد با شستن ملاقات او با رطوبت
و ششم منی حیوانات است که خون جهنده داشته باشد خواه انسان باشد و خواه غیر او و صحرائی
باشد یا دریائی و خواه نر باشد یا ماده و خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت هفتم مست کننده است که روان
باشد بالاصاله مثل شراب و فقاع که تغییر شده است بسکر که او را از جو می گیرند هر چند او را [illegible]
بر طرف شده و فرق نیست در نجاست مسکر میان اینکه از انگور ساخته باشند یا خرما یا مویز یا عسل یا جو و اما شیره
انگور هرگاه بجوشد بخودی خود یا با آتش و [illegible] و غلیظ شود و مست کننده نباشد و دو ثلث او نرفته باشد
پس او پاک است علی الاصح الاقوی اگر چه حرام است بلا خلاف و اما آب جو [illegible] پس کلامی نیست در پاکی

و حلی

7

و حلیتش یکی از بعضی که اعتماد بقول ایشان نیست هم
هشتم [illegible] نهم فضله است در وقتیکه از حیوان حرام گوشت باشد یا بول مثل [illegible] باشد و آن حیوان خون جهنده
در وقت ذبح داشته باشد [illegible] که حرام است گوشت او مثل گربه نجس است فضله و بول آنها [illegible] حلال گوشت
مثل کبوتر و گنجشک پاک است فضله مرغ [illegible] که پاک است فضله او اگر حلال بنا باشد و الا نجس است و فضله آدمی پاک است و اما
بول اسب و قاطر و الاغ و مرکب اینها پس پاک اند با کراهت اگر چه اجتناب از آنها خصوصاً بول احوط است دهم
عرق نجس است که جنب شده باشد از زنا یا لواط نه از غیر اینها مثل استمناء الاقوی و لکن احوط اجتناب از عرق جنب حرام است
مطلقا و فرق نیست در نجاست عرق جنب از زنا یا لواط میان اینکه در حین فعل حاصل شده یا بعد از او و هم چنین نجس است عرق
شتر جلال و اما عرق جنب از حلال و از احتلام و زن حایض و نفسا و مستحاضه پس همه طاهر اند و هم چنین عرق مردی که
او را اکراه نموده زن بیگانه بر زنا و اما مسوخات مثل روباه و خرگوش و موش و زاغ و سوسمار پس در آنها خلاف است و اصح
معتقد طهارت است لکن با کراهت و هم چنین پاک است آهن و شیر دختر **فصل دوم** در احکام نجاسات است بدانکه
ازاله آنها از بدن و جامه مکلف واجب است لکن بجهة نماز و طواف و امثال اینها نه بالذات و از این جهة وجوب ازاله
آنها پیش از وجوب نماز و طواف بر مکلف و از غیر مکلف و با جمله هرگاه یکی از اینها ملاقات کند بدن یا جامه را با رطوبت
نجس می شود ملاقی او اگر چه آن ملاقات در آب جاری باشد مثل اینکه بول کند در آب در دست [illegible] دستش نجس می شود و هم چنین
هرگاه بپرد مگس و پشه و غیر آنها از پرنده و بنشیند بر روی نجاست با رطوبت پس بعد از او بپرد و بنشیند بر مکلف با علم بنجاست
موضع ملاقات او با رطوبت پس موضع نشستن او نجس می شود پس مکلف هرگاه اراده نماید که بکند نماز و غیر او از افعالی
که شرط است در صحت آنها طهارت بدن و جامه مثل طواف مطلقا و دخول مساجد در صورتیکه نجاست بدن و جامه مستلزم
ملوث و نجس شدن مسجد باشد علی الاصح و مطلقا علی الاحوط و حال آنکه در حین اراده بدن و جامه او نجس باشد بیکی از نجاسات
واجب است بر او که زایل کند این نجاست را از بدن و جامه بجز از آنها اگر چه با برکردن غیر چیزها مثل جامه [illegible]
اینها و این طهارت شرط صحت نماز و طواف است و هم چنین واجب است ازاله آنها از [illegible] مساجد و هم چنین از ظروف [illegible]
استعمال آنها در زمان علم بنجاست آنها و قدرت بر ازاله و مصحف و ظرف [illegible] و فرق نیست در وجوب ازاله نجاسات
از بدن و جامه و مسجد و ظرف میان اینکه کم باشد یا بسیار [illegible] رسیده باشد یا غیر او [illegible] در چند موضع خداوند عالم
از لطف خود بر مکلفین و بجهة سهولت امر بر ایشان عفو نموده در خصوص حکم [illegible] و ازاله او را واجب ننموده با اینکه نجس اند
اول خون زخم و دمل و [illegible] بشرط اینکه قطع نشود و در ازاله او مشقت باشد پس ازاله او بجهة نماز و طواف
واجب نیست نه کلی را و نه بعضی را و با او می شود نماز کرد خواه در بدن باشد و خواه در جامه و [illegible]
تبدیل جامه یا جامه پاک و اگر چه ممکن باشد لکن تبدیل در این صورت احوط است و هرگاه خون قطع شود یعنی زخم و دمل خوب شد

نشده باشد پس احوط و اورع این است که معفو نیست از این جهت بلکه اگر بقدر کمتر از درهم نجاسات معفو است و الا واجب است ازاله او
درهم چنین واجب است ازاله هرگاه قطع شود بقدر زمانی که وقت نماز کردن او در آنست باشد و کمتر از درهم نباشد بشرط اینکه ازاله او
مشقت تامی نداشته باشد و الا واجب نیست و احوط ازاله آن خون است هرگاه ملاحظت کند غیر موضع جراحت را اخواه بدن
اگر مشقت نباشد لکن واجب نیست و هم چنین احوط تبدیل جامه است با امکان و هم چنین هرگاه مخلوط شود این خون با آب یا با چیز دیگر مثل
آب بلکه احوط شستن او است در هر روز یکدفعه مثل جامه زن مربیه صبی دوم خونی است که بهم رسد در بدن یا جامه کمتر از بغلی (کم خواهد آمد م)
درهم بغلی باشد که بقدر سر بند بالائین انگشت ابهام است و فرق نیست میان جامه و بدن لکن عفو محقق بصلوة است نه طواف
و شرط است در عفو اینکه خون آن باشد غیر از حیض و نفاس و استحاضه و اگر از اینها باشد بقدر پر مگس او نیز معفو نیست هم چنین
هرگاه از سگ و خوک و شیر و پلنگ و گربه بلکه هر حیوان غیر حلال گوشت باشد معفو نیست و معفو نیست خونیکه زاید بر درهم باشد
بلکه هرگاه بقدر درهم نیز باشد معفو نیست و فرق نیست در جامه عفو میان خون مجتمع و متفرق پس هرگاه متفرق باشد در بدن
یا جامه و بدن یا جامهای متعدده باید فرض کند که اگر جمع می‌شد بقدر درهم می‌شد معفو نیست و اگر کمتر می‌شد معفو است و اگر خون (یا جامه م)
برسد بطرف دیگر جامه پس اگر یکطرف از یکی و جامه بر روی دیگر باشد هر دو یک خون محسوب است و اگر طرف دیگر رسیدن اصل
خون نیز دو باشد دو خون است و هرگاه برسد بخون کمتر از درهم مایع پاک و هر دو کمتر از درهم باشد پس عفو باقی است م
سیم جامه کودکی است که برسد با بول او و کمتر چنانکه بشرط اینکه قدرت بر جامه دیگر داشته باشد خواه ملک او باشد یا اجاره یا
عاریت است نداشته باشد پس در اینصورت معفو است نجاست در جامه بول او که نماز واجب نیست بلکه واجب است شستن
او در هر روزی یکدفعه و اولی این است که این شستن در آخر روز باشد تا آنکه چهار نماز را با جامه پاک بکند و هرگاه
مختص نیست مثل اینکه مربیه دایه باشد یا مادر یا اینکه طفل متعدد باشد یا دختر یا خنثی باشد یا اینکه نجس شود بغیر بول او مثل خون او یا بدن
او نه جامه معفو نیست چهارم عفو شده است از نجاست چیزی که در آن تنهائی نمی‌تواند نماز کند یعنی که او به تنهائی
ستر عورت مرد نمی‌کند مثل بند زیر جامه و کلاه و جوراب و نعلین اگر چه نجاستی از خون حیض و مثل آن باشد خواه
این شیء پوشیدنی باشد مثل جوراب یا نه مثل دستمال جیب و خواه هر یک از اینها در محل خود باشد یا نه مثل اینکه دستمال در جیب
و جوراب در پا باشد یا غیر محل باشد بلکه عمامه سر نیز هرگاه نجس باشد معفو است خواه کوچک باشد که هرگاه پهن شود ساتر عورت (در بعض از اخبار وارد شده عفو از نجاست م هرچند احتمال اختصاص بصغیره داده م)
تواند شد یا صغیره ولیکن احوط دوری از چیز نجس غیر ملبوس مثل بول از چیز نجس که در محل خود نباشد مثل اینکه بند زیر جامه را
بر سر گذارد و نماز کند بلکه مطلق اینها هرچند واجب نیست پنجم عفو شده است از نجاست بدن و جامه هرگاه ممکن
نباشد ازاله او اگر چه بعلت تنگی وقت یا تنگ باشد بشرط اینکه ممکن نباشد کندن جامه و نماز کردن برهنه پس
اگر ممکن باشد کندن و برهنه نماز کردن واجب است و با این جامه نماز صحیح نیست بلکه جمع بین صلوة برهنه و با جامه نجس

احوط است

فروعات

احوط است مسئله اینکه هرگاه شک کند در صحت نماز بجهت اینکه داند که در آن نجاستی باشد اقوی عدم بطلان نماز است خواه آن طرف شبهه
یا غیر او خواه آن نجاست معفو عنها باشد یا نه و خواه سر آن طرف باشد یا نه و اگر سر آب یا میته را گمان کند احوط ترک کردن است لکن اگر
بکند نماز او صحیح است و اگر انگشتر و مثل آن از چیزهائیکه نجاست آنها معفو است نجس باشد و نماز کند در مسجد اصح صحت صلوة او است و احوط
عدم است و هرگاه داخل کند خون غیر را در زیر پوست بدن خود واجب است اخراج او با عدم ضرر و هم چنین واجب است اعاده نمازهائی
که با این خون کرده است علی الوجوب الاحوط و هرگاه خون خود را در زیر پوست حبس نماید اخراج او و اعاده نمازها واجب نیست و اگر موضع
عالم بنجاست غیر معفو عنها در جامه یا بدن خود نماز کرد عمداً یا اختیاراً و تذکر واجب است اعاده آن نماز در وقت و خارج وقت خواه
عالم ببطلان نماز و وجوب اعاده او باشد یا جاهل و هم چنین است حکم هرگاه عالم باشد پس از نماز لکن در حین نماز فراموش کند و
هرگاه عالم بنجاست نشد تا آنکه از نماز فارغ شد واجب نیست اعاده او خواه در وقت متذکر شود یا بعد از وقت لکن اعاده احوط است
خصوصا با بقاء وقت و هرگاه دید نجاست را در بین نماز و دانست که او پیش از نماز بوده است واجب است اعاده آن نماز اگر چه ازاله
او در بین نماز ممکن باشد و هرگاه عالم شود به بودن او پیش از نماز خواه برسد باشند یا اینکه بداند که تازه پیدا شده مثل اینکه از دماغ
خون آمد و نجس شد واجب است اتمام نماز و ازاله او در بین نماز و اگر چه باشد جامه و بدل نمودن او باشد بشرط اینکه ممکن باشد ازاله او
محتاج بکردن یکی از مبطلات نماز مثل تکلم و التفات بقفا کردن نباشد و اما اگر ممکن نشود ازاله یا اینکه محتاج است بکردن یکی از
مبطلات پس واجب است که نماز را از سر گیرد و لیکن وجوب ازاله و استیناف در صورتی محقق است که صورت وسعت وقت و اینها
و الا پس بگذارد و همان نماز را اتمام کند و اعاده واجب نیست هرچند قضا کردن احوط است و هرگاه بعد از اتمام نماز دید نجاست را
و شک کرد که آیا در حین نماز بود یا اینکه بعد حادث شده پس نماز او صحیح است و هرگاه مصلی با خود بردارد در حال نماز جامه نجسی را
که ستر عورت با آن می‌توان نمود پس آن معفو است هرچند اجتناب احوط است و بر داشتن حیوان پاک حرام گوشت مثل گربه
در حال نماز مبطل نماز نیست و در بر داشتن حیوان نجس العین مثل سگ یا نجس بالعرض مثل گربه و مرغ نجس اشکال است لیکن اقرب
عدم بطلان است هرچند اجتناب یا اعاده نماز اگر چنین کرده باشد احوط است

فصل سیم در بیان کیفیت ازاله نجاسات

است از بدن و جامه و ظرف و غیر اینها بدانکه آب یا جاری است یا ایستاده و راکد است یا قلیل پس آب بر سه قسم است پس هرگاه نجس شده
جامه و چیزهائی که فشردن او ممکن است پس آن نجاست یا بول است یا بغیر بول از نجاسات مثل منی و خون پس اگر بول باشد
واجب است شستن او دو دفعه هرگاه با آب ایستاده می‌شوید خواه آب قلیل باشد مثل آفتابه یا کثیر مثل حوض کر و اما هرگاه
به آب جاری می‌شوید کافی است یکدفعه هرچند احوط است دو دفعه و واجب است فشردن جامه بقوت تا که عادت بر دم است در وقت (دو دفعه م)
فشردن هر یک بقوت خودش هرچند هرگاه شوینده غیر از این شخص می‌بود آب بیشتر میگرفت و واجب نیست نائب گرفتن
اقوی از خود در فشردن و محل فشردن در جاری بعد از مره و در ایستاده بعد از مرتین است و احوط این است که در و اگر در ماهی

مرتبه نیز فشار دهد و اما هرگاه نجس شود جامه بغیر بول مثل خون پس بعد از ازاله عین یک دفعه شستن کافی است خواه آب جاری باشد
خواه غیر جاری خواه قلیل یا کثیر و احوط تعدد است خصوصا در آب قلیل و واجب است در اینجا نیز فشردن بنحو معتاد و هرگاه فشردن
نجس ممکن نباشد مثل بدن یا سر [illegible] نجاست در اجزاء او [illegible] پس در این وقت فشردن لازم نیست بلا احوط بیرون
کردن آب است بغیر بدن و وارونه کردن او و در جائی که دو دفعه شستن واجب است کافی نیست که اول شستن جامه در آب جاری و
کثیر و ریختن آب در قلیل بعد زمان دو دفعه بلکه باید که آن دو دفعه حسی باشد یعنی یک دفعه در قلیل آب را ریخته پس آب را قطع
نماید و ثانیا بریزد و در جاری و کثیر در [illegible] از آب بیرون آورد و هرگاه نجس شود بدن یا ظرف و مثل آن
ببول واجب است ریختن آب دو دفعه بر وجهی که جاری شود بر موضع نجس و جدا شود و در غیر بول بعد از ازاله عین یک دفعه
کافی است و احوط ترتیبی است یا در ظرف خواه بر زمین [illegible] مثل تغار [illegible] یا نه و خواه کندن او
آسان باشد یا مشکل پس تطهیر بقسمی دیگر نیز ممکن است و آن اینست که کافی است ریختن آب در آن بنحوی که برسد به نجس و فاصله
کردن او از آن آب غساله و اگر چه بالتدریج باشد بشرط آنکه آن آلت در هر دفعه که آب را از او بر میدارد پاک باشد پس اگر
آلت نجاست باید که او را بعد از هر دفعه که آب را با او بر داشتی تطهیر کرد و واجب نیست در بدن و ظرف و مثل اینها
مالیدن مگر اینکه ازاله عین نجاست از مغسول موقوف باو باشد پس در این وقت واجب است و کافی است در حصول طهارت
در [illegible] و بدن و ظرف و نحو اینها محض ازاله عین نجاست و واجب نیست ازاله رنگ و بوی آن اگر چه احوط است و هرگاه
علم بنجاست جامه و نحو آن حاصل شود واجب است تحصیل علم به تطهیر او بر وجه شرعی خواه خود مالک تطهیر شود یا غیر پس جایز نیست
اکتفا بخبر دادن مسلم غیر مالک به شستن او و این کفایت را اگر چه علم عادی باشد مگر در صورتیکه از قول او یا نحو آن قرائن
علم به تطهیر [illegible] شرعی از برای مالک حاصل شود [illegible] هرگاه [illegible] از تحصیل علم بتطهیر او ملاقات کرد این جامه [illegible] پاک
با رطوبت [illegible] حکم نمی شود به نجاست ملاقی اگر چه بجمیع اجزاء این ملاقات کرده باشد و هرگاه دانسته شود موضع نجس از جامه ببدن پاک
یا جامه نجس بجامه پاک پس ملاقات کند چیزی پاک با رطوبت را بعض آن نجس یا یکی از دو جا را حکم نمی شود به نجاست ملاقی لیکن اولی
شستن او است و هرگاه سگ [illegible] ظرف [illegible] یا آنکه آن ظرف را بلیسد بزبان واجب است بشرط امکان
و عدم فساد محل آنکه پیش از شستن آن دو دفعه در آب یک دفعه او را بخاک بمالد پس بعد از آن دو دفعه [illegible] بشوید
و احوط آنست که بمالد او را اولا با خاک خشک پس با خاک مخلوط با آب پس بعد از آن دو دفعه بشوید و احوط طهارت خاک است
و در صورت نبودن خاک غیر او مثل اشنان کافی نیست و در پاک شدن او بعد دو دفعه شستن در نزد تعذر خاک اشکال است
و مقتضی اصل عدم طهارت است و هرگاه سگ [illegible] ولوغ کند یا آنکه ظرف را بشوید یک دفعه تطهیر از برای مجموع کافی است
و هرگاه ظرف ولوغ کرده نباشد بلکه چیزی باشد که آب در او نفوذ می کند مثل آنچه از پوست میسازند مثل [illegible] و مثال او

باید او

با چیز م

ولوغ کلب

باید او را فشار نیز بعد از تطهیر در قلیل یا کثیر بدهد و هرگاه غساله ولوغ [illegible] شستن او تعفیر نمی خواهد و تعدد است
که ظرف را از نجاست ولوغ و مردن موش در او و لیسیدن خوک از او بلکه نجاست خمر هفت مرتبه بشویند که یکی از آنها
بخاک و باقی به آب باشد و مستحب است در غیر آنچه مذکور شد سه دفعه شستن بلکه در نجاست غساله و آن آبی است که جدا
می شود از محل مغسول در وقتیکه وصفی از او صاف شده و تغییر نکرده باشد خلاف است و اقوی طهارت او است
در صورتیکه آب وارد شود بر نجاست یعنی که آب را از بالای نجاست بر او بریزد تطهیر کند خواه از شستن اول باشد
یا دوم و احوط اجتناب است و بعضی از علما به نجاست غساله استثنا کرده اند از او آب استنجا را [illegible] اگر راکد باد
قبل و دبر را از غایط و بول می شویند و حکم به طهارت یا عفو از او نموده اند و واضح اینکه آب استنجا پاک است بدو شرط اول آنکه
علم بتغییر او بنجاست حاصل نشود دوم آنکه ملاقات نکند بنجاستی که غیر از بول و غایط است مثل خون و منی خواه از
نجاست از محل خود آمده باشد یا از بیرون **مطلب سیم** در بیان مطهرات است بدانکه شارع مقدس از برای آسانی
امر بر بندگان خود به برکت پیغمبر ما از برای نجاسات [illegible] که گذشته [illegible] مطهر قرار داده است **اول** آب است و آن پاک
میکند بر وجه گذشته هر نجاستی را که قبول میکند تطهیر با برطرف شدن [illegible] بول و غایط و منی و خون و عرق جنب و نحو اینها را
و پاک نمیکند سگ و خوک و کافر و شراب را اگر چه جاری و کر باشد بلکه از برای هر یک از اینها مطهر دیگر است که خواهد آمد
دوم اسلام است و او پاک میکند بدن کافر را زیرا که اسلام جاری است از نجاستی که بسبب کفر داشت نه از غیر او مثل نجاست
بول و منی و عرق حلال گوشت بلکه اسلام اینها را با آب باید پاک نمود و هم چنین پاک میشود بسبب اسلام موی ریش و بدن و
ناخن او لیکن پاک نمی شود با او جامه و ظروف و فرش او و اگر نجس شود **سیم** زمین است و او پاک میکند زیر نعلین و کف
پا و چکمه را بشرط ازاله عین نجاست از اینها براه رفتن و مالیدن آنها بزمین و نحو این و هرگاه نجاست جرم نداشته باشد
مثل بول کافی است محض مالیدن و هرگاه سنگ و ریگ باشد نیز پاک میشود و پاک نمیکند تخته و حصیر و بعضی از اینها و شرط
نیست پاک بودن زمین از نجاسات و نه خشک بودن پس مالیدن بزمین نجس و تر نیز پاک می شوند مگر اینکه [illegible] تر باشد که از
اسم زمین بیرون برود لیکن احوط و اولی طهارت و جفاف است **چهارم** خاک است و او نیز مطهر است از نجاست ولوغ
با آب پس بسبب جزء علت تطهیر بودن مطهر است **پنجم** اجسام پاک است که چسبنده [illegible] نباشد و زبر شده نباشد
مثل سه سنگ پاک یا چوب یا کلوخ یا [illegible] یا کهنه و این پاک میکند [illegible] را اگر تعدی از مخرج نکرده و از محلی که [illegible] است
در اغلب اوقات یا [illegible] پس در این وقت مخیر است مکلف بین ازاله این غایط با آب یا این سه جسم و اما
اگر تعدی نموده باشد [illegible] غیر معتاد در اغلب نموده باشد مثل اینکه بر اطراف نزدیک رسیده باشد پس اینها پاک نمی شود بلکه متعین می شود

از بدن و جامه و مانند اینها که شسته می شود ح

و بدان که ح

نجاست دیگر را خواه آن نجاست غیر بول و غایط باشد و خواه بول و غایط غیر او باشد ح

در رطوبتی ح

و صیقلی ح

ازاله آب و باید که علاوه بر سه تا باشد و یک کافی نیست اگرچه مزیل عین شود و شرط نیست که سنگ باشد لکن احوط است و اصح آنست
که یک سنگ سه پهلو کافی نیست بلکه لازم است که سه تا باشد و کافی نیست چیز چسبنده و هرگاه عین نجاست به سنگ پاک شود واجب است
استعمال آب نیز برای آنکه پاک شود و افضل الحاق است و کافی نیست پوست پاک کننده نجاست و هم چنین فضله حیوان پاک و استخوان نمیکند
مستنجی و شرط نیست در این جسم خشک بودن او لکن احوط است و کافی نیست جسم سستی که خودش بسبب نرمی خرد گردد از عمل [illegible]
و خاک که می چسبد بمحل و شکسته شود و غایط را و نیز که بر روی او خاک است که می چسبد بمحل و جسم بسیار زبری که ممکن نیست مالیدن
او بر محل بر وجهی که بکند نجاست او هم چنین کافی نیست جسمی که [illegible] استعمال مستنجی نجس شده باشد پیش از این استنجا و کافی نیست
ازاله جرم غایط فقط بدون رطوبت او و خشک کردن رطوبت او بحرارت آفتاب و هوا بلکه باید ازاله جرم و رطوبت هر دو نماید
فقط و جایز نیست ازاله غایط از غیر مخرج یعنی جسم هم چنانکه جایز نیست ازاله غایط که تعدی از مخرج کرده باشد بجائی
که متعارف نیست و چون خصوص به آن بابی قسم و هرگاه با غایط غیر او از نجاسات مثل خون باشد پاک نمی شود بغیر جسم و پاک نمی شود
بول باین بلکه مختص بغایط است و فرق نیست میان مرد و زن و طفل ششم آفتاب است و آن پاک می کند هر چیزی را
که غیر منقول است عادةً مثل دیوارها و میخهائی که آنها را در بنا داخل کرده اند و درها و چوبهائی که آنها را نصب کرده اند
و هم چنین زمین و نباتات و درختها و میوه های آنها را که بر درخت اند و از منقول دو چیز را که حصیر و بوریا است هرگاه
نجس شده باشند بنجاستی که جرم نداشته مثل بول یا آنکه جرمش زایل شده است بشرط آنکه بر آنها بتابد و خشک کند آن موضع را
تابیدن و کافی نیست خشک بودن بحرارت آفتاب بی تابیدن او و نه بهوا و بسبب تابیدن یا ضرر رسیدن با انضمام هوا با شمس
در صورتیکه صدق کند در عرف که بتابیدن آفتاب خشک شده است و کافی است در پاک شدن باطن نجس تابیدن آفتاب
بظاهر او بشرط آنکه باطن نیز خشک شود و اما هرگاه دو چیز را بیکدیگر چسبانیده باشند و آفتاب بر یکی از اینها بتابد
لکن از حرارت او هر دو خشک شود پس آن یکی که آفتاب بر آن نتابیده است پاک نمی شود هفتم آتش است و او پاک
می کند هر نجس را که از صورت نوعیه اش بیرون برد بسبب سوزاندن و بصورت نوعیه دیگر او را داخل کند مثل آنکه
او را دود یا خاکستر کند و اما هرگاه نجس را ذغال یا آجر یا سفال کند پس در پاک شدن نیز اشکال است خصوصا او ذغال
هشتم نزح مزیل تغیر است در چاه در وقتی که نجس شود به تغیر بنابر اقوی و مطلق بنا بر قول متقدمین نهم استحاله است
و او عبارتست از تبدل صورت نوعیه نجس بصورت دیگر و منقلب شدن این ماهیت بماهیتی دیگر و حصول اسم دیگر

غیر از اول

غیر از اول مثل مستحیل شدن نطفه نجس بحیوان پاک مثل کرم و گوسفند و انسان و مستحیل شدن میته و فضله انسان به کرم و خاک
در صورتیکه خشک شده باشند و خاک به اینها نجس نشود و الا خاک نجس و محتاج به تطهیر خواهد بود اگرچه بوقوع باران یا
تابیدن آفتاب یا خشک کردن او باشد و مستحیل شدن آب نجس ببول حیوان حلال گوشت یا جزئی از نباتات که آنها
با آب می دهند و مستحیل شدن غذا و نجس [illegible] یا شیر حیوان حلال گوشت و مستحیل شدن خون بچرک و سگ و خوک
خنزیر شود در نمکزار به نمک اگرچه در صورت کثیر بودن آب نمکزار زمینی که ملاقی سگ و خوک شود نجس می شود
دهم انقلاب شراب و عصیر عنبی بعد از جوشیدن و بغلیان [illegible] بنابر قول به نجاست بسرکه اگرچه معالج
باشد بسبب تبدل اینها از حالی و کیفیتی بحالی دیگر که بسبب سلب اسم اول شود و این انقلاب پاک می کند اینها را
بشرط آنکه قبل از آن بنجاستی خارجی نجس نشده باشند و بمحض پاک شدن اینها پاک می شود ظرفشان و چیزی اینها
لازم نیست و اما هرگاه شیره نجس سرکه شود پس در پاک شدن او اشکال است یازدهم نقص و کم شدن
دو ثلث آب انگور است چرا که این پاک می کند او را بنابر قول به نجاست او دوازدهم زوال عین نجاست
است و این پاک می کند ~~او را بنا بر قول بنجاست~~ باطن بینی و گوش و فرج بلکه همه بواطن پس نجس آنچه از بواطن
عین نجاست زایل شد پاک می شوند بدون احتیاج بشستن خواه در آدمی باشد یا غیر او از حیوانات یا در حیوانات
غیر آدمی پاک می شود ظواهر آنها مثل روی پوست نیز بمحض زوال نجاست از آنها اگرچه از نظر غایب نشوند و لیکن
در حکم بطهارت آدمی شرط است غایب شدن او بقدر زمانیکه احتمال ازاله نجاست از خود در آن زمان بدهد و بشرط
آنکه اعتقاد بنجاست بل نجس و علم با و داشته باشد و اگر با این قدر غایب نشود یا اعتقاد مذکور یا علم مذکور
را نداشته باشد حکم بپاک شدن او نمی توان کرد بلی هرگاه خبر بدهد شخص مکلف مسلم بزوال نجاست از خود
حکم بحصول طهارت او می شود و علم بصحت عمل و صدق قولش ضرور نیست سیزدهم انتقال است
و آن منتقل شدن خون است از حیوانیکه خون جهنده دارد مثل انسان بشکم حیوانیکه خون جهنده ندارد
مثل شپش و کیک و پشه و این خون بمحض این انتقال پاک می شود چهاردهم استبراء حیوان
حیوان جلال یعنی فضله خوار است بنحویکه در شرع وارد شده است و در کتاب اطعمه و اشربه بتفصیل ذکر شده است

چراکه این استبراء از بابت احتیاط است و از این جهت است و بیان اول رمز کرده اند **مطلب چهارم** در متعلقات وضوء است
و در این چند فصل است با یک خاتمه **فصل اول** در غایات وضوء است یعنی چیزها که وضو به جهت آنها واجب یا سنت
می شود زیرا که هیچ یک از وضو و غسل و تیمم وجوب یا استحباب نفسی ندارد علی الاصح چنانکه نماز و روزه
دارند بلکه وجوب و استحباب ایشان به جهت غیر است که مشروط است به اینها مثل نماز و طواف و غیر اینها پس اینکه
وضو گرفتن واجب می شود به جهت نماز واجب و طواف واجب و مس کتابت قرآن اگر واجب شده باشد به نذر و شبه آن
و در حکم نماز است اجزاء فراموش شده او مثل یک سجده و تشهد و سجده سهو و مستحب است وضو گرفتن به جهت نماز سنت و نماز
و طواف سنت و شرط نماز سنتی نیز هست و هم چنین مستحب است به جهت داخل شدن مسجد و خواندن قرآن و برداشتن
او و نماز میت و سعی در حاجت و زیارت قبور و خوابیدن شخص جنب اگرچه غسل کردن افضل است و جماع کردن
جنب به احتلام و دوباره جماع کردن و ذکر کردن زن حایض به قدر زمان نماز پیش از حیض و با طهارت
بودن و تجدید وضو و جایز است داخل شدن در عبادت مشروط به طهارت مثل نماز به هیچ یک از این وضوهای سنتی
مگر وضوئی که با حدث اکبر که جنابت و نحو او است جمع شده باشد مثل وضو به جهت خوابیدن جنب و جماع کردن جنب
به احتلام و دوباره جماع کردن و ذکر حایض چراکه دخول در نماز موقوف است در این وقت به غسل که رافع
جنابت و نحو او است **فصل دوم** در بیان موجبات وضوء است یعنی چیزهایی که باعث واجب شدن او
می شوند و آن چند چیز است **اول** خواب است که زایل کند ادراک حواس ظاهره را خصوصا چشم و گوش
را به حیثیتی که به سبب او از چشم نبیند و از گوش نشنود با وجود صحیح بودن آنها و نبودن مانع از شنیدن و دیدن
و شرط است در ناقضیت او علم به حصول او مثل باقی نواقض پس اگر عالم شد به عدم او یا شک کرد مثل اینکه
چرت زد یقین نه بلکه ظن بوقوع او کرد در این وقت وضو دو وضوی سابق باقی است و خواب چنین ناقض است
خواه حاصل شود در حال ایستادن یا نشستن یا پیاده یا سواره یا در حال نماز یا غیر اینها از احوال
دوم بول است **سیم** غایط است **چهارم** باد است در وقتی که هر یک از اینها بیرون آید از موضع
طبیعی که معتاد است خروج اینها از او از برای همه کس و اگرچه اعتیاد از برای این شخص حاصل نشده باشد

و هم چنین

و هم چنین ناقض است بول و غایطی که خارج شوند از غیر موضع طبیعی اگر این غیر مخرج خلقی این شخص باشد
یا آنکه منسد شده باشد طبیعی خواه اعتیاد حاصل شده باشد یا نه و احوط ناقضیت خارج از غیر طبیعی
بدون انسداد طبیعی است مگر در صورتی که خارج شود از دهن و چیز دیگر ناقض بیرون آمدن غیر این سه
از مخرج هیچ مثل کرم و دانه که و خون غیر از خون حیض و نفاس و استحاضه مثل خون زخم باطنی و ابر
و آب حقنه بشرط اینکه ملوث به غایط و بول نباشد و الا ناقض اند بلکه اصح این است که بیرون آمدن مذی
و آن آب نازک تیره رنگ است که بیرون می آید بعد از شهوت و مانند او و هم چنین ودی به دال بی نقطه و آن
آب غلیظ خاکستری رنگ است که بیرون می آید بعد از بول و وذی به ذال نقطه دار و آن آبی است که بیرون می آید بعد
از انزال منی ضرر ندارد و ناقض نیست اگر استبراء از بول کرده باشد و اگر از بول استبراء نکرده باشد و بیرون
بیاید مذی با آب مشتبه و واجب است شستن او و اعاده وضو و کیفیت استبراء آن است که سه مرتبه از بیخ
مخرج غایط تا بیخ ذکر با انگشت میانه به قوت دست بکشد و سه مرتبه با انگشت و انگشت بزرگ از بیخ ذکر را
تا حلقه حشفه بکشد و سه مرتبه سر حشفه را بفشرد **پنجم** هر چیزی است که زایل کند عقل را چون مستی
که از خوردن شراب حاصل می شود و بیهوشی و دیوانگی **ششم** نفاس است که او خون ولادت است **هفتم**
حیض است **هشتم** استحاضه است مطلقا اگرچه کثیره و متوسطه او در بعض اوقات باعث غسل نیز می شوند چنانکه
خواهد آمد **نهم** مس میت است یعنی دست مالیدن مرده آدمی که سرد شده باشد و او را غسل صحیح تمام نداده
باشند و شهید و معصوم نباشد و در حکم میت است هر عضوی که از زنده یا مرده جدا شود با گوشت و استخوان باشد
و احوط این است که از برای دست کردن استخوان بدون گوشت و بچه سقط شده پیش از آنکه چهار ماه او تمام
شود نیز وضو به غسل کند **فصل سیم** در واجبات وضوء است بدانکه در وضو دوازده چیز امر واجب است
اول نیت است و آن قصد کردن ایجاد وضو است به جهت تقرب به خدا بر وجه خلوص یعنی قصد کند که وضو را
به جا می آورم از جهت به جا آوردن امر خدا خواه به علت خوف از عقاب او باشد اگر وضو را ترک کند یا طمع
در ثواب و اثابت او یا اطاعت او یا طلب رضا و خوشنودی او یا اهلیت او مر این عبادت را و بهترینی از این

یا نیت کند وضوئش صحیح است علی الاقوی هر چند در دو رای اول ملاحظه است لکن قسم دیگر صحیح است بلا خلاف
و بهترین شقها اکمال و اصح در نیت کفایت داعی بر عمل و باعث و محرک بر او است و احتیاج نیست بگذرانیدن در دل
لکن اخطار احوط است پس احتیاط این است که در دل بگذراند که وضو می‌سازم از جهت رفع شدن حدث و مباح شدن
نماز واجب قربة الی الله هر چند قصد قربت به تنهائی در صورتیکه معلوم باشد که از جمله استحبابی و واجبی یا منتزع است کافی است
و قصد وجوب یا ندب و استباحه در رفع ضرر در نیت و اما قربت متردده مثل اینکه قصد کند که وضو می‌سازم از جهت
امتثال امر خدا که اگر در نفس الامر واجب است یا سنت پس کافی است و وضو صحیح است و اولی حاصل اینکه با
اکمال قصد قربت بعقیده بوجوب و ندب و استباحه و رفع حدث مثل اینکه نیت کند که وضو می‌سازم وضوی واجب
بجهت مباح شدن نماز و رفع حدث قربة الی الله کافی است بلکه احوط است و هم چنین کافی است قربت مطلقه که بعض
~~باشد و جه او در نزد وضو او مکلف مثل اینکه بداند که وقت داخل شده است و وضو واجب است و رافع حدث~~
~~و مبیح نماز است لکن همین در دل می‌گذراند که وضو می‌سازم قربة الی الله با اخطار وجوب و غیر او و هم چنین~~
~~کافی است قربت مطلقه در صورتیکه مبهم باشد عند المکلف لکن معین باشد عند الله یا هر گاه قربت مبهمه عند المکلف~~
و غیر معینه عند الله باشد مثل اینکه وقت نماز داخل شده است لکن وسعت دارد یا اینکه قضا بر ذمه دارد و مع ذلک
می‌تواند وضو به نیت استحباب از برای قرائت قران یا نماز سنتی و نحو اینها بسازد پس واجب است در نیت تمیز بدهد
که این وضو را بجهت امر واجبی بجای می‌آورم یا امر سنتی و محض قربت بدون تعیین صحیح نیست چنانکه گذشت هم چنانکه
در نماز صبح پیش از طلوع حمره مشرقیه باید تعیین کند که این دو رکعت نماز که می‌کنم واجب و نماز صبح است یا سنت و نافله
او است و محض قربت کافی نیست و واجب است در نیت اینکه مقارن وضو باشد پس اگر بداعی اکتفا می‌کند پس اولا مقارن او است و منفک از او نمی‌شود و اگر باحتیاط عمل نموده اخطار میکند مقارن اخطار کند و هم چنین واجب
استدامة نیت تا زمان فراغ از وضو بمعنی که تا آخر او بهمین نیت باقی بماند و نیت منافی او چون
ریا و قصد پاک شدن روی و دست از غبار و قصد سرد شدن یا گرم شدن و نحو اینها نکند و غفلت ضرر ندارد
و لیکن احوط این است که تا آخر وضو متذکر نیت اول باشد بلکه هر فعلی از افعال وضو را بقصد امتثال امر خدا ادا کند.

و هر گاه حنفل

و هر گاه حنفل کند باستدامه باطل می‌شود نیت او و اما وضو پس اگر تجدید نماید نیت را از برای باقی افعال پیش از خشک
شدن سابق وضو صحیح است و اگر خشک شده باشد از سر گیرد و باید که در وقت شروع در وضو نیت اتمام او
تا آخر بر وجه مشروع داشته باشد و هر گاه ضم کند با نیت تقرب نیت سرد شدن یا پاکیزگی و نحو اینها از لوازم
فعل را پس کافی نیست و هم چنین هر گاه ضم کند با او نیت ریا در اجزاء در اول عمل باشد یا طاری شود در وسط یا
آخر آن و هر گاه باعث اصلی تقرب باشد لکن عارض شود نیت تبرد و نحو او در اثنای عمل پس احوط در این صورت بطلان
و عدم کفایت است و هر گاه ضم کند با قصد قربت قصد امر راجحی را مثل بلند گفتن امام تکبیرة الاحرام را بقصد اعلام
ماموین بدخول در نماز و قصد امساک از غذا در روزه پس حکم بصحت بعید نیست و اما خطرات مثل خطور کردن
ریا و نحو آن در دل بدون قصد او اصلا پس ضرر نرساند و اگر بحال خود باقی نماند و زایل شود و باید دانست که
کسیکه مختار و قدرت بر ضبط خود و بیرون نیامدن نواقض دارد مثل اغلب ناس میتواند که نیت استباحه تنها یا رفع
حدث تنها یا هر دو را بکند و او احوط است و اما کسیکه دائم الحدث است مثل مستحاضه و کسیکه سلس ریح یا سلس البول دارد
قصد رفع حدث نمی‌تواند بکند بلکه همان قصد مباح شدن نماز را بکند **دوم** شستن روی است طولا از
رستنگاه موی سر تا ذقن که محل پایین آمدن موی ریش است و عرضا مقداری از روی را که احاطه می‌کند
با دو انگشت بزرگ و انگشت میانه اگر مستوی الخلقه باشد باین طریق که انگشت او بمقدار روی او باشد در کوچک و بزرگ
و اگر مستوی الخلقه نباشد بلکه بیشتر از او و ان کسی است که موی پیشانی ندارد و اغم و آن کسی است که پیشانی او را نیز
مو گرفته است رجوع بمستوی الخلقه نموده بطریق او عمل نماید و اگر ریش انبوه باشد شستن موی ریش کافی است
و اگر تنک باشد بطریقیکه در وقت حرف زدن با او بر وجه روی بر روی زیر آن موی نمایان باشد بنظر لکن هر متعارف
واجب است که زیر موی را بشوید و آب را بزیر آن موی رساند و روان کند خواه موی ریش باشد یا ابرو یا شارب
یا غیر او و واجب نیست شستن زیادتر ریش که از حد وجه بیرون است لکن مستحب است و کافی است در غسل بقصد شستن روی
حصول ستمار عذر پس واجب است که هر اسفاری که از اعلی وجه بشوید نه بعد از شستن تمام اعلی و واجب است
که ابتدا کند باعلی وجه و تا پایین بشوید و عکس این جایز نیست و کافی است در شستن هر عضوی فرو بردن او

در آب داد و اما آنکه قصد کند امتثال امر را در وقت بردن و آوردن عضو از آب نه وقت فرو بردن خصوصاً در دست چپ
و احوط دست مالیدن است و واجب است ازاله هر چیزی که مانع است از رسیدن آب در زیر آنها بر وجهی که صدق کند عرفا
شستن ظاهر پوست مثل موم چسبیده و هم چنین است هر چیز که مانع است از حصول علم برسیدن و واجب است جاری ساختن
آب بر صورتی که منتقل شود هر جزئی از آب از محل خود به غیر او نفسه یا بتبعیت اگر چه بشد روغن مالیدن باشد
تتمیم شستن دستها است از مرفق که محل جمع شدن استخوان بازو و ذراع است تا سر انگشتها و واجب است
که زیر انگشتر و دست بند و نحو آنها را آب برسانند و روان کنند خواه بکندن انگشتر باشد یا بحرکت دادن او بقدری
که آب در زیر آنها داخل شود و شستن موی دستها اظهر واجب نیست و هم چنین لیکن واجب است شستن زیر موی دست
هر چند انبوه باشد ~~الا احوط الا قوی~~ و واجب است شستن هر چیزی که بر موضع غسل رسته باشد از علامت روئیده یا
مثل انگشت زائد یا گوشت زیاده یا دست زیاده اگر چه ممیز باشد از دست اصلی و اما هر گاه اینها بر غیر موضع
غسل روئیده باشند مثل بالاتر از مرفق پس واجب نیست شستن آنها اگر چه دست باشد مگر در صورتی که مشتبه باشد
شود بدست اصلی پس واجب است در این هنگام شستن هر دو از باب مقدمه و هر گاه در زیر ناخن و غیر او از مواضع
غسل چرکی باشد که مانع باشد از رسیدن آب بزیر او بر وجه جریان و اگر چه بعین باشد بنحوی که صدق نکند که در عرف
شستن ظاهر پوست هر گاه این چرک را به بینند یا آنکه مانع باشد از حصول علم برسیدن پس واجب است ازاله
آن چرک اگر ممکن باشد و اما چرک کمی که مانع از صدق نیست چنانکه در دست اغلب ناس می باشد پس ضرر ندارد
هر چند احوط ازاله چرک است مطلقا خصوصاً هر گاه خارج از عادت باشد یا آنکه در ناخن باشد که او از حد دست
گذشته باشد و هر گاه سوراخ شد دست پس باطن او ظاهر شد واجب است داخل کردن آب در این باطن و هر گاه
رسانیدن آب بظاهر پوست دستها متعذر باشد مثل اینکه بر موضع وضو جبیره باشد بسبب زخم و نحو آن
کافی است مالیدن دست بر روی آن جبیره و واجب است مقدم داشتن دست راست بر چپ **چهارم**
مسح کشیدن پیش روی سر است بتری از آب وضو که در دست باقی مانده است خواه بر پوست پیش روی سر
باشد و خواه بر موی آن بشرط اینکه از حد سر خارج نشده باشد و بر محاذی پیشانی واقع شده باشد و کافی

مقدم

نیز

مقدم

و کافی نیست مسح بر موئی که از حد سر خارج شده باشد و بر پیشانی واقع شده باشد هم چنانکه کافی نیست مسح بر موئی که از غیر
پیش سر باشد اگر چه بر روی او افتاده باشد و واجب است در مسح سر کشیدن دست و محقق گردیدن آن کافی نیست
و کافی است مسح کشیدن بجزئی از یک انگشت بنحوی که مسمای مسح عرفا حاصل شود و احوط این است که یک انگشت باشد
و منتهای احتیاط این است که به سه انگشت باشد و واجب است که مسح ببقیه تری باشد که از وضو در دست باقی مانده است
و اگر نمانده است پس بگیرد از تری ریش و ابروها و مژگان چشم و غیر اینها از مواضعی که شستن آنها واجب است
و در صورت ماندن تری در خود دست از این مواضع نمی توان گرفت علی الاظهر و صحیح نیست مسح بغیر آب دست با
ماندن آب در دست مثل اینکه محل مسح تر باشد بتری بیش از تری دست یا مساوی آن بنحوی که علم بصدق مسح ببقیه
تری دست حاصل نشود بلی هر گاه رطوبت دست غالب باشد بر رطوبت سر اگر چه بخشکانیدن آن باشد بلباس یا کلاه بنحوی که
علم مذکور حاصل شود صحیح است و هر گاه مضطر شود باینمعنی که تری در دست و همچنین از این مواضع وضو نباشد احوط
این است که جمع کند بین وضو با مسح با آب تازه و بین تیمم **پنجم** مسح کشیدن پوست پشت قدم پاها است
از سر انگشتها تا کعبین که او بر آمده پشت قدم است و احوط این است که خود کعبین را نیز مسح بکشد و منتهای
احتیاط این است که تا مفصل که میان ساق پای و قدم است مسح بکشد و لازم است که از سر انگشتها کعبها همه مسح
مسح بکشد بر وجهی که هیچ فاصله نشود و در عرض قدر پهنای همینکه اسم مسح کشیدن صادق باید کافی است و
احوط این است که به سه انگشت پا بکشد و اولی این است که بتمام کف مسح بکشد و باید که مسح پاها نیز از تری وضو باشد
که در دست مانده باشد و اگر در دست باقی نمانده باشد جایز است که از مواضع وضو چون موی ابرو و ریش تری
اخذ نماید و اولی تقدیم تری ریش است بر تری غیر او و اگر هیچ تری باقی نمانده وضو را اعاده نماید و احوط
این است که اول پای راست را مسح بکشد بعد از آن پای چپ را و با هم مسح بکشد اگر چه جایز است با هم لکن
تقدیم چپ جایز نیست و جایز است نکس یعنی که ابتدا از کعبین نموده تا سر انگشتها مسح کند لکن احوط
این است که ابتدا از انگشتها و انتها بکعبین نماید **ششم** ترتیب است باین طریق که اول روی را بشوید
و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن مسح سر بکشد و بعد از آن مسح پاها بنحوی که

گذشت و هرگاه وضو بگیرد با آب باران در حال آمدنش یا ناودان پس ترتیب حکمی با بقول حسی کافی است و آن اینستکه

اول نیت عضو اول را نماید بعد از آن نیت عضو دوم را تا آخر هفتم موالات است یعنی پی در پی بجا آوردن

شستن هر

افعال مذکوره باین معنیکه پیش از خشک شدن تمام عضو سابق متوجه عضو لاحق شود هر چند با فاصله باشد

پس کافی است خشک نشدن بعض اگرچه بعض صورت باشد در وقت شستن دست چپ و جفاف دست چپ اضطراری

تمام اعضا در بقیه بسبب شدت گرما یا باد و کمی آب وضو ضرر بموالات ندارد پس در این صورت کجه سعی آب

در صورت کوتاهی نکردن مکلف در موالات

چه بدی میگیرد و احوط درین جا جمع بین وضو و تیمم است و احوط اینستکه فاصله بین اعضا نکند ۸ هشتم

آن استکه در حال اختیار خود مباشر وضو شود و دیگری او را وضو ندهد بلی در حال اضطرار یعنی ممکن نبودن

مباشرت بخود بهیچ نحو حتی بریختن آب بر اعضاء وضو یا فرو بردن عضو در آب کلا یا بعضا و اگرچه باعانت

غیر باشد مثل اینکه خودش دست را بر عضو بکشد الا لیکن غیر او را بر تمام عضو بکشد جایز است که وضو بدهد او را

غیر او در موضع اضطرار اگرچه با اجرت باشد و باید که نیت وضو را درین صورت مباشر بکند و اولی

این است که مضطر نیز نیت قبول طهارت و تمکین او نماید و مباشر نیت بکند که وضو میدهم نه اینکه وضو

میگیرم و مضطر چنین نیت کند که تمکین غیر میکنم نه اینکه وضو میگیرم ۹ نهم آن است که آب وضو

~~پاک از نجاست و پاک کننده باشد نه اینکه مثل دست برخلاف یا آب استنجا باشد یا آبیکه بان دفع حدث اکبر شده~~

~~باشد یا بله زیرا که اینها پاک کننده نیستند~~ و هم چنین واجب است طهارت هر عضوی از اعضاء وضو

پیش از شستن یا مسح کشیدن آن مگر در صورتیکه مجروح باشد و شستن آن موجب ضرر شود که درین صورت

باید جبیره کند یعنی کهنه و مانند آن را بر جراحت بگذارد و با رطوبت دست بر روی آن جبیره مسح بکشد

یا مسح بکشد هر

و باقی اعضا را بشوید و اگر بعد از وضوء با جبیره تیمم نیز بکند احوط است و هرگاه مواضع وضوء

بالتمام نجس باشند و تطهیر موضع تیمم و غیر او هیچ یک ممکن نباشد ساقط است وضو و تیمم و نماز ادا لکن

و قضا او واجب و الاحوط است و هرگاه ممکن باشد تطهیر موضع تیمم حقیقة بآب یا حکما بجبیره واجب است که او را

تطهیر حقیقی اگر ممکن شود و الا تطهیر حکمی بر بدو بعد از آن تیمم کند و هرگاه ممکن نشود تطهیر حقیقی لکن با

با وضوء

[illegible]

با وضوء

از تمامی پس وضو از تمامی مقدم است بر تیمم همچنانکه مقدم است بر وضوء با جبیره نیز و با امکان وضو از تمامی

وضوء با جبیره جایز نیست اصلا چنانکه وضوء جبیره مقدم داشته میشود بر تیمم دهم آن است که آب

وضو مباح باشد یکی از اقسام اباحه باینکه مملوک او باشد عینش و منفعتش هر دو یا منفعتش تنها یا اینکه اذن

داشته باشد از مالکش بتصریح بلفظش یا بفحوی و طریق او مثل اینکه او را در خانه خود ضیافت کند یا بشاهد

حالش یا بدون مثل آبهای حمام از برای کسیکه بحمام میرود و خواه اذن مالک محقق باشد و آب وضو باشد یا محقق

باشد لکن شامل آب وضو و غیرش باشد یا اینکه محقق باو نباشد بلکه اذن عام داده باشد از برای جمیع

کسانیکه میخواهند وضو بگیرند و خواه اینها از صور تنهای اذن او یا اینکه علم داشته باشد برضای مالک

برضای تحقیقی یا بیقینکه مالک ملتفت وضو گرفتن آن شد و قلب حفظ راضی باحتیا اینکه اذن داشته باشد

از شارع مقدس مثل آبهای که مباح اند از برای جمیع ناس مثل فرات یا خصوص شیعه خواه مسافر باشد یا

حاضر یا خصوص مسافرین اگر ظاهرا باب حق عبور مثل نهرها یکه بر سر راه مسافرین واقع اند علی الظاهر و

جمع اقسام این آبها مباح است تصرف در آنها از برای وضو گیرنده پس هرگاه هیچیک از اینها نباشد مثل

اینکه غصبی باشد یا اینکه علم باذن مالک بهیچ قسم از اقسام گذشته نداشته باشد اگرچه خود شریک باشد

باطل است وضو با علم بغصبیت اگرچه جاهل بحرمت وضو و بطلان او باشد و اما هرگاه جاهل بغصبیت باشد

پس او معذور است و همچنین هرگاه ناسی غصبیت باشد هر چند احوط الحاق او است به عالم و هرگاه عالم شود

بغصبیت آب بعد از آن بعد از شستن اعضا و پیش از مسح در صحت جواز مسح از تری آن آب اگرچه

اعاده وضو احوط است ۱۱ یازدهم آن است که آب جاری و روان نشود در جائیکه شستن آن لازم است

هر چند بدست یا بدن باشد دوازدهم آنستکه مکان وضو مباح باشد و غصبی و حکم غصبی نباشد یعنی هرگاه

مکان وضوء منحصر باشد در غصبی و حکم غصبی و در مکان مباح وضو گرفتن ممکن نباشد لکن تیمم کردن ممکن

باشد و مع ذلک در مکان غیر مباح وضو بگیرد وضوء او صحیح نیست بلکه لازم است تیمم کردن و اگر

هیچیک از وضو و تیمم در مکان مباح ممکن نشوند تکلیف بنماز در حال ادا ساقط است و احتیاط

این است که بعد از امکان طهارت نماز را قضا کند یا هر گاه در مکان مباح نیز وضو ساختن ممکن باشد و وضو
سازنده از راه بدعت در مکان غیر مباح و وضو را بنا بر تحصیل طهارت وضوء او صحیح است خصوصاً اگر مسح
در مکان مباح بکشد ولیکن احوط این است که بچنین وضوئی اکتفا نکند و همچنین است حکم ظرف آب و محل ریختن آب
یعنی که لازم است مباح بودن آنها در بعضی صورتهائی که اشاره بآن شده است و در بعضی از صورتهای دیگر احوط است
و [illegible] یازدهم آنستکه لازم است ازاله کردن چیزهائیکه مانع است از رسیدن آب در زیر آنها یا اینکه مانع است
از علم بهم رسانیدن برسیدن آب از قبیل چرک زیر ناخن و کنار چشم و مانند آنها چنانکه گذشت بلکه احوط آنستکه
هیچ چیز از چرک و چربی و غبار نباشد و همه را پیش از وضو زایل کند **فصل چهارم** در بیان مستحبات وضو است
و آن چند چیز است ۱ **اول** مسواک کردن است و آن مالیدن دندانهاست لازم در وضو مثل زمان زرد
شدن دندانها و اراده نماز و خواندن قرآن بچوب خصوصاً اگر شاخه سبزی باشد یا کهنه یا انگشت بزرگ و
سبابه و بهترین چیزهائیکه بآن مسواک کردن است چوب اراک است ۲ **دوم** گفتن بسم الله الخ تنها یا زیاد
کردن و باشد در زمان که دست در آب یا گذاشتن آب بر دست [illegible] و اکمل جمع است ۳ **سیم**
آنستکه کف هر دو دست را تا بند دست پیش از وضو بشوید یکمرتبه در صورتیکه وضو بعد از بول و خواب باشد
و دو مرتبه هر گاه بعد از غایط باشد ~~و سه دفعه هرگاه بعد از جنابت باشد~~ خواه وضو با آب قلیل بگیرد یا کثیر
۴ **چهارم** خواندن ادعیه ماثوره در وقت بجا آوردن هر یک از افعال وضو است چنانکه روایت شده است از امیر المؤمنین ع اینکه آن
حضرت در روزی نشسته بود با محمد بن الحنفیه پس گفت از برای او یا محمد یک ظرف آب از برای من بیاور
تا وضو بسازم از برای نماز پس آورد از برای آن حضرت محمد آب را پس ریخت آن حضرت بدست چپ
خود آب را بر دست راست پس گفت بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهوراً و لم یجعله نجساً پس از آن
استنجا نمودند پس گفت اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار پس مضمضه نمودند
و گفتند اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک پس استنشاق نمودند و گفتند اللهم
لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها پس شست صورت

را و

١٥

مبارک را و فرمودند اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه پس شست دست راست را و فرمودند
اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حساباً یسیراً پس شست دست چپ را و فرمودند اللهم
لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران پس
مسح سر نمودند و فرمودند اللهم غشنی برحمتک و برکاتک پس مسح پاها نمودند و فرمودند اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل
فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی ۵ **پنجم** مضمضه کردن است سه مرتبه باین طریق که آب را در دهن داخل
کند و دور بدهد ۶ **ششم** استنشاق کردن است سه مرتبه باینطریق که آب را به انف بینی جذب نماید و کافی است
در مجموع سه مرتبه یک کف آب ولیکن سه کف اولی است و ظاهر عدم جواز تقدیم استنشاق است ۷ **هفتم** آنستکه
بعد از فارغ شدن از شستن واجب یکمرتبه دیگر نیز هر یک را بشوید بقصد مستحب و اگر دست چپ را یکمرتبه بشوید زائد
بشوید اولی است ۸ **هشتم** آنستکه مرد در شستن دست شروع به پشت دست کند و زن بشکم دست خواه در شستن اول که
واجب است یا ثانی که مستحب است و خنثی مخیر است بین طریقه ذکر و انثی ۹ **نهم** [illegible] کردن و لبالب کردن آب در وضو است
تا بقدر یک مد و یک مد چهار یک من تبریز قریب است ۱۰ **دهم** که اگر ظرف آب است در جانب راست هر گاه سر آن گشاده باشد بنحویکه توان
دست را در آن داخل نمود و آب را برداشت و در دست چپ هر گاه سر آن تنگ باشد ۱۱ **یازدهم** آنستکه آب را
از دست راست بگیرد و بدست چپ بریزد و دست راست را بشوید ~~و اگر بخواهد دست چپ را بشوید بعد از گرفتن آب را~~
~~از دست راست بدست چپ~~ را بشوید بدانکه مکروه است استعانت غیر در مقدمات وضو مثل ریختن آب و همچنین
مکروه است خشک کردن آب وضو بدستمال **فصل پنجم** در احکام وضو است بدانکه هر کسی که شک کند در اصل
وضو و در نقض وضو یعنی که آیا واقع شده در وضو بر وجه مشروع بسبب نیت قربت و خلوص یا بر وجه غیر مشروع
پس باید بنا بگذارد بر عدم نیت و عدم صحت و اعتنا نماید بافعالی که از او صادر شده است و از سر بگیرد و هر گاه
فارغ شد از وضو و بعد از فراغ شک کند در نقض وضو بسبب ترک بعضی از افعال او میکند بعد التفات نمی نماید
بشک خود و هر گاه شک کند در اثنای وضو در یکی از افعال او که آیا این را کرده ام یا نه ولیکن مشغول بفعل
بعد از آن نشده باشد واجب است در صورتیکه کثیر الشک نباشد اینکه بجا آورد آن مشکوک را و بعد از او افعال بعد

یا ذا الجلال و الاکرام

واعاده ما قبل او لازم نیست مادامیکه او خشک نشده است و در صورت جفاف آن واجب است اعاده وضو و از
سر گرفتن آن تا موالات حاصل شود و اما هر گاه کثیر الشک باشد پس بنا میگذارد بر کردن شکوک و اورا اعتنا نکند بلکه با بنای
شبهای می آورد و هر گاه شک کرد در کردن فعلی از افعال وضو در زمانی که از آن منتقل شده است
مثل شک کند در غسل وجه در وقت مسح میکند و التفات بشک خود نمی کند مثل نماز با هر گاه یقین کند ترک
عضوی را واجب است اینکه بجا آورد اورا با ما بعدش اگر سابق بر این خشک نشده است و هر گاه آن متروک
یقینی مسح باشد و برودت رطوبتی نمانده باشد [illegible] از ریش خود اگر چه از ما وجه گذشته باشد و هر گاه
یقین کند بطهارت از حدث و بعد از آن یقین بحدث در مرتبه داشته باشد حکم می شود شرعا ببقاء طهارت آن خواه
شک در حدث داشته باشد یا ظن بوجودی یا ظن بعدمش مگر در صورتیکه شک مذکور بسبب خروج تری مشتبه
ببول باشد در وقتیکه استبرا نکرده باشد زیرا که اعاده وضو درین جا واجب است و هر گاه یقین بحدث داشته باشد
و شک بیقینی بطهارت بعد از او نداشته باشد حکم می شود شرعا که او محدث است خواه ظن بطهارت داشته باشد یا ظن
بعدمش یا شک و هر گاه یقین بصدور حدث و طهارت از خود داشته باشد لکن شک کند در اینکه کدام یک مؤخر
بوده و هر چند فکر کند یقین بتقدم یکی نکند باید که بنا بر حدث بگذارد و طهارت بعمل آورد اما آداب

خاتمه پس در بیان آداب خلوت است از واجبات و مستحبات و مکروهات است پس در آن چند مطلب است مطلب اول
در واجبات او است و آن چند چیز است اول آنکه بپوشد عورت خودرا قبلا و دبرا از نظر کننده که
محترم و حرام النظر باشد نه مثل طفل و حیوانات و زوجه خود بشرط امکان ستر دوم آنکه در حال تخلی رو
بقبله نباشد بتمام [illegible] بدن خود و بعضی فاضله نیز احوط ترک است سیم آنکه در حال تخلی پشت
بقبله نیز نکند خواه در حال استقبال و استدبار در محل مسقفی باشد یا مثل صحرا بلکه باید منحرف شود در
صورتی از قبله بقدریکه جایز است نماز برای او اختیارا بسمت مشرق یا مغرب چهارم شستن مخرج
بول است به آب نه بغیر آن کافی است در شستن او استعمال بدو مقدار آنچه بر حشفه است نیز [illegible] آب یکدفعه هر چند
احوط دو دفعه است و سه دفعه بهتر است پنجم شستن غایط است نیز به آب نه بغیر او در صورتی که تعدی

اده باشد

کرده باشد از مخرج خود بموضعیکه معتاد نیست رسیدن غایط با و در غالب اوقات اگر چه بگوشت نشستگاه نرسیده باشد
و مقدمه شستن پاک کردن مخرج است از غایط بالکلیه و اما هر گاه از مخرج طبیعی تعدی بموضع غیر معتاد نکرده باشد
اگر چه بقدر معتاد کرده باشد پس جایز است تطهیر باب بروجه که گذشته و جایز نیز سه سنگ پاک و اگر چه بکمتر از
سه سنگ پاک شود و اگر به سه سنگ پاک نشود واجب است زیاده بر او تا وقتیکه پاک شود و جایز است بدل سنگ کهنه
و چوب و کلوخ و تفصیل اینها که گذشت در مطهرات مطلب دوم در مستحبات او است بدانکه مستحب است در حال
تخلی دور شدن از نظرهای مردم یا مخفی شدن در بنا و جمع نمودن در تطهیر بین سنگ و آب با تقدیم سنگ و پوشانیدن
سر اگر مکشوف باشد و خواندن دعاهائیکه وارد شده است در جمیع احوال [illegible] از دخول در خلا و تخلی و دیدن آب و — که عبارت
و استنجا و مسح نمودن شکم بعد از ایستادن و بیرون آمدن است و پیش داشتن پای چپ در وقت داخل شدن در
خلا و پای راست در وقت بیرون آمدن عکس مسجد و ترک استقبال قرص آفتاب و ماه در حال بول نه در قبر که
تخلی در بنا باشد یا اینکه اینها در زیر ابر باشند و ترک استقبال و استدبار باد در حال بول و غایط [illegible] و تکیه
نمودن در حال تخلی بر پای چپ و گشودن پای راست و استنجا نمودن بدست چپ و حکایت اذان آهسته و خواندن آیة
الکرسی و حمد و شکر خدا نمودن و استبرا [illegible] نمودن بعد از بول [illegible] که گذشت و تنحنح نمودن در حال استبرا
سه دفعه و اگر استبرا کند و وضو نماید و بعد از وضو بیرون آید تری مشتبه ببول وضو واجب است اعاده وضو
و شستن آن تری و هر چه با او ملاقات کرده است مطلب سیم در مکروهات است بدانکه مکروه است استنجا
بدست راست در حالت جنابت و نشستن در حال تخلی [illegible] در کنار نهرها و در سر جاهها و در کوچهها و در فضای جلو
خانهها و در سایهها که مهیا کرده اند از برای اینکه اهل قافله منزل کنند و در زیر درختان میوه دهنده خواه
میوه داشته باشد یا نه و در سوراخها و مکانهای حشرات مثل مورچه و موش و عقرب و امثال اینها و بول کردن در هوا و از بلندی
مثل بام بپائین و بول کردن ایستاده و در آب خواه روان باشد یا ایستاده و بر قبر و در زمین سخت و ادخال
مکروه است در حال تخلی چیز خوردن و آب آشامیدن و مسواک کردن و تکلم کردن بغیر ذکر خدا مگر بذکر خدا
یا صلوات بر پیغمبر در نزد شنیدن اسم آن حضرت و یا حاجتی لازمه در وقت عطسه خود یا غیر یا کعبه ضرورت

مثل حاجی که بترسد فوت آن شود زیرا که اینها مباح اند و اما تقدیم پس واجب است **مطلب پنجم** در
متعلقات غسل است و در این چند فصل است و یک خاتمه **فصل اول** در بیان چیزهایی است که غسل از برای آنها
واجب یا سنت می شود بدانکه غسل واجب می شود از برای هر چیزی که وضو از برای آن واجب بود چنانکه گذشت و از
برای داخل شدن با مکث در جمیع مساجد و مطلق دخول در مسجد الحرام و مسجد نبی اگر چه مکث نکند اگر واجب باشد
و از برای خواندن سورهای عزیمه اگر واجب باشد و در الحاق مشاهد مشرفه بمساجد دو قول است و اظهر
عدم الحاق است خصوصا بالنسبه بحایض و نفساء پس جایز است دخول جنب و حایض و نفساء و لکن ترک بهتر است بلکه
درین مشاهد هر چند احتیاط اولی است و هم چنین واجب است غسل از برای روزه واجب که از شهر رمضان باشد
چه اداء و چه قضاء از اول شب تا افراد بر وجه توسعه بنابر اظهر و اما غیر روزه ماه رمضان خواه واجب باشد
و خواه مندوب پس شرط نیست در آن طهارت از حدث اگر چه موقوف است بغسل و فرق نیست در اینکه لزوم شود
از وجوب غسل از برای امور مذکوره میان غسل جنابت و حیض و نفاس و استحاضه کثیره اگر اتفاق افتد در شب
بنحویکه وسعت داشته باشد از برای غسل کردن پیش از صبح مگر در دخول مساجد و قرائت عزایم زیرا که ظاهر
جواز دخول بدون طهارت از برای مستحاضه پیش از غسل اگر لازم نداشته باشد تلوث مساجد بدم و اما
استحاضه متوسطه پس در اقتضاء کردن آن وجوب غسل را از برای روزه مثل نماز اشکال است و احوط وجوب است
و اما مس میت آدمی بعد از سرد شدن و پیش از غسل صحیح تمام پس مقتضی وجوب غسل است از برای دخول مساجد
و خواندن عزایم و روزه واجب و مقتضای اصل عدم وجوب است احتیاط را ملاحظه است و مستحب است غسل از
برای روز جمعه از طلوع صبح تا زوال و هر چه بزوال نزدیکتر می شود افضل است پس اگر فوت شود از او قبل از
زوال لعذر مستحب است قضاء آن بعد از زوال و اگر بعد از زوال نیز فوت شود لعذر مستحب است قضاء آن
در روز شنبه یا شب آن و هر کسی که بترسد نیافتن آب را در روز جمعه مقدم بدارد آنرا در روز پنجشنبه و
الحاق شب جمعه بروز پنجشنبه دور نیست و همچنین مستحب است غسل از برای شب اول ماه رمضان
و نیمه آن و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بلکه در اخیر دو غسل مستحب است یکی در اول

سجده واجبه دارد

جایز است کرده

شب

شب و دیگری در آخر آن و شب عید فطر و شب نیمه رجب و شب نیمه شعبان و روز عید فطر و اضحی و روز مبعث و غدیر و مباهله
و عرفه و نوروز و روز هم چنانکه مستحب است از برای احرام بستن و طواف و زیارت پیغمبر و ائمه ع و دعای کسوف [illegible]
بعد از سه روز از توبه از کفر و فسق و نماز حاجت و صلوه استخاره و دخول حرم و مکه و مسجد الحرام و کعبه و مدینه و مسجد نبی ص
و استسقاء و کشتن وزغ و ترک صلوه کسوف و خسوف عمدا با استیعاب احتراق و اظهر اینکه جایز است تداخل
در غسلهای واجب و هم چنین مرکب از واجب و مستحب و اما غسلهای سنت محض پس اظهر عدم جواز تداخل است و احوط
ترک تداخل است در کل اغسال و هر گاه غسل جنابت با غیر او مثل حیض و غیر او جمع شود احوط تقدیم غسل جنابت
است بر باقی و اگر چه سبب غسل جنابت موخر باشد از سبب سایر غسلها و شرط نیست در صحت غسل مندوب طهارت
از حدث اکبر و اصغر لکن احوط است **فصل دوم** در موجبات غسل است یعنی چیزهایی که باعث واجب شدن غسل
می شوند از برای امور گذشته بدانکه غسل بر دو قسم است اول غسل واجب که وجوب غایات او چنانکه گذشت دوم
غسل مستحب که استحباب غایات [illegible] و غسل واجب بر دو قسم
اول غسلی که واجب است بالاصاله یعنی در اصل شریعت واجب است بدون احتیاج بسببی که از مکلف صادر شود
چون نذر و عهد و مانند اینها اگر چه وجوب که غیر حاصل میشود از طواف و مانند اینها باشد کما هو الواضح
دوم غسلی است که واجب است بالعرض یعنی غسلی که بسبب نذر و مانند آن واجب شود و غسل واجب بالاصاله شش قسم است غسل جنابت و
غسل حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت و غسل میت پس معلوم شد که موجبات غسل شش چیز است
اول و دوم و سیم حیض و نفاس و استحاضه است بر وجهی که بعد از این می آید چهارم مس میت آدمی نجس است بعد از سرد شدن
آن پس واجب نیست غسل بسبب مس شهید و معصوم و غیر آدمی از حیوانات مرده و کسی که او را غسل صحیح تمام داده
باشند یا آنکه هنوز سرد نشده باشد یا میته غیر آدمی نجس است چون غیر میته از نجاسات عشره پس نجس می کند ملاقی
او با رطوبت پنجم [illegible] ذکر است که حکم او است چون اطفال [illegible] زیرا که او واجب می سازد بر زنده ها
غسل دادن او را که او موجب حصول غسل از برای میت است ششم جنابت است و آن بدو چیز حاصل می شود
اول انزال منی است یعنی بیرون آمدن منی است از ذکر مرد و فرج زن خواه در خواب باشد یا بیداری
و خواه باختیار باشد یا باضطرار و خواه بسبب دخول در قبل زن و دبر آن یا دبر مرد و بهیمه یا غیر آن

چلپاسه هم

بلغ

و باید که علم حاصل شود به بیرون آمدن منی پس اگر خواب ببیند و بیدار شود و یقین نکند که از او منی خارج شده غسل بر او واجب نیست
بنا بر اقوی هرگاه ملاحظه کند که منی خارج شده و یا آنکه غسل جنابت بکند و آن غسل را بکند بی بول کردن شک کند در خروج نقض وضو و نماز
کند ۲ دوم داخل کردن ذکر است تا ختنه‌گاه یا مقدار آن اگر سر ذکر بریده باشد در فرج زن هر چند انزال نشود
بلکه اقوی آنست که هرگاه آن مقدار را در دبر زن یا پسر یا مرد العیاذ بالله داخل کند غسل واجب می‌شود فرق نیست در این حکم
گذشته میان فاعل و قابل و میان حی و میت بلکه ظاهر و احوط آنست که بسبب وطی حیوانات نیز غسل واجب می‌شود خواه زنده
باشد یا مرده **تتمه** در احکام جنابت است بدانکه حرام است بر جنب خواندن سورهای که سجده واجب دارند (جنب است م)
یعنی الم تنزیل و حم سجده و النجم و سوره اقرأ و کلا یا حرفی از آن حتی بسم الله یا بعضی از آن در صورتیکه قصد کند از سوره‌ها یکی
از آنها و درنگ کردن در مساجد مطلقاً و گذاشتن چیزی در آنها و داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد نبی در مدینه اگر چه مکث نکند
و درنگ نکند در صورت اختیار و علم و مس کردن ظاهر پوست بدن بنوشته قرآن خواه مجتمع باشد بجمع قرآن یا متفرق
مثل آیات مکتوبه در تفسیرها بنا بر اقوی هرگاه آیه قرآن یا کلمه او را در درهم نقش کرده باشند ولیکن احوط اجتناب است و داخل است (حرام نیست م)
درین حکم غیر اشکال همزه مثل تشدید و مد و اعراب و احوط اجتناب از مس کلمات است بنا بر آنکه نیست در مس حاشیه
قرآن و میان سطور و جلد آن و هم جنبی باک نیست در مس اسم خدا و پیغمبر و یکی از ائمه بنا بر ترک اولی است
هم چنانکه مالیدن آستین و غیر او از اجزای جامه و موی خود ضرر ندارد بنا بر حکم بوجوب اجتناب از مالیدن
ناخن و دندان ضرر نیست و مکروه است از برای جنب خوردن و آشامیدن پیش از شستن هر دو دست مع مضمضه
و استنشاق یا وضو گرفتن و خوابیدن پیش از وضو گرفتن یا تیمم به نیت بدل از غسل و خواندن بیش از هفت آیه
از غیر سوره‌هایی که سجده واجب دارند و کراهت در زاید بر هفتاد آیه و خضاب کردن بحنا و نحو آن و عبور نمودن از مسجدها (هشتم)
که غیر از مسجد الحرام و مسجد نبی باشند **فصل سیم** در بیان اقسام واجبات غسل است پس در آن دو مطلب است
مطلب اول در اقسام است بدانکه غسل بر دو قسم است ترتیبی و ارتماسی و غسل ترتیبی بر دو قسم است ۱ **اول**
ترتیبی محض است و آن این است که غسل کننده بیرون آب باشد و بر سر خود آب بریزد و لیکن پیش از شروع کردن و قدری از گردن (سر و گردن راه)
و اطراف آن را نیز از باب مقدمه بشوید و هر قدری از گوش ظاهر باشد و بینی که نمایان می‌باشند آنها را نیز بشوید بعد از زایل
کردن مانع چون چرک و نگار و غبار و بعد ازین جانب راست را بشوید تا کف پای راست و قدری از گردن و جانب

چپ را

چپ را نیز داخل کند و ناف و عورتین را در هر طرف بالتمام بشوید هر چند وجه شستن نصف آنها است از هر طرف و
بعد ازین جانب چپ را بهمین طریق بشوید ۲ **دویم** ترتیبی مرکب از ترتیبی و ارتماسی است و آن نیز بر چند قسم است
۱ **اول** آنکه سر بشوید بعد از هر یک از دو جانب راست و چپ را بریختن آب بر آن در بیرون آب و ما بقی را بفرو بردن
در آب ۲ **دوم** آنکه سر را بالتمام بشوید در خارج آب بطریقی که اول مذکور در ترتیبی محض ذکر شد اما طرفین را بشوید
بطریق اول که ترتیبی مرکب گذشت بلکه دو دفعه راست را تا کمر یا بالاتر یا پایین‌تر در بیرون آب بشوید بریختن آب بر آن
و ما بقی را تا سر انگشت پاها در آب فرو برد اگر در آب حوض و نحو آن ایستاده است حرکت بدهد پاها را بقصد
غسل پس آنگاه جانب چپ را بشوید بهمین طریق و این طریق آسانی اتفاق می‌افتد از برای کسی که ایستاده است در حوض و نحو آن
۳ **سیم** آنکه سر را در بیرون آب بشوید بریختن آب بر آن آنگاه جانب راست را بالتمام با آب فرو برد و بیرون
بیاورد بقصد غسل و آنگاه جانب چپ را بطریق راست بشوید ۴ **چهارم** عکس سیم است یعنی سر را بالتمام با آب فرو برد
و بیرون آورد بقصد غسل آنگاه در بیرون آب بریزد آب بر جانب راست و او را بشوید آنگاه جانب چپ را
بطریق راست بشوید ۵ **پنجم** آنکه سر و جانب راست و چپ را بارتماسی بشوید یعنی اول سر را فرو برد در آب
بقصد غسل آنگاه جانب راست را فرو برد آنگاه جانب چپ را و ظاهر آنست که غسل ترتیبی بهر قسم ازین اقسام
صحیح است ولیکن احوط و اولی در صورت ترکیب از ارتماسی و ترتیبی آنست که عضو ارتماسی پیش از فرو بردن (بر آن)
آن در آب سه کف آب بریزد و اما ارتماسی محض آنست که از دست بردن بیاید بنا بر احوط یا آنکه در میان
آب بایستد و نیت کند و بقصد غسل که خدا او را واجب کرده است در آب فرو برود و آنگاه آب بجمیع ظاهر بدن
او برسد و بیرون آوردن تمام بدن از آب لازم نیست بلکه جایز است که تا بند پا یا ناف یا سینه بلکه بالاتر
در آب باشد و ~~...~~ در آب بقصد غسل لیکن احوط خروج از آب است و هم چنین واجب نیست
دفعه حقیقیه در آب فرو رفتن و لذت تمام در آب چنین بلکه کافیست این قدر که بگویند یکدفعه با آب فرو رفت
مطلب دوم در بیان واجبات غسل است بدانکه واجبات غسل یعنی جنابت دوازده امر است ۱ **اول** نیت است بنحوی که
در وضو گذشت یعنی مقارن باشد شستن سر در ترتیبی و با اول جزئی از بدن که فرو می‌رود در آب در ارتماسی و با خلوص
از ریا و شستن بدن از غبار و نحو آن چنانکه گذشت پس نیت غسل آنست که قصد کند که غسل جنابت میکنم

از جنبه فرع شدن حدث و مباح شدن نماز و وجه قربة الی الله و تا آخر می لفظی نیت بکند لیکن غفلت ضرر ندارد
و اگر تنها قربة الی الله بگوید کافی است و هم چنانکه ببال گذرانیدن ضرر ندارد و دعای کافی است هرچند احوط است
چنانکه گذشت ۲ **دوم** شستن سر و گردن است چنانکه مذکور شد در ترتیب یعنی مقدم داشتن سر بر کمال لازم نیست
زیرا که ترتیب در نفس اعضا غسل هیچیک لازم نیست اگرچه ترتیب در میان اعضا در غسل ترتیبی لازم است
و واجب است تخلیل یعنی جاری رسانیدن آب در زیر موی سر و ریش و مانند اینها اگرچه انبوه باشد و شستن ظاهر پوست
بدن و آنچه از گوش و بینی که نمایان است و هم چنین واجب است شستن قدری از جانبین و اطراف آن از باب مقدمه
۳ **سیم** شستن جانب راست است بر وجهی که گذشت ۴ **چهارم** شستن جانب چپ است بر وجهی که گذشت ۵ **پنجم**
تخلیل کردن و رسانیدن آب است بظاهر پوست بدن حتی زیر موی و زیر پستان در زنان و چین‌ها که در بدن اتفاق
می افتد از چاقی و میان رانها و کفل‌ها ۶ **ششم** آنکه در حال احتیاط رخصتی باشد غسل و ریختن آب و شستن
بدن بکند و اگر مضطر باشد غیر او غسل دهد ۷ **هفتم** ترتیب است در غسل ترتیبی باین طریقه اول سر و گردن
بشوید و بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را ۸ **هشتم** طهارت آن عضوی است که اراده دارد
شستن آنرا از نجاسات که نه پس واجب است طهارت تمام بدن در غسل ارتماسی و آن جزئی که می خواهد بشوید
اگرچه بعضی عضو باشد در ترتیبی پس هرگاه بشوید هر عضوی با اینکه گردن او نجس باشد یا دست یا اینکه پای او نجس
باشد پس تطهیر شرعی به همان موضع نجس بکند آنگاه آب را توجه غسل بشوید غسلش صحیح است ۹ **نهم** آنست که آب
غسل را که جدا کننده باشد ۱۰ **دهم** آنست که آب غسل مباح باشد و غصبی و حکم غصبی نباشد چنانکه مذکور شد
در وضو ۱۱ **یازدهم** آنست که مکان غسل و ظرف آب و محل ریختن آب مباح باشد بر وجه وجوب در بعضی از صور
و احتیاط در بعضی دیگر بتفصیلی که در وضو گذشت ۱۲ **دوازدهم** جاری ساختن آب است بر محل شستن هرچند باشد
مالیدن باشد ~~سیزدهم~~ آنکه محافظت نفس خود نماید که در اثنای غسل از او حدثی صادر نشود **فصل چهارم**
در بیان مستحبات غسل است و آن نیز چند امر است ۱ **اول** استبرا کردن است در صورتیکه با انزال جنب شده
باشد باین طریق که اول بول بکند و بعد از آن استبرا و اجتهاد بکند بر وجهی که گذشت و هرگاه استبرا نکند
پس اگر چیزی بیرون بیاید هیچ ضرر برای او واجب نیست و اگر بیرون آید چیزی که میداند منی است واجب است

الله

اعاده غسل لیکن صحیح است آن نمازها که بعد از غسل اول پیش از بیرون آمدن منی کرده بعد و اعاده آنها ضرور نیست و اگر
بیرون آمده چیزی که میداند بول است وضو میگیرد و اگر نماز در برابر او واجب باشد و اگر بیرون آمده مشتبه بمنی و بول
واجب است در این صورت نیز اعاده غسل و بر زن نیز استبرا و سنت است لکن اجتهاد از عرض و پهنا نه بول
۲ **دوم** آنست که پیش از غسل هر دو دست را از بند دست تا نصف ذراع یا تا پائین مرفق بشوید پیش از اینکه داخل
کند اینها را در ظرف آب ۳ **سیم** مضمضه کردن است بعد از شستن دستها ۴ **چهارم** استنشاق
کردن است بعد از شستن آنها بنحوی که گذشت ۵ **پنجم** موالات است میان اعضا و اجزای آنها است باین طریقه
هر وقت از شستن عضوی فارغ شود شروع در شستن عضو دیگر کند و در وقتی که از شستن هر جزئی فارغ شد شروع در
شستن جزء دیگر کند و موالات واجب نیست علی الظاهر مگر در صورت ضیق وقت و خوف آن ۶ **ششم** شکافتن
و باز کردن موی بافته شده است خواه در مرد باشد یا زن ۷ **هفتم** آنست که غسل ترتیبی یک صاع از آب واقع شود
و صاع تقریباً تبریزی تخمیناً می‌شود ۸ **هشتم** آنست که بعد از فارغ شدن از شستن هر عضوی دو مرتبه دیگر آن
عضو را بشوید که مجموع سه مرتبه باشد ۹ **نهم** تخلیل کردن جاهائی است که آب بدون تخلیل باو میرسد و اما جاهائی
که بدون تخلیل آب باو نمیرسد پس تخلیل او و رسانیدن آب باو واجب است چون ریش بسیار انبوه و در زیر
ناخن و مانند اینها در صورتیکه چرک مانع داشته باشد **فصل پنجم** در بیان احکام غسل است بدانکه
وجوب ترتیب میان اعضا مخصوص است بغسل ترتیبی محض یا مرکب و از این است که هرگاه غافل شد از شستن جزئی
از عضوی باقی می‌شود باید او را با ما بعد او و هرگاه غافل شود از شستن جزء‌ها از عضو آخر میشوید آنچه را که باقی مانده
و اما غسل ارتماسی محض پس ترتیب در او لازم نیست بلکه ممکن نیست و هرگاه در اثنای غسل کردن حدث
اصغر از قبیل بول و غایط و باد از او صادر شد عمداً یا سهواً پس اگر آن غسل غسل جنابت است واجب است
اعاده و از سر گرفتن او و اگر غسل غیر از جنابت است کافی است اتمام او با وضو گرفتن بعد از او و احوط
این است که در جمیع غسلها غسل را تمام بکند آنگاه اعاده کند غسل را آنگاه هرگاه واقع شد اگر ممکن
شود پس بعد از او وضو بگیرد و هرگاه شک کند در بعضی غسل در کردن فعلی از افعال او پس اگر فارغ از او
و مشغول بعضو دیگر شده است واجب نیست اعاده آن عضو و اگر فارغ نشده است پس اگر کثیر الشک است

اگر بعد از غسل شک کند در شستن ... عضوی از اعضا در غسل ترتیبی در ...
شکسته شاهی

بلکه کافی است شستن همان جزء مشکوک و مابعد آن هم

اعاده آن لازم نیست و اگر کثیر باشد لازم است اعاده آن عضو با مابعد آن از اعضاء ولیکن واجب نیست
اعاده شستن آن جزء آن عضو مشکوک البعض که یقین داند بشستن آن جزء و هرگاه شک کند بعد از فراغ
از تمام غسل که مقدار عضو را شستم یا نه التفات نکند بشک خود لیکن هرگاه بعد از او یقین کند به نکردن این
فعل هیچ اعاده می‌کند این فعل را با مابعد او از افعال همچنانکه هرگاه در بین غسل نیز یقین کند به نکردن
لازم است کردن او اگر چه از او مشتغل بمابعد او شده باشد و بباید دانست که غسل جنابت و مانند آن
واجب لغیره اند علی الاصح مثل وضو پس پیش از داخل شدن وقت عبادتی که مشروط است بطهارت چون نماز
هر چند مستحب است و بعد از دخول وقت آن واجب می‌شود نه بوجوب موسع اگر آن عبادت موسع باشد و الا واجب
مضیق خواهند بود و غسل جنابت به تنهائی نه با دیگر غسلها مجزی است از وضو و بر غسلها سوای غسل جنابت
باید با وضو باشند و اولی آنست که وضو پیش از غسل باشد والله الحاکم واما خاتمه پس در آن دو مقام است

بلغ

مقام اول در احکام ظروف نقره و طلا و مذهب و مفضض است بدانکه حرام است بر هر مکلفی از مرد
و زن خوردن و آشامیدن و باقی استعمالات مثل طبخ کردن و نحو آن از ظرفی که از طلا یا نقره او را ساخته
باشند بشرط علم باینکه او از طلا یا نقره است در ظرفه کان او نهت و باطل است وضو و غسل از آن اگر باشند موقوف
آنها باستعمال او و اگر موقوف نباشند بسبب اینکه قدرت بر استعمال غیر آنها نیز داشت بدون اینکه فوت
شود موالات در وضو لیکن از راه بدعت طهارت گرفت از اینها پس هر دو صحیح اند علی الاقوی و مثل ظرف است
حکم هرگاه اینها را محل ریختن آب وضو یا غسل قرار دهد بلکی صحیح است طهارت از نجاسات با اینها
هر چند حرام است و حرام نیست بر غیر مکلف مثل اطفال و دیوانه و شخص غافل استعمال اینها و حرام نیست ایضا
بر ولی منع نمودن اینها از او همچنانکه حرام نیست اخذ ظرف طلا یا نقره از برای غیر استعمال مثل
حفظ از تلف و زینت خانه جهت و در حکم غیر ظروف متعارفه مثل سرمه دان طلا یا نقره و پیه سوز
و شمع دان و تریاک دان و جلد قرآن و دعا و نحو اینها اشکال است لیکن اقرب جواز استعمال آنها است
واما ظرف مفضض و او آنست که مجموع او از نقره نباشد خواه تنگه نقره داشته باشد یا آنکه بعضی از
آن سوا از طلا و بعض دیگر سوا از مس و نحو آن ساخته باشند بر وجهی که جدا باشند هر یک از دیگری

یا آنکه

بلغ

یا آنکه بر روی ظرف مس و نحو آن نقره آب کرده مالیده باشند یا آنکه نقره سوا با مس و نحو آن آب نموده ظرفها از هر جهت
ساخته باشند یا آنکه نقره آب سوا بر روی ظرف پاشیده باشند یا آنکه نقشی که باشند بنقره پس اگر صدق می‌کند در عرف
بر او مفضض پس هرگاه ممکن نیست عزل دهن از موضع نقره پس او حرام است استعمال او مثل ظرف طلا و اگر ممکن است
عزل جایز است و اگر شک کنیم در صدق یکی از این اسم در عرف پس مقتضی اصل اباحه و جواز استعمال است و لیکن
مراعات احتیاط اولی است واما ظرفیکه بر او حلقه یا زنجیر نقره باشد پس جایز است استعمال او علی الظاهر و
حکم ظرف مذهب یعنی ظرفیکه جمع او طلا باشد و لیکن یکی از اقسام گذشته در مفضض باشد مثل مفضض است
و جایز است استعمال طلا و نقره در زینت نمودن قرآن مثل عشر و خمس و خطوط طلا و نقوش و نوشتن سرهای سوره و علامت
آیه‌ها و امثال چنین زینت نمودن لجام و آئینه و کمربند و خانه و نحو اینها واما تزیین مساجد و مشاهد مشرفه بقندیلهای طلا
و نقره پس اگر صدق کند استعمال طلا و نقره حرام است والا فلا و جمیع آنچه مذکور شد حکم ظرف طلا یا نقره یا تزیین
باینها بود واما ظرفیکه از غیر طلا و نقره از معادن ساخته باشند مثل روی و مس و ارزیز و قیر و برنج و غیر
و فیروزه و غیر اینها یا آنکه زینت نموده باشند ظرف کلی را بیکی از اینها پس حرام نیست استعمال بلکه جایز است
مقام دویم در حکم جبیره است و آن عبارت است از تخته‌ها یا کهنه‌ها که او را بسته باشند بر استخوانهای
شکسته یا زخمها و در حکم او است دواهائی که بر روی شکسته یا زخم میمالیده باشند بدانکه جبیره یا در موضع غسل است
مثل صورت و دست یا در موضع مسح اما اول پس اگر ضرر نباشد بشستن او و ممکن است کندن او واجب است
کندن او و شستن موضع جبیره یا مکرر آب ریختن یا فرو بردن عضو در او بر وجه تخییر چنانچه گذشته و اگر ضرر میرساند
شستن یا آنکه ممکن نیست کندن جبیره پس کافی است شستن اطراف جبیره با مسح نمودن بر روی او واما
دوم پس اگر ممکن است کندن جبیره و مسح نمودن بر بشره واجب است و اگر ممکن نیست مسح میکند روی جبیره
و هرگاه جراحت خالی از جبیره باشد و شستن او موجب ضرر نشود کافی است شستن حوالی و اطراف او و شستن او
واجب نیست ولیکن احوط مسح نمودن او است اگر ممکن شود و گذاشتن چیزی در بالای او و مسح بر آن چیز است اگر
ممکن شود و حکم چیزها که بر روی زخم جمع می‌شود و خشک و منجمد می‌شود مثل چرک و آب غلیظ چسبنده حکم
جبیره است در وجوب کندن در صورت امکان و عدم ضرر و در کفایت مسح بر روی آنها در صورت

عدم امکان یا ضرر دارد در صورت مسح بر جبیره اقرب مسح کافی است ولیکن احوط یا آنکه اقرب عذر است و در صورت
امکان مسح بر جبیره با نجاست بشره اشکال است و احوط جمع بین مسح بر بشره و مسح بر جبیره است و اگر جبیره نجس باشد
میگذارد چیز پاکی را بر روی او و آن چیز را مسح میکند و اگر جبیره متعدد باشد و بعضی بر روی بعضی دیگر باشد احوط
تعلیق جبیره است و هرگاه از محل مسح چیزی باید و قطع شود مثل موضع فصد پس اگر ممکن است تطهیر او در آب
جاری و گذاشتن دست یا کاغذ بر روی او اگر چه دست غیر هم باشد که بجای آن نجس بردن آب پس بعد از فرو بردن عضو در آب
کر یا جاری بقصد غسل واجب باید برداشتن آن دست از آن موضع در زمان فرو بردن در آب یا بیرون آوردن او
واجب است غسل با این قسم معتدل ملحق بجبیره و جبیره جایز نیست و اگر تطهیر با این قسم ممکن نیست مسح میکند بر روی
جبیره چنانکه گذشت و در جاهائی که واجب است جبیره احتیاج به تیمم نیست و کافی است در آنجا استیعاب عرفی
یعنی اینقدر که بگویند در عرف مسح نمود همه جبیره را و استیعاب حقیقی ضرور نیست بلکه ممکن نیست یا تکلیف است

مطلب ششم در بیان احکام حیض است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان معنی حیض است بدانکه
او خونی است که مصلحت حق تعالی از برای غذای طفل در شکم و مبدل شدن بشیر بعد از زائیدن از جهت غذای او خلق
شده است و آن مثل سایر اسباب و صفت و عیب معروف است در نزد مردم و در غالب اوقات سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ
و تازه که دفع شده است و هرگاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت پس لازم است امتحان باینکه بر پشت بخوابد و بلند
کند هر دو پای خود را و قدری پنبه را داخل فرج نماید و قدری از زمان صبر کند و بعد از آن آن پنبه را آهسته بیرون آورد
پس اگر خون بدور آن پنبه آلوده شده است و داخل آن نشده آن خون بکارت است و اگر داخل آن شده است
خون حیض است و هرگاه مشتبه بخون زخم شود پس آن زن باید بر پشت بخوابد و پاهای خود را بلند کند و انگشت
میانه خود را داخل فرج کند پس اگر خون از جانب راست بیاید آن خون زخم بداند و اگر از جانب چپ
بیاید آن خون حیض بداند و بعضی بر عکس گفته اند و اگر احتیاطا عبادت را ترک ننماید اولی است و بعد از انقطاع اعاده
نماید بد نیست **فصل دوم** در بیان شرایط خون حیض است و آن چند امر است ۱ **اول** آنکه پیش از نه
سالگی نباشد ۲ **دوم** آنکه بعد از سالهای یائسگی نباشد که زنان در آن مأیوس هستند از حیض دیدن نباشد
زیرا که او خون استحاضه است مثل خون فاسد متجاوز از ده روز یا از عادت بشرط تجاوز از ده و علماء

در تعیین

در تعیین سن یائسگی خلاف کرده اند و اقوی آنستکه زنان یائسه در قرشیه یعنی زنانیکه معلوم است که از جد سادات است و نبطیه
قول یائسه میشوند بعد از شصت سالگی است که بعد از آن حیض نمی بینند و غیر قرشیه خواه نبطیه باشند یا نه بعد از پنجاه سال
مأیوس می شوند و اولی در اینها احتیاط است باینکه بعد از پنجاه سال پیش از شصت همه زنان در زمان عادت جمع نمایند
بین عمل حیض و استحاضه یعنی در آن زمان عمل استحاضه نمایند و به نیت قربة عبادات را بجا آورند و بعد از عادت عمل حیض نمایند یعنی روزه
اعاده نمایند ۳ **سوم** آنکه خون کمتر از سه روز نباشد ۴ **چهارم** آنکه بیش از ده روز نباشد ۵ **پنجم** آنکه باید میان دو حیض
کمتر از ده روز فاصله نباشد بلکه ده روز یا بیشتر فاصله شده باشد ۶ **ششم** آنکه آن خون بنابر مشهور واضح در سه روز
متوالی باشد باین طریقه در جمیع اوقات از شب و روز هر گاه کهنه را بگذارد آلوده بخون شود و بعضی گفته اند که کافی است بودن
آن در هر روزی در یک زمان و بعضی دیگر گفته اند که کافی است که در اول روز اول باشد و آخر روز آخر و یک جزئی از اجزاء
روز میانه و بعضی متوالی بودن را هیچ [illegible] شرط ندانسته اند و گفته اند که هرگاه در مجموع ده روز سه روز خون
به بیند کافی است و اول اقوی است یعنی بعد از سه روز متوالی ضرور نیست که متوالی خون به بیند بلکه [illegible] ببیند
تا ده روز همه حیض میشود اگر معلوم نشود که خون غیر حیض است چون جراحت بلکه هرگاه بعضی از این روزها پاک باشد
نیز حکم حیض باقی است و شرط نیست در حیض حمل نداشتن بلکه حیض با حمل نیز ممکن است جمع شود اگر چه غالب عدم اجتماع است
خواه حمل ظاهر شده باشد یا نه پس هر خونیکه این شرایط در آن جمع [illegible] گاه حکم می شود در شرع بحیض بودن او

فصل سوم در بیان اقسام حیض است که بسبب آن زنان حیض بیننده چند قسم میشوند بدانکه زنان حایض
چند قسم میباشند ۱ **قسم اول** مبتدئه بکسر دال یا فتح آن و آن زنی است که تازه حیض دیده باشد ۲ **قسم دوم** ذات العاده است
و آن زنی است که دو مرتبه باستواء و موافق یکدیگر حیض به بینند بایطوریکه در یکماه مثلا خون حیض به بیند
و در ماه دیگر نیز مثل آن حیض خون به بیند بلکه هرگاه دو وقت مساوی در یکماه نیز به بیند عادت حاصل میشود
خواه ذات العاده وقتی و عددی هر دو باشد مثل اینکه در اول ماه اول پنج روز مثلا حیض به بیند و در اول ماه دوم
نیز پنج روز حیض به بیند و خواه ذات العاده وقتی تنها باشد مثل اینکه در اول ماه اول پنج روز مثلا حیض به بیند
و در اول ماه دوم شش روز یا بیشتر حیض به بیند و خواه ذات العاده عددی تنها باشد مثل اینکه در اول ماه اول پنج روز
مثلا حیض به بیند و در آخر ماه دوم یا میانه آن نیز پنج روز حیض به بیند در وقت معینه میان اینکه عادت حاصل شود

[illegible]

از آمدن خون و قطع شدن آن یا اینکه حاصل شود بسبب تمیز دادن خون حیض از غیر آن بسبب صفات حیض که گذشت
سیم مضطربه است و آن زنی است که مکرر خون دیده است با آنکه عادت او از برایش در وقت یا عدد یا هر دو حاصل شده
مثل اینکه گاهی در اول ماه پنج روز حیض می‌بیند و گاهی در آخر ماه دیگر هشت روز حیض می‌بیند یا زنی است که عادت داشته
باشد ولیکن عادت خود را فراموش کرده باشد خواه وقت و عدد هر دو را فراموش کرده باشد که او را مضطربة الوقت والعدد
گویند یا اینکه وقت تنها را فراموش کرده باشد که او را مضطربة الوقت گویند یا اینکه عدد تنها را فراموش کرده باشد که او را مضطربة
العدد گویند و قسم اول نیز بر سه قسم منقسم می‌شود **فصل چهارم** در احکام حیض است و آن چند امر است **اول**
آنکه واجب است که حایض بعد از حاصل شدن و ثابت شدن حیض ترک نماز و روزه نماید اما ذات العادة وقتیه و عددیه
یا وقتیه تنها پس بمحض دیدن خون ترک نماز و روزه را می‌کند اگر در وقت عادت خون ببیند بلکه بعضی گفته‌اند اگر یک
روز یا دو روز پیش از عادت یا بعد از عادت نیز خون ببیند نیز بمحض دیدن خون ترک عبادت می‌کند و این قوی است
و اما مبتدئه و مضطربه و ذات العادة عددیه تنها پس مشهور است که ایشان نیز بمحض دیدن خون خواه بصفت حیض
باشد یا نباشد بنا را بر حیض می‌گذارند و ترک عبادت می‌کنند و بعضی گفته‌اند که ترک نماز و روزه نمی‌کند تا آنکه سه روز
بگذرد و قول اول اصح است ولیکن اگر بقصد احتیاط و قربت عبادات را بطریق زنی که مستحاضه است بجا آورند و بعد از آن
روزه‌ها را قضا کنند اولی است **دوم** آنکه هرگاه خون مبتدئه و ذات العادة عددیه پیش از ده روز قطع
شود واجب است که استبرا نماید باین طریقه پنبه را داخل در فرج نماید و بعد از زمانی بیرون آورد پس اگر آلوده بخون
بیرون آید غسل نکنند و الا غسل کنند و بهتر این است که پای چپ خود را بلند کند و بدیوار تکیه بدهند و بدست راست
کهنه را داخل فرج خود نماید و بعد از آن بیرون بیاورند و ملاحظه نماید که آلوده بخون است یا نه پس اگر آلوده بخون
نیست غسل واجب است **سیم** آنکه هرگاه خون مستمره شود و از ده تجاوز کند پس اگر از جمله صاحب عادت است
بر وجهی که مذکور شد رجوع می‌کند بعادت خود پس اگر عادت در وقت و عدد هر دو داشته در همان وقت و عدد
بنا را بر حیض می‌گذارد خواه در آن وقت و عدد خون بصفت حیض باشد و در باقی نباشد یا آنکه در باقی نیز باشد
یا آنکه در هیچ وقت بصفت حیض نباشد و هرگاه در زمان عادت بصفت حیض نباشد مثل اینکه خون زرد
و سرد باشد و پیش از عادت یا بعد از عادت بصفت حیض باشد و میان ایشان اقل طهر که ده روز است فاصله شود

پس اولازم

پس در ترجیح عادت بر صفت بعضی که عمل بمقتضای عادت بکند و زمان عادت را حیض قرار دهد و جمعی باعتبار صفت حیض بکند
یا عکس این که ترجیح بدهند صفت حیض را بر عادت یا آنکه مخیر باشد خلاف است و اصح اول است که تقدیم عادت بر صفت
باشد و اگر در میان عادت و خونیکه بصفت حیض است ده روز فاصله شود پس احوط این است در زمان صفت حیض و بعد
استحاضه عمل نماید و در آخر او غسل حیض نیز بکند و روزه آن زمان را اعاده نماید و مثل ذات العادة وقتیه و عددیه است
حکم ذات العادة وقتیه فقط یا عددیه فقط پس آنها نیز رجوع بعادت خود می‌کنند در وقت تنها یا عدد تنها و در آنکه
عادت ندارند از وقت یا عدد رجوع می‌کنند باحکام مضطربه و عمل او را می‌کنند بنحوی که می‌آید **و اما**
مبتدئه پس در صورتی که خون از ده بگذرد ملاحظه صفات حیض که مذکور شد از لون و رائحه و ثخن
می‌کند و بسبب آنها امتیاز دهد میان خون حیض و استحاضه یعنی در آن زمانیکه خون بصفات خون حیض است عمل حیض را
می‌کند و در باقی عمل استحاضه را می‌کند بر وجهیکه خواهد آمد و اگر امتیاز بصفت ممکن نشود بسبب اتحاد همه خون یا در
در رنگ و بو یا اختلاف آنها لکن بدون حصول شرط تمیز یعنی شروط حیض در خونیکه بصفت حیض است مثل اینکه
خونیکه بصفت حیض است کمتر از سه روز باشد یا بیش از ده روز باشد یا آنکه زمان خونیکه بصفت حیض است با استحاضه
[illegible] با زمان یا که مجموعش از ده روز کمتر باشد یعنی فاصله میان دو خونیکه بصفت حیض است کمتر از ده روز باشد
یا آنکه زمانی که خون بصفت حیض است [illegible] داخل شود و غیر اینها از شروط حیض پس رجوع می‌نماید بعادت
خویشان و عشیره خود خواه از طرفین خویش باشند مثل خواهر یا پدر تنها مثل عمه یا مادر تنها مثل خاله پس ملاحظه
عادت ایشان کرده بمثل عادت ایشان عمل می‌نماید بشرط اینکه همه مساوی در عادت و متفق در او باشند و احوط
اینست که از اهل یک شهر یا یک قریه باشند ولیکن شرط نیست و بعضی گفته‌اند که اگر خویشان او مختلف در عادت
باشند رجوع می‌نماید بعادت همسران و همسالان خود در وقت رجوع و بطریق ایشان عمل می‌کند و در این اشکال است
زیرا که ما دلیل بر آن نیافتیم و اولی این است که در صورت عدم اتفاق و ممکن خویشان یا او و در صورتیکه
از برای همسران او عادتی باشد عمل بر وجه احتیاط کند [illegible] در صورت عادت خویشان خود بطریق
استحاضه عمل نماید و در آخر آن غسل حیض نیز بقصد قربت بکند و روزه‌های زمان عادت ایشان را اعاده
نماید و بطریق روایت آینده نیز عمل نماید و اگر هیچ یک از اینها ممکن نشود [illegible] خویشی و عشیره یا بسبب

نداشته باشد یا اینکه داشته باشد ولیکن ایشان مختلف باشند در عادت خود یا اینکه ایشان نیز مضطربه باشند باید که در ماه اول
بطریق روایتی که درین صورت وارد شده است عمل نماید و در آنها اختلاف است و اقوی آنست که بر روایت سبع عمل نموده
در هر ماهی هفت روز حیض قرار بدهد و ترک عبادت کند و باقی را استحاضه و عبادت بجا بکند و در ماه دویم و سیم و که
عمل کند بموافق ماه اول و اما مضطربه پس در صورت تجاوز کردن خون از ده روز ملاحظه صفات
حیض و استحاضه را می کند پس اگر تمیز داد میان خون حیض و خون استحاضه بسبب صفات آنها بمقتضای او عمل می کند و الا
بطریق روایتی که در مبتدئه ذکر شد عمل می کند و اختیار بدست زن است در تعیین زمان حیض در صورت عدم تمیز لیکن هر
وقت از اول ماه یا آخر یا وسط او که می خواهد حیض قرار می دهد و شوهر او بر او اختیار ندارد لیکن اولی آنست که
همه روز اول هر ماه را حیض قرار بدهد نه وسط و آخر و باید دانست که آنچه در حق مضطربه مذکور شد در وقتی است که
مضطربه هیچ عادت نداشته باشد یا داشته باشد ولیکن وقت حیض و عدد او هر دو را فراموش کرده باشد که او را متحیره گویند
و اگر وقت را فراموش کرده باشد و عدد را بداند بهتر آنستکه آن عدد را در اول هر ماه حیض قرار بدهد و اگر عدد را
فراموش کرده باشد و وقت آن را بخاطر داشته باشد پس اگر اول آن وقت را بداند آن روز را اول حیض قرار دهد و اگر
از آخر روز را بخاطر داشته باشد آنرا با شش روز پیش را حیض قرار میدهد و اگر روزی از وسط بخاطر داشته باشد
سه روز از پیش و سه روز از پس با او ضم می کند و مجموع هفت روز را حیض قرار می دهد و اگر دو روز از وسط
حیض را بخاطر داشته باشد دو روز از پیش و دو روز از پس را نیز حیض قرار دهد و احتمال داده که لازم باشد
که سه روز از پیش و سه روز از پس یا چهار روز از پیش و چهار روز از پس حیض قرار می دهد و اگر وسط را
فی الجمله علم داشته باشد یکروز از پیش و یکروز از پس را نیز حیض قرار دهد و بمقتضای روایت بقیه یا تتمه
ایام را از پیش یا از پس یا بتفریق حیض قرار می دهد و اگر سه روز را یقینی داشته باشد و ندانسته باشد که تمام
اوقات حیض همین مقدار بوده یا بیشتر بوده و آن سه روز اول بوده یا وسط یا آخر آنها را با چهار روز از پیش یا پس
یا بتفریق حیض قرار می دهد و بعضی گفته اند که در هر صورتیکه احتمال قطع شدن خون حیض است باید که
عمل حیض بعد و استحاضه هر دو را بکند باینطریق که در جمیع اوقات عمل استحاضه را بکند و در زمان احتمال قطع شدن
خون عمل حیض نیز می کند و این احوط است چهارم از احکام حیض آنستکه اگر زن حایض ذات العاده

عمل

عددی است و خون او از عادت او تجاوز نماید استظهار می کند باینطریق که دو روز یا سه روز را از عادت بگذرد ترک
عبادت می کند تا آنکه باو ظاهر بشود حال او و بعد از این عمل استحاضه را می کند پس اگر خون از ده نگذشته است مجموع او
حیض است پس روزه ها و نمازها را که عمل استحاضه کرده است قضا می کند دون صلوة و اگر از ده بگذرد احوط این است
که عبادت زمان استظهار را نیز اعاده بکند پنجم آنستکه حرام است بر زن حایض نماز کردن و روزه گرفتن
و مکث کردن در مساجد و داخل شدن مسجد کعبه مکه و مدینه و دست مالیدن بر خط قرآن و خواندن سوره سجده دار یا
کلام یا بعضی و گذاشتن چیزی در مساجد ششم آنکه حرام است بر شوهر زن حایض که مقاربت کند با او با علم
بحیض و حرمت او و عمدا در فرج که محل آمدن خون است و ظاهر این است که اگر زن بگوید که حایض میباشم و محل تهمت
نباشد عوض او معتبر است و بعضی جماع کردن در دبر را نیز حرام دانسته اند و این احوط است هر گاه شوهر بر وجه معصیت
مقاربت کند بعضی گفته اند که واجب است کفاره دادن باین طریق که اگر در اول حیض باشد یک دینار که یک مثقال
شرعی طلای سکه زده که هیجده نخود است بدهد و اگر در میان حیض باشد نصف او بدهد و اگر در آخر آن باشد چهار
یک او بدهد و این قول احوط است لیکن اقوی عدم وجوب است هفتم آنکه صحیح نیست طلاق دادن زن
در حالت حیض اگر مدخوله باشد و شوهر او حاضر یا در حکم حاضر باشد یعنی نتواند با غیبت از طهر و حیض زن مطلع گردد
و حمل ظاهر نداشته باشد و اگر یکی ازین شروط یافت نشود طلاق صحیح است هشتم آنکه مستحب است که زن
حایض در وقت هر نماز وضو بگیرد و در جای نماز بنشیند و ذکر بکند نهم آنستکه مکروه است که
زن حایض خضاب بکند و غیر سوره سجده دار از قرآن بخواند یا آنکه بر دارد قرآن را یا آنکه دست بحاشیه
و بین سطور آن بکند یا آنکه شوهر از او تمتع ببرد در میان ناف و زانوی او یا آنکه با او مقاربت کند بعد
از قطع شدن خون حیض و پیش از غسل کردن و بعضی آن را حرام دانسته اند دهم آنستکه اگر بعد از دخول وقت
کردن نماز با شرایط او گذشته باشد و آن زن در اول وقت نماز را با امکان بجا نیاورده باشد یا آنکه از آخر وقت
بعد از غسل و وضو و تمام نماز یا یک رکعت از او باقی مانده باشد و او در آخر وقت با امکان نماز نکرده باشد لازم است
که قضای او بجا آورد یازدهم آنستکه واجب است قضای روزه که در زمان حیض افطار کرده است و اما قضای
نماز پس واجب نیست مگر در رکعتین طواف اگر بعد از دخول شده باشد دوازدهم آنستکه بعد از قطع شدن خون

دیقین بهم رسانیدن بر بنولان آن بر وجهیکه گذشت واجب است غسل کردن مثل غسل جنابت و در این غسل وضو لازم است
چنانکه گذشت و احوط آنکه وضو را مقدم بدارد **مطلب هشتم** در استحاضه است و در آن سه فصل است **فصل اوّل**
در تعریف و صفات او است بدانکه او خونی است که پیش از سن بلوغ یا بعد از سن یائس باشد یا آنکه زاید بر ده روز باشد یا بیاید
بعد از انقضاء ایام نفاس او یا آنکه بیاید و بگذرد از عادت تا بعشره و از عشره نیز بگذرد پس گذشتن از ده علامت
است که جمیع مابعد از حیض استحاضه بوده است و آن در اغلب اوقات زرد و سرد است و تنک و روان است
و بیرون می آید بسستی و سستی نه بقوة و دفع **فصل دوّم** در اقسام او است بدانکه او بر سه قسم است قلیله و کثیره
و متوسطه اوّل آن خونی است که روی پنبه را آلوده بکند ولیکن در تو او داخل نشود دوّم خونی است که داخل
پنبه شود ولیکن بیرون نیاید و روان نشود از عقب پنبه سیم خونی است که از پنبه بیرون بیاید و روان شود
بروی کهنه که در عقب پنبه گذاشته اند **مطلب سیم** در احکام او است بدانکه واجب است بر زنیکه استحاضه قلیله ببیند
بدل کردن پنبه یا پاک کردن آن بطهارت شرعی و شستن [illegible] از فرج که در وقت نشستن ظاهر میشود
و وضو ساختن از برای هر نمازی از پنج نماز و هیچ غسل درین قسم واجب نیست و واجب است بر زنی که استحاضه متوسطه
می بیند امور گذشته و دو چیز دیگر یکی شستن یا تغییر دادن کهنه که بر روی پنبه است دیگری یک غسل از برای نماز صبح
اگر فرو رفتن خون در پنبه پیش از نماز صبح باشد و اگر بعد از نماز باشد در آن روز غسل واجب نیست و مثل قلیله است
و واجب است در روزهای ماه رمضان آنکه غسل صبح را پیش از طلوع صبح بکند و واجب است بر زنیکه استحاضه کثیره
می بیند علاوه بر مجموع امور گذشته دو غسل دیگر یکی از برای نماز ظهر و عصر جمع میکند بین هر دو و دیگری
از برای نماز مغرب و عشا جمع میکند بین هر دو و هرگاه مستحاضه کرد اعمال را که واجب است بر او از غسل و شستن
و غیر او حکم زنان پاک را بهم میرساند پس مباح میشود از برای او نماز و روزه و لبث در مساجد و غیر اینها
از اموریکه مشروط اند بطهارت و احوط آنستکه وصل عرفی کند بین غسل و نماز و واجب است که احوط
ایضا اینکه نگاه دارد که خون از آن بیرون نیاید بعد از غسل و قبل از نماز مثل کیسه [illegible]
[illegible] داشته باشد والله العالم **مطلب هشتم** در نفاس است و آن خونی است که در حال ولادت
طفل یا مضغه یا بعد از آن بیاید نه خونی که قبل از او بیاید یا آنکه با علقه و نطفه باشد و در جانب [illegible] از برای

ادمه

ادمه زیست بلکه ممکن است که یک لحظه نیز باشد و اگر [illegible] شود [illegible] نفاس نیست و غسل نفاس واجب نیست و در اکثر
نفاس خلاف است و اظهر و اشهر آنستکه از ده بیشتر نیست پس اگر زنیکه زائیده است صاحب عادت بود در حیض بقدر عادت
خود را نفاس قرار بدهد بشرط آنکه خون قطع شود بر سر عادت و از او تجاوز نکند یا اینکه اگر تجاوز از عادت کند از ده
نیز بگذرد پس درین دو صورت بقدر عادت را نفاس قرار میدهد و اگر صاحب عادت نباشد و خون بیاید تا از ده
روز بگذرد یا آنکه صاحب عادت باشد لیکن خون از عادت بگذرد و منقطع شود بر سر ده روز و از او تجاوز نکند پس
مجموع ده روز نفاس است و حاصل کلام آنکه اگر منقطع شود نفاس پیش از ده روز استبراء میکند باینکه میگذارد
پنبه را در فرج خود پس اگر بیرون آمد پاک از خون غسل میکند از برای نفاس و اگر بیرون آمد ملوث بخون انتظار
میکشد تا زمانیکه پاک شود پیش از ده روز یا آنکه ده روز بگذرد و هرگاه ببیند خون را در اول و آخر عادت
حیض خود یا اوّل و آخر ده روز اگر عادت در حیض نداشته حکم میشود باینکه این خون نفاس است با مابین آنها
اما هرگاه ببیند خون را در یکی از دو طرف عادت [illegible] طرف دیگر یا در احد طرفین یا وسط عادت حکم میشود باینکه
مجموع عادت نفاس است بلکه وقت یک خون یا دو خون و مابین دو خون نفاس نه ماقبل یا مابعد که هیچ ندیده.
اگرچه از عادت باشند پس مثلا اگر زنیکه هفت روز عادت حیض داشته ببیند در اوّل هفت روز یک لحظه و در آخر
او نیز یک لحظه پس جمیع ایام عادت نفاس است ولیکن اگر خون را ببیند در آخر هفت روز بتنهائی پس آن آخر
بتنهائی نفاس است نه تمام عادت و حکم مبتدئه و مضطربه بالنسبه بعشره مثل حکم ذات عادت است بالنسبه بعادت
خودش یعنی اگر در اوّل عشره و آخرش خون ببیند حکم میشود که مجموع ده نفاس است و اگر از آخر یا در بین ببیند حکم
میشود که آن لحظه فقط نفاس است و همچنین معتاده که خونش از عادت تجاوز کند ولیکن قطع شود بر ده روز مثل مبتدئه
و مضطربه است و اگر بگذرد از ده پس آن خون که در عادت است نفاس است اگرچه از زمان ولادت مؤخر باشد مثل
چهار روز عادت از برای زنیکه عادت او هفت است و اگر در اوّل عادت خود خون نبیند و نبیند تا آنکه از عادت
بدر رود پس آنگاه ببیند و از ده بگذرد پس خون اوّل بتنهائی نفاس است و بدانکه احکام زن
نفاس بینده مثل زن حائض است پس آنچه بر او حرام بود بر این نیز حرام است و آنچه بر او مکروه یا مستحب بود بر این
نیز مکروه و مستحب است و بر این نیز واجب است غسل کردن بعد از نفاس و پاک شدن و کیفیت غسل نفاس مثل

از برای نماز و

غسل حایض است و غسل این نیز مجزی از وضو نیست بلکه لازم است که با وضو باشد قبلاً یا بعداً لکن مستحب است تقدیم وضو
بر غسل و این وضو شرط صحت غسل نیست که اگر کسی وضو را از غسل مؤخر بیندازد غسل باطل باشد بلکه غسل صحیح است ولکن
واجب است که پیش از آن از برای عبادتی که مشروط است بوضو، وضو بگیرد والحاصل همچنانکه نفاس سبب وجوب غسل می‌شود
سبب وجوب وضو نیز می‌شود و از جمله اموات که موجب وضو نیز هست مطلب نهم در حکم مس میت است
بدانکه غسل واجب می‌شود بسبب دست کردن انسان میتی که مرده باشد و سرد شده باشد و او را غسل تمام نداده باشند یا آنکه
غسل او صحیح نباشد مثل اینکه غسل دهنده کسی باشد که جایز نباشد غسل دادن او میت را چون کافر و مانند آن یا آنکه
آن میت کافر باشد و این در وقتی است که آن میت شهید نباشد و معصوم نباشد و اگر تیمم نداده باشند در صورت تعذر
غسل زیرا که دست کردن اینها باعث وجوب غسل می‌شود مثل دست کردن مسلمانی که او را غسل صحیح تمام نداده باشند
چنانکه سبب وجوب وضو نیز می‌شود و اما در صورتیکه غسل صحیح تمام نداده باشند و شهید و معصوم نباشد پس دست
کردن او بعد از مردن و سرد شدن باعث غسل و وضو هر دو می‌شود و هم چنین دست کردن پاره از مرده یا زنده که
با استخوان و پوست و گوشت باشد چون دست و پای ایشان و احوط آنست که از برای دست کردن استخوان خالی در سقط
حتی از تمام چهار ماه نیز غسل نماید و اقرب عدم وجوب غسل است بسبب دست مالیدن عضوی که غسل او تمام شده باشد
پیش از تمام شدن مجموع غسل و هر گاه عضو زنده ملاقات کند با رطوبت مرده نجس می‌شود بعد از سرد شدن و قبل
از غسل واجب است شستن آن عضو و با این غسل نیز واجب است وضو مقدماً یا مؤخراً لکن تقدیم مستحب است والله العالم
مطلب دهم در بیان حکم غسل میت است بدانکه مردن انسان سبب وجوب غسل دادن او می‌شود بر زنده‌ها
بوجوب کفائی و تفصیل او می‌آید پس از مجموع گذشته معلوم شد که شش چیزاند که سبب وجوب غسل می‌شوند جنابت
و حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و موت و تفصیل هر یک گذشت و باید دانست که هر گاه یکی از اسباب وضو
یا غسل حاصل شود بر وضو یا غسل ممکن نباشد بسبب نبودن آب یا ضرر رسانیدن آن یا مانند اینها چنانچه در
مبحث تیمم می‌آید واجب است تیمم کردن بدل هر یک از وضو و غسل که ممکن نیست بطریقی که خواهد آمد والله العالم
مطلب یازدهم در احکام اموات است و در آن چند مقصد است مقصد اول در احکام حال احتضار
یعنی جان کندن است بدانکه واجب است کفایةً بر هر کسیکه عالم باشد بحال محتضر را اگر چه ... بخوابانند آنکه میت را رو

بقبله

[illegible]

بقبله باید در نزع و عدم اشتباه در موت او خواه میت صغیر باشد یا کبیر باینکه او را به پشت بخوابانند و روی او و باطن
دو پای او را بسمت قبله نمایند بنحویکه اگر بنشیند رو بقبله باشد و مستحب است در صورت متعسر شدن جان کندن برد او باینکه او را نقل کنند
بجائیکه مهیا کرده بود او را از برای نماز در توراث او مثل اطاق یا بر روی او مثل جانماز و تلقین و تفهیم شهادتین و اقرار
بائمه کنند تمیز دار دارند او را باشتهار کردن بتوحید و رسالت پیغمبر و امامت ائمه اثنی عشر بدل و زبان هر چه
امکان و عدم امکان اقرار بدل کفایت است و تلقین نمودن و خواندن کلمات فرج را و آن این است لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع
و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و قرائت قرآن در نزد او در
وقت جان کندن و قبل از آن و بعد از آن خصوص سوره یس و والصافات و آیة الکرسی تا هم فیها خالدون و نیز
مستحب است که بعد از مردن چشمهای او را بهم بیاورند و دهن او را بهم بپوشانند و دستهای او را بسمت پهلوهای او دراز
کنند و دو پای او را بهم بیاورند و زنخدان او را به بندند تا باز نماند و پاهای او را دراز کنند اگر بهم آمده باشد
و اگر در شب بمیرد چراغ در نزد او روشن کنند تا صبح و شیعیان را خبر دار بمردن او کنند و تعجیل در برداشتن و دفن
کفن او نمایند مگر در صورتیکه اشتباه در مردن او بهم رسد زیرا که در این صورت صبر می‌کنند تا یقین بمردن
حاصل شود بعلامات عارضه مثل فرو رفتن صدغها و دراز شدن صورت و کج شدن بینی و برآمدن جستن بیضتین و
مکروه است حاضر بودن حایض و جنب در وقت نزع و تلقین و گذاشتن آهن در بالای شکم میت مقصد دوم
در احکام غسل میت است و آن چند امر است اول آنکه واجب است پیش از غسل دادن که ازاله نماید عارضه نجس را از
بدن میت که از اینکه بمون حاصل شده است نماید به تطهیر شرعی دوم واجب است پوشانیدن عورت او از نامحرم
سیم آنکه واجب است بوجوب کفائی آنکه میت مسلم و حکم مسلم را مثل ولد صغیر او حتی سقط بشرط آنکه چهار ماهش
تمام شده باشد و در کمتر از چهار ماه واجب نیست غسل بلکه می‌پیچند او را در کهنه و دفن می‌کنند بدون غسل و مثل
ولد صغیر است ولد دیوانه او و یافته شده در ولایت اسلام یا ولایت کفر که در آن مسلمی باشد صلاحیت استیلاد
داشته باشد ... غسل ... بترتیب اول غسل بآب سدر بطریقی که قدری از سدر در میان آب بریزند بحدیکه
صادق بیاید که آب سدر است باید و آب را از مطلق بودن نیز بسبب کثرت سدر بیرون نبرد و باید که برگ سدر

را بگوید یا آنکه او را لزم کنند و در میان آب بریزند و با آن آب اعضاء ثلثه را بشویند و جایز نیست که کف سدر را با آب
فشرده از سدر را در میان آب بریزند و با آن آب اکتفا نمایند و بعد از آن نیت کند که غسل میدهم این میت را
با آب سدر واجب قربة الی الله و بعد از آن سر و گردن میت را بشوید و بعد از آن جانب راست و بعد از آن جانب چپ را
مثل غسل جنابت که بطریق ترتیب باشد پس ترتیب بین اعضاء ثلثه لازم است همچنانکه ترتیب بین اغسال ثلثه نیز
بتقدیم سدر بر کافور و کافور بر قراح لازم است ثانی غسل دادن با آبیست که مخلوط باشد قدری از
کافور در حوط اینکه بصفت مثقال ... آب بنحوی که در غسل اول غسل داده شده ثالث غسل دادن با آب خالص از خلیط یعنی
سدر و کافور است بمعنی که شرط نیست درین غسل وجه خلیط نه اینکه شرط است عدم او زیرا که همین که صدق کند که
آب مطلق است کافی است چهارم آنکه واجب است که در هر یک از غسلهای ثلثه نیت جداگانه نماید و بیک نیت در هر
اکتفا نماید و باید خالص باشد از ضمیمه مثل ریا و تنظیف و کو اینها مثل نیت وضو و هر کس که غسل میدهد میت را باید نیت
را نیز او بکند پس اگر یک نفر است پس اشکالی نیست و اگر متعدد باشند و همه آب را می ریزند بیک دفعه باید همه ایشان بیک
دفعه نیت کنند و اگر آب می ریزند به ترتیب باینکه هر یکی می شویند عضوی از اعضاء را هر یک باید در وقت فعل خود نیت
کنند و اگر ریزنده آب غیر برگرداننده میت باشد واجب است بر ریزنده نیت کردن و بر برگرداننده مستحب است و اولی
اینکه غاسل ... چه ... و کهنه شستن عورت و ... ازین است که غسل میت مجزی است از غسل جنابت
و حیض و نفاس و غیر اینها اگر بر میت بوده باشند اگرچه احتیاط در جمع است پنجم واجب نیست وضو دادن میت بلکه
احوط ترک او است اگرچه بقصد استحباب باشد ششم آنکه هرگاه از غسل دادن میت خوف از پرکنده شدن اجزاء
او داشته باشند او را تیمم دهند مثل تیمم دادن زنده عاجز از مباشرت تیمم هفتم آنکه هرگاه متعذر شود سدر
و کافور واجب است که هر سه غسل را با آب خالص بدهند و هم چنین هرگاه متعذر شود احدهما عوض آن آب خالص
بریزند و هم چنین هرگاه میت هیچ وصیت نکند و ورثه صغار و غایب باشند و کسی دیگر از میلشان از مال خود سدر و کافور
ندهد پس هر سه غسل را با آب خالص بدهند زیرا که دلیلی نیافتیم بر اینکه سدر و کافور را از اصل ترکه باید خرید بلکه کفن
واجب از اصل ترکه است پیش از اداء دین همچنانکه کفن واجب ... زوجه ... از مال زوج است
اگرچه زوجه غنیه باشد هشتم آنکه باید غسل دهنده مثل میت باشد در مرد و زن بودن مگر در زن و شوهر

که هر

که هر یک می توانند دیگری را غسل بدهند لیکن واجب نیست و مرد را غسل دادن یکی از سایر محارم که حرام است نکاح آنها بنسب یا
رضاع یا داماد و خواهر محرم دیگر را که در اینجا نیز مساوات شرط نیست در وقت تعذر مساوی نه مطلقا و لیکن واجب است
که از پس پرده ساتر بدن خصوصا عورت غسل بدهند و فشردن این پرده در وقت تطهیر ضرور نیست و در صورت
نبودن مماثل مسلم و زوجه و محرمیه با یکدیگر ... کافر مماثل یکی نمی توانند مرد کافر مرد مسلم را و زن کافره
زن مسلمه را بتعلیم مسلم غسل بدهد و جایز است که مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را بدون ساتر غسل بدهد
بدانکه آنچه مذکور شد از وجوب غسل میت مخصوص است بغیر شهید و اما شهید که کشته شده باشد در جهاد خواه
دعائی باشد که مأمور به شده بامر پیغمبر یا امام یا نایب خاص ایشان یا دفاعی که مأمور به است در حال حضور
و غیبت هر دو در مثل صورتی که هجوم بیاورد بر مسلمین کافری که از او ترسیده شود بر اسلام پس مضطر شوند به جهاد
با ایشان پس غسل دادن او و کفن کردن او واجب نیست بلکه نماز بر او می شود بدون تغسیل و تکفین و دفن میشود
با خونها و جامه های خود مگر پوستین و جلود و اگر متعذر شد هر سه غسل که بجهت نبودن آب یا خوف آن از عذرهایی که
سبب جواز تیمم و وجوب آن میشوند بتفصیلی که در باب تیمم انشاء الله خواهد آمد واجب است که سه تیمم بدهند میت را
هر یک به نیت بدل بودن از یک غسل ازین اغسال و اگر بعضی از سه غسل متعذر شد و بعضی ممکن واجب است تیمم
دادن بعوض آن غسل غیر ممکن نهم مستحب است که بگذارند میت را بر روی تخته بلندی مانند او یا
اینکه جای دو پای او برابر زیر سینه و دو پای او در سمت قبله نمایند و بر روی او چیزی قرار بدهند که او را آسمان نبیند
و بپوشانند از آسمان و پهلوی لباس او را پاره کنند خود ورثه یا باذن ایشان اگر احتیاج باشد پس جامه او را
از جانب پای او بیرون بیاورند و شکم او را پیش از غسل دست بمالند تا باد و اگر نجاستی بعد از غسل از او بیرون بیاید
مگر در زن آبستنی که بچه او در شکم او نیز مرده باشد و آنکه هر یک از عضوهای او را در هر یک از غسلها
سه کاسه دفعه بشویند و غسل دهنده در جانب راست میت بایستد و گودالی کنند که آب غسل در آنجا جمع شود
آنکه در کنیف داخل نکنند و بعد از فارغ شدن از غسل بدن میت برای ... خشک نمایند دعا ... بشود و هر
و دست غسل را تا مرفق با هر شستنی دهم مکروه است نشانیدن میت و ناخن گرفتن و تراشیدن موی او و بریدن و کندن او
و میت را میان دو پا قرار دادن و راه کردن آب غسل در جاها که مهیا است از برای بول و غایط و چیدن

ناخنهای او پس اگر جدا شده از او چیزی واجب است دفن نمودن او با میت **فصل سیم** در احکام کفن او
میت است و او نیز چند امر است **اول** آنکه اجزاء واجبه کفن در صورت اختیار سه پارچه است که یکی از آنها لنگ است
و باید که ما بین ناف و زانو را بپوشاند و اولی آنست که باذن ورثه یا وصیت معتبره ما بین سینه و پاها را نیز
بپوشاند و یکی دیگر پیراهن است و باید تا نصف ساق برسد و افضل آنست که تا قدم باشد و یکی دیگر ازار است
که او را لفافه و سرتاسری گویند و باید که او جمیع بدن را طولاً و عرضاً بپوشاند هر چند پر وسعت باشد و لیکن
مستحب است زیاد بودن او در طول بقدریکه ممکن باشد گره زدن او از جانب سر و پاها و در عرض بقدری که ممکن
باشد انداختن یکی از دو طرف او را بر روی طرف دیگر و اما در حال ضرورت پس کافی است یک لفافه شامل جمیع
بدن و اگر میسر نشود پس آنچه میسر شود اگر چه بقدر ستر عورتین تنها باشد و در تعیین جنس پارچه کفن باید ملاحظه
حال میت نمود از حیثیت فقر و غنی و رفعت و عدم رفعت پس اگر میت مالدار باشد می توان از پارچه های نازک
پر قیمت بحسب حال او را کفن کرد و اگر فقیر شد واجب نیست بر تو کفن کردن اگر چه وارث شد اخیر بلایق بحالکه اعلا است
نشود و باید که هر قطعه از اینها حاکی ماتحت خود نبوده بدن از جهت نازکی نباشد **دوم** آنکه باید که کفن او
در صورت اختیار از جمله چیزها باشد که جایز باشد از برای مردان نماز کردن در او و در حال اختیار مکروه است که از او
افضل است پس جایز نیست کفن کردن در جلد و پارچه ابریشمی محض و نجس و میته و اجزاء ما لا یؤکل لحمه و مغصوب و افضل
پنبه سفید است **اما** در حال ضرورت مقدم است پوست بر حریر و حریر بر اجزاء ما لا یؤکل لحمه و او مقدم است بر نجس
سیوم آنکه واجب است که مساجد سبعه که عبارت است از پیشانی و دو کف دست و دو زانو و سر دو انگشت بزرگ
پاها است کافور بمالند و مستحب در کافور و مساجد کافی است و احوط آنست که به چیزی ... بمالند **چهارم** آنکه مستحب است
که از برای هر میت خواه مرد و خواه زن یک خرقه دیگر زیاد کنند که او را ران پیچ نامند که درازی او سه زرع و نیم
و پهنای او یک وجب باشد باین طریقه که ببندند یک سر او را بر وسط میت بریسمان یا شبیه آن او را محکم کنند
او را از عقب یا پیش در میان رانهای میت وضع نمایند با عورتین او و بپوشانند و مستحب است که از اشنان پنبه بر او
فرجش در میانه رانها پس بیرون بیاورند از طرف دیگر و داخل کنند او را در زیر آنچه بر وسط میت بسته بود
از سر این خرقه یا ریسمان پس آنچه مانده است بپیچند بر دو رانها به شدت و محکم بر حقوین رانها تا هر جا که او تمام شود

و بند

پس بند کنند سر او را در زیر جزوی که با او مشهور شده است و حقوین دو استخوانی اند که در وسط آدمی می باشد که برو در او عز
بیندازیر و جبه را و افضل آنست مستحب است که از برای مرد عمامه قرار دهند بقدری که بان صورت عمامه حاصل شود و
دو طرف او را از زیر حلق بیرون آورند و برروی سینه میت اندازند و از برای زن مقنعه قرار دهند بقدری که سر
او را بپوشانند و هم چنین پستان بند قرار دهند بر وجهیکه بپیچند با او هر دو پستان او را و ببندند هر دو
سر او را بر کمر زنان و افضل آنست مستحب است که بر روی عورت هر یک از زن و مرد قدری پنبه بگذارند و
آنکه اجزاء کفن از پنبه سفید باشد و آنکه بتربت سید الشهدا و بر قطعه های کفن شهادتین و اقرار بامامت ائمه با
تصریح باسم ایشان و اسم میت را بنویسند باینطریقه فلان یشهد ان لا اله الا الله تا آخر که امام عصر است
و هم چنین قرآن و جوشن صغیر یا کبیر و کلمات فرج و دعای عدیله و نحو اینها را که بقصد تبرک و التجاء بنویسند و آنکه
با میت جریدتین قرار دهند و مراد از آنها دو چوب سبزی است که بقدر استخوان ذراع یا یک شبر باشند و افضل شاخ
درخت خرما است و بعد از او سدر و بعد از او بید و بعد از او انار و بعد از او هر درخت سبزی که باشد و یکی از
آنها را بر پوست بدن میت در زیر پیراهن از جانب راست بر روی ترقوه که استخوانی است متصل بگردن بگذارند
و دیگری را میان پیراهن و سرتاسری در جانب چپ محاذی ترقوه بگذارند تا آنکه رفع شود از میت عذاب قبر مادام
آنها تر باشند و آنکه کفن را از خیاط خودش بدوزند و آنکه مقدار کافور حنوط نه عدد سیزده درهم و ثلث درهم
باشد و درهم ها از ده نخود و نیم و عشر نخود متوسط است و پستر از او است در فضل چهار درهم و پستر از او است
یک مثقال و ثلث و پستر از او است یک مثقال و آنکه بسایند کافور را بدست و آنکه آنچه از کافور از حنوط
زیاد بیاید بر سینه او بریزند و آنکه اگر غاسل میخواهد کفن کند میت را وضو بگیرد یا غسل مس میت بکند و بعد از آن
کفن نماید و اگر ممکن نشود وضو یا غسل بشوید دستها را تا مرفقین به پنج بار زدن با سه دفعه اشنان و او کفن کند و اگر غیر
غاسل میخواهد کفن کند اولی این است که با طهارت باشد **پنجم** مکروه است تر کردن خیاط کفن بآب دهن
و سیاه بودن کفن و خوشبو نمودن غیر از کافور و ذریره مثل مشک و آستین قرار دادن از برای پیراهن
کفن که مخصوص کفن او سو بریده باشد و اگر در پیراهن حال حیوتش دفنش می کنند کراهت ندارد آستین داشتن
آن بلکه قطع می کنند بندها و تکمه ها را و بریدن پارچه های کفن با آهن و گذاشتن کافور بر چشم یا گوش میت

فصل چهارم در بیان نماز میت است و درین چند مقام است اول در بیان نماز کننده بدانکه واجب است بوجوب
کفائی بر هر مکلف مثل باقی احکام میت از غسل و کفن و دفن ولیکن احق و اولی از همه کس بغسل و نماز و سایر احکام
میت کسی است که اولی است بمیراث او پس مباشر این امور نشود کسی غیر از او مگر باذن او اگر اذن ممکن باشد
و اگر دیگری با امکان اذن از او بدون اذن بکند عملش فاسد است و معنی اولویت او درین امور بر وجه تعیین
حتی اینکه عمل غیر او بدون اذن او در صورت امکان اذن فاسد است با اینکه واجب کفائی است بر همه کس پس باید
از همه مکلفین باو صحیح باشد و صحتش موقوف باذن و رای دیگری نباشد اینست که اولی بمیراث اگر قیام
نماید باین امور بنفس خود یا بنصب نمودن غیر بشرط اینکه آن غیر نیز بکند ساقط می‌شود تکلیف از غیر و اما و اگر
خود قیام ننماید و دیگری را نیز اذن ندهد و نصب نکند یا اگر نصب کند لیکن قیام ننماید ساقط می‌شود اعتبار اذن
او و اولویت او میرود و عمل غیر او بدون اذن او باطل نیست و منعقد میشود نماز او خواه بجماعت بکند یا فرادی
پس اولویت و اشتراط اذن او در صورت امتثال است نه اهمال زیرا که درثانی صحیح است از غیر او بلا اشکال خواه
فرادی نماز کند یا جماعت پس بنابرین قاعده وارث اولی است از غیر وارث اگرچه خویش باشد و طبقه اولی که
آباء و اولاد باشد اولی اند از طبقه ثانیه که اخوات و اجداد اند و طبقه ثانیه اولی اند از ثالثه که اعمام و اخوال باشند
و ذکر وارث در هر طبقه اولی است از انثی وارث و مکلف اولی است از غیر مکلف و پدر میت در طبقه
اولی اولی است از پسر او و پسر او اولی است از جد و در طبقه ثانیه عمو اولی است از خالو و عم ابوینی اولی است
از عم ابی یا امی و عم ابی فقط اولی است از عم امی فقط و هم چنین خال ابوینی اولی است از ابی یا امی تنها
و معتق اولی است از ضامن جریره و او اولی است از امام ع و زوج اولی است بزوجه خود که در جمیع احکام از
جمیع خویشان حتی پدر و پسر او خواه منقطعه باشد یا دائمه ۲ دویم در بیان نماز کرده شده یعنی کسیکه نماز
کردن بر او واجب است و او هر کسی است که مسلم باشد یا اینکه اظهار کند شهادتین را و اعتقاد نداشته خلاف ضروری
دین را مثل خوارج و غلاة و مجسمه و نحو اینها اگرچه سنی باشد بنا بر مشهور احوط و هم چنین واجب است
نماز بر طفل از مسلمین که عمرش شش سال تمام یا بیشتر باشد خواه ذکر باشد یا انثی پس نماز بر طفلیکه کمتر از
شش سال تمام داشته باشد واجب نیست لکن احوط و اولی است ۳ سیم در بیان کیفیت نماز است

بدانکه

بدانکه واجب است در او استقبال قبله و مباح بودن مکان و طهارت او و پوشیدن عورت و بودن میت در
پیش روی نماز گذارنده در سمت قبله بنحویکه سر او بجانب دست راست مصلی و پای او بجانب چپ او بر پشت خوابیده
باشد و جایز نیست دور ایستادن مصلی از او بقدریکه صادق نیاید در عرف اینکه نماز بر او میکند مگر در صورت
اقتدا بکسیکه جمع شود در او شرایط امامت حتی عدالت و واجب است درین نماز پنج تکبیر و چهار دعا در میانه اینها
ولیکن تعیین نداده در ادعیه ماثوره که بعد ازین خواهیم گفت بلکه جایز است که بخواند هر دعائی که بخواهد و بخواهد
و دلش بخواهد اگرچه صلوات بر پیغمبر یا اللهم اغفر لنا اغفر یا غیر اینها از ادعیه مختصره باشد هر چند احوط و
اولی اختیار ادعیه ماثوره آتیه است و هرگاه شک کند در عدد تکبیرات بنا را بر اقل میگذارد و شرط نیست در او
طهارت از حدث اگرچه اکبر و چه اصغر حتی جنابت هر چند مستحب است اگرچه تیمم باشد با قدرت بر وضو و غسل همچنانکه
رکوع نیست در او و سجود نیست و تشهد نیست و سلام نیست و قرائت حمد و سوره نیست نه واجب و نه مندوب
یعنی مشروع نیست و کیفیت او این است که نماز کننده اول نیت کند که نماز میکنم بر این میت قربة
واجب قربة الی الله و بعد از آن الله اکبر میگوید و میخواند شهادتین را بر وجه متعارف و احوط و اولی اینست که
بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا حیا قیوما دائما باقیا
ابدا لم یتخذ فی عز جلاله و کبریائه صاحبة و لا ولدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله
بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره الکافرون و المشرکون پس میگوید الله اکبر
و بعد ازین میگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد
افضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید
و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین پس میگوید الله اکبر و بعد ازین میگوید اللهم اغفر لی
و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و تابع بیننا
و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و ولی الحسنات یا ارحم الراحمین پس میگوید
الله اکبر و بعد ازین میگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک

نماز میت

و سلمت م

وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان
محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم احشره مع
من یتولاه ویحبه وابعده ممن یتبرء ویبغضه اللهم الحقه بنبیک وعرف بینه
وبینه وارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین پس میگوید الله اکبر و خارج از نماز میشود و بعد
از آن دعا واجب نیست ولیکن اولی آنست که بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار و اگر میت زن باشد مؤنث میآورد ضمیرها را و اسم اشاره را یعنی هذه میگوید و تبدیل
میکند لفظ عبد را بلفظ امة و ابن را به بنت یا ابنة و خواندن این دعا بعد از تکبیر چهارم در صورتی
است که میت مؤمن یا مؤمنه و شیعه اثنی عشری باشد و اما هرگاه منکر حق یعنی سنی و امثال اینها باشد پس
واجب است ظاهرا که در دعاء رابع نفرین کند بر او بآنچه وارد شده است در اخبار که از آنجمله این است
اللهم املأ جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه العقارب و اگر میت مستضعف باشد یعنی امام را
نشناسد و دشمنی نیز با او نداشته باشد بجای آن دعا بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک
وقهم عذاب الجحیم و اگر مجهول الحال باشد بگوید اللهم ان کان یحب الخیر واهله فاغفر
له وارحمه وتجاوز عنه و اگر میت نابالغ باشد که واجب باشد نماز بر او یعنی طفل شش ساله و بیشتر از اولاد
شیعه اثنی عشریه بگوید در رابع اللهم اجعله لنا ولابویه سلفا وفرطا واجرا و واجب است
مراعات نمودن حال ضمیر در تانیث و تذکیر و افراد و جمع بالنسبه باموات و ظاهر در خنثی تخییر بین
تانیث و تذکیر است و مستحب است با طهارت بودن در حال نماز اگرچه تیمم باشد با قدرت بر آب و غسل یا وضو
و تشییع نمودن جنازه باین طریق که عقب یا یکی از دو طرف او راه روند و تقدم بر او مکروه است مگر در
حال تقیه و تربیع نمودن یعنی که بردارند چهار جانب او را بچهار مرد و افضل تناوب است و بعض
و بهترین اقسام تناوب آنست که بردارد اولا بدوش راست جانب راست پیش سریر را پس بدوش راست
جانب راست عقب سریر را پس بدوش چپ جانب چپ عقب سریر را پس بدوش چپ جانب چپ پیش
سریر را و خواندن این دعا در حالت برداشتن اللهم صل علی محمد وآل محمد اللهم اغفر للمؤمنین و

المؤمنات

الحجاب دوم

والمؤمنات و آنکه بایستد امام و منفرد در نزد وسط در مرد و در نزد سینه در زن و خنثی و آنکه بلند نماید دستهای
خود را بتکبیرات پنجگانه بالتمام و آنکه نماز میت را در محلی کنند که مهیا شده است از برای او و هرگاه فوت
شود از مأموم یک تکبیر یا بیشتر یعنی در وسط تکبیرات امام داخل شده در نماز میت و اقتدا نمود باو واجب است
که تمام کند آن تکبیرات را که مانده است بعد از فراغ امام و میگوید آنها را پی در پی بدون دعا و در این صورت دعای
تکبیرات که بعد از فراغ امام میگوید دعا واجب نیست هرچند احوط است و اگر فوت شد نماز میت از شخص پس
اگر دیگران نماز بر او کرده اند جایز است که او نیز نماز کند ثانیا با کراهت و اگر نکرده اند و دفن شده است
نماز جایز است از برای او نماز کردن بر قبر او بلکه واجب است تا یک شبانه روز بعد از دفن او فصل پنجم
در بیان احکام دفن و کیفیت اوست بدانکه واجبات دفن کفایه ۵ امر است اول آنکه پنهان کنند میت را
در زمین بر وجهی که محفوظ باشد از جانورها و بوی او بیرون نیاید و واجب است که بگذارند با میت در توی کفنش
آنچه را که از او جدا شده است از مو و پوست و گوشت و بنها پس جایز نیست بنابر وجوب مواراة در توی زمین
گذاشتن او در تابوت یا خانه مگر در ضرورت دوم آنکه بخوابانند میت را بر پهلوی راست در میان قبر
بر وجهی که روی او بقبله باشد و فرقی نیست در آنچه گفتیم از وجوب غسل و کفن و نماز و دفن بین کل میت یا بعضی
که در او سینه او باشد پس این بعض را نیز واجب است تغسیل و تکفین و نماز و دفن و اما بعضی که در او
استخوان باشد غیر از سینه پس او مثل ما فیه الصدر است و هر بعضی که در او استخوان نباشد باید بپیچند او را در
کهنه و دفن کرد بی نماز و غسل و کفن و فرزند سقط شده هرگاه چهار ماهش تمام شده باشد واجب است در او
غسل و کفن و دفن بدون نماز و هرگاه چهار ماهش کمتر باشد می پیچند او را در کهنه علی الاحوط پس آنگاه
دفن میکنند او را وجوبا و آنچه گفتیم از وجوب دو امر در وقتی است که میت در بیابان و
روی زمین باشد و اما هرگاه در کشتی در توی دریا باشد پس واجب است نقل نمودن او بغیر دریا اگر ممکن
باشد و اگر نقل ممکن نباشد واجب است سنگین نمودن او به بستن سنگ بر او و نخواباندن یا مستور ساختن
او در ظرفی آنگاه انداختن او در دریا اگر ممکن باشد و مستحب است اموری چند اول آنکه
عمق قبر بقدر یک قامت معتدل یا اینکه تا دوش او آب باشد دوم آنکه میت مرد را از پایین پای داخل

محمول در قبر دو مرتبه بزمین بگذارند که در مرتبه سیم داخل در قبر کنند ۳ سیم آنکه اگر میت مرد باشد او را پیش
از داخل کردن در قبر در جانب پای قبر بگذارند و اگر زن باشد در پیش روی قبر گذارند که قبر در سمت قبله میت باشد
۴ چهارم آنکه اگر میت مرد باشد سر او را اول داخل قبر کنند بر وجهیکه سر از زیر باشد و اگر زن باشد از پهلو او را داخل قبر کنند
۵ پنجم آنکه مستحب است در صورتیکه میت مرد باشد اینکه آن شخص که داخل در قبر میشود تا میت را در قبر بسپارد از جمله
ارحام و خویشان نباشد و اگر میت زن است مستحب است داخل شدن رحم و زوج او را است و با نبودن هر دو اولی
نزول زن بیگانه است و با نبودن آن نیز اجنبی داخل میشود خصوصا اگر مرد صالحی باشد ۶ ششم آنکه با تربت قبری
از تربت سید الشهداء بگذارند در زیر روی او یا پیش روی او یا در توی کفن هر جا که باشد ۷ هفتم آنکه بندهای کفن
باز کنند و سر او را برهنه کنند و جانب راست روی او را بر خاک گذارند در بیرون کفن ۸ هشتم آنکه ولی
میت یا کسیکه مأذون است از جانب او تلقین کند باینطریق که دست راست خود را در زیر دوش راست او بگذارد و
دست چپ خود را با قوت حرکت تند دهد و دهن خود را نزدیک گوش میت بیاورد و آنگاه سه دفعه
بگوید اسمع یا فلان بن فلان نیز اسم میت و پدرش را بگوید پس بگوید الله ربک و محمد نبیک و الاسلام
دینک و علی ولیک و امامک و هر یک از امامها را نام برد تا آخر ایشان پس بعد از اتمام دفعه دیگر
نیز تلقین کند و اگر غیر ازین تلقین از دعاهای دیگری که در تلقین از ائمه وارد شده است بخواند جایز است
۹ نهم آنکه آن کس که میت را بخاک سپرده است از جانب پای قبر بیرون بیاید ۱۰ دهم آنکه کسیکه حاضر اند
سوای ذوی الارحام از پشت کف دست خاک بریزند در حالتیکه بگویند انا لله و انا الیه راجعون ۱۱ یازدهم
آنکه قبر را بقدر چهار انگشت باز کرده تا یک وجب از زمین بلند کنند و آنکه برای او چهار گوشه قرار دهند
و روی او را صاف و پهن کنند نه اینکه مثل گنبد طاق خانه دراز یا کعب چهارپایان کنند و آنکه برای میت
خشت یا مانند آن بگذارند که خاک بر روی او نریزد و آنکه از غیر خاک قبر در میان قبر نریزند ۱۲ دوازدهم
آنکه بر روی قبر آب بریزند از سمت سر و دور بدهند تا بسمت سر برسند و آنچه زیاد آید بر میان قبر بریزند در
حالتیکه ریزنده رو بقبله باشد ۱۳ سیزدهم آنکه تلقین کنند میت را بعد از رفتن مردم بصدای بلند بلکه در تلقین
خواننده رو بقبله باشد هر چند اول اولی است ۱۴ چهاردهم آنکه صاحب عزا را پیش از دفن میت

بعد از آن

نماز لیلة الدفن

و بعد از آن تعزیت کنند و تسلی دهند باینکه نسبت دهند موت او را بسوی خدا و بگویند که همه قضاهای او نیکو است برای ما و خیر و
صلاح ما است حتی میرانیدن ما و بیان کنند ثواب صبر بر مصیبت را و طریقه بزرگان دین را در وقت مردن کسی از
ایشان با دعای بر میت ۱۵ پانزدهم آنکه نماز وحشت که او را نماز لیلة الدفن نیز گویند از برای میت بیاورند و
آن دو رکعت است و کافی است از یک نفر و لکن هر چند زیاده باشد از یک نفر که او چند مرتبه مکرر کند یا بیشتر از یک نفر
و متعارف میانه مردم است که این دو رکعت را چهل نفر کنند اگر ممکن باشد و در صحیح بودن این نماز بقصد مزد و اجرت
بدون خواندن صیغه اجاره و نخواندن از عقدها بیکه سبب وجوب و صحت قصد قربت میتواند اشکال است و ظاهر
این است که صحیح نیست با مرکاه بکند او را با صیغه بقصد قربت بملاحظه اجرت صحیح است خصوصا بعد از نماز مغرب و عشا
و لیکن در این صورت مستحق اجرت شرعا نیست و در صورت نشناختن مالک حکم او مثل حکم باقی مالهائی است که مجهول
المالک اند و با خواندن صیغه اجرت دخوان است و جایز است شریک ساختن نیت در این دو رکعت هم و بیشتر هم
بلکه جایز است اینکه بگرداند مرد حج خود یا عمره خود یا بعض نماز یا بعض طواف خود را از برای بعضی از مردهای
خود و مستحب است کردن این نماز در شب موت و شب دفن هر دو و طریق آن نماز بنا بر مشهور
این است که نیت کند که دو رکعت نماز وحشت میکنم هدیه از برای فلان میت قربة الی الله و الله اکبر بگوید و بخواند
در رکعت اول بعد از خواندن حمد آیة الکرسی را یک دفعه و در رکعت دوم بعد از حمد انا انزلناه را ده دفعه و بعد
از سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثواب هاتین الرکعتین الی قبر فلان بن فلان
نیز نام او را و پدرش را ببرد و جایز است هدیه فرستادن از برای میت خصوصا والدین و اولاد خواه
در شب دفن باشد یا غیر شب دفن با مکه دو رکعت نماز بکند و بعد از حمد در رکعت اول یک مرتبه انا انزلناه
بخواند و در رکعت دوم انا اعطیناک و نماز هدیه باین طریق مختص شب اول نیست بخلاف طریق اول
و جایز است در شب اول که جمع بین این طریق و طریق سابق نماید با وحدت و کثرت و اگر یک نفر بخواهد
که زیاده از یک نماز برای میت بجای آورد بهتر این است که بعد از نماز اول این نماز را بجا آورد تتمه
در بیان بعضی از احکام متفرقه میت است بدانکه سنت است نقل کردن میت پیش از دفن بیکی از مشاهد
مشرفه مثل کربلا و نجف و قم و همچنین بحرم و هرگاه در آنجا مقبره صلحا یا نیکان باشد سنت است نقل بآنجا.

وسنّت است جمع نمودن اقارب در یک مقبره و مقدم داشتن پدر بعد از آن هر کس که نامادرست در فضیلت دیگران
و مقدم داشتن ذکر بر انوث و هرگاه وصیت کند میّت بدفن نمودن او در ملک خود پس باید که یا وارث اذن دهد
یا آنکه او را از ثلث او حساب کنند و میتوان او را در صورت وصیت مذکور در زمینهای وقف و نحو آن دفن
نمود و حرام است شکافتن قبر بغیر ضرورت و نقل کردن میّت بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه و در نقل او بعد از
دفن بمشاهد دو قول است و اقوی قول بجواز است و در صورت نقل بمشاهد نبش قبر جایز است خصوصا اگر میّت
وصیت نموده باشد بدفن در مشاهد ایشان مخالفه باشند یا در صورتیکه عدم وصیت احوط ترک نبش است
بجهة نقل بمشاهد هر چند جایز است و مکروه است دفن نمودن دو میّت در یک قبر خصوصا در وقتی که یکی از آنها را
پیش از دیگری دفن کرده باشند و مکروه است فرش نمودن قبر بغیر ضرورت و گچکاری نمودن آن مگر در صورتیکه
لازم داشتن آن کار تعظیم و احترام شعائر الله را مثل قبرهای پیغمبران و اوصیای آنها و علما و صلحا و دفع خرابی
تازه کردن او بعد از کهنه شدن و هرگاه بمیرد بچه زن آبستن زنده در شکم او بیرون باید آورد طفل را با
صحت اعضاء اگر ممکن شود و اگر ممکن نشود جایز است قطع نمودن اعضاء او و بیرون آوردن بدار او و هرگاه
بمیرد مادر و بچه در شکم او زنده باشد واجب است شکافتن شکم او از جانب چپ و بیرون آوردن طفل و هرگاه
بیرون بیاید بعد از غسل دادن میّت بی ستر و کفن او برسد پس واجب است شستن او مادامیکه او را در قبر داخل نکرده اند
و اگر بعد از دخول قبر باشد واجب است پاره کردن موضع نجس بمقراض و نحو آن و واجب نیست که او را دوباره
غسل بدهند وسنّت است کردن خیرات مثل نماز و روزه و اطعام فقرا و احسان بآنها و دادن که باعث ثواب
او بمیّت وسنّت است عیادت مریض و اذن دادن او مردم را برای عیادت و نوشتن بسیار دعا و هدیه
فرستادن برای میّت شب سیّم و بدوا کردن مریض خود بتصدّق بر فقرا و بسیار یاد کردن موت
و وصیت کردن میّت و آنکه صاحب مصیبت ردا بدوش نگیرد و آنکه همسایها او طعامی برای ایشان درست
کنند در سه روز و ایضا سنّت است زیارت اهل قبور و سلام بر ایشان خصوصا در وقت غروب
روز پنجشنبه و کیفیت سلام بر آنها چنانکه مروی است از امام جعفر صادق ع آنست که بگوید السَّلامُ عَلی
اَهْلِ الدِّیارِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُسْلِمینَ اَنْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَنَحْنُ اِنْ شاءَ اللهُ بِکُمْ لاحِقُونَ

یا بگوید

یا بگوید رَحِمَکُمُ اللهُ سه مرتبه یا بگوید السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ الدِّیارِ سه مرتبه یا آنکه هفت مرتبه انا انزلناه بخواند بعد از
که گذاشتن دست خود بر قبر میّت یا آنکه سوره یس بخواند چنانکه روایت شده است از پیغمبر که هر کس که داخل شود
در مقبرها پس بخواند سوره یس را تخفیف می شود عذاب از میّت در آن روز و خواهد بود بعدد هر میّتی که در
آن مقبره مدفون است حسنه از برای خواننده یا آنکه بخواند آیة الکرسی را و نزد او از آنست که خنده نکند در
مقابر و ننشیند بر روی قبر و مستحب است که گذاشتن سنگ در نزد سر میّت علامت قبر او باشد و نوشتن اسم بر آن سنگ
مطلب چهاردهم در احکام تیمم است و آن مسح نمودن پیشانی و پشت دو کف دست است بر وجه
مخصوص بعد از زدن آنها بر زمین و در آن چند فصل است **فصل اوّل** در بیان چیزهائی است که تیمم بجهت
آنها واجب می شود پس آنکه واجب می شود بر مکلّف بجهت نماز واجب و طواف واجب بدل از وضوء و غسل
در وقتیکه متعذّر باشند بجهت نبودن آب یا مانع از استعمال از قبیل مرض یا ضیق وقت از استعمال آنها و
نحو این اعذار بتفصیلی که می آید واما وجوب تیمم بدل از غسل جنابت در وقت تعذّر آب بجهت روزه
و مس کتابت قرآن و نحو اینها پس دلیلی بر آن نیافتیم بلی احوط آنستکه تیمم بکند بدل از غسل و نشکند او را
بنواقض وضوء حتی خواب تا صبح و هرگاه خواب بر او غلبه نمود و بیدار شد پیش از صبح تجدید کند تیمم را و
لیکن واجب نیست و ایضا واجب می شود تیمم خاصّه بغیر وضوء و غسل بجهت بیرون آمدن کسی که جنب شده
باشد در مسجد الحرام یا مسجد نبی از آنها و حائض شده جنب است بنا بر احوط نه مستحاضه و محقق است غسل و تیمم بدل
از آن با آنکه سبب است مباح شدن دخول جنب و حائض در یکی از دو مسجد اعظم و جواز لبث در باقی
مساجد و خواندن سور عزائم می شوند و وضوء سبب اباحه این امور نمی شود و واجب می شود ایضا بجهة نذر
و نحو آن و مستحب است تیمم بجهت ما سوای نماز واجب و طواف واجب و بیرون آمدن از مسجدین و لبث
در باقی مساجد و خواندن عزائم و نذر و شبهه شد تیمم بجهت خوابیدن و نماز میّت خصوصا نماز شب کردن در
صورت تعذر چنانکه می آید و بجهت نماز میّت اگر چه عذری نداشته باشد بغیر قدرت بر غسل یا وضوء داشته باشد
فصل دوّم در بیان شرطهای صحت و جواز تیمم است بدانکه شرط است در صحت و جواز تیمم عدم قدرت
بر استعمال آب در وضو یا غسل بسبب وجهی مانع عقلا یا شرعا و این شرط حاصل می شود بامور چند

اوّل نبودن آب یا نیافتن آن یا یافته نشود آب با طلب معتبر چنانکه می‌آید و فرقی نیست در میانه نبودن
آب اصلاً یا کفایت نکردن به جهت طهارت اگرچه کمتر از او نباشد یا هر گاه مکلف باشد بر دو طهارت مثل وضو و غسل
و آب کفایت یکی از آنها کند واجب می‌شود استعمال آن آب در آن یکی و از برای دیگری تیمم می‌کند ۲ دویم
دست نرسیدن به آب با بودن آب در جائیکه میداند یا به جهت عدم قدرت بر حرکت به سوی آب یا عدم قدرت بر بیرون
آوردن از چاه اگرچه به اجرت باشد که قدرت بر آن داشته باشد یا پاره کردن جامه نفیسی که متضرر شود به پاره کردن
آن در عمامه یا به جهت تنگی وقت از رسیدن به آب بنحوی که درک نکند از وقت بعد از طهارت کردن با آب بقدر یک رکعت
یا به جهت بودن آب در جائی که می‌ترسد از رفتن به آنجا بر نفس یا عضوی از اعضاء خود یا تلف شدن مال محترمی از آن
در راه یا منزل یا نحو اینها از عذرها ۳ سیّوم خوف داشتن در استعمال آب از زیاد شدن مرضی که حاصل است
یا دیر چاق شدن آن یا مشکل شدن علاج آن یا از حاصل شدن مرضی که مظنون باشد حصولش اگرچه شق
شدن پوست دست باشد بر وجهیکه ضرر میرساند او عرفاً و متحمل نشود آن ضرر را عادةً اگر محدث شده باشد
بحدث اضطراری خواه اصغر باشد و خواه اکبر و اما در صورت محدث شدن بحدث اختیاری پس خلاف است
و احوط جمع میان تیمم و طهارت مائیه است هر چند ظاهر کفایت تیمم به تنهائی است و در جواز تیمم بسبب
متألم شدن بدن از آب بسبب سردی آن یا گرمی آن یا زبر شدن مواضع وضوء اشکال است و ظاهر
عدم جواز است و جمع احوط است و هر گاه آب داشته باشد ولیکن خوف داشته باشد از تشنگی هر گاه او را استعمال
نماید جایز است تیمم و نگاه داشتن آب به جهت حفظ نفس خود و هم چنین هر گاه نجس باشد بدن او یا جامه که
نماز در آن به تنهائی تمام می‌شود به نجاستی غیر معفو عنها و با او آبی است که کافی است از برای ازاله آن نجاست
پس واجب است ازاله نمودن نجاست و تیمم نمودن به جهت طهارت و باید دانست که معنی نبودن آب جایز آن ام
نیست تیمم کردن بلکه واجب است تجسس و تفحص از آب نمودن در زمینی که ناهموار است مشتمل بر بلندی‌ها
و پستی‌ها است یک تیر پرتاب و در زمینی که هموار و صاف است دو تیر پرتاب از چهار جهت در صورت احتمال
بودن آب در آنها همه و هر گاه یقین داشته باشد به نبودن آب در بعض جهات ساقط می‌شود طلب در آن
بعض مثل زاید بر نصاب در صورت تنگی وقت و ایضاً جایز است نایب کردن در طلب با عدالت نایب

المکلف

باب تیمم

المکلف است یا هر گاه از قول آن علم حاصل شود به نبودن آب و اگرچه بقرائن باشد پس اظهر اینست عدم جواز پس هر گاه عالم شد
بعجز از آب واجب است طلب نمودن خاک پاک مباح بسبب مملوک بودن آن عین و منفعة یا منفعة فقط یا مأذون بودن
آن یا اذن شرعی هر چند بسبب جمع کردن غبار باشد به وجهیکه او را خاک گویند یا اینکه گل را خشک کند بشرط بودن
و اگر ممکن نشود طلب کند سنگ پاک مباح را و بر روی آن تیمم نماید هر چند هیچ خاک نداشته باشد و اگر ممکن نشود غبار پاک
مباحی که بر روی نمد و نحو آن باشد مثل اینها است تیمم کند و اگر ممکن نشود گل پاک مباح تیمم کند و اگر ممکن نشود احوط
اینست که بر روی برف پاک مباح تیمم کند و جایز نیست تیمم بر روی معدنیات مثل طلا و نقره و زرنیخ و گچ بعد از احراق
او و آهک و اشنان و امثال اینها و بر نجس و مکروه است تیمم بر زمین شوره زاری که بر روی آن نمک نباشد که مانع باشد
از رسیدن کف به زمین و بر روی ریگ فصل سیّم در بیان واجبات تیمم است و آن چند امر است ۱ اوّل نیت است
به وجهیکه در وضو گذشت از اعتبار استدامه و واجب است مقارن بودن او با اول تیمم که زدن هر دو دست است بر خاک
و نیت تقرّب نمودن و قصد بدلیّه لازم از وضو هر گاه بدل از او باشد و بدلیت از غسل هر گاه بدل از غسل باشد و اگر بدل از
هیچکدام نباشد مثل تیمم از برای نماز میت یا خوابیدن یا بیرون آمدن جنب از مسجد الحرام یا مسجد مدینه قصد بدلیت لازم
نیست همچنانکه هیچکدام لازم نیست نیت استباحه و رفع حدث و نیت وجوب یا ندب هر گاه معین و معلوم باشد بتفصیلی که در
وضو گذشت ۲ دوّم زدن باطن کف هر دو دست است یکجا بر خاک و نحو آن بترتیبی که گذشت و واجب است که حرکت
زدن دست ساکن باشد و کافی نیست نهادن پیشانی بر زمین در حال اختیار و نه روبرو داشتن باد مشتمل بر غبار و داشتن
و نه مجرد نهادن دستها بر زمین بدون زدن و اعتماد کردن و نه زدن یک دست در حال اختیار و اگر از باطن ممکن
نباشد پشت هر دو کف یا یک کف را بر زمین میزند و اگر متعذر شود یکی از دو دست به جهت بریده بودن او یا زخم میزند
آن دست در دست دیگر بود و مسح می‌کند به آن پیشانی خود را و میمالد دست دیگر خود را بر زمین و هر گاه باطن و ظاهر
هر دو دست متعذر شود به سبب زخم یا نجاست متعدیه با عدم امکان ازاله و خشک کردن پس پیشانی بر زمین می‌زند
و می‌کشد ۳ سیّوم مسح کشیدن پیشانی و هر دو جبین است با باطن مجموع دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف فوقانی
بینی و اگر تا سر بینی مسح بکشد احوط است و واجب است که ابتدا نماید به اعلی که رستنگاه است و اصح کفایت مسح
تمام جبهه و جبینین است اصالةً و قطع از ناصیه و ابروها و کم از دو طرف جبینین از باب المقدمه و واجب نیست
بنا بر اقوی استیعاب ماسح بلکه کافی است اول جزئی از جزءهای دست بر اول جزئی از پیشانی در جانب رستنگاه

مو بعد از آن مسح کشیدن تمام کف تا آول بینی لکن احوط است و واجب نیست مسح نمودن هر جزء از اجزاء پیشانی و جبینین بهر جزء از اجزاء کف چهارم مسح کشیدن پشت کف دست راست است بشکم کف دست چپ از بند دست تا سر انگشتان پنجم مسح کشیدن پشت کف دست چپ است از بند دست تا سر انگشتان بشکم کف دست راست بر وجهیکه صادق آید عرفا که مسح کرد تمام هر دو کف سوم واجب نیست در اینجا نیز مسح نمودن هر جزء از اجزاء پشت دست بهر جزء از اجزاء شکم او ششم این است که زایل کند چیزیرا که مانع است از رسیدن شکم کف دست به پشت کف دست دیگر چون انگشتر و مانند آن هفتم ترتیب است بطریقیکه اول نیت کند بعد از این دست بر زمین زند و بعد از این مسح پیشانی بکشد و بعد از این مسح پشت کف دست راست بکشد و بعد از این پشت کف دست چپ هشتم موالات است یعنی بجا آوردن این افعال را بر وجهیکه هیچ فاصله میان افعال عرفا نشود نهم اینستکه خاک پاک باشد و هم چنین محل تیمم دهم این است که خاک مباح باشد و غصب و حکم غصب نباشد یازدهم اینستکه مکان تیمم مباح باشد بر وجهیکه در وضو گذشت دوازدهم اینستکه در تیمم بدل از وضو واجب است دست را یکدفعه بر زمین بزند از برای مسح پیشانی و دستها هر دو و در تیمم بدل از غسل واجب است که دست را دو دفعه بر زمین زند یکدفعه از برای مسح پیشانی و دفعه دیگر از برای مسح پشت دستها علی الاصح و احوط این است که از برای وضو دو تیمم بکند یکی ضربة که واجب است دیگر دو ضربة که احتیاط است و از برای تیمم بدل از غسل نیز دو تیمم بکند یکی دو ضربة که واجب است و دیگری دو ضربة که از جهت احتیاط طهارت [illegible] اینستکه اگر امید یافتن آب در آخر وقت یا زائل شدن مانع از وضو و غسل در آخر وقت باشد واجب است تاخیر انداختن تیمم تا آخر وقت و اگر امید هیچیک از این دو امر نیست جایز است تقدیم در اول وقت ولیکن احوط این است که در جمیع صور تأخیر بیندازد و سنت است که تیمم از زمین بلند بکند و اینکه بعد از هر مرتبه از دست زدن بخاک دست را بدست دیگر بمالد یا آنها را بر هم بزند یا خاک آنها را باد کند و شرط نیست چسبیدن چیزی از خاک بر دست و تیمم پیش از دخول وقت عبادت جایز نیست و در سعة وقت با انکشاف جایز است و در تنگی وقت مطلقا گذشت و هرگاه بر ذمه مکلف وضو باشد به تنهائی یا غسل جنابت باشد به تنهائی و تیمم از بدل یکی از اینها باشد پس بجا آورد واجب است یک تیمم و اما هرگاه بر ذمه او غسل غیر جنابت مثل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت باشد دیگر اینها از غسلها که وضو با آنها واجب است باشد و آب را از برای هیچیک از وضو و غسل نیابد پس

واجب است

۳۳ ۱۳

[illegible]

واجب است بر او دو تیمم یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل و هرگاه آب از برای یکی از اینها باشد بدون دیگری تیمم محقق میشود با آن یکی که آب از برای او متعذر است باید دانست که آن چیزها که ناقض بدل است که وضو و غسل بوده ناقض بدل آنها که تیمم است نیز می باشند و نقض میکند خصوص تیمم را یافتن آب مباح پیش از دخول وقت در نماز با تمکن از استعمال آن بسبب قدرت و وسعت داشتن وقت از برای وضو یا غسل کردن و بعد از آن نماز کردن پس هرگاه موجود شود آب و نیست شود پیش از آنکه بکند بقدر زمانیکه وسعت طهارت و نماز هر دو را داشته باشد یا پیش از آنکه مکلف قدرت بر آن هم رساند پس تیمم شکسته نشود و هرگاه آب موجود شود بعد از دخول در نماز پس تمام میکند نماز را و نماز او صحیح است با این تیمم و کافی است یک تیمم از برای چند نماز مادام که باقی است و تیمم رفع نمیکند حدث را پس هرگاه تیمم کرد بدل از غسل پس حدث اصغر از او صادر شد پس دوباره واجب است تیمم کردن بدل از غسل زیرا که جنابت رفع نشده است و آنچه گذشت از شرط بودن آخر وقت در بعض صور محقق است به تیمم ابتدائی پس هرگاه تیمم کرد از برای نمازی در آخر وقت او پس داخل شد وقت نماز دیگر با وسعت او جایز است که هر دو نماز را با این تیمم بکند و همچنین هرگاه نذر کرده باشد دو رکعت نماز یا صلوة بر نیز را با تیمم صحیح میتواند که با این تیمم اتیان آنها را بکند و تیمم مباح میکند چیزیرا که مباح میکرد طهارت مائیه از [illegible] مثل بودن در مساجد و مس مصحف و غیر آنها که گذشت و هرکسیکه آب نداشته باشد از برای غسل جایز است از برای او جماع کردن خواه بعد از دخول وقت باشد یا قبل از آن و هرگاه جمع شوند میت و محدث و جنب و باشد آنقدر آبی که کفایت یکی از آنها را میکند پس اگر آن آب مختص یکی از این سه تا است واجب است که استعمال کند او را صاحبش و اگر مشترک است مابین هر سه پس اظهر ترجیح جنب است والله العالم بالاحکام والحمد لله علی الدوام وصلی علی نبیه و آله السلام

باب دوم در بیان مسائل نماز است و درین نیز چند فصل است

فصل اول در بیان [illegible] است بدانکه نماز بر دو قسم است اول واجب که بر ترک او مستحق عقاب میشوند خواه واجب باشد باصل شرع عینا مثل نماز یومیه یا تخییرا مثل نماز جمعه یا کفایةً مثل نماز میت یا بسببی که مکلف او را احداث کند مثل نذر و عهد و اجاره دوم سنت اما واجب پس نماز یومیه است اداءً و قضاءً و نماز جمعه و عیدین و نماز طواف و آیات و اموات و ملتزم بنذر و اجاره و نحو اینها مثل نماز احتیاط و اما سنت پس معلوم است و منحصر در عدد نیست چنانکه واجب منحصر است زیرا که از جمله او نافله مبتدءه است که حصر ندارد پس هر کس میخواهد بسیار میکند و هر کس

و خواهد کم کند پس بدان که افضل اقسام نماز سنتی نافله راتبه است که نافله یومیه اش میگویند و آن دو مقابل فرایض است
یعنی سی و چهار رکعت است و در زمان معینی از شب و روز سنت است پس مناسب این است که بیان کنیم اعداد و اوقات
مقام اول
و احکام آنها را در چند مقام **مقام اول** در نافله ظهر است و آن هشت رکعت است بنا بر اظهر و اشهر و مجموع شانزده
یا چهارده رکعت و باید که پیش از نماز ظهر باشد و بهتر این است که در دو رکعت اول تکبیرات هفتگانه را با دعاهای او بجا آورد
و بعد ازین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و بعد از حمد در رکعت اول قل هو الله احد را بخواند و در دوم قل یا ایها الکافرون
و بعد از سلام به هر دو تکبیرات سه گانه را بگوید و تسبیح فاطمه زهرا را بخواند و بعد ازین دعاهائی که وارد شده است بخواند
و بقیه را نیز بهمین طریق هر دو رکعت یک سلام بجای آورد مگر اینکه تکبیرات هفتگانه را درین رکعتها نخواند و سنیتی
نزد ما ثابت خواندن اینها بلکه ظاهر اینست که سوره معینی ضرور نیست بلکه بدون سوره نیز جایز است حتی در حال اختیار
بلکه جایز است کردن جمع نوافل ایستاده و نشسته هرچند اول افضل است و بر سواره و در حال راه رفتن و ترک نمودن سوره
و جمع نمودن بین دو سوره و بیشتر در یک رکعت و جماعت کردن برابر است تخییر در رکعت بین یک و دو در نوافل و باطل نشوند
بزیاد شدن رکن سهوا و جایز است در وقت کم کردن رکن سهوا برگشتن و بجا آوردن اگر چه داخل در رکن بعد از او شده
باشد و باین احکام گذشته ممتاز میشود نافله از فریضه زیرا که هیچیک ازین احکام در فریضه نیست و وقت
این نافله از اول زوال است تا زمانیکه سایه شاخص که زیاد شده بعد از کم شدن بقدر دو سبع شاخص بشود و بعضی یک
او لثه **مقام دوم** در نافله عصر است و او نیز هشت رکعت است بنا بر اظهر و اکتفا بشش یا چهار یا دو نیز جایز است و اینجا
بلکه در ظهر نیز بر جمعیت قل و سوره خاص و تکبیرات هفتگانه نیز وارد شده است و باید که پیش از نماز عصر باشند و وقت
این نافله بعد از نماز ظهر است تا زمانیکه سایه شاخص بقدر چهار سبع او بشود **مقام سیم** در نافله مغرب است
و آن چهار رکعت است بعد از او و لیکن جایز است و لیکن جایز است اکتفا بدو رکعت و مکروه است اینکه میان نماز شام
و نافله او خصوصا در دو رکعت اول حرف بزند و وقت آنها بعد از نماز مغرب است تا زمانیکه سرخی مغرب از مغرب زایل شود
مقام چهارم در نافله عشاست و آن دو رکعت است که او را وتیره گویند و بهتر اینست که او را نشسته بجا آورند
و تکبیرات هفتگانه را با دعاهای او بجا آورند و در رکعت اول بعد از حمد سوره ملک یا واقعه را بخوانند و در دوم
قل هو الله را و مستحب است تاخیر انداختن او از هر نمازی که اراده داده کردن او سو بعد از عشا و وقتش

بعد از فراغ

نماز شب
بعد از فراغ از خفتن است تا نصف شب **مقام پنجم** در نماز شب است با نافله صبح و فضیلت او بسیار است زیرا که وارد شده است
که او کفاره گناهان روز است و زیاد میکند روزی و روشنی صورت را و نیکو میکند خلق آدمی را و اینکه نیست از شیعه ما کسیکه
نماز شب نکند و اینکه خانه که در آن نماز شب میشود میدرخشد از برای اهل آسمان همچنانکه میدرخشد ستارگان از برای
اهل زمین و غیر اینها از فضایل و مانند او از منافع که است و اصل نماز شب هشت رکعت است و دو رکعت نماز شفع
دیگر یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نافله صبح است که مجموع یازده رکعت است و زمان اینها بعد از نصف شب است تا صبح
و هرچه بصبح نزدیکتر است افضل اند و کیفیت این نماز بر وجه افضل اینست که بعد از بیدار شدن از برای
نماز شب دعائیکه مروی است بخواند و مسواک کند و وضو یا غسل بجا آورد و بعد ازین شروع کند در نماز شب و اول این است
که در رکعت اول تکبیرات هفتگانه را با دعاهای او بجا آورد و دعای توجه را بجا آورد و باید که هر دو رکعت سلام بدهد
و بخواند در هر رکعت از دو رکعت اول حمد را یک مرتبه و قل هو الله احد را سی مرتبه یا اینکه در رکعت اول بعد از حمد قل
هو الله احد و در ثانی قل یا ایها الکافرون بخواند و جایز است اکتفا بیک قل هو الله بلکه ترک سوره مطلقا خصوصا
در صورت تنگی وقت و مستحب است که بعد از قراءت در هر رکعت دوم قنوت بخواند خصوصا بدعاهائیکه وارد
شده است و هم چنین دعا خواندن میان هر دو رکعت و تسبیح فاطمه زهرا را بجا آوردن و سجده شکر کردن خصوصا
نماز جعفر طیار
با دعاهائیکه وارد شده است و مستحب است که بعد از دو رکعت اول چهار رکعت دیگر را بطریق نماز جعفر طیار
بجا آورند و از نماز شب حساب کنند و طریقش آن است که در رکعت اول بعد از حمد اذا زلزلت و در دوم
والعادیات و در سیم اذا جاء و در چهارم قل هو الله را بخوانند لیکن جایز است که با سوره یا بی سوره غیر ازین
چهار بجا آورد پس برخیزد و دو رکعت بقیه را بجا آورد و بخواند در اول بعد از حمد سوره ملک و در دوم
هل اتی را پس برخیزد و دو رکعت شفع را بجا آورد بخواند بر وجه اولویت در هر رکعت بعد از حمد سه قل هو الله یا بخواند
در اول سبح اسم و در ثانی قل یا ایها الکافرون یا در اول قل اعوذ برب الفلق و در دوم قل اعوذ برب الناس
و جایز است یک قل هو الله بلکه بی قل هو الله نیز و درین نماز نیز قنوت سنت است مثل الضحی و بعد از سلام دعائیکه
وارد شده است بخواند پس برخیزد و بجا آورد نماز وتر را و تکبیرات هفتگانه را با دعاهای او بجا آورد و بعد
از حمد سه مرتبه قل هو الله را بخواند و بعد از آن هر یک از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس یک مرتبه بخواند

الکافه قنوت بخواند بدعاهائی که در قنوت وارد شده است و بعد از این دست چپ را بلند نمود و بدست راست شماره کند
و هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله و اسئله التوبة و صد مرتبه یا هفتاد مرتبه استغفر الله و اتوب الیه و دعا کند برای برادران
مؤمن را که قسمت چهل نفر باشند و بعد از این سیصد مرتبه العفو بگوید و بعد از این بگوید رب اغفر لی و ارحمنی و تب
علی انک انت التواب الرحیم و بعد از این هر دعائیکه خواهد از برای دین و یا دنیا بکند پس سلام گوید و بعد از
سلام تعقیب خصوصا تسبیح فاطمه زهرا را بجا آورد و دعای حزین را بخواند   پس برخیزد و نافله صبح
بجا آورد و اگر در رکعت اول بعد از حمد قل یا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله را بخواند بهتر است و بعد از
سلام مستحب است که بر پهلوی راست و رو به قبله بخوابد و دست راست در زیر روی گذارد و دعائیکه در آن وارد
شده است خصوص دعای صحیفه کامله را بخواند   و جایز است اکتفا نمودن که نماز را در جمیع رکعتها بدون سوره یا بعض
سوره در جاهائی که معتمد دارد شده است و ترک نمودن قنوت یا دعاهای او یا تبدیل بقنوتی دیگر حتی در وتر و
تعقیب نخواندن و امثال اینها از تغییرات فعلی که در نماز شب مذکور شد است مثل بلند خواندن
قرائت در نماز شب و بیدار کردن کسیکه در خواب است و هرگاه نماز شفع و وتر و نافله صبح را پیش از فجر کاذب
و صادق بجا آورد بهتر است و جایز است اقتصار نمودن از نماز شب به رکعتی غیر یک رکعت وتر و دو رکعت نافله
صبح زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است که هر کس برخیزد از خواب پیش از صبح و نماز وتر و دو رکعت نافله صبح
بکند نوشته میشود در نامه عمل او نماز شب   کیفیت تکبیرات افتتاح با دعاهای او آنست که سه مرتبه الله اکبر
بگوید پس بخواند   اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر
لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت   پس دو دفعه تکبیر گوید پس بگوید   لبیک و سعدیک و الخیر فی
یدیک و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت لا ملجأ و لا منجا منک الا الیک سبحانک
و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت   پس یک مرتبه تکبیر گوید الله اکبر بگوید
یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء و انت المحسن و انا
المسیء فبحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی یا ذا
الجلال و الاکرام   پس نیت نماز کند و بقصد تکبیرة الاحرام بگوید الله اکبر الکافه بخواند   وجهت وجهی

للذی

للذی فطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی
و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین و بعد
از این بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بعد از این شروع کند در خواندن حمد و سوره بر وجهیکه مقرر است
در شریعت   و نافله   و دانسته که انچه گفتیم از کتاب هشت رکعت نافله از برای ظهر و هشت رکعت از برای عصر
و دو رکعت نشسته از برای عشا در وقتی است که مکلف در حضر یا در حکم حضر غیر سفر مباح یا مبیح نیست باشد
و اما هرگاه در سفر مباح مبیح باشد پس نمازهای چهار رکعتی با تمام دو رکعتی میشوند بر وجه وجوب و نافله ظهر و عصر ساقط
میشود اجماعا و وتیره نیز ساقط میشود علی الحق بدلیل در سفر نافله شب و صبح و مغرب ساقط نیست بلکه سنت اند مثل
حضر و بدانکه جمیع نوافل با تمام دو رکعتی دو رکعتی اند یعنی بعد از هر دو رکعت باید سلام گفت مگر نماز وتر که یک رکعت است و بعض
از نمازهای دیگر که بیش از دو رکعت اند و مشهورترین آنها نماز اعرابی است که آن ده رکعت است و در رکعت اول از آن
همچنانکه تشهد و سلام است و هشت رکعت دیگر مثل نماز ظهر و عصر است که هر چهار رکعت از او بود و تشهد و یک سلام است
پس در مجموع او پنج تشهد و سه سلام است و وقت آن روز جمعه است در وقت چاشت   تنبیه
هرگاه فارغ شود وقت نافله و ادا نشود هیچ یک یا بعض آن باشد مقدم میدارد فریضه را و هرگاه مشتغل نافله شده باشد
اگر چه یک رکعت از او باشد پس بجا بیاورد در وقت او جایز است که تمام کند از آن بر وجه تخفیف به ترک سوره و قرآن و
تأخیر بیندازد حصر فریضه را و هرگاه مؤخر سازد نافله را که بعذر یا بدون عذر و هنوز وقتش باقی باشد جایز است   از فریضه م
پیشتر کردن او در بقیه وقت نمود بعد از فریضه بلکه احوط تأخیر او است تا انقضاء وقت او و تماما الکافه قضا
کردن او و هرگاه ترک کند نافله ظهر را جایز است کردن نافله عصر فقط و شاید که ترک او نیز اداء و قضاء هر دو
بعد از وقتشان احوط باشد و هرگاه از وقت نافله مغرب بقدر دو رکعت باقی مانده باشد جایز است کردن او
و مزاحم عشا بعد در رکعت باقی نیز تأخیر او و آوردن دو رکعت دیگر از نافله مغرب در وقت نماز عشا به نیت
قضاء بلکه هرگاه یک رکعت نیز کرده باشد پس وقتش تمام شود جایز است مزاحمه عشا به رکعت دیگر لیکن عدم
مزاحمه در صورتین احوط است و جایز نیست تقدیم نماز شب بر نصف شب مگر در صورت خوف فوت او در وقت
خودش بسبب غلبه خواب و نحو آن از موانع و لیکن قضاء نمودن افضل و احوط است از تقدیم و جنابت

حصوصا اختیاری آن را از عذرهای مجوزه تقدیم نیست و هرکس مبتلی شود به درکعت از نماز شب یا کمال وفا شب باید اول پس صبح
طالع شود جایز است مزاحمه نماز صبح وکردن او محقق باید اینکه خوف فوت وقت فضیلت نماز صبح را نداشته باشد
وهرگاه بترسد پیش از شروع در نماز شب از اینکه صبح طالع شود ابتدا می‌کند بنماز وتر و دو رکعت نافلهٔ صبح و هرگاه
صبح از نماز شب را الحمد باشد که صبح طلوع کند جایز است کردن دو رکعت نافله صبح و لیکن پیش از فریضه و لیکن قضاء
او بعد از نماز صبح احوط است و باید دانست که نافله مبتدئه و آن نمازی است که می‌کنند لنفسه بی تبرعا
بملاحظه عمومات استحباب نماز و اینکه سبب تقرب بخداست بدون اینکه بسبب شرعی مثل طواف و احرام و دخول مسجد
و زیارت و حاجت و استخاره و شکر و قضاء نوافل یومیه و اعاده فریضه جماعة داشته باشد مکروه است در پنج
موطن بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و بعد از غروب و در نزد طلوع آفتاب تا زمان ارتفاع او و ذهاب عصر تام
حمره و در نزد غروب تا ذهاب حمره مشرقیه و در نزد زوال شمس مگر در روز جمعه زیرا که در وقت زوال او
کراهت ندارد نافله بلکه دو رکعت از نافله روز جمعه در مابین زوال وارد شده است چنانکه ان شاء الله تعالی در مبحث
صلوة جمعه والله العالم وله الحمد الدائم

فصل دوم

در مقدمات و شروط نماز یومیه است غیر جزءها
که باید پیش از دخول در نماز مراعات آنها را نمود و بدون وجود آنها نماز صحیح نیست و آن هشت جزء است اول
وقت نماز است و در آن دو مقام است مقام اول بدانکه واجب است بر نمازگزارنده که پیش از داخل شدن در نماز در بیان تفصیل اوقات
مراعات بکند وقت او را اگر در غیر روز ابری علم تحصیل کند که وقت داخل شده است و در زمانیکه ابر داشته باشد
بمظنه بدخول می‌تواند عمل کند هرچند تأخیر انداختن تا زمانیکه علم باو حاصل شود احوط است و از برای هر یک
از پنج نمازهای یومیه دو وقت است معین در نزد شرع و مضبوط فی حیث المبدء والمنتهی بنحویکه جایز نیست مقدم
داشتن بر او و مؤخر داشتن از او و وقت نماز ظهر مبدء آن زمان برگشتن و زایل شدن آفتاب است
از دائره نصف النهار و علامت زوال در بلادهائی که هیچ روز از روزهای سال سایهٔ شاخص در وقت زوال
معدوم نمی‌شود اینستکه زیاد شود سایهٔ شاخص و در وقت زوال معدوم می‌شود اینستکه زیاد شود سایهٔ شاخص
که نصب شده باشد بر روی زمین راست بعد از نهایت کم شدن او و پیش ظهور کردن سایه در زیاد شدن
بعد از نهایت کم شدنش معلوم می‌شود حصول زوال که اول وقت نماز ظهر است اجماعا و اما

مطلقا

مشهور آن اول مغرب است از برای حاضر و طاق و قبل از مغرب است بقدر نماز عصر از برای عالم عامد بنابر اصح نه قبل از مغرب
بقدر نماز عصر از برای مطلق مکلف کما هو المشهور و ثمره این خلاف ظاهر می‌شود در صورتیکه ذمه مکلف از نماز عصر بری شده
باشد پیش از براءة از نماز ظهر بسبب آوردن او پیش از نماز ظهر که به فراموشی یا بجهة اینکه باقی نمانده است از وقت مشترک کمال هم
مگر بقدر نماز عصر یا اینکه معلوم شود که کاشف غلط بعد و قدر بقدر ظهر و عصر هر دو باقی بود پس در این صورت بنابر مختار
نیت می‌کند اداء را بنماز ظهر معهود زیرا که وقتش هنوز باقی است بنابر غیر مختار قضا را زیرا که وقتش بیرون رفته است
و باید دانست که وقت نمازها با تمام حتی مغرب وسعت دارد و لیکن وقت زیاده بر کردن فعل است از برای هر کس خواه
مختار باشد خواه معذور و پس منقسم می‌شود به اول وقت و آخر وقت و اول وقت فضیلت نماز است که ثواب نماز وقت هم
در او بمراتب بیشتر است و آخر او وقت اجزاء است لیز اگر تأخیر بیندازد تا آن وقت نمازش صحیح است و مجزی است
و قضا نباید کرد و معصیت نکرده است هرچند ثواب اول وقت را ندارد و در تعیین مقدار وقت فضیلت نماز ظهر
خلاف است و اشهر و اقوی اینستکه ممتد است از اول وقت تا زمانیکه سایهٔ حادث شده هر شاخص مثل او شود و مابعد
از این وقت تا غروب زمان اجزاء و فوات وقت فضیلت است و وقت نماز عصر مبدء آن زمان
فارغ شدن از نماز ظهر است تحقیقا در صورتیکه متذکر او باشد و او را پیش از عصر یا او که یا تقدیرا در صورتیکه نسیانا
عصر را پیش از ظهر بجا آورد و معنی تقدیر اینستکه بگذرد از زوال زمانی که اگر در آن زمان مشغول می‌شد بنماز ظهر
بحسب حال خود از قصر کردن نماز و تمام کردن و شدت یا ضعف افعال و اقوال یا دیر یاد آوردن آنها و حاصل
بودن شرایط و حاصل نبودن آنها هر آینه تمام می‌کرد او را پس هرگاه این مقدار از زوال بگذرد داخل می‌شود
وقت عصر بر وجه اشتراک او با ظهر به معنی اینکه می‌تواند بکند عصر را مطلقا خواه بعد از ظهر باشد یا پیش از آن کردم
و در صورت پیش آوردن خواه متذکر نماز ظهر باشد یا نه زیرا که جایز نیست بجا آوردن عصر در صورت تذکر
نکردن ظهر هرچند این مقدار از وقت گذشته باشد بلکه بمعنی اینکه صحیح است عصر پیش از ظهر در صورت نسیان
ظهر هرگاه تمامش در این وقت واقع شود یا بعضش باین قسم که داخل شود این وقت پیش از اینکه نماز عصر تمام
شود و در منتهای او خلاف است و اصح اینستکه او غروب آفتاب است که اول وقت نماز مغرب باشد خواه
مکلف مختار باشد در تأخیر یا معذور و خواه عمدا تأخیر بیندازد یا نسیانا و وقت فضیلت عصر

وقت ادا است و ممتد است تا زمانیکه سایه حادث شده بعد از زوال دو مقدار قامت شاخص شود و ما بعد وقت فضیلتش
وقت اجزاء و جواز تأخیر او است تا غروب و وقت نماز مغرب مبدأش زمانی است که سرخی مشرقیه
از برابر سر بگذرد و بسمت مغرب میل نماید و در میان شهها مراد منتهی واضح اینست که نصف شب است از برای
ناسی و غیر او و یا کردن عشاء و قبل از آن و ظاهر آنست که شایع وقت مگر بقدر عشاء یا کردن او در ظهور خطاء ظن حد
و پیش از نصف شب بقدر کردن عشاء است از برای کسیکه ذمه اش مشغول باو باشد و متذکر کردن او باشد غیر از برای
عالم عامد بنحویکه در وقت ظهر و عصر گذشت و اول این وقت وقت فضیلت مغرب است و تأخیر او تا زمانیکه
ظاهر شود سه ستاره اقلّ احوط است هم چنانکه احوط نیز عدم تأخیر اوست تا زمانیکه حمره مغربیه زایل گشته
و وقت نماز عشا مبدأش زمان فارغ شدن از نماز مغرب است تحقیقا یا تقدیرا به تفصیلیکه در وقت
نماز عصر گذشت و احوط تأخیر او است از زمان زوال حمره مغربیه و منتهای او نصف شب است و اول وقت
فضیلت او زمان برطرف شدن سرخی مغربیه است و وقت نماز صبح مبدأش زمان طلوع فجر ثانی صبح
صادق است که او سفیدی منتشره است که پهن میشود در افق نه سفیدی طولانیه بسمت سر که او را فجر اول و صبح کاذب
میگویند و منتهای او طلوع آفتاب است از افق مکان مصلی از برای مطلق مکلف هر چند مختار باشد و اول وقت
وقت فضیلت او است تا زمانیکه سرخی مشرق نمایان شود والله العالم مقام دوم در بیان احکام مرتبطه
بوقت است هر کس نماز کند پیش از وقت او با علم و عمد عاصی است و نماز او باطل است خواه مجموع نماز او پیش از وقت
باشد یا بعض او پیش از وقت و بعض دیگر در وقت واقع شود و هرگاه اعتقاد داشته باشد که وقت داخل نشده و آن
و مع ذلک نماز کند پس ظاهر شود که تمام او در وقت واقع شده است نماز وی نیز باطل است و هم چنین کسیکه جاهل بدخول
وقت باشد یا التفات بوقت نداشته یا کسیکه فراموش کند مراعات دخول وقت را هر چند بسبب خطور نکردن وقت بقلب
او باشد اشکالی است در قول بصحت نماز او خواه مجموعش در وقت باشد یا بعضش یا مجموعش قبل از وقت باشد
قوی است خصوصا در صورت اول و لیکن اعاده واجب و احوط است احتیاطا وجوبیا و هرگاه عالم نباشد به بقاء
وقت و خروج او پس جایز است نیت اداء و متعین نیست ما فی الذمة و تفتیش از خروج وقت نیز لازم نیست
و هرگاه ادراک کند از اول یا وسط وقت بمقدار اداء تمام نماز بر صفت کمال پس بخلاف قرار میگیرد وجوب

ادای

نمازی بذمه مکلف پس اگر ادا نکند قضاء او لازم است و اما با عدم ادراک مجموع نماز از اول یا وسط پس قرار میگیرد
وجوب بذمه اش اگر چه بقدر اکثر نماز مثل سه رکعت از آنها درک کند یا هرگاه درک کند از آخر وقت بمقدار یک رکعت
با شرایط و مقدمات نماز واجب میشود و هرگاه درک کند از آخر بقدر پنج رکعت واجب میشود بر او هر دو نماز اداءً
و با تفریط قضاء واجب است و ظاهر اینست که مجموع آن نمازی که یک رکعت او در وقت بوده اداء است پس نیت اداء مجموع میکند
و هرگاه بالغ شود صبی متطوع در بین نماز بسن یا اثبات شعر خشن و در وقت بقدر یک رکعت باقی باشد پس واجب است از سر
گرفتن نماز و اتمام او کافی در واجب نیست و هرگاه بالغ شود بعد از فراغ از نماز و ممکن باشد او را طهارت گرفتن با اداء
یک رکعت در وقت پس ظاهر اینست که حکم او حکم کسی است که ادراک کند یک رکعت از وقت را و کودک نابالغ از تکلیف بنماز نیست
پس واجب است بر کافر نیز مثل مسلم و لیکن هرگاه اسلام آورد ساقط میشود قضاء و مؤاخذه بر ترک اداء پس هرگاه
اسلام بیاورد در وقت و ممکن شود او را اداء یک رکعت با شرایط حکم او حکم کسی است که ادراک کند از وقت یک رکعت را
و هرگاه ممکن باشد تحصیل علم بدخول وقت از غیر راه تأخیر نماز از اول وقت جایز نیست عمل بظن بدخول اجماعاً
بلکه علم لازم است و هرگاه علم متعذر باشد بسبب ابر و حبس و نحو اینها یا ممکن باشد تأخیر انداختن نماز از اول
وقت جایز است عمل بظن حاصل از امارات مفیده ظن و تأخیر نماز تا حاصل شود یقین با و لازم نیست و لیکن احوط
است و هرگاه عمل بظن نمود در صورت جواز پس اگر خطاء ظن معلوم نشد کلامی نیست و اگر خطاء او معلوم شد
پس اگر ظاهر شد که مجموع نماز پیش از وقت واقع شده است واجب است اعاده او در وقت و اگر ظاهر شد که قدری از نماز
اگر چه تشهد یا تسلیم واجب باشد در وقت واقع شده و ما بقی پیش از وقت پس نماز صحیح است و اعاده لازم نیست هر چند
احوط است و اگر علم بدخول وقت الآن در بین نماز حاصل شد واجب است مضی و اتمام نماز بدون لزوم اعاده
اگر چه احوط است و بدانکه اول وقت نمازها افضل است از وسط و آخر او و ثواب نماز در
او بیشتر است مگر از برای کسیکه عذری داشته باشد در اول وقت که امید زوال او در تأخیر باشد مثل نداشتن غیر ساتر
یا وصف او شرط نیست یا حریر بودن یا از اجزاء غیر مأکول بودن و نحو اینها و مثل عجز از استیفاء و نحو او از مراتب
مأخوذه از او و نبودن آب با احتمال تمکن از او در آخر بنابر قول بجواز تیمم در وسعت وقت و نحو اینها و
کسیکه روزه داشته باشد و دیگری انتظار او را کشد یا اینکه نفس که به ارتکاب و تشنگی با او منازعه کند بنحویکه

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

مانع از قبلت و حضور در نماز باشد و کسیکه اراده دارد برود بمشعر الحرام زیراکه مستحب است برای او تأخیر عشا این تا آنکه
داخل مشعر شود و تأخیر صبح بجهت عذر تا زمانیکه عذر زایل شود و هم چنین صاحب سلس مذکور هم چنانکه مستحب است تأخیر صلوة
عشا تا زمانیکه زایل شود حمره مغربیه و تأخیر نماز صبح در وقتیکه پیش از صبح چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد
تا زمانیکه نماز شب را قضاء تمام کند و تأخیر بجهت حصول علم بدخول وقت در صورت جواز عمل بظن و تأخیر
صلوة ظهر در گرما تا زمانیکه هوا خنک شود و تأخیر بجهت حصول توجه و اقبال و فراغت در نماز و تأخیر مستحاضه نافله
کننده ظهر و عصر را تا زمانیکه نافله را بجا آورد و تأخیر بجهت ادراک جماعت یا کثرت جماعت و تأخیر زن تربیت
کننده صبح در صورت خاصه که گذشت در بیان نجاسات و غیر اینها ۲ **دوم** قبله است و مراد از آن جزء

قبله

است که در حین نماز رو باو باید کرد و اظهر و احوط آنستکه او عین بیت الله و کعبه است از برای کسیکه می بیند او را مثل
نماز کننده در مسجد الحرام و کسیکه در حکم مشاهده است و او شخصی است که قدرت دارد بر تحصیل علم بر رو کردن بعین کعبه
بدون مشقت کثیره که لا تتحمّل عادةً اگرچه بالا رفتن کوه یا بام یا ملاحظه محراب یکی از معصومین بشرط علم بآنکه
از معصوم است بی تغییر باشد اینها از اسباب علم بتوجه بعین کعبه باشد ۳ **و اما** کسیکه علم بعین کعبه بهم نرساند
از برای آنکه مکلف این علم ممکن نباشد بسبب بعد پس قبله او سمت و جهت کعبه است و باید که رو بجهتی کند که او
تحصیل علم باو و مراد از سمت آن مقدار از قوس از دائره افق است که قطع دارد مصلی بآنکه عین کعبه از او بیرون
نیست اگرچه این قطع بسبب اماره شرعیه باشد و گمان دارد که عین محاذی جزئی از این قوس است که رو بآن جزء کرده
پس هر جاکه از دائره افق که قطع دارد به بودن عین در او مثل نقطه شمال یا مغرب یا مشرق از برای اهل عراق
پس البته بیت و توجه باو صحیح نیست و هم چنانکه واجب است تحصیل علم بعین کعبه و توجه باو بر متمکن از تحصیل علم
و گمان هم چنین واجب است تحصیل علم بجهت کعبه بر کسیکه متمکن از علم بعین نیست بسبب دوری و مکلف است برو کردن
بجهت و البته کعبه معلوم یا مظنون میشود بعلامات و مثل قرار دادن اهل عراق مغرب و شمال را بناها از کسانی که
نزدیک اند باشند در طول بلد مثل ... فرقدان را در حین غایت ارتفاع و انخفاض و که بر دائره نصف
النهار است در عقب منکب ایمن که محل جمع شدن بازو و شانه است یا گردانیدن مشرق بجانب چپ و مغرب
بجانب راست یا گردانیدن آفتاب در وقت زوال محاذی کنار ابرو راستی که در پهلوی بینی واقع است یا گردانیدن

باد ای

باد و رب اشهر از هر ماهی در وقت غروب آفتاب در میانه دو چشم و هم چنین در شب بیست و یکم در زمان طلوع صبح و
اختلاف قلیل که در بعضی اوقات این علامات با سایر اینها می باشد ضرر ندارد زیراکه جهت کعبه وسعت دارد و در عمل بهر یک
از اینها توجه بکعبه حاصل میشود و همچنین که صادق باید در عرف که رو کرده است بشطر مسجد الحرام کما هو المعتبر است در صحت
صلوة و عکس این علامات علامت است از برای کسیکه در مقابل عراق است مثل اهل عدن و شبه او از اهل بلاد
یمن پس بگذارد جدی را در پیش منکب یسری و هم چنین باقی علامات و از برای شام و یمن و مغرب و مشرق مانند
و رسید نیز علامات چند گفته اند که ذکر آنها در این رساله مناسب نیست و باید دانست که جایز است بر صحت قبله بلد مسلمین که محراب های
مساجد و قبور را بر آن بنا نهاده اند مگر در وقتی که ظاهر شود خطاء او و بر مصلی یا متردد شود در صحت و عدم او پس
در اینوقت رجوع میکند بعلاماتی که موجب علم یا ظن باو و جود اجتهاد میکند و هرگاه مصلی عاجز باشد از اجتهاد بجهت
فقد امارات و علامات قبله بسبب کوری ابر یا باد یا ظلمت هوا یا کوری یا تنگی وقت و نحو اینها جایز است که تقلید کند
شخص عادل عالم بقبله بیقین یا اجتهاد در احواله مرد باشد یا زن آزاد باشد یا بنده اگر خبر او مفید مظنه باشد بلکه تقلید
مجهول الحال و فاسق و کافر نیز جایز است در صورتیکه قول اینها مفید ظن بقبله باشد و هرگاه قادر باشد شخص عاجز از
اجتهاد و یاد گرفتن قبله جایز نیست از برای او تقلید غیر و لیکن هرگاه تقلید کرد و خطاء نکرد قبله را در تزلزل شدن است
در اینکه آیا این تقلید مأمور به است یا نه بلکه مطمئن و جازم باشد باینکه این مأمور به او است نماز او صحیح است و اگرچه
اعاده احوط است و هرگاه علم و مظنه بجهت کعبه بهم نرساند هر چند بخبر دادن غیر و تقلید او باشد باید بچهار طرف نماز بکند
بجا آورد هرگاه وقت تنگ باشد پس متمکن نباشد مگر از نماز بیک جهت کافی است همان جهت و تقید بلازم نیست و باید
دانست که هر کس ترک کند استقبال قبله را عمداً واجب است بر او اعاده نماز وقتاً و خارجاً و هرگاه نماز کرد
بجهتی که گمان کرد که جهت قبله است یا فراموشی نمود مراعات قبله و تعیین او را یا آنکه اختیار کرد در صورت عدم علم
و عدم ظن بقبله با تنگی وقت از کردن چهار نماز بچهار جهت یک جهتی از چهار جهت را پس معلوم شد
در هر یک از این صورتها بعد از نماز خطاء او پس اگر رو کرده است ما بین المشرق و المغرب واجب نیست اعاده هر چند
در زمان علم بخطاء وقت باقی باشد با آنکه این علم در بین نماز حاصل شود و واجب است در همان زمان علم آنکه رو کند
بسوی القبله کند و اما اگر رو کرده است بسمت عین مشرق یا مغرب یعنی سمتی که عرفاً صادق می آید بر او سمت مشرق یا سمت

مغرب پس هرگاه علم بخطا در وقت حاصل شد واجب است اعاده و هرگاه در خارج حاصل شد واجب نیست و اگر کسی
نماز کرده است که در عرف میگویند پشت بقبله نماز کرده پس اگر علم بخطا در وقت حاصل شد اعاده واجب است اجماعا
و اگر در خارج وقت حاصل شد واجب نیست علی الاظهر و لیکن قضا احوط است و الله العالم و له الحمد الدائم
سیوم از مقدمات و شرایط نماز پوشانیدن عورت است و عورت در مرد نفس قبل و دبر است و مراد بقبل ذکر
و خصیتین است و بدبر نفس مخرج غایط است نه گوشت نشستنگاه و لیکن احوط پوشانیدن ما بین ناف و زانو است و نهایت
احتیاط پوشانیدن ناف است تا ساق پای و عورت در زن آزاد و کنیزی که بعض او آزاد شده باشد مجموع جسد او است
مگر صورت بمقداری که واجب است شستن آن در وضو بالاصاله و هر دو کف دست از بند دست ظاهرا و باطنا و هر دو قدم
پاها از مفصل ظاهرا و باطنا زیرا که پوشانیدن اینها در نماز واجب نیست بالاصاله بلی واجب است که بعضی از اینها
از باب المقدمه بپوشانند ولیکن احوط پوشانیدن مجموع قدمها و کفهای دست است و گوش زن و موی او نیز از آن عورت
است که واجب است پوشانیدن او و اما کنیزی که هیچ جزو از او هنوز آزاد نشده باشد و صبیه پس جایز است
برای اینها کشف سر کردن در نماز لیکن افضل پوشانیدن اینها است و بدانکه ستر عورت شرط صحت
نماز است در صورت امکان و تذکر نه مطلقا پس اگر ممکن نباشد یا فراموش نماید او را تا آخر نماز نمازش صحیح است بدون
ستر عورت و اعاده واجب نیست هر چند احوط است خصوصا در صورتی که از اول نماز ستر را فراموش کند و در وقت
نماز نیز باقی باشد و هرگاه در بین نماز عالم شد بنبودن ساتر پس اگر ممکن است ستر عورت بدون اینکه منافی نمازی
بعمل آید واجب است ستر و اگر ممکن نیست یا مستلزم عمل آمدن منافی است در آن اشکال است و احوط اتمام نماز است
با کشف عورت آنگاه اعاده کردن او با ستر عورت اگر ممکن باشد و حکم کسیکه جاهل باشد به منکشف بودن یا شدن
عورت او حکم کسی است که فراموش کرده باشد ستر عورت را و بدانکه شرط است در ساتر و واجب است
در او چند چیز شرط اول طهارت از نجاسات لیکن معفو شده است از خون کمتر از درهم بغلی و خون جروح اول
و قروح و از پوشاکی که جامه مربیه صبی و از نجاستی که در وی تیمم فیه وحده الصلوة و از نجاستی که ممتنع باشد ازاله او بجهة
تنگی وقت و نحو آن و در هر یک از اینها تفصیلی و شروطی که در باب طهارت در احکام نجاسات گذشت شرط دویم ۲
آنکه ساتر حتی کلاه و بند زیر جامه پوست یا پشم یا موی یا کرک بلکه هر چیز حتی استخوان و پر و غیر اینها از حیوان حرام
گوشت

گوشت خون جهنده دار نباشد اگر چه او را تذکیه و دباغی نموده باشند و در غیر ملبوس مثل محمول و مصحوب از این اشیاء مذکوره از حیوان مذکور
حتی موهای چسبیده بجامه خلاف است و ظاهر عدم بطلان نماز است باو هر چند احوط اجتناب است خواه مستور باشد این محمول
و مصحوب غیر ملبوس یا ظاهر و قبلی در چند چیز از غیر مأکول اللحم نماز جایز و صحیح است اول فضلات یا خود حیوان حرام
گوشت است که اجتناب و دوری از آنها ممکن نیست چون کیک و پشه و شپش و مگس و موی آدمی و ناخن او و همچنین موم و عسل
و شرط است در حکم بمنع و بطلان نماز در اجزاء غیر مأکول اللحم علم ببودن این شیء از اجزاء آن پس باکی نیست نماز کردن
در چیزی که مشکوک است بودنش از اجزاء غیر مأکول یا مأکول هر چند اجتناب در موم و عسل و مشکوک الحال احوط است دوم
پوست خز و همچنین کرک او است در صورتیکه ممزوج با کرک خرگوش و روباه و غیر اینها از چیزها نگردد که نماز در او صحیح نیست
نباشد و در حقیقت خز خلاف است و ظاهر جواز اکتفا به بیدمشک است که اعتقاد خز بودن آن را میکند و تجسس لازم نیست
سیم پوست و کرک سنجاب است و لیکن اجتناب از خز و سنجاب احوط است و اما سمور و روباه و خرگوش پس نماز
در آنها جایز نیست و باطل است خواه عمدا در او نماز کند یا نسیانا یا از راه جهل و ندانستن اینکه این پوست سمور
و نحو او است یا ندانستن حرمت و بطلان نماز در او پس در جمیع این صور نمازش باطل است اگر چه بعد از گذشتن
وقت نسیان یا جهل او زایل شود و علم برای او حاصل شود شرط سیم آنکه مباح باشد برای مصلی استعمال او و غیر مغصوب
و در حکم مغصوب است بدون اذن شرعی از صاحبش نباشد به تعلق حق بعض حق خیاطه و امثال آن و نحو اینها با علم بغصبیت
و تذکر او و اما نماز کسیکه جاهل باشد بغصبیت است یا آنکه میدانسته او را پیش از نماز لیکن در حین نماز فراموش کرد
پس صحیح است هر چند احوط اعاده ناسی است مطلقا خصوصا در وقت و اما جاهل بحکم شرعی مغصوب است حرمت و بطلان
نماز در او با علم او بغصبیت پس معذور نیست و مثل عالم است و باید نماز را اعاده کند و در الحاق ناسی حکم بجاهل
او در وجوب اعاده اشکال است هر چند احوط است و همچنین الحاق مصحوب غصبی و در حکم غصبی مثل درهم و دینار
بلباس غصبی خصوصا اگر نماز بجهة حرکاتش لازم داشته باشد تصرف در او را و همچنین هرگاه جامه او تر باشد بآب
غصبی و حکم غصبی بنحویکه اگر فشار دهند آب معتد به عرفا از او بیرون آید شرط چهارم آنکه ساتر پوست مردار
نباشد خواه از حیوان مأکول اللحم باشد یا غیر مأکول و خواه از طاهر العین باشد یا نجس العین و خواه خون جهنده
داشته باشد یا نه و خواه دباغی کرده باشند یا نه زیرا که نماز در او باطل است و ظاهر الحاق پوست است که یافته که

در دست کاغذ بسته در بطلان همچنانکه احوط الحاق پوستی است که تکه در تذکیه شرعیه او داشته باشیم بسته فسبلی
هرگاه بافته شود در دست مسلم یا در بازار مسلمین اگرچه در دست کسی باشد که علم بکفر او نداریم اظهر حکم بطهارت و جواز نماز
در او است شرط پنجم آنکه لباس نماز مرد پارچه بافته شده از ابریشم محض یا ممزوج بغیر بر وجهی که آن غیر در جنب ابریشم
مستهلک باشد عرفا از کسی نباشد زیرا که نماز مرد در بافته شده از ابریشم خواه ساتر باشد یا نه باطل است در صورت
علم بودن آن ابریشمی دیده و در غیر حال جنگ و حال اضطرار و نماز در او باطل نیست اگرچه مضطر باو نباشد و در غیر حال
اضطرار مثل سرما پس در حال جهل بحریر بودن یا فراموشی بودن آن و در حال جنگ و اضطرار نماز در او باطل نیست
و هرگاه عالم باشد بابریشمی بودن آن لیکن نداند بطلان نماز در او یا حرمت او را نماز او باطل است و هرگاه حریر
ممزوج باشد بچیزی که نماز در او جایز است مثل پنبه یا کتان بر وجهی که عرفا اسم حریر صدق نکند بلکه اسم آن شیء ممزوج صادق
باید مثل خز صحیح و جایز است نماز در او از برای مرد نیز همچنانکه جایز است نماز در حریر محض از برای زن حتی در حال
اختیار هر چند مکروه است و جایز است نماز در حریر مصحوب و محمول اگرچه قابل ستر عورت باشد و لیکن ترک احوط است اگرچه
مصحوب مما لا یتم الصلوة به باشد و جایز نیست از برای مردان نماز در چیزی که ما لا یتم فیه الصلوة است مثل کلاه و بند
هرگاه از حریر بافته باشند و جایز است نماز در ابریشم نبافته و در برک اگرچه احوط ترک است و اقوی جواز سوار شدن
بر بالای بافته شده از ابریشم و متکا و لحاف و بالا پوش کردن او است و اجتناب خصوصا در حال صلوة احوط است
و هم چنین جایز است سجاف کردن قبا و مانند آن بحریر تا مقدار چهار انگشت اگر صدق نکند ظرفیه او را و جیب قرار دادن
و تمکین نمودن صغیر خود را از پوشیدن حریر شرط ششم آنکه ساتر مرد طلا نباشد زیرا که نماز در طلا باطل
و حرام است اگرچه ستر عورت موقوف به او نباشد زیرا که ~~نماز در طلا باطل~~ یا آنکه انگشتر طلا یا مطلا را در دست خود کرده
باشد بلی هرگاه بسبب کهنه شدن و رفتن طلا را و اسم مطلا عرفا صادق نیاید علی هذا الحد و جایز و صحیح است نماز
با انگشتر هرگاه با خود همراه داشته باشد طلا را بدون پوشیدن و زینت خود باو نمودن خصوصا در مسکوک او مثل
یا چاقو خصوصا اگر بترسد که تلف شود بسبب برنداشتن او با خود در حال نماز و مثل دنانیر است قرآن و کتاب
و هم چنین جایز است هرگاه دو چشم باشند طلا را کاسه یا آنکه طلا را آب کرده را بر روی لباس مالیده باشند مادامی که
صدق نکند پوشیدن طلا فسبلی اگر صدق کند عرفا که نماز در طلا کرده جایز نیست و در صورت شک در

صدق

صدق جایز است لیکن احتیاط اولی است در لباسی که بپوشند پشت پا را و ساق نداشته باشد که بپوشاند مفصل بین
ساق و قدم و قدری از ساق را اعلی ظهر است اقوی جواز است و ترک احوط است فسبلی هرگاه ساق داشته باشد که کافی
در جواز شیء نیست مثل صورتیکه ساتر ظهر قدم نباشد یا ساتر بعض قدم و بعض ظهر او باشد و مستحبست نماز
کردن در نعلین عربی و آنکه لباس نماز گذارنده سفید باشد و آنکه بارد دار نماز بکنند و آنکه با عمامه تحت الحنک دار باشد
و مکروه است پوشیدن لباس سیاه در حال نماز مگر کلاه یا خف یا عمامه که اینها مکروه نیستند هر چند
سفید در اینها نیز افضل است و لباس نازک که بدن نما باشد و ترک کردن تحت الحنک در عمامه و ترک رداء در حال
امامت و نقاب بستن از برای زنان و لثام از برای مردان بشرط آنکه هر دو مانع از خواندن حمد و سوره و باقی
اذکار واجبه نباشند و اگر مانع باشند حرامند و نماز کردن در قبا بسته بی شد اور البته باشند مگر در جنگ و در
لباسی که صورت حیوان یا غیر او را بر او نقش کرده باشند و در جامه کسی که متهم بغصب یا نجاست باشد بعلت آنکه پرهیز
از اینها نکند و همراه نگاه داشتن آهنی که بیرون باشد و خلخالی که صدا بکند از برای زن تبصره هرگاه
لباس ساتر عورت نیابد واجب است که عورت خود را بعلف یا برگ درخت بپوشاند و اگر اینها هر دو را نیابد بپوشاند
عورت را با گل و اگر نیابد نماز می کند در صورتیکه خاطر جمع باشد از نبودن ناظر محترم برهنه ایستاده در جمیع احوال
نماز حتی رکوع و سجود و لیکن باید ایما و اشاره کند بسر خود از برای رکوع و سجود و اشاره از برای سجود را بیشتر از رکوع
بکند و در صورتیکه خوف وجود ناظر محترم دارد نماز کند نشسته در جمیع احوال و از برای رکوع و سجود اشاره کند با آنکه
اشاره سجود را بیشتر بکند چهارم از مقدمات نماز مکان او است و او عبارت است از چیزی که مشغول می سازد او را
بدن مصلی یا قرار می گیرد بدن بر روی او اگرچه بواسطه باشد و مشغول می کند او را پس از جمله مکان است هوائیکه واقع است
در میان حال نشستن و سجده گاه و در زیر خیمه و سقف مغصوب نماز باطل نیست و در قرار مکان مخصوص باشد تا آنکه
فسبلی آنکه شرط است در مکان مصلی و فرش او چند امر اول آنکه مباح باشد یا آنکه عین و منفعت هر دو یا منفعت
تنها باجاره و مانند آن مملوک او باشد یا آنکه از مالک مکان اذن صریح یا فحوی حاصل داشته باشد یا آنکه
علم برضا حقیقی داشته باشد یا آنکه اذن شرعی داشته باشد بسبب وقفیت مکان یا بودن بلد مالک دادن اذن آن
پس اگر نماز کند در مکانیکه مغصوب باشد عین و منفعت یا منفعت فقط مثل آنکه خانه خود را اجاره داده بغیر

پس نماز کند در او با کراهت مستاجر یا آنکه در حکم موضوب است مثل صغیر و دیوانه اگرچه اظهار رضا کنند نماز باطل
و حرام است در صورت اختیار و علم بغصبیت اگرچه جاهل بحرمت و بطلان باشد و فرقی نیست درین حکم میان نماز
واجب و سنتی و میان خانه و صحرا و میان غاصب و غیر غاصب فسبلی هرگاه نماز کند خود مالک نمازش صحیح است اجماعا غیر م
و هم چنین صحیح است نماز غیر مالک که غیر از غاصب باشد اگر اذن از او داشته باشد باذن خاص یا عام یا مطلق مثل اینکه
مالک بگوید اذن دادم تو را یا هر کسی که او را یا مردم را در نماز درین مکان و اما غاصب پس اگر اذن خاص یا و عام اذن
و شامل کل ناس به هر نماز او نیز صحیح است و اگر اذن کلا به هر عموم که گفته است و ظاهر است که اذن شامل او نیست بدون م
مگر اینکه قرینه بر اراده او نیز باشد و هرگاه عالم نباشد بغصبیت اصلا یا آنکه عالم بود پس از نماز لیکن فراموش
کرد نمازش صحیح است لیکن اعاده در نماس احوطست و هرگاه عالم اذن داد مالک بعمول در مکان پس داخل شد
در نماز پس در میان نماز امر کرد او را مالکه به بیرون رفتن پس اگر وسعت دارد وقت قطع میکند نماز را و در مکان
مباح ادا میکند علی الاصح و اگر وقت تنگ است بیرون میرود بطریق متعارف در سرعت و بطوء با اختیار
نزدیکترین راهها در حالتیکه نماز میکند و از برای رکوع و سجود اشاره میکند و قطع نماز نمیکند و هرگاه اذن بدهد
مالک خصوص نماز را پس بعد از دخول در نماز و پیش از فراغ منع کند باید که تمام کند نماز را با قدر واجب و هرگاه
مضطر شد ببودن در مکان غصبی بسبب حبس او یا خوف کشتن از بیرون آمدن پس نمازش صحیح است اگرچه سبب اضطرار
خود شده باشد دوم آنکه مکان نماز گزارنده پاک باشد از نجاستی که غیر معفو باشد و سرایت نماید ببدن یا
لباس او که نماز در او تمام میشود و حرکت میکند بحرکت مصلی پس اگر نجاست سرایت نکند بسبب خشک بودن یا پوشیده بودن
او بچیزها که مانع از سرایت باشد نماز صحیح است و اما موضع پیشانی پس باید پاک باشد از جمیع نجاسات خواه خشک
باشد خواه تر و خواه معفو باشد یا نباشد و اگر پوشیده شد از آنچیزها نماز صحیح است سیم آنکه سجده گاه
که موضع پیشانی است در حال اختیار از جنس زمین یا گیاه او باشد که او را بحسب عادت نخورند و نپوشند نه بالفعل
نه بالقوه و از معادن نباشد و بسبب استحاله از اسم ارض بیرون نرفته باشد پس جایز نیست سجده کردن بر نان
و گندم و ارزن و جو و زنجبیل و زعفران و پنبه و کرباس و معدنها چون طلا و نقره و نمک و عقیق و مانند اینها و خاکستر
و آهک و هم چنین پشم و پوست و امثال اینها فسبلی جایز است در حال اختیار سجده بر کاغذ خواه اصلش

الکه نبات

آهک و نبات مثل پنبه و کتان باشد یا آهک و ابریشم و باید که پیشانی واقع شود بر جائیکه خالی از کتابت باشد مگر اینکه ازهر
دو کوان آثار نوشته باشند که سجده بر نوشته نیز در اینوقت ضرر ندارد و اما در حال ضرورت بسبب نبودن
چیزی که سجده کردن بر او جایز است حتی کاغذ یا بودن مانع مثل تقیه و سردی و گرمی و مانند اینها پس جایز است سجده کردن بر پنبه
و کتان و با نبودن اینها سجده میکند بر بعضی از افراد جامه خود که از غیر پنبه و کتان باشد و با عدم امکان آن سجده
میکند بر پشت کف دست خود و اگر این هم ممکن نشود باید بعد از رکوع از برای سجود اشاره بکند و مستحب آنکه
سجده بر زمین افضل است از سجده بر نبات و افضل از همه سجده بر تربت سید الشهداء است زیرا که مروی است که سجده بر او پاره
میکند حجابها را همچنانکه تسبیح کردن با او نیز افضل است از غیر او و مستحب آنکه نماز در مسجد افضل است بالاجماع
و البدیهه از غیر مسجد با تفاوت مسجدها در فضیلت زیرا که ثواب یک نماز در مسجد الحرام مقابل ثواب صد هزار نماز در
غیر او است و در مسجد پیغمبر در مدینه مساوی ده هزار نماز در غیر او است و در مسجد کوفه یا مسجد اقصی که او بیت المقدس است هزار کوبند
مساوی هزار نماز در غیر او است و در مسجد جامع شهر مساوی صد نماز در غیر است و در مسجد محله مساوی بیست و پنج نماز در غیر است
و در مسجدهای بازار مساوی دوازده نماز در غیر است و افضل از برای زنان نماز کردن در خانه خود است و ثواب مسجدی
را که اراده آن دارد باو میدهند و مکروه است نماز کردن در توی حمام که محل شستن و پاک نمودن بدن است
و در تون حمام و در جائیکه مهیا شده است کهنه افروختن آتش مثل مطبخ و فرن و در جاهای محبوس و در محله و در خوابگاه
شتر و آبگاه او و در طریق و راه اگر مانع از مرور مردم نباشد و الا حرام است و در کنار سوراخ مورچه که محل جمع شدن
خاک سوراخ او است و بر روی برف در حال اختیار اگر اعضاء قرار نگیرد و اگر نه جایز نیست مگر در حال ضرورت و در
زمین شوره زار و در توی رودخانه و در روی قبر بدون دوجه حایل یا دوری بقدر راه رفتن مگر در قبور ائمه زیرا که نماز
بر آنها مستحب است خصوصا قبر سید الشهداء و در پیش روی امام هم و در روی با آتش خواه در حال شعله افروختن باشد یا نه
و در روی چراغ افروخته و در صورت تنگه او را بنوشته بیده باشند و اگر پوشیده باشند او را یا مرده یا دستمال زایل میشود
کراهت و در روی مصحف گشوده و قرآن گشوده و امثال آنکه روبروی نمازگزارنده باشد بدون ستر و اگر صورت محو شود
کراهت زایل میشود و در منزل و ما دار چهارپایان مگر منزل گوسفند که کراهت ندارد و در بیعه که محل عبادت
یهودان است و کنیسه که محل عبادت نصاری است و مکروه نیست نماز در موضع رحم پیشتر از بیرون کردن از حمام و مکروه است

در فضیلت سجده بر زمین

علی الاقوی از برای زن در صف نماز ایستادن در پهلوی مرد نماز کننده یا مقدم شدن او بر مرد با عدم حایلی که مانع از رویت باشد
بین هر دو یا دور ایستادن زن از مرد بقدر ده ذراع یا بیشتر در صورت وسعت وقت و قدرت مکان و علم زن بعزم
بطول نماز او با نماز مرد خواه آن زن بیگانه باشد یا محرم و خواه فرادی نماز کنند یا بجماعت و اقتداء باین مرد و خواه
نماز فریضه باشد یا نافله و قضا باشد یا اداء و قول بحرمت و بطلان نماز آن زن ضعیف است بلکه نماز هر دو صحیح است
لیکن اجتناب احوط است و از این معلوم شد که کراهت مرتفع است بوجود حایلی که مانع از رویت باشد یا ظلمت یا کوری یا چشم را بهم
گذاردنش و هم چنین زایل میشود بدوری بعد از مرد بقدر ده ذراع و با ایستادن زن در عقب مرد بنحوی که هیچ جزئی
از زن در هیچ حالی از احوال نماز حتی در حال سجود محاذی هیچ جزئی از مرد حتی پاهای او نباشد و اگر زن نداند
که نمازش با نماز مرد در یک زمان است کراهت زایل میشود و هم چنین با اختلاف بفوقیت و تحتیت و اگر زن
پیش از مرد نماز کند کراهت ندارد و مستحب است در صورت وسعت وقت اینکه مرد پیش از زن نماز کند

اکمال در بیان احکام مساجد است بدانکه سنت است بنا کردن و ساختن مسجد و بنا کردن آن بی سقف اگر چه بنقش
باشد و اینکه بنحوی بنا کنند که میضاة که عبارت از محلی است که می سازند بجهة طهارت از حدث و خبث در در مسجد
واقع باشد نه در وسط او بلی اگر بنای او بعد از بنای مسجد باشد و ساختن او در میان مسجد مستلزم تغییر وقف یا ضرر
رسانیدن بوقف یا داخل نجاست در مسجد باشد پس حرام است و اما اگر مقدم باشد بنای او بر بنای مسجد یا موخر باشد
لیکن مستلزم تغییر یا اضرار یا داخل نجاست نباشد پس حرام نیست ساختن مسجد بنحوی که او در وسط باشد در اول یا ساختن
او در وسط مسجد بعد از بنای او در ثانی و ایضا مستحب است ملاحظه نمودن افضل بقعه و عمق در باب مسجد که مبادا این ستر یا
آنها باشد و مقدم داشتن پای راست در حال داخل شدن و پای چپ در حال بیرون آمدن و دعا خواندن بآنچه
وارد شده است در وقتی مسجد و چراغ روشن کردن در شب و تعمیر نمودن او و پیشی از نشستن در او و نماز تحیت مسجد
کردن و اقل او دو رکعت و کافی است در حصول تحیت نماز یومیه یا نافله غیر از تحیت و اگر داخل مسجد شود و طهارت
نداشته باشد یا عذر مانعی داشته باشد پس بعوض نماز ذکر خدا کند و در صورت تعمیر مسجد جایز نیست صرف نمودن
آلات او در مسجدی دیگر مگر در وقتیکه متعذر باشد صرف آنها در خودش و بدانند عدم احتیاج او را باین حالت
و بعد از این پس بعید نیست جواز صرف آن در مسجدی دیگر و حرام است نجس ساختن مسجد و هم چنین

داخل ساختن

داخل ساختن نجاست یا متنجس بنجاست در او در صورتیکه لازم داشته باشند ملوث نمودن مسجد را و اما نجس نمودن فرش
مسجد یا داخل نمودن نجاستی که تعدی بمسجد نمیکند پس اقرب عدم حرمت او است و هم چنین حرام است بیرون آوردن
سنگ ریزه های مسجد اگر جزو مسجد باشند و اگر از جمله خاکروبه او باشند مستحب است و خوب نیست نقش کردن مسجد بطلا
و صورت حیوان کشیدن اگر چه بغیر طلا باشد و مکروه است بسیار بلند ساختن مسجد و آب دهن و اخلاط
انداختن در او و کشتن شپش و اگر کسی از این رو بی او کند پس کفاره او دفن او است در خاک و اینجا مکروه است
بلند کردن صدا بیش از قدر متعارف و تیز تراشی در او کردن و گذاشتن دیوانه و طفل غیر ممیز را که داخل در او شوند
و حکم کردن حاکم شرع در او و عمل صنعتها را کردن و طلب چیز گم شده یا طلب صاحب گم شده سوال نمودن در تو
مسجد و در بیرون او عیبی ندارد و شعر خواندن مگر شعری که در او نفع دینی و اخروی باشد مثل مواعظ و مدایح و ائمه
و مرثیه و کلام لغو مثل احادیث دنیا کشی و خوابیدن بغیر ضرورت و کشف عورت کردن و داخل شدن مسجد در
دهن او بد بو باشد فـــــــایده اینکه هر کس سبقت گیرد بمکانی از مسجد یا مشهد و در آنجا مشغول عبادت شود حقیقة یا حکما
مثل اینکه در وقت حاجت بگیرد مکان را و در آنجا سجاده یا تسبیح یا غیر او بگذارد و مفارقت کند از او بجهة حاجتی
به نیت برگشتن مثل تجدید طهارت بنحوی که متحقق شود با دواعی از آنکه بسبب طول زمان مفارقت پس او احق است
بآن مکان و اما هر کس بگذارد سجاده و کوزه آن را پیش از وقت حاجت و برود تا زمان حاجت پس ظاهر عدم
بقاء حق او است و هم چنین هرگاه دو چیز در دو مکان بگذارد یکی برای خودش و دیگری برای غیر پس حقش زایل میشود
و هم چنین هرگاه مفارقت کند نه بنیت عود بر وجه سرعت اگر چه اسباب او باقی باشد پس حقش زایل میشود خصوصا
در صفهای جماعت بنحوی که بسبب جدا شدن صف یا تمام شدن او بشود و هرگاه کسی را بزور از مکان خود برکنند
معصیت کرده است و حق اول نیز ساقط نمیشود لیکن نماز دوم صحیح است **پنجم** از شرایط نماز طهارت است از
حدث بسبب وضو یا غسل یا تیمم و از خبث و نجاسات در جامه و بدن است بتفصیلی که در باب طهارت گذشت پس
هرگاه صادر شود یکی از نواقض طهارت اگر چه سهوا یا اضطرارا باشد واجب است اعاده نماز و هم چنین هرگاه
طهارت بگیرد به آب نجس اگر چه جاهل بنجاست او باشد پس نمازش باطل است حتی اینکه هرگاه بر جهل خود باقی
ماند تا اینکه بمیرد نمازش باطل است اگر چه بسبب مردن مکلف باعاده نباشد و بسبب جهل مواخذه برا او نباشد

پس ثواب بنده ذکر کننده اطاعت کننده باو میدهند ثواب نماز را و در وجوب قضاء این نمازها بر پسر بزرگ او

اگر عالم شد بنجاست آب طهارتها بدرستی که شک است لیکن احوط است و مثل طهارت باب نجس است طهارت باب

غصبی بهم بغصبیت و فراموش کردن او نه مطلقاً و هم چنین آب مشتبه به نجس یا مغصوب هرگاه محصور باشند نیز از

اجتناب از کل عسر و حرج لازم نیاید **ششم** از شرایط صحت نماز اسلام و تمیز یعنی قوت ممیزه بین جزء نماز و شرط

اوست و ازین جهت صحیح نیست از هیچ قسم کافر نماز که در حال کفر بکند اگر چه نماز بلکه همه فروع دین مثل اصول دین بر او

واجب است و هم چنین از دیوانه و طفل غیر ممیز نماز صحیح نیست **هشتم** از شرایط مقدمات نماز نیت است و آن

شرط نماز است و خارج از نماز و مقدم بر او است علی الاصح مثل طهارت چنانچه مشهور متأخرین نیز گفته اند نه جزء نماز و

اول افعال او است چنانچه مشهور متقدمین گفته اند بلکه اول مقارنات نماز یعنی افعال و اجزاء نماز تکبیرة الاحرام و آخر

او سلام است پس نیت مثل طهارت شرط صحت نماز است مطلقاً در حال امکان و عدم امکان **فصلی** فرق بین او

و طهارت این است که نیت شرط منحصر نماز مقارن به او است بخلاف طهارت که مقارنه نماز در او شرط نیست [illegible]

نیت چند امر است **اول** تعیین نماز است باین طریق که معین کند که این نماز که میکنم ظهر است یا عصر یا شام است یا خفتن

یا صبح و اما نیت وجوب در واجب و سنت در مندوب و اداء در وقت و قضا در خارج وقت لازم نیست مگر در صورتی که

تمیز نمازی که مقصود او است موقوف به نیت این امور باشد بسبب تعدد و عدم تمیز مگر به نیت مثل نماز صبح با نافله او

و نماز ظهر ادائی با قضائی پس در این صورت باید معین کند که این نمازی که میکنم اداء است یا قضاء نافله است یا فریضه

و لیکن احوط نیت وجوب و ندب و اداء و قضاء است مطلقاً هر چند یک نماز بیشتر بر ذمه او نباشد مثل اینکه وقت

نافله صبح گذشته باشد یا اینکه نماز قضائی بر ذمه او نباشد **دوم** قصد قربت و تقرب بخدا است بر وجه خلوص نه بوی

که در وضو گذشت[2] و نیت عبارت از داعی بر فعل است نه اخطار بقلب خود بلی اخطار احوط است مگر در صورتی که منجر

بوسواس شود و کیفیت اخطار بنا بر قول باخطار این است که بدل بگذراند که نماز ظهر را شاید می آورم اداء لوجوبه قربة

الی الله[3] **سیم** مقارن ساختن نیت است با تکبیرة الاحرام و بنا بر معنی داعی در مقارنه سهل است زیرا که داعی

لازمی است مقارن عبادت و منفک از او نمی شود و بنا بر وجوب اخطار مقتضی ساختن جزء آخر نیت اخطاری بجزء اول — حاصل مرکب مقارنه است[3]

تکبیرة الاحرام بر وجهی که میان ایشان فاصله نشود و چونکه نیت داعی است نه اخطار پس هرگاه اخطار کند عصر را

بدل

۴۳

بدل ظهر مثلاً پس اگر بر وجه غلط اخطار عصر کرده یعنی در اخطار لفظ عصر غلط کرده معنی او بلکه مراد او بعصر ظهری بود که داعی

او در اداء است علی الاصح صحیح است و اگر بر وجه صحیح اخطار عصر کرده یعنی دید اشکه نماز ظهر بر او واجب است و داعی او در اداء است

و مع ذلک اخطار عصر را کرده با شعور و التفات عمداً باطل است و اگر اخطار عصر نه غلط بود و نه صحیح بلکه سهواً

بود یعنی خطاء در اخطار لفظ و معنی هر دو کرده پس اخطار لفظ عصر و معنی عصر هر دو را کرده با اینکه داعی ظهر را داشت

و مکنون خاطر او ظهر بود پس علی الاصح صحیح است بموجب عدول اگر واقع باشد در وقت مشترک بین ظهر و عصر و متذکر

نشود مگر بعد از فراغ و صحیح است نیز با وجوب عدول اگر واقع باشد در وقت مشترک لیکن متذکر شود پیش از فراغ

و فاسد است اگر واقع باشد در وقت مختص بظهر[4] **چهارم** استمرار حکم نیت است باین طریق که نیت منافی

نیت اول چون ریاء نکند تا آخر نماز و غفلت ضرر ندارد و لیکن احوط تذکر نیت اولی است و باطل میشود نماز

بمجرد اینکه در اثناء او نیت کند قطع او یا کردن منافی را **فصلی** هرگاه با نیت قطع یا نیت فعل منافی

واجبی از واجبات را بجا آورد و اکتفا بآن بکند نمازش باطل است و لیکن هرگاه تجدید [illegible] بکند اکتفا

آنچه را که به نیت فاسده کرده بود اعاده کند نمازش صحیح است مگر در صورتی که آنچه کرده بود [illegible] نماز باشد

مثل فعل کثیر ماحی صورت نماز و صورتی که نیت قطع نماز و نیت کردن منافی در اثنای نماز با همین نیت اول

نماز داشته باشد زیرا که درین دو صورت نیز نمازش باطل است **فصلی** نیت قطع در روزه هم چنین است که نیت کند

که الآن روزه را ترک کردم و الآن دیگر صائم نیستم روزه را باطل میکند زیرا که استدامه حکمیه فوت شده

و اما اراده کردن افطار بیکی از مفطرات بدون صدور خود افطار باطل نمیکند روزه را مگر اینکه بلفظ به

نیت بنا بر قول باخطار ضرر در نیت ندارد بلکه مکروه است بلکه در نیت قول بعابر معنی او نماز را و همچنانکه نیت

اداء و قضاء در نماز لازم نیست نیت قصر در سفر و اتمام در حضر نیز لازم نیست **فصلی** احوط در صورت

تخییر بین هر دو تعیین است اگر چه مقتضای اصل عدم وجوب او است و اولی این است که ختم کنیم

فصل نماز را بما یک حسن ختم

صادق هم و هرچه میکذرد روشن تر میکند و جایز نیست پیش از آن اصلا آن در وقت فجر کاذب که مانند سفیدی نیست بدم گرگ
واقع نماز است و همان سفیدی ضعیف میشود تا آنکه تمام گردد و وقت نماز صبح باقی است تا بر دن آمدن آفتاب از کناره آسمان و آن در
بلاد مختلف شده و اهل هر جائی رعایت بلد خود میکنند و فایده وقت فضیلت نیز بعضی گفته اند اگر در آن وقت مکلف عذر داشته باشد ادا آورد باید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله اما بعد میگوید خادم
بساتین جعفری مذهب ازهر شرع محمدی محمد جعفر استرابادی که این رساله
ایست که مجموع است در آن جمیع مقدمات و مقارنات و لواحق
و موخرات و منافیات بر بیان آداب واجب از احکام نماز و روزه بر
وجه اختصار که باعث سهولت ضبط و ثبت است بدانکه اسرار نماز مقدمات
و مقارنات است و موخرات است و در این رساله چند فصل است فصل
مقدمات نماز پنج چیز است چنانکه اشاره شده است بسوی آنها در این
مقدمات نماز است پنج از فاطر طهارت و مکان و وقت قبله و ستر
معیه و واجب است بر نمازگذارنده که پیش از نماز پنج چیز تحصیل کند اول
طهارت و طهارت بر دو قسم است اول طهارت از خبث دوم
طهارت از حدث و طهارت از خبث عبارت است از پاک بودن از
نجاست اصلی داخلی و عارضی و خارجی و پاک بودن از نجاست اصلی
داخلی باین طریق است که تحصیل اعتقادات صحیحه نماید تا آنکه اسلام
حاصل شود و از نجاست کفر پاک شود و پاک بودن از نجاست خارجی
باین طریق است که نمازگذارنده بدن و لباس خود را از نجاسات
سیزده گانه بشوید تا پاک شود و نجاسات سیزده گانه اول آنها بول
حیوان حرام گوشت است که خون جهنده داشته باشد چون سگ
و خوک م و گربه و شغال و مانند آنها دویم غایط حیوان حرام گوشت است که
خون جهنده داشته باشد سیم منی حیوان است خواه حلال گوشت

باشد خواه حرام گوشت چهارم خون حیوانی است که خون جهنده داشته باشد خواه حلال
گوشت باشد و خواه حرام گوشت غیر از خونی که در باطن ذبیحه باقی بماند که
آن پاکست و همچنین خونی که از شکم شپش و کیک و پشه و مانند اینها بهم
منتقل نشود پنجم مردار حیوانیست که خون جهنده داشته باشد هر چند
حلال گوشت باشد ششم سگ است هفتم خوک است هشتم کافر است
چون بت پرست و یهود و نصاری و مانند ایشان نهم شراب است دهم
فقاع است که از جو عمل می آورند یازدهم عرق جنب از حرام است
که در حال زنا کردن یا لواط کردن یا بعد از زنا و پیش از غسل جنابت صح
حاصل شود دوازدهم عرق شتر جلاله است که غذای آن
فضله انسان باشد سیزدهم شیره انگور است که با آتش و غیر آن
بجوش بیاید و از روانی بهم سنگینی بیاید پیش از رفتن دو ثلث علی المشهور
الاحوط و اشاره باشد بآنها در این ابیات نجس العین نزد اهل یقین
سیزده باشد ای خادم دین بول غایط منی مردار است سگ
و خوک است و خون و کفار است پس شراب و عصیر فقاع است دو عرق
دان که حکم انواع است بدانکه کیفیت پاک کردن بدن و لباس
از نجاسات آنست که هرگاه بدن ببول غیر طفل رضیع بشیر خالص نجس شود
بعد از زایل شدن عین باید دو مرتبه آب بر بریزد بر موضع نجاست بر
وجهی که آب روان شود و از محل نجاست جدا شود و هرگاه
محل نجاست زیاد است بماند بهتر است و در صورتیکه باب کر بشویند
نیز دو مرتبه باب شستن لازم است علی الاقوی الاحوط و اگر

باب روان

باب روان بشویند یکمرتبه کافیست و دو مرتبه احوط است و هرگاه
بغیر بول نجس شود یکمرتبه کافیست در جمیع صورتهای مذکوره ولیکن
احوط آنست که دو مرتبه بشویند خصوصاً هرگاه باب قلیل کمتر از کر است
خصوصاً گر در مثل منی که قوام دارد و همچنین است حکم لباس و ظروف و
فروش و مانند اینها ولیکن در لباس و مانند آن بعد از شستن لازم
است عصر که عبارتست از فشردن و مثل پیچانیدن بطور متعارف
که بسبب آن آب بیرون برود و احوط آنست که بعد از هر شستن فشار
بدهد و هرگاه سگ ظرفی را بلیسد یا آنکه در ظرفی آب بخورد واجب است که
پیش از شستن باب خاک مالی بکنند و پس از آن دو مرتبه باب قلیل (آن ظرف را هم)
بشویند و احوط آنست که بعد از مالیدن خاک خشک خاک مخلوط با آب
باب نیز بمالند و پس از آن دو مرتبه بشویند حتی در آب کر و جاری و همچنین
احوط آنست که در مطلق برخوردن سگ بظرف با رطوبت چنین بکنند
و مستحب است که بعد از خاک مالیدن شش مرتبه باب بشویند چنانکه
مستحب است سه مرتبه شستن از برای جمیع نجاسات بغیر از برای مردن موش
و لیسیدن خوک و برخوردن شراب که هفت مرتبه شستن مستحب است
و ایضاً باید دانست که هرگاه کف پای و کفش و مانند اینها نجس شود
بسبب راه رفتن بر روی زمین یا مالیدن بان بر وجهی که عین نجاست
بر طرف شود پاک میشود هر چند زمین تر باشد و هم چنین پاک میشود
مخرج غایط که از محل معتاد تعدی نکرده باشد به کلوخ و سنگ

یا پیشتر که عین نجاست را برطرف کند در صورتیکه هر یک را به تمام مخرج برساند
و همچنین آفتاب پاک میکند زمین نجس و مانند آنرا و حصیر و بوریا را بعد از برطرف
شدن عین نجاست در صورتیکه عین نجاست که موضع بشرق و ضوء آفتاب
خشک شود و از جمله مطهرات و پاک کننده استحاله و انقلاب و
انتقال است و استحاله عبارتست از حالی بحالی شدن که کشف کند از
برگشتن نجاست ماهیت بدون تفاوت صورت ظاهری مثل اینکه شراب
مست میکند و سرکه بشود و انقلاب عبارتست از برگشتن ماهیت و ذات نجاست
بماهیت دیگر و صورت دیگر که بچشم معلوم بشود مثل اینکه نجاست کرم
بشود و یا آنکه بچه بشود و یا آنکه شیر بشود و یا آنکه خاک و مانند اینها بشود
و انتقال عبارتست از داخل شدن نجاست مثل خون از بدن حیوانی
که خون جهنده دارد به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد مثل اینکه خون
انسان داخل شکم پشه و کیک و شپش و مانند اینها بشود و از جمله
مطهرات است که پاک میکند کف پا را اگر نجس شده باشد بعد از زایل شدن یعنی زمین نم
عین نجاست و همچنین زیر کفش و مانند آن که بحسب عادت بزمین بر میخورد و از
جمله اینها زایل شدن عین است که در باطن است و در انسان مثل اندرون
دهن و مطلقا در حیوان و طهارت از حدث باین طریق است که یا وضوء یا
غسل یا تیمم باشد و در وضوء باید آب پاک و پاک کننده و مباح باشد
و روی را از رستنگاه موی سر تا چانه بشوید باین طریق که آب ریزد و آن
بشوید و پس از آن دست راست را از محل جمع شدن استخوان بازو
و ذراع بشوید تا سر انگشتان و پس از آن دست چپ را بهمین طریق

بشوید و پس از آن سر را از پیش روی آن دست بکشد با بقیه آب وضوء که در دست
باشد و پس از آن پشت پای راست را از سر انگشتان تا برآمدگی پشت پای
و احوط آنست که تا مفصل رسیدن قدم با ساق دست بکشد و پس از آن
پای چپ را بهمین طریق مسح بکشد و در غسل بعد از پاک کردن بدن و زایل کردن
چرک و مانند آن که مانع است از رسیدن آب در مثل خزانه حمام فرو برده اگر
غسل ارتماسی میکند و اگر غسل ترتیبی میکند اول سر و گردن را بشوید و پس از آن
جانب راست را تا کف پای راست و پس از آن جانب چپ را بهمین طریق
و در تیمم بعد از زدن کف دستها بخاک پاک مباح مثلا پیشانی را از محل رستنگاه
موی سر تا ابرو از کفهای دست مسح بکشد و پس از آن پشت دست راست
از بند دست تا سر انگشتان دست بکشد و پس از آن پشت کف دست چپ را
بهمین طریق دست بکشد و در تیمم بدل از غسل باید دو مرتبه دست را بخاک
بزند یکمرتبه از برای مسح پیشانی و یکمرتبه از برای مسح پشت کف دستها و در تیمم بدل
از وضوء یکمرتبه کافی است علی الاصح و واجب است در جمیع این افعال که
بقصد قربت اطاعت و فرمان برداری خدا بجا آورده شود دوم
غصبی و حکم غصبی نداشته تحصیل مکانیست که پاک باشد و مباح باشد یعنی غصبی نباشد و برقرار باشد
و حرکت نکند یعنی بر بالای برف و پنبه و مانند اینها که قرار نمیگیرد چون کشتی و سریر
حرکت کننده نماز نکند و باید مکان وسیع باشد که بتواند راست بایستد و
درست حرکت و سکون کند و باید سجده گاه زمین باشد یا چیزی باشد که از زمین
روئیده شده باشد و بحسب عادت خوردنی و پوشیدنی نباشد سیم تحصیل
معرفت وقتست باین طریق که در زمان صافی هوا باید در تحصیل علم

بدخول وقت نماز بکند و در روز ابر مظنّه تحصیل بکند یعنی علم یا ظنّ تحصیل کند
بداخل شدن وقت نماز ظهر باین طور که آفتاب از دایره نصف النهار
برگردد و بسمت مغرب برود و همچنین وقت عصر باین طور که بمقدار بجای
آوردن نماز ظهر از زوال بگذرد تا مغرب و همچنین وقت نماز مغرب
باین طریق که آفتاب غروب بکند و سرخی مشرق از سمت سر برگردد و
بسمت مغرب برود و وقت نماز خفتن باین طریق که مقدار وقت
بجای آوردن نماز مغرب از وقت مغرب بگذرد تا نصف شب و
همچنین وقت نماز صبح باین طریق که سفیدی پهن از کنار زمین نمایان
بشود که آن اوّل وقت نماز صبح است و باقی است وقت تا زمان طلوع
کردن آفتاب چهارم تحصیل معرفت قبله است باین طریق که نمازگذارنده
تحصیل علم بعین کعبه کند اگر ممکن باشد والّا تحصیل علم بسمت کعبه کند
و تحصیل مظنّه بجهة کعبه کند و روی بآن سمت کند و نماز کند تا اینکه نماز او
صحیح بشود پنجم تحصیل ساتر است یعنی تحصیل کند چیزی را که بپوشند عورت باشد
و مباح باشد یعنی غصبی و حکم غصبی نباشد و پاک باشد از نجاستی که عفو از آن
نشده باشد چون غیر خون کمتر از درهم از خونهایی که غیر حیض و نفاس و
استحاضه باشد و پوست مردار نباشد و از حیوان حرام گوشت نباشد مگر
خز و سنجاب که اصح آنست که جایز است نماز کردن با آنها هر چند
احوط اجتناب است و نیز باید که ساتر از ابریشمی خالص و مانند آن نباشد
از برای مردان در حال امکان در غیر جهاد و در راه خدا بلکه باید
نباشد عرقچین و بند زیرجامه و جوراب نیز ابریشمی نباشد بلکه احوط

احوط آنست که پارچه ابریشم و کیسه ابریشمی نیز با نمازگذارنده نباشد هر چند ظاهر
جواز است و نیز باید ساتر از طلا بر وجهی که آنرا لباس طلائی بگویند نباشد از برای مردان
و در حکم مردانست خنثی که مرد بودن و زن بودن او معلوم نباشد و با طلای سکه
دار یا بی سکه که همراه نمازگذارنده باشد عیبی ندارد هر چند احوط اجتناب است در صورت امکان
فصل مقارنات نماز دوازده چیز است چنانکه در این ابیات اشاره بآنها شده
مقارنات نماز است نیّت و تکبیر دیگر قرائت دیگر قیام و رکن کبیر رکوع و
ذکر رکوع قیام بعد رکوع سجود و ذکر سجود قعود بین خضوع دیگر تشهد و دیگر سلام
با اکرام در این دوازده آتش شرطهاست در اسلام چه برقرار شدن ز سبیل
استقلال شنال پیچ گذشته چه طهر استقلال یعنی باید دانست که در نماز استقبال صح
دوازده چیز واجبست اوّل نیت است باین طریق که تعیین بکند که نماز ظهر است
یا عصر است مثلاً اداء است یا قضاء واجبست یا مستحبّ و قصد تقرّب
بخدا بکند باین معنی که بسبب بجای آوردن امر خدا و اطاعت او بر وفق
شریعت تقرّب معنوی و محبّت الهی و خشنودی او تحصیل بکنیم و
این قصد را مقارن با تکبیرة الاحرام باید بجای آورد و برقرار باشد
تا آخر نماز باین طریق که قصد دیگر چون ریاء نکند و با جزم باشد که این
اطاعت خداست و حیران و سرگردان نباشد دوم تکبیرة الاحرام است باین
طریق که بعد از نیّت کردن الله اکبر بگوید بر وجهی که خود بشنود و ادا آن
حروف از مخارج بشود و همزه الله و اکبر را اظهار بکند و نیفزاید و مدّ زیاد
نکند و پی در پی بخواند و بهمین ترتیب بخواند و ایستاده باشد و برقرار باشد
سیم قرائت است یعنی خواندن حمد و سوره در هر رکعت اوّل ولکن

مخیر است در دو رکعت آخر نماز ظهر و عصر و عشا و یک رکعت آخر نماز مغرب میان
خواندن حمد و تسبیحات اربع سه مرتبه و آن این است سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و باید خواندن هر یک از حمد و تسبیحات را
رو به تخییر با عربیت آنها و ترتیب کلمات و آیات و موالات
و شنواندن بخود و ادای حروف از مخارج و بلند خواندن مرد حمد و
سوره را در نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن و آهسته خواندن
در سایر مواضع حتی تسبیحات اربع را علی الاحوط چهارم قیام متصل
برکوع است که رکن کبیر نماز است زیرا که بسبب قیام یک رکعت بجای دو رکعت
نشسته لیکن و در رکوع و سجود فرق نیست میان ایستاده و نشسته و شرط
است در قیام که بندهای پشت راست باشد و خم نباشد و پاها نزدیک
بهم باشند بقدر یک وجب یا چهار انگشت بهم آمده و برقرار باشد
و راه نرود و تکیه نکند در حال اختیار پنجم رکوع است که رکن نماز است
باین طریق که خم شود بحدی که بتواند کف دست را یا انگشتان را بزانو
برساند ششم ذکر رکوع است باین طریق که در حال رکوع بگوید
سبحان الله یکمرتبه یا سه مرتبه و بهتر آن است که بگوید سبحان ربی
العظیم و بحمده و باید در حال ذکر آرام بگیرد و ذکر را عربی بخواند و
با اختیار ترجمه آن را نخواند و بخود بشنواند ولی درست بخواند
بر وجهی که فصل عرفی واقع نشود هفتم قیام بعد از رکوع است که
واجب غیر رکن است باین طریق که سر از رکوع بردارد و بایستد
و قرار بگیرد هشتم سجود است که رکن نماز است باین طریق که

تخییر

که هفت عضو را که پیشانی و دو کف دستها و سر دو انگشت بزرگ پاها و دو زانو
باشند بر موضعی که قرار بگیرد بگذارد و موضع پیشانی باید زمین باشد یا چیزی باشد
که از زمین روییده باشد و آن را در حال اختیار نخورند و نپوشند و باید محل عضوها
مساوی باشند و بیشتر از چهار انگشت بهم بسته و تفاوت نداشته باشند
نهم ذکر سجود است که واجب غیر رکن است باین طریق که در حال سجود بگوید سبحان
الله یکمرتبه یا سه مرتبه و بهتر آن است که سبحان ربی الاعلی و بحمده بگوید و باید در حال
ذکر نیز آرام بگیرد و ذکر را عربی بخواند و با اختیار ترجمه آن را نخواند و بخود
بشنواند ولی درست بخواند بر وجهی که فصل عرفی واقع نشود دهم قعود
و نشستن میان دو سجده است باین طریق که سر از سجده بردارد و بنشیند و قرار
بگیرد بر وجهی که در عرف بگویند که نشست و قرار گرفت یازدهم تشهد است باین
طریق که بعد از دو سجده رکعت دوم در جمیع نمازهای پنجگانه و رکعت سیم
در نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و خفتن بنشیند و قرار بگیرد و
بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد بترتیبی که ذکر شد با عربیت و موالات
یعنی پی در پی گفتن این کلمات بدون فصل عرفی دوازدهم سلام است
باین طریق که در رکعت آخر نماز بعد از تشهد با وجود نشستن و قرار گرفتن
بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و
برکاته با ترتیب میان کلمات و موالات و عربیت و احوط آن است که پیش از آن
ایها بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس از آن
بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

فصل اما مؤخرات نماز که بعد از نماز باید بعمل آورده شود چون نمازهای احتیاط
که و سجده سهو و سجده فراموش شده و تشهد فراموش شده و مانند انها که
بمقتضای شک و سهو و منافات نماز باید عمل آورده شود پس اشاره شد بانها
دراین بیت مؤخرات بود حکم شک سهو و خلل همه مطابق ملت که هست خیر ملل
یعنی چیزهایکه بعد از نماز باید بجای اورده شود چیزهائیست که بسبب شک و سهو و منافات
باید عمل اورده شود وان چند نوع است نوع اول احکام شک است و شک
بر دو قسم است قسم اول آن شکی است که تعلق میگیرد باجزاء نماز و قسم دوم
ان شکی است که تعلق میگیرد بر رکعتهای نماز وان شکی که تعلق میگیرد باجزاء
نماز دو صورت دارد صورت اولی آنست که پیش از گذشتن محل ان جزء
مشکوک فیه را بجای بیاورد مثل انکه شک کند در نیت پیش از انکه داخل
داخل در تکبیرة الاحرام شود باید نیت را بجای آورد و یا انکه شک در تکبیرة
الاحرام کند پیش از انکه داخل در قرائت شود باید تکبیرة الاحرام را بجای
آورد و یا انکه شک کند در قرائت پیش از انکه داخل در رکوع شود باید قرائت
بجا آورد و یا انکه شک کند در رکوع پیش از انکه داخل در سجود شود باید
رکوع را بجا بیاورد و یا انکه شک کند در سجود پیش از انکه داخل در تشهد یا
رکعت دیگر شود باید سجود را انجا بیاورد و یا انکه شک کند در تشهد پیش
از انکه داخل در سلام یا رکعت دیگر شود باید تشهد را انجا بیاورد و هم
چنین سایر اجزاء و صورت دویم آنست که بعد از گذشتن محل ان
جزء شک واقع شود و در این صورت اعتبار بان شک نیست مثل
انکه شک کند در نیت بعد از انکه داخل در تکبیرة الاحرام شود اعتبار بان

بان

شک میکند و یا انکه شک کند در قرائت یا تسبیحات اربع بعد از انکه
داخل در رکوع شود اعتبار بان شک میکند و یا انکه شک کند در سجود و
بعد از انکه داخل در رکعت دیگر یا تشهد شود اعتبار بان شک
نمیکند و یا انکه شک کند در تشهد بعد از انکه داخل در رکعت دیگر یا سلام
شود اعتبار بان شک نمیکند و اما ان شک که تعلق میگیرد در رکعتهای نماز پس
پانزده قسم است پنج قسم انها باعث باطل شدن نماز میشوند و پنج قسم انها
باعث باطل شدن نماز نمیشوند ولکن سبب تلافی میشوند و پنج قسم دیگر نه
باعث باطل شدن نماز میشوند و نه سبب تلافی میشوند اما ان پنج قسم که
باعث باطل شدن نماز میشوند پس اول شک در نماز دو رکعتی است چون
چون شک در نماز صبح و آیات و نمازهای سفری که دو رکعتی میباشند
دوم شک کردن در نماز سه رکعتی است چون نماز مغرب سیم شک کردن
میان یک و بیشتر در نماز چهار رکعتی است چهارم شک کردن میان دو
و بیشتر پیش از اکمال سجدتین است پنجم شک کردن در جمیع عددهای
رکعت است یا بمعنی که نداند چند رکعت بجای آورده و در این صورتها اگر
فکر کند و گمان او بجائی برسد بگمان خود عمل نماید و اگر گمان او بجائی نرسد
نماز را برهم زند و از سر گیرد و اگر شک در رکوعهای نماز ماه گرفتن و افتاب
گرفتن و زلزله کند نماز را نیز کم بگذارد مگر انکه شک باعث شک میان یک
و دو میشود چون شک کردن میان رکوع پنجم و ششم که در این صورت
نماز باطل میشود و اما ان پنج قسم که باعث باطل شدن نماز نمیشوند
بلکه باعث نماز احتیاط میشوند پس اول آنستکه که شک کند در نماز چهار

در تکبیرة الاحرام بعد از انکه داخل در قراءت شود اعتبار بان شک نمیکند و یا انکه شک بکند

احتیاط م

در نماز چهار رکعتی میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین باین طریق که سر از
سجده دوم بردارد در اینصورت بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند
و بعد از سلام یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای می آورد باین
طریق که نیت کند که یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته میکنم از جهة
خلل و خللی که واقع شد در نماز ظهر یا عصر یا عشاء ادا یا قضاء واجب قربة
الی الله و بعد از این الله اکبر بگوید و بعد از این حمد را بخواند بدون
سوره و آن نماز را تمام کند دوم آنستکه که شک کند میان سه و چهار
خواه پیش از اکمال سجدتین باشد خواه بعد از اکمال سجدتین و در
اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام یکرکعت
نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای می آورد بطریقی که گذشت
سیم آنست که شک کند میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین و در
اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و تمام نماز را میکند و بعد از سلام
دادن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا می آورد بخواندن حمد تنها
بدون سوره چهارم آنست که شک کند میان دو و سه و چهار بعد
از اکمال سجدتین و در اینصورت نیز بنا را بر چهار میگذارد و بعد از
تمام شدن نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای می آورد

و دو رکعت نماز احتیاط نشسته بطریق سابق م

بطریق سابق نیز بجای میاورد پنجم شک چهار و پنج است و این سه
صورت دارد اول اگر پیش از رکوع این شک را بکند خواه پیش
از قرائت یا در اثناء قرائت باشد یا بعد از قرائت باشد و در اینصورت
بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعت را منهدم میسازد باین طریق

باین طریق که می نشیند بدون آنکه رکوع و سجود بکند و آن نماز را تمام میکند
و بعد از سلام دادن یکرکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجای می آورد بطریق سابق و احوط آنست که دو سجده سهو از
برای زیادتی خصوصاً قیام بجای آورد دوم آنکه شک کند میان چهار
و پنج بعد از اکمال سجدتین در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز
را تمام میکند و بعد از سلام دو سجده سهو به نیت وجوب از برای
خلل واقع در آن نماز بجای میاورد سیم آنستکه شک کند میان
چهار و پنج میان رکوع و اکمال سجدتین خواه در حال ایستادن یا
با نشستن و خواه پیش از دو سجده باشد یا میان دو سجده در اینصورت
خلافست و اصح در نظر حقیر این است که در اینصورت نیز باید بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن دو سجده سهو به نیت وجوب
بطریق سابق بجای آورد و احوط آنست که بعد از این نماز را اعاده کند
و اما آن پنج قسم که نه باعث باطل شدن نماز است و نه باعث تلافی
پس اول از آنها آنست که شک کند میان دو و پنج بعد از رکوع
یا بعد از سجود دوم سیم آنکه شک کند میان دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین
چهارم آنکه شک کند میان دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین پنجم
آن است که شک کند میان سه و چهار و پنج و اصح در نزد حقیر در اینصورتها
آن است که بنا را بر اقل بگذارد و نماز را تمام کند و احوط در اینصورتها
این است که بعد از تمام شدن نماز آن نماز را اعاده کند والله العالم نوع دوم
احکام سهو است بدانکه سهو بر پنج قسم است قسم اول آن است سهوی است

که باعث باطل شدن نماز است مثل آنکه رکنی از رکنهای نماز را فراموش کند
و بخاطر نیاورد تا آنکه از محل آن در گذرد باین طریق که داخل رکن دیگر بشود
یا آنکه از آن رکن نیز بگذرد مثل آنکه رکوع را فراموش بکند و بخاطر نیاورد
تا آنکه داخل سجود بشود یا آنکه از سجود بگذرد که در اینصورت نماز آن نمازکننده
باطل است و اعاده لازم است و همچنین هرگاه سجود را فراموش کند
و بخاطر نیاورد تا آنکه داخل رکوع رکعت دیگر بشود یا آنکه از آن بگذرد
زیرا که نماز این نمازکننده نیز باطل است و اعاده نماز لازم است و همچنین
هرگاه تکبیرة الاحرام را فراموش کند باید نماز را اعاده کند و از سر بگیرد هر
چند داخل رکوع نشود و همچنین هرگاه سهواً رکنی را زیاد کند نماز او باطل
میشود و اعاده لازم است قسم دویم آن سهویست که باعث تلافیست
و سجده سهو بدون اعاده نماز مثل آنکه یک سجده را یا تشهد را فراموش
بکند و بخاطر نیاورد تا آنکه داخل رکوع بشود یا آنکه از آن بگذرد زیرا که
در اینصورت باید بعد از نماز آن سجده فراموش شده را یا آن تشهد
فراموش شده را بجای آورد و دو سجده سهو نیز بجای بیاورد
قسم سیم آن سهویست که باعث تلافیست بدون سجده سهو مثل آنکه
یکجزء از اجزاء نماز را فراموش بکند و پیش از آنکه داخل رکوع بشود بخاطر
بیاورد زیرا که در اینصورت باید آن فراموش شده را و ما بعد او
را بجای بیاورد بدون سجده سهو و قسم چهارم آن سهویست که باعث
سجده سهو است بدون تلافی مثل سلام بیجا و کلام بیجا که بر وجه
سهو واقع بشود مانند شک میان چهار و پنج بعد از رکوع و بعد

از اکمال سجدتین

از اکمال سجدتین و یا آنکه بنشیند در وقتیکه باید برخیزد و در وقتیکه بایست بنشیند
یا آنکه جزئی از اجزاء نماز که غیر رکن باشد سهواً زیاد بکند زیرا که در اینصورت
بنا بر احوط دو سجده سهو بعد از نماز باید بجای بیاورد بدون تلافی قسم پنجم
آن سهویست که نه باعث تلافیست و نه سجده سهو مثل آنکه قرائت را فراموش
بکند و بخاطر نیاورد تا آنکه داخل رکوع بشود یا آنکه از رکوع بگذرد و یا آنکه
ذکر رکوع یا سجود را فراموش بکند تا آنکه سر را راست بکند و یا آنکه قیام
بعد از رکوع را یا آرام گرفتن را فراموش بکند تا آنکه داخل در سجود بشود
و یا آنکه نشستن بعد از سجده اول یا آرام گرفتن در حال نشستن را
فراموش بکند و بخاطر نیاورد تا آنکه داخل در سجده دویم بشود زیرا که در
اینصورتها نه تلافی لازم است و نه سجده سهو بلی احتیاط آنست که دو سجده
سهو بجای بیاورد از جهة عمل بقول کسیکه میگوید از برای هر زیادتی و کمی سجده
سهو باید بجای آورده شود و کیفیت سجده سهو آنست که نیت بکند که دو
سجده سهو بجای می آورم از جهة فراموش شدن تشهد یا چیز دیگر از نماز
ظهر یا نماز دیگر لوجوبه قربة الی الله پس احتیاطاً الله اکبر بگوید و سر بسجده بگذارد
و احتیاطاً بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد پس سر را
راست بکند و قرار بگیرد پس از آن یک سجده دیگر باین نحو بجای بیاورد
پس بنشیند و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته نوع سیم احکام منافیات
نماز است بدانکه منافیات نماز که باعث باطل شدن نماز میشود و
سبب نفی نماز است چند امر است اول آنچیزیکه نماز را باطل میکند مثل

یا آنکه برخیزد هم

در سجده هم

چیزهایی که طهارت را باطل میکند مثل بول و غایط و باد هرچند سهواً و اضطراراً
سر زند در صورتیکه ممکن نباشد تحصیل طهارت بروجهی که فعل بسیار
بعمل نیاید و مثل طهارت کردن باب نجس یا غصبی با علم بغصبیت و
مثل پشت کردن بقبله با علم و امکان رو بقبله کردن هرچند سهواً باشد
و هرچند وقت نماز باقی نمانده باشد و هم چنین است رو کردن بمشرق
و مغرب هرچند سهواً باشد با باقی بودن وقت نماز و مثل کار بسیار
خارج از نماز که صورت نماز را برهم برهم زند باین طریقه که بسبب آن او را
نمازگذارنده نگویند و مثل ساکت شدن بحدیکه در عرف و عادت اگر
مطلع شوند بر آن سکوت او را نمازگذارنده نگویند و مثل کم کردن رکنی
از رکنهای نماز که آن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و رکوع و سجود است
و هم چنین است زیاد کردن رکنی از رکنهای نماز را بخواهش خود یا بفراموشی
و مانند اینها فصل در بیان احکام نماز زلزله و آفتاب و ماه گرفتن
است بدانکه اول وقت نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن زمانیست
که ماه یا آفتاب شروع در گرفتن نمایند و در آخر وقت این نماز
خلافست احوط آنست زمانیکه شروع در انجلا نماید از آن وقت تجاوز
نکند هرچند اصح اینست که تا زمان تمام انجلاء و روشن شدن وقت
نماز باقیست و اگر در حال گرفتن آفتاب و ماه نماز را ترک کند
دانسته یا بفراموشی کردن نماز و مانند اینها واجبست قضا اداء آن
و هم چنین اگر تمام آفتاب و ماه گرفته شود نیز واجبست قضا اداء آن
اگر ادا نکرده باشد اعم از آنکه در حال گرفتن اینها مطلع شده باشد

یا نه اما بعضی از

یا نه اما اگر بعضی از آفتاب و ماه گرفته شود و مطلع نشده باشد و بعد از این
خبردار شود ظاهر آنست قضا لازم نیست هرچند احوط قضا کردن در این صورت نیز
هست و اما وقت نماز زلزله پس اصح و مشهور اینست که مدت عمر است و از
بعضی نقل شده است که اول وقت آن اول آمدن زلزله است و آخر آن
زمان تمام شدن آنست و این احوط است و طریقه نماز این هر سه
یکی است و آن اینست که سه مرتبه به نیت مستحب بگوید الصلواة و بعد از آن
این نیت کند که نماز ماه گرفتن میکنم ادا واجب قربة الی الله یا نماز زلزله
میکنم ادا واجب قربة الی الله و بعد از آن میگوید الله اکبر چنانکه در
در نماز شبانه روز میگوید باین طریق که در حال الله اکبر گفتن دستها
را بلند میکند تا بنرمه گوش بر وجه احتیاط و استحباب و بعد از این حمد را
میخواند و بعد از خواندن حمد اگر میخواهد که تبعیض نماید یعنی بعضی از سوره را بخواند
شروع میکند در خواندن سوره که پنج آیه مثلاً داشته باشد مثل سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر پس یک آیه از آن را میخواند باین [illegible]
باین طریقه که میخواند بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر پس بنیت
مستحب میگوید الله اکبر پس برکوع میرود و بعد از سر برداشتن میگوید
الله اکبر به نیت مستحب بودن آن پس میگوید و ما ادراک ما لیلة القدر
پس به نیت استحباب قنوت میخواند هرچه را که میخواند مثل قنوت نماز یومیه
پس بنیت استحباب میگوید الله اکبر پس برکوع میرود مثل اول پس سر را
راست میکند با گفتن الله اکبر بعد از آن به نیت استحباب پس میگوید لیلة
لیلة القدر خیر من الف شهر پس برکوع میرود با گفتن الله اکبر پیش از آن الله اکبر

یا نماز آفتاب گرفتن میکنم ادا واجب قربة الی الله ص

رکوع ۲

ملکه

به نیت استحباب پس سر را برمیدارد و بعد از سر برداشتن الله اکبر میگوید به نیت
استحباب پس میگوید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر
پس قنوت میخواند بطریق سابق و الله اکبر میگوید پس رکوع میکند بطریق
سابق پس سر را برمیدارد و بعد از سر برداشتن میگوید الله اکبر پس
میگوید سلام هی حتی مطلع الفجر پس الله اکبر میگوید و رکوع میکند پس سر را
برمیدارد بدون گفتن الله اکبر پس بجای او سمع الله لمن حمده میگوید پس الله اکبر
میگوید از برای سجود و سجود میکند مثل سجود نماز شبانه روز پس برمیخیزد و
حمد را میخواند پس آیه اول از انا انزلناه را میخواند پس قنوت میخواند
و رکوع میکند با الله اکبر پیش از او پس سر را برمیدارد با گفتن الله اکبر بعد از
سر برداشتن به نیت استحباب و آیه دوم را میخواند پس رکوع میکند پس
راست میشود و آیه سیم را میخواند و قنوت میخواند و رکوع میکند پس راست میشود
و آیه چهارم را میخواند و رکوع میکند پس راست میشود و آیه پنجم را میخواند و
قنوت میخواند و الله اکبر میگوید و رکوع میکند پس سر را برمیدارد بدون
گفتن الله اکبر در این صورت بعد از سر برداشتن بلکه بجای آن سمع الله لمن حمده
میگوید پس سجود میکند بطریق سابق پس تشهد میخواند و سلام میدهد
و اگر پیش از هر رکوع حمد را با یک سوره تمام بخواند و بطریق سابق رکوع کند و
و بعد از سر برداشتن باز حمد و سوره هر دو را بخواند و قنوت بخواند و رکوع کند و هم چنین
پنج مرتبه در رکعت اول و همین طریق پنج مرتبه در رکعت دوم بخواند بطریق سابق قنوت
بخواند و بجای تکبیر الله اکبر بگوید و تمام کند نیز صحیح است بلکه این طریق اولی است
و غیر از این دو طریق طریق دیگر نیز صحیح است و ما همین دو طریق اکتفا نمودیم

بجامنزده

بجهة بهتر بودن ابتدا و اگر نماز تمام شود و تمام آفتاب یا ماه روشن نشود مستحب است که
بار دیگر نماز کند و همچنین تا تمام ابتدا روشن شود و اگر نماز را اعاده نمیکند مستحب
است که دعا بکند و ثنا خدا بکند و اگر در وقت نماز شبانه روز ماه یا آفتاب گرفته
شود اگر وقت بقدر هر دو نماز وسعت داشته باشد بهتر این است که اول نماز شبانه
روز را بکند و بعد از این نماز ماه گرفتن یا آفتاب گرفتن را بکند هر چند لازم نیست و اگر
وقت نماز یومیه تنگ باشد و وقت نماز ماه گرفتن یا آفتاب گرفتن وسعت
داشته باشد لازم است که نماز یومیه را مقدم بدارد و اگر وقت نماز آفتاب
گرفتن یا ماه گرفتن تنگ باشد و وقت نماز یومیه وسعت داشته باشد لازم است که ا
اول نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن را بکند و بعد از این نماز یومیه را بکند و اگر
وقت هر دو تنگ شده باشد لازم است که نماز یومیه را بکند پس اگر از برای
نماز ماه گرفتن یا آفتاب گرفتن وقتی باقی مانده باشد آن نماز را میکند بقصد ادا
اگر در وقت آن بکند و اگر آخر ادا بکند لازم است که قضا بکند و اگر وقت باقی نمانده
باشد نیز قضا میکند و اگر علم داشت که مؤخر داشتن یومیه باعث فوت شدن ا
این نماز میشود و الا فلا و اگر مظنه وسعت وقت نماز یومیه کند و شروع در نماز
ماه گرفتن یا آفتاب گرفتن نماید و این در اثناء نماز معلوم شود که وقت نماز یومیه
فوت میشود باید نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن را قطع کند و شروع در نماز
یومیه نماید و بعد از نماز اگر وقت نماز ماه گرفتن و آفتاب گرفتن باقی مانده بلکه
آن را نیز بجای آورد و اگر وقت باقی نمانده باشد اگر فوت شدن نماز لا
از تقصیر او شده باشد قضا بکند و الا فلا فصل در بیان مسائل روزه است و
در این فصل چند مطلب است مطلب اول در بیان شرطهای واجب شدن

روزه است بر مکلف بدانکه شرط وجوب شدن روزه چند امر است اول اینست
که روزه گیرنده باید بالغ باشد و آن حاصل میشود بسبب محتلم شدن خواه
مرد باشد و خواه زن و هم چنین بیرون آمدن منی به سبب جماع و مانند آن
در بیداری و هم چنین موی درشت در پشت عانه روئیدن و هم چنین
بسبب تمام شدن ده سال پانزده و داخل شدن در سال شانزده در مرد
بلکه احوط آنست که مرد بعد از داخل شدن در سال چهارده نماز و روزه را
بر خود واجب بجای آورد و اما زن پس بنا بر مشهور منصور بعد از تمام
کردن ده سال نه را و داخل شدن در سال دهم بر او لازم میشود
نماز و روزه و بعضی گفته اند که بعد از داخل شدن در سال یازدهم بر او
واجب میشود نماز و روزه اول اصح و احوط است دویم آنست که روزه
گیرنده باید عاقل باشد و دیوانه نباشد و هم چنین باید بیهوش نباشد
سیم آنست که روزه گیرنده باید سالم باشد از بیماری که روزه گرفتن
در آن حال باعث ضرر بشود و در حکم بیمار است مرد پیر و زن پیر که روزه
گرفتن بر ایشان بسیار دشوار باشد که جایز است که روزه را افطار بکند و
عوض هر روز یک مد یا دو مد طعام تصدق بدهند و هم چنین زنی که حمل را
داشته باشد و وضع حمل او نزدیک شده باشد و از روزه گرفتن خوف
داشته باشد که ضرری بر او یا بر طفل او برسد یا زنی که طفل را شیر میدهد و خوف
ضرر داشته باشد و هم چنین است کسی که قادر نباشد بر روزه گرفتن یا عالم نباشد
بان چهارم آنست که روزه گیرنده باید در وطن خود باشد یا آنکه در غیر وطن
وطن خود قصد اقامه کرده باشد یا آنکه اگر مسافر باشد کثیر السفر یا عاصی در سفر باشد

باشد یا آنکه

یا آنکه در جائیکه سی روز با تردد باشد که بعد از گذشتن سی روز واجب است که
روزه بگیرد هر چند یکروز هم باشد پنجم آنست که خالی از حیض و نفاس باشد
مطلب دویم در بیان احکام روزه است و آن چند امر است اول آنست
که روزه گیرنده باید علم بهم رساند بداخل شدن ماه مبارک رمضان هر چند
بشیاع و قطع باشد و کافیست علی الاصح شهادت دادن دو عادل خواه
بلد باشند خواه خارج از بلد مگر آنکه هوا صاف بوده باشد بسبب انکار آن کار غیر
آن دو عادل و مانند آن که تهمت ایشان محل نشود که در این صورت لازم
که تحصیل یقین بکند و فرق نیست در قبول کردن حرف دو عادل میان آنکه
ایشان در نزد حاکم شرع شهادت بدهند یا آنکه در نزد غیر او شهادت بدهند
بلکه بمجرد آنکه روزه گیرنده ایشان را عادل بداند و از ایشان بشنود لازم
است بر او روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان و افطار کردن در ماه شوال
و لیکن باید ایشان اختلاف نداشته باشند در صفت ماه باین طریق که یکی شهادت
بدهند باینکه ماه مستقیم بود و دیگری بر خلاف این و در اعتبار قول حاکم
شرع خواه خود ادعای دیدن کند و خواه بر او ثابت شده باشد اشکال است
و اقوی اعتبار حکم حاکم است دویم آنکه واجب است بر روزه گیرنده که
در روزه گرفتن نیت تقرب بخدا بکند و ظاهر این است که در روزه ماه مبارک
رمضان قصد تقرب بخدا کردن در شب هر چند در جزو آخر شب باشد کافیست
و احتیاج نیست بمعین کردن آنکه این روزه ماه مبارک رمضان است
میگیرم صباح واجب قربةً الی الله چنانکه در روزه غیر ماه رمضان
نیز لازم است که تعیین بکند حتی نذر معین بکند علی الاحوط و اگر در شب

و احوط بلکه اظهر آنست که تعیین کند
یا بغیر آن قصد کند که روزه ماه مبارک رمضان

فراموش بکند و نیت نکند جایز است که در روز نیت بکند اگر پیش از ظهر بخاطر آورد و الا باید قضاء روزه آن روزه را بجای آورد و باید که در هر شب نیت بکند و یک نیت در اول ماه کافی نیست علی الاحوط و در روزیکه شک داشته باشد که این روز اول ماه رمضان است یا آخر ماه شعبان نیت ماه شعبان و قصد سنت بکند و قصد وجوب نکند و نیت بر وجه تردد هم نکند اگر آخر شعبان است مستحب باشد و اگر اول ماه رمضان است واجب باشد نیز و اگر بعد از این مشخص شود که آن روز روز ماه رمضان بوده است همان روزه مستحب کافیست و احتیاج بقضا ندارد و اگر آن روز را افطار نکرده باشد و روزه غیر شعبان را قصد کرده باشد سیم آنکه واجب است بر روزه گیرنده که امساک بکند از چند چیز اول اکل کردن است یعنی خوردن چیزهائیکه بحسب عادت آنرا میخورند چون نان و هم چنین چیزهائیکه آنرا بحسب عادت نمیخورند چون چوب علی الاصح دوم شرب کردن است یعنی آشامیدن چیزهائیکه آشامیدنیست هرچند بحسب عادت آنرا نیاشامند چون آب برگها علی الاصح سیم جماع کردن است خواه در پیش باشد و خواه در پس هرچند انزال نشود چهارم منی را بیرون آوردنست از ذکر و فرج بازی کردن و مانند آن پنجم باقی ماندن بر جنابت در شب تا صبح در وقتی که او جنب است و ممکن باشد او را غسل کردن و در اول شب نیز اگر غسل بکند به نیت وجوب غسل او صحیح است علی الاصح هرچند نماز و مانند آن بر ذمه او نباشد ششم رسانیدن غبار غلیظ است بحلق و هر یک از اینها باعث قضا و کفاره هر دو میشود و احوط آنست که از غیر غلیظ نیز اجتناب بکند و هم چنین از دود غلیظ و بخار غلیظ هفتم خوابیدن با جنابت تا صبح با علم و اختیار خواه بقصد غسل کردن بخوابد که در اینصورت قضا و کفاره نیز لازم است

نکند

عادت

است

و خواه بدون قصد

و خواه بدون قصد آن باشد و لیکن بعد از خواب اول باشد هشتم دروغ بستن است بر خدا و رسول و ائمه هدی است نهم فرو بردن سر در آب است بتمام بدن و این دو قسم باعث قضا میشوند و احوط اینست که کفاره نیز بدهد دهم اماله کردن است بچیزهائیکه روان باشد و این باعث قضا میشود علی الاحوط یازدهم قی کردن است در حال اختیار و این نیز باعث قضاست علی الاحوط و باید دانست که زمان امساک کردن از این مذکورات اول طلوع صبح است تا شب مطلب سیم در بیان حکم قضاء روزه است بدانکه کسی که قضاء روزه ماه مبارک رمضان را میگیرد اگر وقت وسعت داشته باشد و تنگ نباشد مخیر است تا وقت ظهر که روزه داشته باشد یا آنکه افطار بکند و اگر بعد از ظهر بدون عذر افطار بکند عاصی است و بنا بر قول بعضی لازم است ده مسکین را طعام بدهد و هر مسکین را یک مد که یک چهار یک تبریز باشد چیزی کم یا چیزی بیشتر است و احوط آنست که کفاره که در افطار کردن روز ماه مبارک رمضان واجب است در اینصورت نیز بدهد و باید دانست که بیماریکه باعث افطار کردن روزه باشد اگر باقی بماند تا ماه مبارک رمضان دیگر قضا لازم نیست بلکه ساقط است و لیکن از برای هر روزی یک مد طعام به مسکین میدهد و احوط اینست که قضا بکند و همچنین اگر قدرت بر قضا هم نرسانیده باشد تا ماه مبارک دیگر و اگر صحت حاصل شد و قدرت بر قضا هم رسانید و لیکن از جهت وسعت وقت تاخیر انداخت پس اگر در صورت تنگ شدن وقت باختیار تا ترک کرد قضا کردنش را تا آنکه ماه مبارک داخل شد روزه ادا را بجای می آورد و بعد از ماه مبارک قضا را بجای می آورد و از برای هر روز یک مد طعام بمسکین میدهد و اگر اضطرارا ترک

۲ مانع قضا لازم است و کفاره مذکوره لازم نیست ولیکن احوط اینست که آن کفاره را هم
کرده باشد بسبب ... ببهر و نیز باید دانست که لازم است بر پسر بزرگ
قضا کردن روزهایکه از پدر او فوت شده و قدرت بر قضا کردن داشت و قضا
نکرده باشد و اگر در بیماری یا در سفر از پدر روزه فوت شده باشد و قادر هم بر قضا
کردن آن نشده باشد و مرده باشد قضا لازم نیست ولیکن مستحبست قضا
کردن و اگر دو پسر بزرگ هم داشته باشد و احوط اینست که تقسیم نمایند و هر دو قضا
بگیرند و اگر از مادر روزه فوت شده باشد احوط اینست که پسر بزرگ نیز قضای او را نیز
بگیرد مطلب چهارم در بیان حکم کفاره افطار کردن در روز ماه رمضان بدون
عذر شرعی بدانکه کفاره دهنده در اینجا اختیار دارد میان اینکه یک بنده آزاد
بکند یا اینکه شصت روز متوالی روزه بگیرد و یا اینکه شصت مسکین را طعام بدهد
که سیر کند و اگر سبب کفاره مکرر شود در روزهای متعدده کفاره نیز مکرر میشود و احوط
اینست که اگر در یک روز نیز سبب کفاره متعدده بشود کفاره متعدد بدهد
و باید دانست که در صورتیکه دو ماه متوالی روزه میگیرد از جهة کفاره اگر در اثنای آن
هر چند پیش از گذشتن نصف باشد عذری بهم برسد از قبیل حیض و سفر ضروری افطار
میکند و بعد از این باقی مانده را بجای می آورد و هم چنین اگر یک ماه
و یک روز را بجای آورده باشد و بعد از این بدون عذر افطار کرده
باشد واجب نیست که روزه را از سر بگیرد بلکه همان
باقی مانده را بجای می آورد و احوط اینست
که بدون عذر بعد از یکماه و یک روز
نیز افطار نکند بلکه مجموع دو ماه را
متوالی روزه بگیرد ... العالم با حکام
...

کتابخانهٔ آستان قدس
ویژه خطی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله اما بعد پس میگوید خادم تابع
مذهب جعفری و شرع محمدی محمد جعفر استرابادی که شاهنشاه دین پناه و پادشاه مولی الکنایه مالک رقاب
انام سلطان اهل اسلام حامی معالم ایمان ماحی آثار کفر و طغیان ناصر شریعت احمدیه محیی طریقه جعفریه
صاحب لوای ولاء علوی باسط مهاد عدل مصطفوی ناصب سرادق امن وامان متمثل نص ان الله یامر
بالعدل والاحسان سبب انتشار علم و احکام مبین قاطبه علماء اعلام مهین اعادی مذهب و دین مهلک
قاطبه کفار روحی لفداه مظهر اعلام سنت رسول محیی آثار ائمه عدول نضارت بخش ریاض شریعت غراء احمدی
روشن کننده شوارع قواعد ملت محمدی مشکوة مصباح نور دین و مصابیح الظلمة ینبوع شارع
قوانین و ینابیع الحکمة المبی هر خوبی الله المنان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ظل الله
علی الصغار و الکبار السلطان فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و ابد الله تعالی عمره و دولته و ابنائه
و اعوانه از این قلیل البضاعه خواهش فرموده رساله تألیف نمایم در بیان مسائل واجبه طهارت و صلوة
که مشتمل باشد بر مستحبات آنها که در حواشی آن نوشته شود و حقیر در مقام امتثال برآمده و بمقتضای حکم
عمل نموده و قلیل از مسائل روزه را نیز با و ضم کرده و چون نواب مستطاب کامیاب دارا نوازی که گوهر دریای
سلطنت و در صدف خلافت صاحب الولایة الباهرة فرمان روای دار السلطنة القاهرة ظل ظلیل
ظل الله ظل السلطان ادام الله ظله نیز خواهش فرمودند که حقیر قلیل البضاعه رساله تألیف نمایم در
بیان مهمات مسائل خمس و زکوة و حدود و قصاص و دیات بعبارات فارسیه که موجب انتفاع
عموم طالبین گردد و حقیر اجابت ایشان نیز نموده و در رساله مختصر تألیف نموده و بعضی از برادران
ایمانی و اخلاء روحانی خواهش نموده اند که رساله در بیان بعضی از مسائل حج و تجارت و رضاع

دیم ارد

میراث تألیف نمایم و اینها نیز چون الاجابت بوده اراده نموده که همه اینها را در یک کتاب جمع نموده که موجب مزید انتفاع
گردد و آن کتاب را مسمی نموده ام بمنبع الهدایه که ان منبع الحیوة است و آن را مرتب گردانیده ام بر یک مقدمه و دوازده
باب که اعتقادات دینیه و اصول دین و عقاید دینیه بر وفق ائمه اصول مذهب جعفریه است **مقدمه** در بیان کیفیت
تقلیدات **باب اول** در بیان احکام طهارت است **باب دوم** در بیان بعضی از احکام نماز است **باب سیم**
در بیان مسائل روزه است **باب چهارم** در بیان بعضی از احکام خمس است **باب پنجم** در بیان از احکام زکوة است
باب ششم در بیان واجبات حج است **باب هفتم** در بیان بعضی از احکام تجارت است **باب هشتم** در بیان مسائل
رضاعت **باب نهم** در بیان بعضی از احکام میراث است **باب دهم** در بیان بعضی از احکام حدود است
و **باب یازدهم** در بیان بعضی از مسائل قصاص است و **باب دوازدهم** در بیان احکام دیات است و چون طبایع
بمختصرات اصیل است لهذا در جمیع ابواب اختصار گذشته ام که موجب ملال نشود اما **مقدمه** پس در بیان
دو مطلب است **مطلب اول** در بیان اعتقادات دینیه یعنی اصول بر وفق اصول مذهب است که علم بآن موجب
تحقق دخول در مذهب امامی است بوجه یقین و بسبب آن عبادات از نماز
و روزه و مانند آنها صحیح خواهد شد و آن شرط صحت آنهاست یعنی وضو و غسل بدانکه اصول دین پنج است
اول آن توحید است که کار آن واجب الوجود یکی است در ذات او دوم تقدیر عدل است که حکیم واجب الوجود است
در افعال او سیم نبوت است چهارم امامت در ریاست الهیه است عامه بر دو نیابت خاصه از برای سی معصوم
منصوص اعلم بعد از رسول است از جانب خاتم النبیین **پنجم** معاد است توحید بحسب معنی تصوری عباره است از نسبت
دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بسوی یکتائی از هر جهت چون یکتائی جزئیاتی یعنی تعدد در افراد و جزئیات او نیست
و یکتائی در ذات و صفات ذاتیه یعنی تعدد در آنها نیست و یکتائی در ذات یعنی جنس و مابه الاشتراک نیست و فصل و
مابه الامتیاز است در ذات او نیست و یکتائی در اجزاء عنصریه ~~غیر ذاتیه~~ خارجیه یعنی ماده و صورت
ندارد و یکتائی در اجزاء عنصریه غیر ذاتیه یعنی سرد کردن و دست پای و مانند اینها ندارد و پس مراد از
یکتائی آنکه شبیه ندارد و تعدد و تکثر در او نیست و جزء عقلی و خارجی و عنصری ندارد و مراد این نسبت

بر جمیع مکلفین
در امر دنیا و دین
ع

که واحد آن اعداد است با آنکه هر نوع از جنس هست و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان
اقرار کند که خداوند واجب الوجود که صاحب جمیع صفات کمال است و منزه از جمیع صفات نقص است
و صفات ذاتیه او عین ذات اوست و واحد و یگانه است و بی شریک و بی همتاست عدل آنست که مکلف بداند و
اقرار کند که خداوند واجب الوجود عادل است بحسب معنی تصوری عبارتست از بودن فعل واجب الوجود میان افراط
و تفریط و بحد اعتدال بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف بداند و اقرار کند که خداوند واجب الوجود عادل است
و در جمیع افعال کامل است و از ظلم منزه و مبراست و از قبیح و شر مجرد و معراست و جمیع فعلهای او نیکوست و با غرض
و فائده ایست که عاید به بندگان اوست و صاحب لطف بر بندگان هست و فعل او همه بر وفق مصلحت ایشان
هست و خلق کرده بندگان همه را با قدرت و اختیار بدون تفویض و اجبار نبوت بحسب معنی تصوری عبارت است
از خبر دادن بشر معصوم از گناهان باحکام خداوند عالمیان که متعلق است به بندگان بوحی و مانند آن بعد از
اثبات نبوت بمعجزه بار باب الهیه بالاصالت در امر دنیا و دین بر مکلفین کلا یا بعضا یا عبارتست از بودن
بشر مذکور نبی یا گردانیدن خداوند عالم بشر مذکور را نبی و خبر دهنده و بحسب تصدیقی آنست که مکلف بداند و اقرار
کند که پیغمبر ما محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق است بسوی انس و جان و فرستاده خداست بر سبیل
لزوم عقلی با معجزات چند که از جمله آنهاست معراج جسمانی و شق القمر و قران مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث
شده اند بسوی بندگان و معصوم از جمیع گناهانست و آخر پیغمبرانست و دین او باقیست تا روز قیامت امامت
بحسب معنی تصوری عبارتست از پیشوا بودن و رئیس بودن بشر معصوم از جانب خدا و رسول بر جمیع مکلفین
در امر دنیا و دین و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف اعتقاد و اقرار کند که علی ابن ابی طالب علیه السلام با یازده
فرزند او که هر یک اعلم اعصر خود بوده اند و معصوم از جمیع گناهانند بعد از پیغمبر آخر الزمان امام بر حق میباشند بر
جمیع بندگان و جانشین بی فصل پیغمبرانند یکی به ترتیب از جانب خدا و خاتم پیغمبران و واجب است بر
جمیع مکلفین اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و امام اول علی ابن ابی طالب است و امام دویم امام حسن است
و امام سیم امام حسین است که پسر دیگر اوست و امام چهارم امام زین العابدین علی ابن الحسین است و امام پنجم

امام محمد باقر

امام محمد باقر است و امام ششم امام جعفر صادق است امام هفتم امام موسی کاظم است امام هشتم امام علی ابن موسی الرضاست
امام نهم امام محمد تقی است و امام دهم امام علی النقی است و امام یازدهم امام حسن عسکری است امام دوازدهم امام محمد
مهدیست که آخر امامانست و صاحب زمان است و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را
از کفر و ظلم پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد معاد بحسب معنی تصوری عبارتست از برگردانیدن
ارواح عباد و بسوی اجساد از برای حساب و ثواب و عقاب و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف اعتقاد
و اقرار کند که خداوند عالم زنده میگرداند جمیع بندگان را بعد از میراندن در عالم برزخ در بدن مثالی
از برای غیر نبی و وصی بعد از سوال قبر و فشار آنکه به بدن اصلی تعلق میگیرند و در روز قیامت کبری در
بدن اصلی از برای حساب و ثواب و عقاب بعد از پیغمبران و نیکوکاران و مانند ایشان تمیز جماعتی اند ایشان که
از گناهان ایشان عفو شده باشد بشفاعت و مثل آن چنین حسنات متوجه باشند یا بخشش عفو از
گناهانست از پی صراط که جسر بست بر روی جهنم و از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است می گذرانند و باعراف
یا بهشت میبرد و بنده گناهکار مثل کافر یا مانند ایشان بجهنم میبرد و بعضی از بندگان گناهکار تا نشود چنین اثنی عشری بعد از
پاک شدن از گناهان یا عفو از آن بشفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مومنان از جهنم بیرون می آورد و باعراف
یا بهشت بدانکه حقیر در این باب رساله ها و سالات چند از عربی و فارسی تالیف نموده ام بعضی از آنها
رساله ایست که مسماست بآب حیات که مشتمل است بر مسائل اعتقادات دین بر وفق اصول مذهب
با اشاره بمقامات آن و با ذکر دلیل عقلی و نقلی بر وجه اختصار پس مناسب نیست که آنرا در اینجا مندرج
سازیم و آن اینست بدانکه اصول پنج است و منحصر در سه نیست چنانچه بعضی توهم کرده اند و عدالت
و امامت را از اصول مذهب شمرده اند زیرا که منکر مطلق عدالت که مقابل جور و ظلم است و منکر امامت
مطلقه هیچکس نیست از دین خارجند بلی عدالت خاصه که مقابل جبر و قول بخلق کفر عباد است
و جبر اضطرار در افعالست و امامت خاصه که مقابل قول منکر امامت ائمه اثنا عشری دارد و بسیار
مذهب اثنی عشری بر آن است و جمیع اهل مذاهب و صاحبان دین قائل نشده اند

است از اصول مذهب است
و اختصاص بمذهب اثنا عشری
دارد

توحید است که کمال واجب الوجود است در ذات او دویم عدل است که آن کمال واجب الوجود است
در افعال و سیم نبوت است چهارم امامت است که آن ریاست الهیه است عامه بر وجه
نیابت خاصه از جانب سید المرسلین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معاد است توحید
بر حسب معنی تصوری عبارتست از نسبت دادن مکلف واجب الوجود را به یکانگی از جمیع جهات و به
حسب معنی تصدیقی اینست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند واجب الوجود
که صاحب جمیع صفات کمالیه است و منزه از جمیع صفات نقص است و صفات ذاتیه او عین ذات اوست و واحد
و یکتاست و بی شریک و همتاست پس باید دانست که در این اصل پنج مقام است مقام اول در بیان آنکه
از برای عالم صانعی و خالقی هست که واجب الوجود است ازلیت و ابدیت هستی او ضروریست و نیستی او ممتنع و
محال است زیرا که ماهیت ممکن که از عدم بوجود می تواند آمد باید که غیر او ایجاد کند او را و آن غیر یا ممتنع است
یا واجب الوجود و محال است نه اینکه ممتنع الوجود ایجاد کننده باشد یا اینکه خود هستی ندارد پس متعین است که
ایجاد کننده ممکن واجب الوجود است نه ممکن و نه ممتنع و در این مقام اشاره است برد بر دهریه که دهر را موجد اشیا
میدانند و هم چنین [illegible] ایشان چنین [illegible] طبیعت ممکنات را موثر در آنها میدانند مقام دویم
در بیان آنکه آن واجب الوجود صاحب جمیع صفات کمالیست چون علم و قدرت و حیوة و مانند اینها و در این مقام اشاره
است برد بر طایفه که میگویند که ذات خداوند واجب الوجود صاحب صفات چون حیوة و علم و قدرت و مانند اینها نیست
بلکه ذات او نایب مناب صفات است یعنی که بدون علم است و کار علم را میکند و بدون قدرت است و کار قدرت را میکند
و هم چنین در سایر صفات مقام سیم در بیان آنکه صفات خداوند واجب الوجود بر دو قسم است
اول صفات ثبوتیه که از برای خداوند عالم ثابت است دویم سلبیه است که صفات نقص است
و خداوند عالم از آن منزه است چون مرکب بودن و جسم بودن و عرض بودن و مانند اینها که از برای خداوند
عالم ثابت نیست و صفات ثبوتیه بر دو قسم است اول ثبوتیه حقیقیه که آنرا صفات ذات گویند چون حیوة
و علم و قدرت و مانند اینها که از شعبه و جزء اینها می باشند چون اراده و سمع و بصر دویم صفات ثبوتیه اضافیه

از آن صفات

و آن را صفات فعل گویند چون خالقیت و رازقیت و مانند اینها که از آثار صفات ذات میباشد و موقوف
بر آنها می باشند و فرق میان صفات ذات و صفات فعل آنست که صفات ذات صفاتی می باشند که جایز
نباشد ثابت کردن آنها با نقیض آنها از برای ذات واجب الوجود چون علم که جایز نیست اینکه گفته شود که
خدا عالمست عالم نیست هر چند بدو اعتبار باشد و صفات فعل آنست که جایز باشد اثبات آنها با نقیض
آنها از برای [illegible] بدو اعتبار چون رازقیت که جایز است اینکه گفته شود که خدا رازقست بالنسبه
بمحتاجین برزق و رازق نیست بالنسبه بعضی [illegible] و مانند اینها و همچنین جایز است اینکه گفته شود که خدا عدالت
کرد و عدالت نکرد بلکه تفضل کرد نه اینکه ظلم کرد مقام چهارم در بیان آنکه صفات ذاتیه واجب الوجود چون
حیوة و علم و قدرت و مانند اینها عین ذات واجب الوجود است نه زاید بر ذاتش و چنانکه اشاعره گفته اند زیرا که حیوة
و علم و قدرت و مانند اینها عین ذات واجب الوجود نباشد لازم می آید نقص واجب الوجود در مرتبه ذاتش و نیز اگر
قدرت مثلا عین ذاتش نباشد بلکه زاید باشد یا واجب الوجود میباشد و یا ممکن حادث از جانب خود یا غیر خود پس اگر
واجب الوجود باشد لازم می آید شریک یا متعدد بودن واجب الوجود و این باطل است بدلیل عقلی و اگر خود او
ایجاد کرده باشد لازم می آید که بدون قدرت کاری کرده باشد یا آنکه پیش از قدرت داشته باشد و این نیز بالبدیهه
باطل است و اگر از غیر او باشد لازم می آید احتیاج خداوند عالم بغیر خود و این نیز بالبدیهه باطل است و نیز عین
ذات بودن آن صفات کمالیه [illegible] صاحب خود نمی شود [illegible] از برای خدا ممکن است
و ثابت است و لازم [illegible] و در حدیث شریف که مروی است از جناب امام جعفر صادق علیه السلام دلالت بر این
مطلب هست بلکه غیر نیست زیرا که مروی است که آنحضرت فرموده اند لم یزل الله عز و جل والعلم
ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته
ولا مقدور [illegible] زیرا که حدیث شریف دلالت میکند که همیشه خداوند عالم [illegible] صاحب علم بود و علم
عین ذات اوست نه آنکه ذات نایب علم باشد یا اینکه علم زاید بر ذات او باشد و همچنین سمع و بصر و قدرت
و از اینجاست که [illegible] است که از کمال توحید نفی کردن صفاتست از ذات او یعنی صفات ذاتیه زاید

عین ذات اوست و جز جدا اگانه نیستند که زائد باشند بر ذات و اگر کسی گوید که علم بمعنی ذات است و
قدرت بمعنی توانائی داشتن است و حیوة بمعنی زنده که داشتن است و اینها معنی تصوری میباشند و عرض
می باشند پس چگونه ممکنست که عین ذات واجب الوجود باشد جواب گوئیم که علم دو اطلاق دارد دو معنی
دارد یکی بمعنی دانستن یکی بمعنی منشاء انکشاف اشیا و سبب دانستن و ظاهر شدن آنها و علم عین ذات بمعنی
دوم است نه اول و همچنین قدرت بمعنی منشاء تمکن و توانائی بر کردن و نه کردن عین ذات اوست
و حیوة بمعنی منشاء صحت متصف شدن بعلم و قدرت عین ذات اوست و چون بعضی معنی اینها منحصر
در معنی خارجی فهمیده اند قائل شده اند که ذات خدا نائب صفات است و این خلاف عقل و نقل است
مقام پنجم در بیان اینست که خداوند واجب الوجود صاحب جمیع صفات کمال واحد و یکتاست
و بی شریک و بی همتاست زیرا که تعدد واجب الوجود مفهومیست از مفاهیم و هر مفهومی یا واجب است
یا ممکن یا ممتنع پس اگر تعدد واجب الوجود واجب باشد لازم می آید که واجب الوجود موجود نباشد
زیرا که متصور نیست واجب بودن تعدد مگر آنکه لازم ماهیت وجوب وجود باشد و این مستلزم آنست
که واجب الوجود موجود نشود زیرا که وجود آن در ضمن هر فرد است و در ضمن هر فرد با وحدت است تعدد
و در ضمن تعدد که لازم است نباشد باید وجوب وجود که ملزوم است نیز نباشد پس لازم می آید که واجب الوجود
موجود نباشد و این باطل است بالبدیهه چنانکه معنی واجب الوجود بودن منافیست با معدوم بودن
و اگر تعدد ممکن باشد لازم می آید که واجب الوجود را موجب حصول تعدد است ممکن الوجود باشد
و این نیز باطلست بالبدیهه پس متعین شد که متعدد بودن واجب الوجود ممتنع است پس واجب الوجود
یکی خواهد بود و آن یکی فرد و بی شریک خواهد بود و دلیل عقلی درین باب بسیار است چنانکه حقیر در رساله
کتابهای فارسی و عربی ذکر نموده و دلیل نقلی نیز چون بسیار است چون **الله لا اله الا هو الحی
القیوم** و **قل هو الله احد** و مانند اینها **عدل** بحسب معنی تصوری عبارتست از
بودن افعال واجب الوجود بالذات میان افراط و تفریط و حد اعتدال و بحسب معنی تصدیقی

آنستکه

آنستکه مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند عالم عادل است و در جمیع افعال کامل است
و از ظلم منزه و مبراست و از قبیح و شر دور و معراست و جمیع فعلهای او نیکوست و با غرض و فائده ایست که عائد
به بندگان اوست و صاحب لطف بر بندگانست و فعل او همه بر وفق مصلحت ایشانست و خلق کرده بندگان را با قدرت
و اختیار بدون تفویض و اجبار و در این اصل نیز پنج مقام است **مقام اول** در بیان اینست که جمیع افعال
خداوند عالم معلل است عالم حتی تکلیف کردن به بندگان حسن و نیکو میباشد بحسب عقل هر چند بالعرض باشد
و خالی از قبایح و ظلم و شرور میباشد زیرا که عالم غنی مطلق است ظلم نکند بالبدیهه **مقام دوم**
در بیان اینست که جمیع افعال خداوند عالم معلل است بغرض و فائده که عائد است به بندگان در دنیا یا آخرت
یعنی خداوند عالم هر کاری که میکند از جهة فائده میکند که به بندگان عاید میشود در دنیا یا آخرت زیرا که اگر چنین نباشد
لازم می آید که فعل خدا عبث و لغو باشد و این بالبدیهه باطل است **مقام سیم**
در بیان اینست که جمیع افعال خداوند عالم مشتمل است بر لطف که نزدیک کننده است بطاعات و دور
کننده است از معاصی و بآن غرض الهی تمام میشود زیرا که اگر خداوند عالم بر بندگان لطف نکند ایشان را
بجهت مصلحت و مفسده و حسن و قبیح باقی بمانند مستعد نعمت جنت نخواهند شد و فعل خدا عبث خواهد شد
مقام چهارم در بیان اینست که جمیع فعل خداوند عالم بر وجه اصلح بحال بندگان است والا
لازم می آید که خداوند عالم آنچیزی که به است آنرا معدوم بدارد و آنچیزی که بهتر است و این نیز بالبدیهه باطل است
مقام پنجم در بیان اینست که خداوند عالم جمیع بندگان را ایجاد کرده با قدرت و اختیار که در بر افعال
خود و نکردن بآن معنی که نه جبر است در افعال بآنکه عباد فاعل در هر ترک نباشند چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض
بآنکه عباد مستقل باشند در افعال و همه امور ایشان مفوض و واگذاشته بایشان باشد و محتاج نباشند
بخداوند عالم بعد از ... چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بین الامرین و میان دو امر است باین طریق که قدرت
دانش ایشان بر جمیع افعال و جمیع احوال از جانب خدا است و مباشرت و بجای آوردن
از ایشان که بندگانند میباشند چنانکه امامیه است زیرا که اگر بندگان مختار نباشند لازم می آید

که تقصیر ایشان را عذاب بکند یا اینکه عذاب جهنم و حشر و قبر و عالم برزخ دروغ باشد و این خلاف عقل و نقل است
و نیز علت احتیاج ممکن بواجب ممکن بودن او است و این همیشه است پس احتیاج نیز همیشه است پس مستقل بودن
باطل است نبوت بحسب معنی تصوری عبارتست از خبر دادن بشر معصوم از جمیع گناهان باحکام
خداوند عالمیان که متعلق است بافعال بندگان بوحی و مانند آن بعد از اثبات پیغمبری بمعجزه یا بر ریاست
الهیه بالاصالة در امر دنیا و دین مکلفین کلا یا بعضا یا آنکه عبارتست از پیغمبر بودن بشر فرمودن یا پیغمبر گردانیدن
خداوند عالم بشر فرمودن را بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند یعنی پیغمبر ما
محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر حق است بسوی انس و جان و فرستاده
خدا است بسبب لزوم با معجزات که از جمله آنها است معراج جسمانی و شق القمر و قران مثل سایر پیغمبران
که از او مبعوث شده اند بسوی بندگان و معصوم از جمیع گناهانست و آخر پیغمبرانست و دین او باقیست تا روز
قیامت و درین اصل نیز پنج مقام است مقام اول در بیان اینکه فرستادن رسول بسوی بندگان
نیکو و لازم است و در آن فوائد بسیار است چون ارشاد بندگان بسوی اخبار که باعث استعداد نعمت اخروی است
که اگر آن نباشد لازم می آید که فعل خدا عبث باشد و این باطل است مقام دوم در بیان اینکه باید
رسول بشر باشند و معصوم از جمیع گناهان باشند در وقت پیغمبری و پیش از پیغمبری خواه در حال عمد باشد و خواه
در حال سهو بلکه لازم است که از جمیع عیوب جسمانیه و اخلاق ذمیمه و رذالت قبیله و مانند اینها که باعث
نفرت طبع و خلاف حمیت میشود نیز منزه باشند تا اتمام حجت شود مقام سیم در بیان اینست که لازم
که پیغمبر با معجزه مصدقه باشد یعنی فعلی خارج از عادت از او صادر شود که دلالت کند بر صدق و راستی او
مقام چهارم در بیان اینست که محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف پیغمبر بر حق است و معصوم از جمیع گناهان بر وجهی که گذشت و صاحب معجزات است
که از جمله آنها معراج جسمانی و شق القمر و قران است مقام پنجم در بیان اینکه پیغمبر ما محمد ابن
عبد الله خاتم النبیین است و آخر پیغمبرانست و پیغمبری بر او ختم شده است و بعد از او پیغمبری

نخواهد بود

نخواهد بود و دین او باقیست تا روز قیامت چنانکه صریح این آیه شریفه است که فرموده و ما کان
محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین امامت
بحسب معنی تصوری عبارتست از پیشوا بودن و در پیش بودن بشر معصوم از جانب خدا و رسول خدا
بر مکلفین در امر دنیا و دین و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که علی
ابن ابی طالب یا با نفس فرزند او و هر یک از اهل عصر خود بعد معصوم اند و معصوم از جمیع گناهان بعد از پیغمبر آخر الزمان امام
بحق میباشد بر جمیع بندگان و جانشین بلا فصل پیغمبر اند بترتیب از جانب خدا و خاتم پیغمبران و دوازده است
بر جمیع مکلفین اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و آخر ایشان امام محمد مهدیست که صاحب زمانست
و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را از کفر و ظلم پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد عجل الله
فرجه و درین اصل نیز پنج مقام است مقام اول در بیان اینکه واجب است بر خداوند عالم عقلا که
منصوب کند امامیرا که جانشین پیغمبر باشد بدلیلی که نشان داده شده است در نبوت و درین مقام باید رد
کرد بر جمعی که قائلند بعدم وجوب آن چون خارج و مثال ایشان مقام دوم در بیان اینکه لازم است
امام معصوم باشد از گناهان چون رسول و منصوص باشد یا آنکه بیان صریح در امامت او از جانب خدا یا رسول او
متحقق شود یا آنکه نبجه در حکم آن باشد چون کرامات مصدقه و باید که امام افضل باشد از غیر خود و از رعیت در علم و عمل و حفظ
نظام دین و دنیا زیرا که بدون عصمت اعتماد و اتمام حجت حاصل نخواهد شد و بدون معجزه یا بیان مؤمن و مخبر چون رسول معصوم
معلوم نخواهد شد و بدون علم امر دین و دنیا مختل خواهد شد و ترجیح جاهل بر عالم در پیش کردانیدن بیشتر را بر بالاتر که عالم است
و فاضل تر و بهتر باشد قبیح است و این رد است بر اهل تسنن مقام سیم در بیان اینکه علی ابن ابی طالب امام معصوم
و منصوص و افضل از جمیع است و جانشین بلا فصل پیغمبر است بر وجه حق از جانب حق و رسول مطلق و این رد است
بر سنیان مقام چهارم در بیان اینکه امام بعد از علی ابن ابی طالب امام حسن است که پسر بزرگ اوست
و بعد از او امام حسین است که پسر دیگر اوست و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین است و بعد از
او امام محمد باقر است که پسر اوست و بعد از او پسر او امام جعفر صادق است و بعد از او پسر او امام موسی کاظم است

و بعد از او پسر او امام رضای ضامن است و بعد از او پسر او امام محمد تقی است و بعد از او پسر او امام علی النقی است و بعد از او پسر او امام حسن عسکری است و بعد از او پسر او امام محمد مهدی است که صاحب الزمان است و این روایت بر جماعتی از شیعه کاز جمله ایشان کیسانیه اند که محمد بن حنفیه را بجای امام زین العابدین امام میدانند و از جمله آنها زیدیه اند که زید پسر زین العابدین را بجای امام محمد باقر امام میدانند و از جمله ایشان ناووسیه اند که بعد از امام جعفر صادق امام قائل نیستند و از جمله ایشان فطحیه اند که عبدالله پسر امام جعفر صادق را بجای امام موسی کاظم امام میدانند و از جمله ایشان واقفیه اند که بعد از امام موسی کاظم ع امام دیگر قائل نیستند **مقام پنجم** در بیان آنکه صاحب الزمان الان موجود است و غایب ولیکن ظاهر خواهد شد و آن عالم را از کفر و ظلم پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد **معاد** بحسب معنی لغوی عبارت از برگردانیدن خداوند عالم ارواح عباد را بسوی اجساد ایشان و از برای حساب و ثواب و عقاب و بحسب معنی نقیض آنکه مکلف در حال اعتقاد کند و بزبان اقرار کند زنده میکرداند خداوند عالم جمیع بنده گان را بعد از میراندن در عالم برزخ در بدن مثالی بعد از سؤال قبر و فشار آن که به بدن اصلی تعلق میگیرد و در روز قیامت کبری و محشر در بدن اصلی از برای حساب و ثواب و عقاب و بنیکوکاران را و بعضی ایشان که گناهان ایشان عفو شده باشد بشفاعت و مثل آنرا از حسنات منونه باشیان که باعث عفو از گناهانست از پل صراط که جسریست بر روی جهنم دراز موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است میگذرانند و باعراف یا بهشت میبرد و بعضی از بندگان را که گناه کرده یند چون اهلی عشری بعد از پاک شدن از گناهان یا عفو از آن بشفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مومنان از جهنم بیرون میآورد و یا باعراف یا بهشت میبرد و در این موضع اصل بتریح مقاماتست **مقام اول** در بیان آنکه خداوند عالم بعد از میراندن بندگان روحهای ایشانرا تعلق میدهد به بدنهای اصلی از برای سؤال قبر و فشار آن و بعد از آن بر میگرداند به بدنهای مثالی پیش از محشر که عالم برزخ است و قیامت صغری میباشد و خوبان را در شب بهشت منعم میسازد و بدکاران را در شب جهنم که در تمام آن معذب میسازد و چنانکه اخبار بسیار در این باب وارد است و این روایت بر جمعی چون تناسخیه و مسیحیه و فسیحیه مانند ایشان **مقام دویم** در بیان آنکه عود ارواح با بدن اصلی است نه بدن مثالی و در بیان احوال میزان حساب و کتابت و نامه اعمال گویند **مقام سیم** در بیان احوال اهل جهنم است و طبقات آنست و کیفیت عذاب ایشان و چنانکه

از ابن عباس

از ابن عباس مرویست که در اول در جهنم است و دویم سعیر و سیم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی است و ششم حطمه است و هفتم هاویه است **مقام چهارم** در بیان احوال عبور کردن از صراط و اعتقاد عقبه است که بر روی است **مقام پنجم** در بیان احوال اهل اعراف و اهل بهشت و ابواب آن و مراتب آنست و بیان احوال حور و قصور و کیفیت لذت و اکل و طیور و سایر نعیم ابدیست چنانکه مرویست که خداوند عالم جای میدهد در اعراف کسی را که مستحق ثواب و عقاب نیستند و ثواب مستحق مخلد بودن در آتش جهنم نیستند همیشه در اعراف هستند تا اینکه ماذون شوند از برای داخل شدن در بهشت بشفاعت پیغمبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین و خداوند عالم فرموده است که کسانیکه ایمان آورده اند و عمل شایسته کرده اند از برای ایشان بهشتهاست که در زیر درختهای آنها نهرها جاری میشود و هر زمانیکه میوه آنها را خورده اند میگویند اینست میوه دنیا یا اینکه مثل میوه پیش از این است و از برای ایشان در آن بهشتها زنانی هست که پاک باشند از عیب و ایشان در آن بهشتها همیشه هستند و مرویست از جناب امام جعفر صادق ع که فرمود از برای پست ترین اهل بهشت منزلی است که هرگاه جن و انس در آنجا وارد شوند کفایت ایشان را میکند و طعمه و آشامیدنی همه ایشان در آن مهیاست و همه را کافیست بدون اینکه از اینها چیزی کم شود و اینکه پستترین اهل بهشت کسیست که داخل بهشت میشود پس باغی از برای او بلند میشود پس داخل آن میشود و میبیند در آن زنان بسیار و خدمه بسیار و انهار و اثمار بعد از آن چشم او سیر میشود و دل او خوشحال میشود پس چون شکر خداوند عالم بجای آورده است میگویند که نگاه کن باغ دویم پس میبیند در آن چیزهاییکه در باغ اول نبود پس آن باغ را از خدا طلب میکند و خداوند عالم میگوید هرگاه این باغ را بتو عطا کنم شاید باغ دیگر خواهش کنی دل آن بنده میگوید همین در این مقام بس است در آن داخل میکند پس در آنجا شکر خدا بجا آورده است بسیار میکند از برای او در بهشت دری و در آن چیزهای بسیار که در آن باغ بود و این بنده مومن را هفتصد زن باکره و چهار هزار زن ثیبه و حور العین کرامت میکند و مثل حور العین از زنهای حقیقی نه مانند و فرمود حضرت امیرالمؤمنین ع که از برای بهشت هشت در است یکدر از برای پیغمبران و صدیقانست و یکدر از برای شهدا و صلحا است و پنج در از برای شیعیان ماست و دوستان ماست پس من همیشه بر روی

دین مرا ظاهر ساخته ام و میگویم خداوندا النجات النجات شیعیان و دوستان مرا و یاران مرا که در دنیا یاری کردند پس ندا
برسد که دعای تو مستجاب کرده ام و در آن وقت هر کسی از شیعیان من گرفتار دنیا و در آن من شفاعت می کنند از برای هفتاد
هزار از همسایگان و خویشان خود نجانا الله من عذاب القبر والبرزخ والنار وحشرنا مع الائمة النبی واله الاطهار مطلب
دویم در بیان اینکه واجب است بر مکلفین در مثل زمان ما که زمان غیبت امام است که مسائل عبادات خود را علم
بهم برسانند یا باجتهاد یا بتقلید مجتهد حی عادل یا باحتیاط یا بطریق صحیح که در مسائل دین رجوع باو نماید و خود مسائل را از او یا
بلا واسطه یا بواسطه خبر دهنده عادل یا برجوع کردن بکتاب او که معلوم باشد که فتوای او است یا بنوشته او که معلوم باشد
که از او است یا بجمعی که از قول ایشان علم بهم برساند که فتوای او چه چیز است یا مانند اینها بعد از این که معلوم شود اجتهاد
و عدالت او یا باعتبار و امتحان یکفیکو بملاحظه صفات و ترجیحات او اگر او را مرتبه تمیز باشد و یا بشیوع و استفاضه
قطعیه در میان ارباب تمیز اگر او را مرتبه تمیز و ادراک نباشد و واضح است اینکه شرط است در تقلید عمل کردن
و کافی نیست محض التزام و مصمم کردن بر خود که مقلد فلان مجتهد باشد هر چند علم بفتوای او بهم رسانیده باشد و فرقی نیست در
جواز تقلید میان حکم تکلیفی چون واجب بودن و حرام بودن و حکم وضعی چون سبب بودن و شرط بودن
و مانند اینها و اما در معانی الفاظ مثل اینکه لفظ نکاح بمعنی عقد محلل وطی و توابع آنست پس در آن اشکال است و اولی
اینست که در حکم مترتب بر آن چون صحت عقدی که باین قصد بشود تقلید کند نه در نقل آن معنی و باید اینکه مجتهد
عادل منحصر در یکی باشد یا اینکه از برای مقلد ممکن نباشد که رجوع کند بغیر یک مجتهد عادل لازم است که بقول همان مجتهد عمل کند
و اگر مجتهد عادل متعدد باشند و رجوع بهریک ممکن باشد پس اگر همه مساوی باشند آن مقلد مخیر است در اول الامر که
بهریک رجوع کند و بعد از عمل کردن بقول یکی از ایشان جایز نیست برگشتن از آن مادامیکه آن مجتهد زنده است و از عدالت
خارج نشده باشد و رای او تغییر نیافته باشد و اگر بعضی اعلم باشند باین طریقه قوه استنباط او و حفظ او با استنباط
کرده او بیشتر باشد یا مثل این باشند و معلوم بشود که آن بعض چنین نباشند احوط اینست که رجوع بقول آن
اعلم نماید اگر پیش از رجوع کردن بقول او عمل بقول غیر اعلم نیز نکرده باشد و الا اولی اینست که بهمان قول باقی
بماند و اگر همه در علم مساوی باشند و در عدالت تفاوت داشته باشند اولی اینست که رجوع بقول اعدل

بعنوان

هرگاه

نماید

نماید هر چند لزوم ندارد و جایز است تبعیض و تجزیه در تقلید باین طریق که در بعضی از مسائل تقلید مجتهدی کند و در
بعضی دیگر تقلید دیگری را بکند در صورتیکه دو نوع از مسائل باشند چون مسئله نماز و روزه یا عبادات و معاملات
یا مانند اینها و اما اگر مسئله یک نوع باشد و دو صنف و دو صورت داشته باشد چون نیت غسل که منقسم
میشود بغسل بول و غسل حیض و مانند این پس جایز نیست تبعیض در آن چنانکه در یک مسئله باعتبار دو زمان هم
تبعیض جایز نیست **باب اول** در بیان مسائل طهارت است و در این باب چند فصل است **فصل
اول** در بیان موجبات وضو است یعنی چیزهائی که باعث و واجب شدن وضو میشود بدانکه موجبات وضو
چند چیز است **اول** بول است **دوم** غائط است **سیم** باد است که هرگاه از مخرج طبیعی خارج شود و بیرون
آمدن کرم و تخم کدو و مانند اینها ضرر ندارد بلکه اصح اینست که بیرون آمدن مذی که آب غلیظ خاکستری رنگی که
بعد از شهوت و مانند آن خارج میشود ضرر ندارد و اگر بعد از بول استبرا کرده باشد باین طریق که سه مرتبه از بیخ
مخرج تا بیخ ذکر با انگشت میانه بقوت دست بکشد و سه مرتبه با انگشت و انگشت بزرگ از بیخ ذکر تا حلقه ختنه
مسح بکشد و سه مرتبه سر حشفه را بیفشرد و اگر استبرا نکرده باشد و آب مشتبه خارج شود وضو را اعاده نماید بلکه لازمست
شستن آن آب و محل ملاقات آن **چهارم** خوابیست که غلبه کند بر چشم و گوش بحیثیتی که بسبب آن
از چشم نبیند و از گوش نشنود و با وجود صحیح بودن آن و جنون مانع از شنیدن و دیدن ضرر ندارد **پنجم**
چیزیست که عقل را زایل کند چون مستی که از خوردن شراب حاصل شود و بیهوشی و دیوانگی **ششم**
حیض است **هفتم** استحاضه است که کثیره و متوسطه آن در بعضی از اوقات باعث غسل نیز میشود چنانکه
خواهد آمد **هشتم** نفاس است که آن خون ولادت است **نهم** مس میت است یعنی دست گذاردن
مرده آدمی که سرد شده باشد و او را غسل صحیح تمام نداده باشند و شهید و معصوم نباشد و در حکم میت است عضوی
که از زنده یا مرده جدا شود و با گوشت و استخوان باشد و احوط اینست که از برای دست کردن استخوان بدون گوشت
نیز وضو را بزند و غسل بکند و هرگاه کسی یقین در حدث داشته باشد و شک در وضو داشته باشد لازمست
وضو را بزند و همچنین هرگاه کسی یقین داشته باشد که حدث از او صادر شده و وضو نیز ساخته است ولیکن

داشته باشد که کدام مقدم بود نیز لازم است که وضو بسازد والله العالم **فصل دویم** در بیان واجبات
وضوء است بدانکه در وضو چند امر واجب است اول نیت است و آن عبارت است از قصد قربت
بخدا بروجه خلوص یعنی قصد کند که این عمل را بجا می‌آورم از جهة بجا آوردن امر خدا و مانند این باینطریق
که بروجه احتیاط در دل بگذراند که وضو می‌سازم از جهة رفع حدث و مباح شدن نماز واجب قربة
الی الله هر چند قصد قربت تنها که معلوم باشد که از جهة امتثال امر واجب است مثلا کافی است و اما
قربت متردده مثل اینکه قصد کند که از جهة وضو می‌سازم از جهة امتثال امر خدا که آن یا واجب
باشد و یا مستحب پس کافی نیست بلکه صحیح نیست و واجب است که تا آخر وضوء بهمان نیت باقی بماند
و نیت منافی آن چون ریا و قصد پاک شدن روی و دست از غبار و مانند آن و قصد سرد شدن
یا گرم شدن و مانند اینها نکند و غفلت ضرر ندارد و لیکن احوط اینست که تا آخر وضو متذکر
باشد نیت اول را بلکه هر فعل را بقصد امتثال امر خدا بجا آورد و باید دانست که کسیکه سلسلة البول
دارد و یا مانند اینست چون سلس ریح و استحاضه بهر قصد رفع حدث نمیتواند بکند بلکه همان قصد
مباح شدن نماز را بکند دویم شستن روی است از رستنگاه موی سر تا ذقن که محل [illegible]
موی ریش است و باید بشوید مقداری از روی را که احاطه میکند با آن انگشت بزرگ و انگشت میانه
اگر مستوی الخلقه باشد باینطریق که انگشت او بمقدار روی او باشد در کوچکی و بزرگی و اگر مستوی
الخلقه نباشد بطریق مستوی الخلقه عمل نماید و اگر ریش انبوه باشد شستن روی موی ریش کافی
است و اگر تنک باشد بطریقی که در وقت حرف زدن با او بروجه روبرو زیر آن موی نمایان باشد
بنظر ظاهر متعارف واجب است که زیر موی را بشوید و آب را بزیر آن موی برساند و روان کند
سیم شستن دستها است از مرفق که محل جمع شدن استخوان بازو و ذراع است تا سر انگشتها
و واجب است که زیر انگشتر و مانند آنها را آب برساند و روان کند و شستن موی دستها نیز واجب
است و هم چنین واجب است شستن زیر موی دست هر چند انبوه باشد علی الاحوط چهارم

مسح کشیدن

مسح کشیدن پیش موی سر است به تری از آب وضو که در دست مانده است خواه بر پوست پیش روی سر باشد خواه
بر موی آن که از حد آن خارج شده باشد و در محاذی پیشانی واقع شده باشد و کافی است مسح کشیدن بجزء
از انگشت که صادق بیاید که مسح کشیده و احوط این است که بمقدار سر انگشت از پیش روی سر را مسح کند
پنجم مسح کشیدن پشت قدم پاها است از سر انگشتها تا کعبین که عبارت است از برآمدگی
پشت قدم و احوط اینست که تا مفصل میان ساق پا و قدم مسح بکشد و لازم است که از سر انگشت تا
کعب را مسح بکشد بروجهیکه هیچ فاصله نشود و در عرض قدر همینکه اسم مسح کشیدن صادق
بیاید کافی است و احوط اینست که به سه انگشت مسح پا بکشد و اولی اینست که بکل کف دست مسح
بکشد و باید که مسح پا نیز از تری وضو باشد که در دست مانده باشد و اگر در دست تری باقی نمانده
باشد جایز است که از مواضع وضوء چون موی ابرو و ریش تری را اخذ نماید و اگر هیچ تری باقی نمانده وضو را
اعاده نماید و احوط اینست که اول پای راست را مسح بکشد و بعد از آن پای چپ را و یا هم مسح بکشد
ششم ترتیب است باینطریق که اول روی را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست
چپ را و بعد از آن مسح سر بکشد و بعد از آن مسح پای راست بکشد و بعد از آن پای چپ را **هفتم** موالات
است یعنی در پی بجا آوردن فعلهای مذکوره را باینطریق که پیش از خشک شدن عضو سابق متوجه
عضو لاحق بشود هر چند با فاصله باشد و لیکن احوط اینست که فاصله نکند **هشتم** اینستکه در حال
اختیار خود مباشر وضو بشود و کس دیگر او را وضو ندهد مگر در حال اضطرار **نهم** اینستکه آب وضو
پاک و پاک کننده باشد و محل وضو که روی و دست و مسح نمودن پاها است نیز پاک باشد مگر در
صورتی که مجروح باشد و شستن آن موجب ضرر بشود که در این صورت باید جبیره بکند و کهنه یا مانند
آن بر آن جراحت بگذارد و با رطوبت دست بر روی آن کهنه مسح بکشد و باقی اعضا را بشوید و اگر بعد
از وضو با جبیره تیمم نیز بکند احوط است **دهم** اینستکه آب وضو مباح باشد و غصبی و در حکم غصب نباشد
خواه بلا مالک چون آب نهرهای کبیر از قبیل آب فرات و مانند آن و خواه مملوک و وضو ساز نزد باشد

و خواه مملوک غیر باشد و اذن صریح یا فحوی یا شاهد از جانب او در استعمال کردن نباشد یا علم برضای او بتحقیق
داشته باشد یازدهم آنستکه آب جاری و روان نبود در جائی که نشستن آن لازم است هر چند
بر ستالیدن باشد و اما جاری مسح پس جاری شدن آب ضرر ندارد بلکه ترک آن است دوازدهم
آنستکه مکان وضو مباح باشد و غصبی و حکم غصبی نباشد پس هرگاه مکان وضو منحصر باشد در غصبی و حکم
غصبی باین معنی که در مکان مباح وضو ساختن ممکن نباشد و تیمم کردن ممکن باشد و در مکان غیر مباح
وضو بسازد وضوء او صحیح نیست بلکه لازم است تیمم کردن و اگر هیچیک در مکان مباح ممکن نشود تکلیف
بنماز در حالت اداء ساقط است و احتیاط این است که بعد از امکان طهارت نماز را قضا بکند لکن هرگاه
در مکان مباح نیز وضو ساختن ممکن باشد و وضو سازنده از راه بدعملی در مکان غیر مباح وضو بسازد
بحسب ظاهر وضوء او صحیح است خصوصا اگر مسح را در مکان مباح بکشد و لیکن احوط آنستکه بچنین وضو
اکتفا نکند و هم چنین است حکم ظرف آب و محل ریختن آب که لازم است مباح باشد اگرچه در بعضی از
صورتها که اشاره بآن شده است در بعضی از صورتهای دیگر احوط است و باید دانستکه لازم است
ازاله کردن چیزها که مانع است از رسیدن آب در زیر آنها یا آنچه مانع است از علم بهم رسانیدن
برسیدن آب از قبیل چرک زیر ناخن و کنار چشم و مانند اینها بلکه احوط آنستکه هیچ چیز از چرک و غبار
و کثافت نباشد و همه را پیش از وضو زایل بکند والله العالم فصل سیم در بیان موجبات غسل است
یعنی چیزها که باعث واجب شدن غسل میشود بدانکه غسل بر دو قسم است اول غسل واجب است دویم
غسل مستحب است و غسل واجب بر دو قسم است اول غسلها که واجب است بالاصل یعنی در اصل شرع واجب
است بدون احتیاج که از مکلف صادر بشود چون نذر و عهد و مانند اینها دویم غسلی است که واجب
است بالعرض چون غسلی که بسبب نذر و مانند آن واجب بشود و غسل واجب بالاصل شش قسم است
اول غسل جنابت است دویم غسل حیض است سیم غسل نفاس است چهارم غسل استحاضه است
پنجم غسل مس میت است ششم غسل میت است و غسل جنابت و مانند آن مثل وضوء واجب

لغیره است علی الاصح و پیش از داخل شدن وقت عبادتی که مشروط است بطهارت چون نماز هر یک مستحب میشود
و بعد از داخل شدن وقت آن عبادت واجب میشود بوجوب موسع اگر آن عبادت موسع باشد و الا
واجب مضیق خواهد بود و غسل جنابت بتنهائی مجزی است از وضو و با سایر غسلها سوای غسل میت باید
وضو ساخته شود و اول آنستکه وضو پیش از غسل باشد پس معلوم شد که موجبات غسل شش چیز است و اما
موجب جنابت پس دو چیز است اول انزال منی است یعنی بیرون آمدن منی است از ذکر مرد و فرج زن خواه
بسبب جماع باشد و خواه غیر آن و خواه در خواب باشد و خواه در بیداری و هرگاه که علم حاصل نشود به بیرون
آمدن منی پس اگر خواب ببیند مثلا و یقین بکند که منی از او خارج شده غسل بر او واجب نیست هرگاه
مظنه بکند که منی خارج شده اولی آنستکه غسل جنابت بکند و آن غسل را گذاشته ببول کردن مثلا وضو بسازد
و نماز بکند دویم داخل کردن ذکر است تا ختنه گاه یا مقدار آن اگر سر ذکر بریده باشد در فرج زن هر چند
انزال نشود بلکه اقوی آنستکه هرگاه آن مقدار را در دبر زن یا پسر یا مرد العیاذ بالله داخل کند غسل
واجب میشود و احوط این است که بسبب وطی حیوانات نیز غسل بکند و لیکن آن غسل را بهم بزند و وضو بسازد
و نماز بکند فصل چهارم در بیان واجبات غسل است بدانکه غسل بر دو قسم است اول غسل ترتیبی است
دویم غسل ارتماسی است و غسل ترتیبی بر دو قسم است اول ترتیبی محض است و آن آنستکه غسل کننده بیرون
آب باشد و بر سر خود آب بریزد و بشوید تا بیخ گردن و قدری از دوش و اطراف آن را نیز از باب المقدمه
بشوید و هر قدر از گوش و بینی که نمایان میباشد آنها را نیز بشوید بعد از زایل کردن مانع چون
چرک و کثافت و غبار و بعد از این دوش راست را بشوید تا کف پای راست و قدری از گردن و جانب چپ را
نیز داخل کند و ناف و عورتین را در هر طرف بالتمام بشوید هر چند واجب نیست بنصف آنها اکتفا است در
هر طرف و بعد از این جانب چپ را بهمین طریق بشوید دویم ترتیبی مرکب از ترتیبی و ارتماسی است
مثل اینکه سر را بر وجه مذکور بشوید و جانب راست را احتیاطا بکف آب بریزد و با سر فرو برد و بیرون
بیاورد بقصد غسل و هم چنین جانب چپ بود و اگر سر را نیز چنین بشوید جایز است و هم چنین است

صورتها دیگر ولیکن ترتیب مخصوص اولی است و غسل ارتماسی آن است که در آب بروند بیک دفعه یا اینکه در میان آب
بایستد بعد از زایل کردن مانع و نیت بکند و بقصد غسل که خدا بر او واجب کرده است در آب فرو برود در
وجهی که آب بجمیع ظاهر بدن او برسد و واجبات غسل نیز چند امر است اول نیت است چنانکه در وضو گذشت
و نیت غسل اینکه قصد بکند که غسل جنابت میکنم از جهت رفع حدث و مباح شدن نماز واجب قربة الی الله
تا آخر غسل و حکم نیت این نیت بکند و اگر تنها قربة الی الله بگوید نیز کافی است چنانکه در وضو گذشت
دوم شستن سر و گردن است چنانکه مذکور شد و باید دانست که واجب است در غسل جاری ساختن آب را
در زیر موی سر و ریش و مانند اینها سیم شستن جانب راست است و چنانکه گذشت چهارم شستن
جانب چپ است بطریقی که ذکر شد پنجم تخلیل کردن و رسانیدن آب است در زیر مو و مانند آن ششم
اینکه محافظت نفس خود بکند که در اثناء غسل از او حدث صادر نشود و الا آن غسل کافی نیست بلکه
اگر آن غسل غسل جنابت است نیز واجب است اعاده غسل علی الاصح و اگر غیر غسل جنابت باشد آن غسل را اتمام
باید بکند و بعد از آن باید وضو بسازد و احوط اینست که در جمیع غسلها غسل را اتمام بکند و باز غسل دیگر بکند
و بعد از آن بول بکند یا حدث دیگر واقع بسازد و وضو بسازد و نماز بکند هفتم اینکه در حال اختیار
خود مباشر غسل شود و در کنجی است و شستن بدن شود و اگر مضطر شود غیر او او را غسل بدهد هشتم
اینکه ترتیب میان سه عضو را مراعات بکند در غسل ترتیبی باین طریق که اول سر و گردن را بشوید و
بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را نهم اینکه آب غسل پاک و پاک کننده باشد
و محل غسل که تمام بدن است نیز پاک باشد از نجاسات دهگانه دهم اینکه آب غسل مباح باشد
و غصبی و حکم غصبی نباشد بر وجهی که مذکور شد یازدهم اینکه جاری بسازد آب را بر محل شستن هر چند
به نحو قلیل باشد دوازدهم اینکه مکان غسل و ظرف و محل ریختن آب مباح باشد بر وجه وجوب
در بعضی از صورتها و احتیاط در بعضی دیگر چنانکه گذشت فصل پنجم در بیان بعضی از احکام
حیض است و در این فصل چند مطلب است مطلب اول اینکه خون حیض خونی است که بمصلحت

غالبا

غالباً از برای غذای طفل در شکم و مبدل شدن بشیر بعد از وضع حمل از برای غذای او خلق شده است و آن منشأ
اسباب وضو و غسل معروف است و در غالب اوقات سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ و تازه که دارنده است و هرگاه خون حیض
مشتبه شود بخون بکارت پس بنا بر حدیث معتبر که اکثر اصحاب بنا بر آن گذاشته اند باید قدری پنبه را داخل فرج نماید
و قدری از زمان صبر بکند و بعد از آن آنرا بیرون بیاورد پس هرگاه خون باطراف پنبه آلوده شده و داخل آن نشده باشد
خون بکارت است و اگر داخل آن پنبه شده است خون حیض است و اگر مشتبه بخون زخم شود پس مقتضای روایت مشهوره اینست که
آن زن باید بر پشت بخوابد و پاهای خود را بلند بکند و انگشت میانه را داخل فرج بکند پس اگر خون از جانب چپ
بیاید آن را حیض بدانند و اگر از جانب راست بیاید آن را خون زخم بدانند و بعضی بر عکس گفته اند و اگر احتیاط عبادات شود
بجا آورد و بعد از منقطع شدن روزه ها را اعاده بکند بهتر است مطلب دوم در بیان شرائط خون حیض است و آن چند امر است
اول اینکه آن خون پیش از نه سالگی نباشد دوم اینکه آن خون بعد از زمان یائس که زنان در آن زمان مأیوس میشوند از حمل
برداشتن نباشد که آن خون حیض نیست بلکه خون استحاضه است و علماء خلاف کرده اند که یائس در چه وقت حاصل میشود
بعضی گفته اند که بعد از پنجاه سالگی است در جمیع زنان و بعضی گفته اند که بعد از شصت سالگی است در جمیع زنان و بعضی گفته اند
که زنانیکه از جمله سادات و طایفه قریش نباشند زنان یائس ایشان بعد از شصت سالگی است که بعد از آن دیگر
حیض نمی بینند و غیر ایشان بعد از پنجاه سالگی مأیوس میشوند و بعضی طایفه نبطیه را ملحق بطایفه سادات قریشیه کرده اند
و اولی مراعات احتیاط است باین طریق که بعد از پنجاه سال و پیش از شصت سال همه ایشان در زمان عادت
عمل استحاضه نمایند و به نیت قربت عبادات را بجای آورند و بعد از عادت عمل حیض نیز نمایند و روزه را اعاده
نمایند هر چند قول سیم خالی از قوت نیست بلکه در نهایت قوت است سیم اینکه آن خون کمتر از سه روز نباشد
چهارم اینکه آن خون بیشتر از ده روز نباشد پنجم اینکه باید میان دو حیض ده روز یا بیشتر فاصله شده باشد
ششم اینکه باید آن خون بنا بر مشهور در سه روز متوالی باشد باین طریق که در جمیع اوقات سه شبانه روز
هرگاه کهنه را بگذارد آلوده بخون بشود و بعضی گفته اند که کافی است بودن در هر روزی در یک زمان و بعضی
گفته اند که کافی است که در اول زمان روز اول باشد و آخر روز آخر باشد و یک جزو از اجزاء روز میانه باشد.

و بعضی متوالی بودن را شرط ندانسته اند و گفته اند که هرگاه در مجموع ده روز سه روز خون ببیند کافی است
و اول اقوی است بلی بعد از سه روز متوالی ضرور نیست که متوالی خون ببیند بلکه اگر گاهی ببیند تا روز ده
همه حیض میباشد اگر معلوم نشود که خون غیر حیض است چون جراحت بلکه هرگاه بعضی ازین روزها پاک باشد
نیز حکم حیض باقی است هفتم آنکه آن خون باید در حال حمل نباشد بنا بر قولی و این مشهور میان سنیها است
چنانکه حکایت شده و بعضی گفته اند که بعد از ظاهر شدن حمل حیض نیست و پیش ازین حیض است و مشهور
میان شیعه اینستکه شرط نیست حمل نداشتن بلکه حیض با حمل جمع میشود خواه حمل ظاهر شده باشد و خواه
ظاهر نشده باشد و این اظهر و اقوی است مطلب سیم در بیان اقسام حیض است که بسبب آن زنان حیض
بیننده چند قسم میشود بدانکه زنانی که خون می بینند چند قسم میباشند اول مبتدئه بکسر دال یا
فتح آن و آن زنی است که تازه حیض دیده باشد دوم ذات العاده است و آن زنی است که دو مرتبه پشت
سر هم و موافق بودن حیض ببیند باین طریق که در یکماه مثلا خون حیض ببیند و در ماه دیگر نیز مثل آن
خون حیض ببیند خواه ذات العاده وقتی و عددی هر دو باشد مثل اینکه در اول ماه پنج روز مثلا حیض
ببیند و در اول ماه دوم نیز پنج روز حیض ببیند و خواه ذات العاده وقتی تنها باشد مثل اینکه در اول
ماه اول پنج روز مثلا حیض ببیند و در اول ماه دوم شش روز یا بیشتر حیض ببیند و خواه ذات
العاده عددی تنها باشد مثل اینکه در اول ماه اول پنج روز مثلا حیض ببیند و در آخر ماه دوم یا میان
آن مثلا نیز پنج روز حیض ببیند و فرقی نیست میان اینکه عادت حاصل شود از آمدن خون و
قطع شدن آن یا آنکه حاصل شود بسبب تمیز دادن خون حیض را از غیر آن بسبب صفات حیض که
گذشته است سیم مضطربه است و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده باشد خواه وقت
و عدد هر دو را فراموش کرده باشد که آن را مضطربة الوقت و العدد گویند یا اینکه وقت تنها را فراموش
کرده باشد که آن را مضطربة الوقت گویند یا اینکه عدد تنها را فراموش کرده باشد که آن را مضطربة العدد
گویند و یا آنکه عادت برقرار نداشته باشد باین طریق که گاهی پنج روز در اول ماه حیض ببیند و

وگاهی

وگاهی هفت روز در آخر ماه دیگر مثلا حیض ببیند و این نیز گاهی مضطربة الوقت و العدد میباشد و گاهی مضطربة
الوقت و گاهی مضطربة العدد مطلب چهارم در احکام حیض است بدانکه احکام حیض چند امر است اول
آنکه لازم است که حائض بعد از حاصل شدن و ثابت شدن حیض ترک نماز و روزه نماید اما ذات العاده
وقتیه و عددیه یا وقتیه تنها پس بمحض دیدن خون ترک نماز و روزه را باید بکند اگر در وقت عادت خون
ببیند بلکه بعضی گفته اند که اگر یکروز یا دو روز پیش از عادت یا بعد از عادت نیز خون ببیند نیز بمحض دیدن
ترک عبادت میکند و این اقوی است و اما مبتدئه و مضطربه پس در اینها خلاف است بعضی گفته اند که اینها
نیز بمحض دیدن خون خواه بصفت حیض باشد و خواه نباشد بنا بر حیض میگذارد و ترک عبادت میکنند
و این قول مشهور میان علماء است چنانکه حکایت شده و بعضی گفته اند که ترک نماز و روزه نمیکنند تا اینکه
سه روز بگذرد و اول اصح است ولیکن اگر بقصد احتیاط عبادات را بطریقی که مستحاضه می بیند بجا
آورند و بعد از این روزه را قضا کنند اولی است دوم آنکه هرگاه خون پیش از ده روز قطع شود
و هم حیض ذات العاده عددیه واجب است که استبراء کند باین طریق که پنبه را داخل در فرج خود کنند
بعد از زمانی بیرون آورند پس اگر آلوده بخون بیرون بیاید غسل نکنند و الا غسل بکنند و بهتر اینستکه
پای چپ خود را بر دیوار تکیه بدهند و بدست راست کهنه را داخل فرج نمایند و بعد از آن بیرون بیاورند
و ملاحظه نمایند که آلوده بخون است یا نه پس اگر آلوده نیست غسل واجب است سیم آنکه خون اگر مستمر
باشد و از ده روز تجاوز کند پس اگر آن زن صاحب عادت است بر وجهیکه مذکور شد رجوع میکند بعادت خود
پس اگر عادت در وقت و عدد هر دو داشت در مثل همان وقت و عدد بنا را بر حیض میگذارد خواه در
آن وقت و عدد خون بصفت حیض باشد و در ما بقی نباشد یا اینکه در ما بقی نیز باشد یا اینکه در هیچ وقت
بصفت حیض نباشد و اگر در زمان عادت بصفت حیض نباشد مثل اینکه خون زرد و سرد باشد و پیش
از عادت یا بعد از عادت بصفت حیض باشد و میان ایشان اقل طهر که ده روز است فاصله نشود
پس اگر در ترجیح عادت بر صفت باین معنی که عمل بمقتضای عادت بکند و زمان عادت را حیض قرار

به هر دو اعتبار بصفت حیض نکند یا عکس این که ترجیح بدهند صفت حیض را بر عادت یا اینکه مخیر باشد خلاف است و صحیح
قول اول است که قایل بتقدیم عادت بر صفت باشد و اگر میان عادت و خونی که بصفت حیض است ده روز فاصله
بشود پس احوط اینستکه در زمان صفت حیض بطریق استحاضه عمل نماید و در اخر آن غسل حیض نیز بکند و روزه
آن زمان را اعاده نماید و اما مبتدئه پس در صورت مذکوره که خون از ده روز بیشتر بیاید ملاحظه صفات حیض که
مذکور شد میکند و بسبب آنها امتیاز میدهد میان خون حیض و خون استحاضه و در زمانیکه خون بصفت حیض است عمل
حیض را میکند و در ما بقی عمل استحاضه را میکند بر وجهیکه خواهد آمد و اگر امتیاز بصفات حیض ممکن نشود ملاحظه
عادت اهل و عشیره خود میکند اگر همه آنها یک عادت باشند و احوط اینستکه اعتبار نکنند اتحاد بلد را با آنهم
که از اهل یک شهر دیگری باشند و اگر از اهل یک بلد دیگری نباشند و لیکن موافق طریق حدیث که خواهد آمد
باشند بانطریق عمل نماید و الا عمل بر وجه احتیاط نماید بانطریق که در زمان عادت خویشان خود بطریق استحاضه
عمل نماید و در اخر آن غسل حیض نیز بقصد قربت بکند و روزه های زمان عادت ایشان را اعاده نماید و بطریق
روایت نیز عمل بکند و هم چنین اگر از برای هم سران او عادتی باشد بر وجه مذکور احتیاط بکند و اگر هیچیک از اینها
ممکن نشود بانطریق که خویش و عشیره یا هم سر نداشته باشد یا اینکه داشته باشد و لیکن ایشان موافق نباشند
در عادت بلکه مختلف باشند یا اینکه آنها نیز مضطربه باشند باید بطریق روایت که در این باب وارد شده است
عمل نماید و در آن اختلاف بسیار است و بهتر اینستکه در هر ماهی هفت روز را حیض قرار بدهد و ما بقی را استحاضه
و اما مضطربه پس در صورت تجاوز نمودن خون از ده روز ملاحظه صفات حیض و استحاضه را میکند پس اگر
تمیز داد میان حیض و استحاضه بسبب صفت حیض بمقتضای آن عمل میکند و الا بطریق روایت که مذکور شد
عمل میکند و احوط و اولی اینستکه او و مبتدئه هفت روز اول هر ماه را حیض قرار بدهند نه وسط و اخر آنها را
و باید دانستکه اینها در وقتی است که مضطربه هیچ عادت نداشته باشد یا داشته باشد و لیکن وقت حیض
و عدد آن هر دو را فراموش کرده باشد که آن را متحیره گویند و اگر وقت را فراموش کرده باشد و عدد
آن را بداند بهتر نیز اینستکه آن عدد را در اول هر ماه حیض قرار بدهد و اگر عدد را فراموش کرده باشد

و وقت آن را

و وقت آن را فی الجمله بداند پس اگر اول آن وقت را بداند آن روز را اول حیض قرار میدهد
و شش روز دیگر بعد از آن را نیز حیض قرار میدهد و اگر آخر آن را بداند آن روز را که آخر دانسته
آن را با شش روز پیش را حیض قرار میدهد و اگر یک روز از وسط را که جزم داشته باشد
سه روز از پیش و سه روز از پس را با او ضم میکند و مجموع هفت روز را حیض قرار میدهد
و اگر دو روز از وسط حقیقی را یا جزم داشته باشد دو روز از پیش و دو روز از پس را نیز حیض قرار میدهد
و احتمال دارد که لازم باشد که از پیش و سه روز از پس یا چهار روز از پیش و چهار
روز از پس را حیض قرار بدهد و اگر وسط را فی الجمله علم داشته باشد یک روز از
پیش و یک روز از پس را حیض قرار میدهد و بمقتضای روایت سابقه باقی ایام را
از پیش یا از پس یا به تبعیض حیض قرار میدهد و اگر سه روز را الیقین داشته باشد
و ندانسته باشد که تمام اوقات حیض همین مقدار بود یا بیشتر بود و آن سه روز اول
بود یا وسط یا آخر آنرا با چهار روز از پیش یا از پس یا به تفریق حیض قرار میدهد و بعضی
گفته اند که در هر احتمال قطع شدن خون حیض است باید عمل حیض و استحاضه هر
دو را بکند باین طریق که در جمیع اوقات عمل استحاضه را بکند و در زمان احتمال قطع شدن
حیض ص خون عمل حیض را نیز بکند و این احوط است چهارم از احکام آنست که اگر زن حایض ذات
العادت باشد و خون او از عادت او تجاوز بکند استظهار میکند باین طریق که دو روز
یا سه روز اگر از ده نگذرد ترک عبادت میکند تا امر او ظاهر بشود و حال او و بعد از آن عمل
استحاضه را میکند پس اگر خون از ده نگذشته است مجموع آن حیض است و روزه ها
زمانی را که عمل استحاضه کرده است نیز قضا میکند و اگر از ده بگذرد احوط این است که
الشک ص عبادت زمان استظهار را نیز اعاده بکند پنجم آنکه حرام است بر زن حایض نماز کردن و
روزه گرفتن و طواف کردن و مکث کردن در مسجدها و داخل شدن مسجد مکه و مدینه

وکذاشتن چیزی را در مسجدها و خواندن سوره سجده دار کلاً یا بعضاً و دست کردن خط
قرآن مجید ششم آنست که حرام است بر شوهر آن زن که مقاربت کند با او با علم و شعور و عمد در فرج
که موضع آمدن خون است و بعضی جماع کردن در دبر را نیز حرام دانسته اند و این احوط است
و ظاهر این است که اگر زن بگوید که من حایض میباشم و محل تهمت نباشد حرف او
معتبر است و هر گاه شوهر بر وجه معصیت مقاربت بکند بعضی گفته اند که واجب است کفاره
دادن باین طریق که اگر در اول حیض باشد یک دینار که یک مثقال شرعی طلای
سکه زده که هیجده نخود است بدهد و اگر در میان حیض باشد نصف آن را بدهد و اگر
در آخر آن باشد چهار یک آن را بدهد و این احوط است هفتم آنکه صحیح نیست طلاق
دادن زن حایض اگر مدخوله باشد و شوهر او حاضر یا در حکم حاضر باشد و حمل ظاهر
نداشته باشد هشتم آنستکه که مستحب است که زن حایض در وقت هر نماز وضو بسازد
و بقدر نماز در نمازگاه خود ذکر بکند نهم آنستکه مکروه است که زن حایض خضاب بکند
و غیر سوره سجده دار از قرآن بخواند یا آنکه بردارد قرآن را یا آنکه دست بحاشیه و بین
سطور آن بکند یا آنکه شوهر او از او تمتع ببرد در میان ناف و زانوی او یا آنکه با او مقاربت
بکند بعد از قطع شدن خون و پیش از غسل کردن و بعضی این را حرام دانسته اند دهم
آنستکه اگر بقدر وقت نماز گذشته باشد و آن زن در اول وقت نماز را با امکان
نکرده باشد و بعد از آن حیض دیده باشد یا آنکه از آخر وقت بقدر غسل و وضو و تمام نماز
یا یک رکعت آن باقی مانده باشد و او در آن سه وقت با امکان نماز نکرده باشد لازم
لازم است که قضای آن را بجای بیاور و یازدهم آنستکه واجب است قضای روزه
که در زمان حیض افطار کرده است و اما قضای نماز پس واجب نیست دوازدهم آنستکه
که بعد از قطع شدن خون و یقین بهم رسانیدن به بودن آن بر وجهی که گذشت

واجب

واجب است غسل کردن مثل غسل جنابت چنانکه خواهد آمد و کور این غسل و وضو نیز
لازم است چنانکه گذشت و احوط آنستکه وضو را مقدم بدارد بر غسل والله العالم
فصل ششم در بیان بعضی از احکام استحاضه است و در این فصل نیز چند مطلب است
مطلب اول در بیان کیفیت شناختن خون استحاضه است بدانکه خون استحاضه
در اغلب اوقات زرد است و سرد است و تنک و روان است و پیش از سن بلوغ و
بعد از زمان یائس که بیان آن گذشت استحاضه است اگر چه بصفت خون حیض
باشد مطلب دوم در بیان اقسام استحاضه است بدانکه استحاضه بر سه قسم است
اول قلیله است و آن خونیست که روی کهنه را آلوده بکند و توی آن داخل نشود دوم
متوسطه است و آن خونی است که داخل کهنه بشود و از آن بیرون نیاید و روان نشود
سیم کثیره است و آن خونیست که از کهنه بیرون بیاید و روان بشود مطلب سیم در بیان
بعضی از احکام خون استحاضه است بدانکه لازم است بر زنیکه استحاضه قلیله ببیند
بدل کردن پنبه یا پاک کردن آن و وضو ساختن از برای هر نمازی و اگر استحاضه
متوسطه باشد لازم است که علاوه بر این تغییر دادن کهنه است که بر روی پنبه است
و یک غسل از برای نماز صبح و اگر استحاضه کثیره باشد علاوه بر آنها از برای ظهر و
و عصر یک غسل نیز میکند و از برای نماز شام و خفتن نیز یک غسل دیگر میکند اگر
آن خون را بعد از غسل اول و پیش از غسل دوم نیز ببیند و بعد از غسل حکم زنان پاک
را دارد و واجب است که بقدری که امکان خود داری بکند که خون از او بیرون نیاید
مثل کسی که ناخوشی شکم روی یا سلسل بول داشته باشد والله العالم
فصل هفتم در بیان بعضی از احکام نفاس است و در این فصل نیز چند مطلب است
مطلب اول در بیان شناختن کیفیت خون نفاس است بدانکه خون نفاس

خونی است که در حال ولادت طفل یا بعد از ان بیاید مطلب دوم در بیان حد آن
آنست بدانکه از برای خون نفاس در جانب کمی حدی نیست بلکه ممکن است که در
یکلحظه نیز باشد و اما در جانب زیادتی پس در ان خلافست و اظهر و اشهر آنست
که از ده بیشتر نیست و اگر آن زن نفاس بیننده صاحب عادة باشد در حیض ابقد
عادت حیض خود را نفاس قرار میدهد و اگر خون بعد ازین نیز بیاید استظهار میکند بر
وجهیکه گذشت و بعد ازین عمل استحاضه میکند چنانکه مذکور شد مطلب سیم در بیان بعضی
از احکام آنست بدانکه احکام زن نفاس بیننده مثل احکام زن حایض است چنانکه گذشت احکام م
حتی در غسل والله العالم فصل ششم در بیان حکم مس میت است بدانکه غسل واجب میشود
بسبب دست کردن انسانیکه مرده باشد و سرد شده و او را غسل تمام نداده باشند
یا آنکه غسل او صحیح نباشد مثل اینکه غسل دهنده کسی باشد که جایز نباشد غسل دادن
او ان میت را چون کافر و مانند ان یا آنکه ان میت کافر باشد و این در وقتیست
که ان میت شهید نباشد و معصوم نباشد و او را تیمم نداده باشند در صورت
تعذر غسل زیرا که دست کردن این باعث غسل نمیشود مثل دست کردن مسلمانی
که او را غسل صحیح تمام داده باشند چنانکه سبب وضو نیز نمیشود چنانکه گذشت
و اما در صورتیکه غسل صحیح تمام نداده باشند و شهید و معصوم نباشد پس دست
کردن آن بعد از مردن و سرد شدن باعث غسل میشود چنانکه باعث وضو نیز
میشود و علی الاصح و هم چنین دست کردن پاره از میت یا زنده که با استخوان و گوشت و پوست
باشد چون دست و پای ایشان احوط این است که از برای دست کردن استخوان
خالی نیز غسل بکند فصل نهم در بیان حکم غسل میت است بدانکه مردن انسان باعث غسل دادن میشود و تفصیل ان خواهد آمد و باید دانست که هرگاه یکی از نسبی

وضو

وضو یا غسل حاصل نشود و وضو و یا غسل ممکن نباشد به سبب نبودن آب یا ضرر رسا
نیدن ان و مانند اینها واجب است تیمم کردن بدل هر یک از وضو و غسل که ممکن
نیست بان طریقی که خواهد آمد والله العالم فصل دهم در بیان واجبات تیمم است میشود
بدانکه تیمم واجب می شود بسبب چیزهائیکه که باعث شدن وضو و غسل میشوند
در صورتیکه وضو و غسل ممکن شرعی نباشد چنانکه بسبب انکه از استعمال آب
مانع داشته باشد هر چند بسبب ضرر کردن استعمال ان باشد یا اینکه وقت تنگ
باشد از استعمال آب از برای وضو و غسل چنانکه بسبب نذر و مانند ان واجب
میشود و واجبات تیمم چند امر است اول نیت است بر وجهیکه مذکور شد مقارن
بازدن دست را بر خاک و مانند ان دوم زدن باطن کف هر دو دست است
بر خاک و مانند ان و اگر از باطن ممکن نباشد پشت هر دو کف یا یک کف را بر زمین
میزند و هرگاه زدن کف بر زمین ممکن نباشد پیشانی را بر زمین میزند و میکشد
سیم مسح کشیدن پیشانی و دو جبین است بباطن مجموع دو کف از رستنگاه موی
سر تا طرف فوقانی بینی و اگر تا سر بینی مسح بکشد احوط است چهارم مسح
کشیدن پشت دست راست است بشکم کف دست چپ از بند دست تا سر انگشتان
پنجم مسح کشیدن پشت کف دست چپ است از بند دست تا سر انگشتان
بشکم کف دست راست ششم این است که زائل کند چیزی را که مانع است
از رسیدن شکم کف دست به پشت کف دست دیگر چون انگشتر و مانند ان
هفتم این است که مراعات ترتیب بکند باین طریق که اول دست بر زمین بزند
و بعد ازین مسح پیشانی بکشد و بعد ازین مسح پشت کف دست راست بکشد
و بعد ازین پشت کف دست چپ هشتم موالات است یعنی پی در پی بجا

آوردن این فعلها را بر وجهیکه هیچ فاصله نشود میان آنها نهم این است که خاک پاک
باشد و همچنین محل تیمم دهم اینستکه خاک مباح باشد و غصبی و حکم غصبی نباشد
یازدهم اینستکه مکان تیمم مباح باشد بر وجهیکه در وضو گذشت دوازدهم اینستکه
در تیمم بدل از وضوء دست را یکدفعه بر زمین بزند از برای مسح پیشانی و دستها و در تیمم
بدل از غسل دست را دو دفعه بر زمین بزند یکدفعه از برای مسح پیشانی و یکدفعه از برای
مسح پشت دستها علی الاصح و احوط این است که از برای وضوء دو تیمم بکند یکی یک
ضربت که واجب است و یکی دو ضربه که احتیاط است و از برای تیمم بدل از غسل نیز
دو تیمم بکند یکی دو ضربه که واجب است و دیگری یک ضربه که از بابت احتیاط است
و باید دانستکه اگر مانع از وضو یا غسل ممکن باشد که در آخر وقت زائل شود اقوی
این است که لازم است تاخیر انداختن تیمم را تا آخر وقت بلکه احوط این است که
در جمیع صورتها تاخیر بیندازد و ایضا باید دانستکه سزاوار است عند الاختیار و
وا الامکان تیمم بخاک پاک مباح هر چند بسبب جمع کردن غبار باشد بر وجهیکه
آن خاک بکوبند یا اینکه گل را خشک بکنند و مانند مالیدن و اگر ممکن نشود بر روی
سنگ تیمم بکنند هر چند هیچ خاک نداشته باشد و اگر ممکن نشود بغباری که بر روی
نمد و یال اسب و مانند اینها است تیمم بکند و اگر ممکن نشود بر روی گل تیمم بکند و
اگر ممکن نشود احوط این است که بر روی برف تیمم بکند فصل یازدهم در بیان
احکام اموات است و در این حدیقه چند مطلب است مطلب اول در احکام
حال احتضار و جان کندن است بدانکه باید در حال احتضار میت را رو به
قبله بکنند باین طریق که بر پشت بخوابانند در روی او و باطن دو پای او را
بسمت قبله بکنند و مستحب است که او را بر نمازگاه او نقل بکنند و تلقین م

و انا دیتی

شهادتین بکنند و وادارند که اقرار بکند به پیغمبر و ائمه علیهم السلام و بخوانند کلمات
فرج را که آن این است لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم
والحمد لله رب العالمین و نیز مستحب است که چشمهای او را بهم بیاورند و دستهای او را
بسمت پهلوهای او دراز کنند و او را بعد از مردن به پوشانند و در وقت جان
کندن تلاوت قران در نزد او نمایند خصوصا یس و و الصافات را و اگر در شب
بمیرد چراغ در نزد او روشن بکنند و شیعیان را خبر بعد از مردن بکنند و تعجیل در
برداشتن او نمایند مگر در صورتیکه اشتباه در مردن او بهم برسد که در این صورت
صبر میکنند تا یقین بمردن او بهم حاصل شود مطلب دوم در احکام غسل دادن میت است
و آن چند امر است اول آنکه واجب است که ازاله نجاست غیر از نجاستی که از
جهت مردن حاصل شده است نماید دوم آنکه باید بپوشانند عورت او را از
نامحرم سیم آنکه باید او را غسل بدهند باب سدر باین طریق که قدری سدر در
میان آب بریزند بر وجهیکه صادق باید که آب مصاحب است با سدر و آب
از آب مطلق بودن بیرون نبرد و باید که برگ سدر را بکوبند یا آنکه آنرا نرم بکنند
و در میان آب بریزند و جایز نیست که کف سدر با آب خشن ده از سدر را در میان
آب بریزند و بان اکتفا نمایند و بعد از این نیت بکند که غسل میدهم این میت را
باب سدر واجب قربة الی الله و بعد از این سر و گردن میت را بشویند و بعد از
آن جانب راست را و بعد جانب چپ را مثل غسل جنابت که بطریق ترتیب
باشد و باید که چیزهائی که مانع میباشد از رسیدن آب بتن میت از جمیع
پوست یا از غسل بهم رسانیدن آب پیش از غسل زائل بکنند چهارم غسل دادن

با آبی است که مخلوط شده باشد بقدری از کافور بر وجه مذکور و احوط آنست که از نصف مثقال
کمتر نباشد پنجم غسل دادن با آب خالص است بطریق مذکور و باید که در هر یک از
غسل های سه گانه نیت جداگانه نماید و اگر ریزنده آب غیر برگرداننده میت باشد
باید ریزنده آب نیت بکند و بهتر این است که برگرداننده نیز نیت بکند ششم آنکه
احوط آنست که میت را وضو بدهند هفتم آنکه هرگاه از غسل دادن خوف از هم
پراکنده شدن اجزاء او داشته باشند او را تیمم بدهند هشتم آنکه هرگاه سدر
و کافور یا یکی از آنها ممکن [illegible] عوض آنها با آب خالص باید غسل بدهند و همچنین
اگر میت هیچ وصیت نکند و [illegible] دیگر از مال خود سدر و کافور ندهد زیرا که ظاهر این است
که در این صورت نمیتوان از مال میت سدر و کافور خرید نهم آنکه باید غسل دهنده مثل میت
باشد در زن بودن و مرد بودن مگر در زن و شوهر که هر یک میتوانند دیگری را غسل
بدهند و بهتر این است که از پس پرده غسل بدهند همچنانکه احوط این است که سایر محرمها هم
دیگری را از پس پرده غسل بدهند دهم آنکه مستحب است که میت را بر روی تخته بلند یا مانند
آن بگذارند و روی او و پای او بسمت قبله باشد و بر روی او چیزی قرار دهند که او را
سایه بیندازد و به پوشانند و پهلوی لباس او را پاره کنند با اذن ورثه اگر
احتیاج بآن باشد و جامه او را از جانب پای او بیرون بیاورند و انگشتان او را آرامی
بمالند اگر ممکن باشد و هر یک از عضوهای او را در هر یک از غسلها سه دفعه بشویند و غسل
دهنده در جانب راست میت بایستد و گودالی بکنند که آب غسل در آنجا جمع شود
و بعد از فارغ شدن از غسل بدن میت را بجامه خشک بکنند و مکروه است نشانیدن
میت و چیدن ناخنهای میت و شانه کشیدن موی میت و بریدن و کندن آن و
میت را میان دو پا قرار دادن و رها کردن آب غسل را در جائی که مهیا است

از برای

از برای بول و غایط مطلب سیم در احکام کفن کردن میت است و آن نیز چند چیز است
اول آنکه اجزاء واجبه کفن سه پارچه میباشد که یکی از آنها لنگ است که باید میان
ناف و زانو را بپوشاند و بهتر این است که با ذقن و رشته یا مانند آن سینه و پا را نیز بپو
شاند و یکی دیگر از آنها پیراهن است که باید تا نصف ساق برسد و افضل این است
که تا قدم باشد و یکی دیگر ازار است که آنرا لفافه و سرتاسری گویند که باید جمیع بدن را عرضاً
و طولاً بپوشاند هر چند بر وجه دوختن باشد دوم آنکه باید [illegible] جمله چیزهائی باشد
که جایز باشد از برای مردان نماز کردن در آن در حال اختیار سیم آنکه واجب است
که سجده گاه هفتگانه میت را که آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و سر دو انگشت
بزرگ پا است کافور بمالند بر وجهیکه صادق باید مالیدن کافور چهارم آنکه مستحب است
که از برای میت یک خرقه دیگر زیاد کنند که آنرا ران پیچ مینامند و درازی آن سه ذراع و
نصف و پهنای آن یک وجب و از برای او عمامه قرار دهند که بآن صورت عمامه
حاصل شود و دو طرف آن را از زیر حلق بیرون آورند و بر روی سینه میت اندازند
و از برای زن مقنعه و پستان بند قرار دهند و بر روی عورت هر یک از زن و مرد قدری
پنبه گذارند و مستحب است که اجزای کفن از پنبه باشد و سفید باشد و به تربت سید
الشهداء علیه الف التحیة والثناء بر پیراهن و لفافه او شهادتین و اقرار بائمه علیهم السلام
بنویسند و تصریح باسم هر یک بکنند و باسم میت نیز تصریح بکنند باین طریق که
فلان یشهد ان لا اله الا الله تا آخر و نیز مستحب است که با میت جریدتین قرار دهند
که از چوب درخت خرما یا سدر یا بید یا درخت تر دیگر باشد و بقدر یک وجب یا
بقدر استخوان ذراع باشد و یکی از آنها را بر بدن او از جانب راست بر روی تر
قوه که آن استخوانیست که متصل بگردن گذارند و دیگری را میان پیراهن و سرتاسری

در جانب چپ برابر ترقوه بگذارند و نیز مستحب است که کفن را از خیاطه همان کفن بدوزند مطلب چهارم در بیان نماز میت است که انرا نماز جنازه مینامند وکیفیت ان بر وجه مشهور این است که نماز کننده نیت میکند که نماز میکنم بر این میت حاضر واجب قربة الی الله و بعد از ان الله اکبر میگوید و بعد ازین میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و اشهد ان محمدا صلی الله علیه واله عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون والمشرکون پس میگوید الله اکبر و بعد ازین میگوید اللهم صل علی محمد وال محمد و بارک علی محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد وتفضل علی محمد وال محمد افضل ما صلیت وبارکت وترحمت وسلمت علی ابرهیم وال ابرهیم فی العالمین انک حمید مجید وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین پس الله اکبر میگوید و بعد ازین میگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات وتابع بیننا وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات وولی الحسنات یا ارحم الراحمین انک علی کل شئ قدیر پس میگوید الله اکبر و بعد ازین میگوید اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدک وابن عبدک وابن امتک وقد قبضت روحه الیک وقد احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه نزل بک وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم من ظاهره الا خیرا وانت اعلم بسریرته منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته واغفر لنا وله اللهم احشره مع من یتولاه ویحبه وابعده ممن یتبرء ویبغضه اللهم الحقه بنبیک وعرف بینه وبینه وارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین اللهم اکتبه عندک فی اعلا علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین واجعله من رفقاء محمد واله الطاهرین وارحمه وایانا برحمتک یا ارحم الراحمین پس میگوید الله اکبر و خارج از نماز میشود و اگر میت

سنی باشد

واگر میت سنی باشد بجای دعای آخر بگوید اللهم املا جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب واگر میت مستضعف باشد که امام را نشناسد و دشمنی نیز نداشته باشد بجای آن دعا بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم واگر میت مجهول الحال باشد بگوید اللهم ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه واگر میت نابالغ باشد واز اولاد شیعه اثناعشری باشد بگوید اللهم اجعله لنا ولابویه سلفا وفرطا واجرا واگر میت زن باشد بجای هذا المسجی تا آخر بگوید هذه المسجاة امتک وابنة امتک وقد قبضت روحها الیک وقد احتاجت الی رحمتک وانت غنی عن عذابها نزلت بک وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم من ظاهرها الا خیرا وانت اعلم بسریرتها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها وان کانت مسیئة فتجاوز عن سیئاتها واغفر لنا ولها اللهم احشرها مع من تتولاه وتحبه وابعدها ممن تتبرء وتبغضه اللهم الحقها بنبیک وعرف بینها وبینه وارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین اللهم اکتبها عندک فی علیین واخلف علی عقبها فی الغابرین واجعلها من رفقاء محمد واله الطاهرین وارحمها وایانا برحمتک یا ارحم الراحمین مطلب پنجم در بیان احکام دفن کردن میت است بدانکه واجب است که میت را پنهان کنند در زمین بر وجهی که جسد محفوظ باشد از جانوران و بوی آن بیرون نیاید و آنچه که از او جدا شده است از قبیل مو و مانند ان باید همراه گذاشته شود و نیز واجب است که میت را در پهلوی راست در میان قبر بخوابانند بر وجهی که روی میت بسمت قبله باشد و همچنین واجب است این دو امر در طفلی که سقط شده باشد و چهار ماه را کامل کرده باشد و اگر کمتر از چهار ماه باشد احوط آنست که در خرقه بپیچند و دفن کنند و همچنین اعضائی که از زنده جدا شده باشد و مستحب است چند امر اول تشییع جنازه باین طریق که عقب آن یا یکی از دو طرف آن راه روند دوم آنکه قبر بقدر یک قامت باشد یا آنکه تا دوش باشد سیم آنکه در جانب قبله گو دالی قرار بدهند که میت را در انجا بخوابانند چهارم آنکه

بندهای کفن را باز کنند و سر میت را برهنه کنند پنجم یا برهنه شدن آنکس است که در میان قبر می رود تا آنکه
میت را بخاک بسپارد ششم آنکه آنکس از جمله ارحام نباشد مگر آنکه میت زن باشد هفتم اگر میت مرد باشد آنکه
او را پیش از داخل کردن در قبر در جانب پای قبر بگذارند و اگر زن باشد پیش روی قبر بگذارند هشتم
آنکه میت را پیش از داخل کردن در قبر دو مرتبه بر زمین بگذارند که در مرتبه سیم داخل در قبر کنند نهم
آنکه اگر میت مرد باشد سر او را اول داخل قبر کنند بر وجهیکه سرازیر باشد و اگر زن باشد از پهلو
او را داخل قبر کنند دهم آنکه با میت قدری از تربت سید الشهدا علیه السلام بگذارند یازدهم آنکه میت را
ولی میت یا کسی که ماذون است از جانب او تلقین کند باین طریق که دست خود را زیر دوش راست او بگذارد
و دست چپ را بالای دوش چپ او و حرکت تندی بدهد و بگوید الله ربک و محمد نبیک و الاسلام
دینک و علی ولیک و امامک دوازدهم آنکه هر یک از امامان را نام برد تا آخر ایشان و بعد از این
نیز تلقین کند سیزدهم آنکه بر روی میت خشت یا مانند آن بگذارند که خاک بر روی او نریزد چهاردهم
آنکه آنکس که میت را بخاک سپرده است از جانب پای او بیرون بیاید پانزدهم آنکه کسانیکه حاضرند
سوای ذوی الارحام از پشت کف دست خاک بریزند و بگویند انا لله و انا الیه راجعون شانزدهم آنکه
از غیر خاک قبر در میان قبر نریزند هفدهم آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت باز کرده بلند کنند هجدهم
آنکه برای قبر چهار گوشه قرار دهند هجدهم آنکه بر روی قبر آب بریزند از سمت سر دور بدهند
تا سمت سر برسد و آنچه زیاد بماند بر وسط قبر بریزند نوزدهم آنکه صاحب مصیبت را بعد
از دفن بلکه مطلقا تعزیت کنند و تسلی بدهند و بیان ثواب صبر بر مصیبت و وعده خدا
و سایر خبرها بکنند بیستم آنکه نماز وحشت که آنرا نماز لیلة الدفن گویند از برای میت بجای آورند
و طریق آن بنابر مشهور آنستکه نیت کنند که دو رکعت نماز وحشت میکنم هدیه از برای فلان میت
قربة الی الله و الله اکبر بگوید و حمد و آیة الکرسی را بخوانند و رکوع و سجود کنند و در رکعت دویم یک
حمد و ده مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بخوانند و نماز را سلام بدهند و بعد از

این بگوینه

این بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم ابعث ثواب هاتین الرکعتین الی روح فلان بن فلان
و اگر بخواهند در غیر شب دفن نمایند از برای میت خصوصا والدین و اولاد نماز هدیه بجای آورند
بعد از حمد در رکعت اول یک مرتبه انا انزلناه را بخوانند و در رکعت ثانی انا اعطیناک را بخوانند بلکه در
شب دفن نیز این نماز را میتوان کرد خصوصا اگر کسی بخواهد که زیاد از یک نماز از برای میت
بجای آورد بهتر آنستکه بعد از نماز اول این نماز را بجای آورد و الله العالم بالاحکام فصل دوازدهم در بیان احکام
طهارت از نجاسات است که از جمله آنها پاکی بدن است و از جمله آنها طهارت ساتر است یعنی لباسی که
پوشنده عورت است و عورت در مرد عبارت است از اطراف مخرج غائط و خصیه و ذکر علی الاقوی
و در زن جمیع بدن است پس واجب است پوشانیدن تمام بدن بلکه واجبست پوشانیدن موی و واجب
نیست پوشانیدن روی و دو کف و ظاهر دو قدم بلکه باطن قدم نیز و لیکن احوط آنستکه مجموع
قدم را بلکه کف دست را نیز بپوشانند بلی کنیز میتواند سر برهنه نماز بکند و باید دانست که
باید ساتر پاک باشد از نجاسات ده گانه که اول آن بول است و دویم غائط است که از حیوان
حرام گوشتی باشد که خون جهنده داشته باشد خواه چهارپا باشد و خواه مرغ و سیم خون حیوانی
است که صاحب خون جهنده باشد هر چند حلال گوشت باشد غیر از خون باقی مانده در باطن حیوانی
که او را ذبح کرده باشند که آن پاک است و حلال است و خون کمتر از درهم بغلی غیر خون حیض
و نفاس و استحاضه نجس است ولیکن معفو است و همچنین خون زخمها و دملها که نابستند
و همچنین اگر متعذر باشد پاک کردن بدن یا لباس که متعذر باشد یا متعسر باشد کندن آن
و همچنین جامه زنی که تربیت پسر کودک میکند و لباس او نجس شود به بول و غائط آن طفل
و قادر نباشد بر تحصیل لباس دیگر حتی باجاره و عاریه زیرا که در این صورت واجب است بر او شستن
آن در شبانه روزی یکدفعه و بیش از این واجب نیست و چهارم منی حیوانی است که خون جهنده
داشته باشد و پنجم مردار حیوانی است که خون جهنده داشته باشد هر چند ذبح شرعی کرده باشند

سوای مسلمان و حکم مسلمان که او را غسل صحیح داده باشند ششم سگ است و هفتم خوک است هشتم
کافر است خواه کافر اصلی باشد چون بت‌پرست و گبر و یهود و نصاری و خواه مرتد باشد بسبب انکار
الهیت خدا و یا رسالت رسول الله و یا بعضی از ضروریات دین را و از جمله کافرند ناصبی که
اظهار عداوت علی ابن ابیطالب یا یکی از امامان دیگر را مینمایند و هم چنین جماعت صوفیه که قایل‌اند
بوحدة وجود باین معنی که وجود ممکن را منکرند و وجود را منحصر در وجود واجب میدانند نه بمعنی
اینکه وجود ممکن است ولیکن مضمحل و کالعدم است در جنب وجود واجبی یا اینکه
وجود واجب وجود واجبی است و وجود ممکن ظلی از آن وجود است و از آثار و مصنوعات
او است بلی هرگاه وجود ممکن را از آثار وجود واجب ندانند آن جماعت نیز کافرند
و هم چنین سایر فرق صوفیه که منکر بدیهیات دین میباشند چون جماعت مباحیه و حلولیه
و اتحادیه و امثال آنها و نهم مسکرات است یعنی چیزهائی که مست کننده و روان‌اند بالاصل
چون شراب و مشهور شیرهٔ انگور جوشیده و سفت شده را ملحق بشراب کرده‌اند و این احوط
است هر چند اقوی طهارت است و دهم عرق جنب بحرام و شتر جلاله است علی الاظهر الاحوط
والله العالم باب دویم در بیان مسائل نماز است و درین باب نیز چند فصل است فصل اول
در احکام ساتر نماز گذارنده است سوای طهارت و آن چند شرط است شرط اول آنستکه ساتر
پوست مردار نباشد شرط دویم آنستکه ساتر پوست یا پشم یا کرک یا موی حیوان حرام
گوشت نباشد بلکه اینها باید محمول و مصحوب نماز گذارنده نباشد مگر چیزهائی که
دوری کردن از آنها ممکن نیست چون کیک و پشه و شپش و مگس و مگر خز و سنجاب که جایز
است نماز کردن با آنها علی الاقوی هر چند احوط ترک است شرط سیم آن است که ساتر
غصبی و حکم غصبی نباشد شرط چهارم آنستکه ساتر ابریشمی نباشد در حال اختیار غیر حال
جنگ شرط پنجم آن است که ساتر مرد طلائی نباشد و در چیزی که قدم را بپوشاند و ساق

نداشته باشد

نداشته باشد خلاف است اقوی آنستکه ضرر ندارد و احوط ترک نماز کردن با آن است فصل
دوم در بیان وقت نماز است بدانکه واجب است بر نماز گذارنده که پیش از داخل شدن
در نماز مراعات وقت نماز بکند در غیر روز ابری و علم بهم رساند که وقت نماز داخل شده و در روز
که ابر داشته باشد بمظنه میتواند عمل بکند هر چند تاخیر انداختن تا زمانیکه علم حاصل شود احوط است
و وقت نماز ظهر زمان برگشتن آفتاب است از نصف النهار و وقت نماز عصر زمان فارغ شدن
از نماز ظهر است و وقت نماز مغرب پنهان شدن است که سرخی مشرقی از برابر سر بگردد و بسمت مغرب بیاید
و وقت نماز خفتن زمان فارغ شدن از نماز مغرب است تا نصف شب و وقت نماز صبح زمان
نمایان شدن سفیدی مشرق است بطریق پهنا فصل سیم در بیان حکم مکان نماز
گذارنده است بدانکه شرط است در مکان نماز گذارنده و فرش او که غصبی و حکم غصبی
نباشد باینطریق که عین و منفعت آن مال نماز گذارنده باشد یا اینکه منفعت او مملوک او باشد
بسبب مصالحه و مانند اینها یا اینکه از مالک آن مکان اذن صریح یا فحوی یا شاهد حال داشته
اجاره یا ص
باشد یا اینکه علم برضاء حقیقی داشته باشد یا اینکه اذن شرعی داشته باشد بسبب وقفیت آن
مکان یا بودن آن مکان بلا مالک و مانند آن و نیز شرط است که مکان نماز گذارنده پاک باشد
از نجاستی که غیر معفو باشد و سرایت بکند ببدن نماز گذارنده یا لباس او و اما موضع
جبهه یعنی پیشانی پس باید پاک باشد از جمیع نجاسات خواه خشک باشد و خواه تر و خواه
معفو عنها باشد و خواه نباشد و نیز شرط است که سجده‌گاه که موضع جبهه است از جنس زمین
باشد یا گیاه آن باشد که آن را بحسب عادت نخورند و نپوشند نه بالفعل و نه بالقوه پس جایز نیست
سجده کردن بر نان و گندم و آرد و پنبه و معدنی چون طلا و نقره و نمک و عقیق و مانند اینها و هم
چنین پشم و پوست و امثال اینها مگر در حال ضرورت بسبب نبودن چیزی که سجده کردن بر آن
جایز نیست یا بسبب تقیه و گرمی و سردی و مانند اینها جایز است سجده کردن بر کاغذ خصوصاً

اگر از پنبه باشد و خاما از نوشته باشد و با نبودن آن سجده میکند بر پنبه و کتان و با نبودن
اینها سجده می کند بر بعضی از اجزاء جامه خود که غیر پنبه و کتان باشد و با عدم امکان آن
بر پشت کف خود سجده میکند و اگر این هم ممکن نشود باید از برای سجود اشاره بکند
فصل چهارم در بیان احکام قبله است بدانکه نمازکننده هرگاه علم داشته باشد بعین کعبه باید
روی بآن بکند و اگر علم بعین کعبه بهم نرساند باید بسمت و جهت کعبه روی بکند و جهت کعبه معلوم
میشود یا مظنون می شود بعلامات اکثر مثل قرار دادن اهل عراق عرب و امثال آنها
جدی را در حال غایت علو و ارتفاع و انخفاض عقب منکب یمین که آن محل جمع شدن بازو و
شانه است یا گردانیدن مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بجانب راست و قرار دادن اهل یمن
چون اهل عدن عکس این را و مانند اینها و اگر علم یا مظنه بجهت کعبه بهم نرساند هر چند بجز دادن
میز باشد بچهار طرف نماز باید بکند فصل پنجم در بیان مقارنات نماز است بر وجه
اجمال بدانکه مقارنات نماز هشت است بعدد ابواب جنان اول نیت است بنابر مشهور میان
متقدمین هر چند در نزد متاخرین شرط صحت نماز است دویم تکبیرة الاحرام است سیم
قراءت است چهارم قیام است یعنی ایستادن در حال نیت و تکبیرة الاحرام و قراءت و پیش از
رکوع در حال اختیار پنجم رکوع است ششم سجود است هفتم تشهد است هشتم سلام است فصل
ششم در بیان واجبات نیت است بدانکه در نیت چند امر لازم است اول تعیین کردن نماز است
باین طریق که معین کند که این نماز که میکنم ظهر است یا عصر است یا شام است یا خفتن یا صبح
ادا است یا قضاء واجب است یا مستحب دویم قصد قربت و تقرب بخدا است سیم مقارن بودن
با تکبیرة الاحرام است بر وجهیکه میان ایشان فاصله نشود چهارم استمرار حکم نیت است باین طریق
که نیت مخالف نیت اول چون ریاء نکند تا آخر نماز بلکه هرگاه در اثناء نماز قصد کند که
این نماز را اتمام نمیکنم احوط اینستکه هرگاه منافی عمدی بجا آورده باشد آن نماز را اتمام بکند و بعد از آن

آن نماز را اعاده نماید م

فصل هفتم

[illegible]

فصل هفتم در بیان واجبات تکبیرة الاحرام است بدانکه در تکبیرة الاحرام چند امر واجب است اول لفظ الله اکبر است بدون تغییر و الف
دوم صحیح گفتن همزه الله و زیاد نکردن مد الف الله و اکبر و مانند این چهارم عربی خواندن است بی تغییر در حال اختیار ترجمه آن نتوان
سیم موالات میان دو کلمه است باین طریق که پیاپی بخواند و از هم جدا نشود چهارم مقارن ساختن تکبیرة الاحرام است با نیت
پنجم ترتیب است باین طریق که اول الله را بگوید و بعد از آن اکبر را ششم این است که بشنواند الله اکبر را بخود حقیقة یا تقدیرا هفتم این است
که هر حرف او را از مخرج آن اداء کند هشتم این است که قطع نکند همزه اکبر و الله را و ساقط نکند فصل هشتم در بیان
واجبات قراءت است بدانکه در قراءت چند امر واجب است اول اینستکه حمد را بخواند با یک سوره تمام از سورهای قرآن غیر سوره سجده دار
در نماز صبح و دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و شام و خفتن دویم اینستکه مراعات اعراب و تشدید کلمات آنها را نماید بر وجهی که از شارع رسیده
و همچنین قراءت معتبره را بخواند و قراءت شاذه نادره را نخواند سیم اینستکه مراعات ترتیب میان حمد و سوره نماید باین طریق که حمد را مقدم
بدارد بر سوره و همچنین کلمات و آیات را تقدیم و تاخیر نکند چهارم اینستکه موالات بکند میان آیات و کلمات باین طریق که فصله میان
آنها نکند بر وجهیکه در عرف نگویند قراءت ترک کند و همچنین سکوت طولانی طور نکند پنجم اینستکه حمد و سوره را در نماز صبح
و دو رکعت اول نماز شام و خفتن بلند بخواند و در ما بقی آهسته بر وجهیکه خودش بشنود حقیقة یا تقدیرا ششم اینستکه در وقت گفتن بسم الله
الرحمن الرحیم قصد برای سوره تعیینی سوره نماید مگر آنکه بغیر از یک سوره نداند یا بخواند یا آنکه زبان او بیک روان باشد بر وجهی که هر وقت که
بسم الله از برای سوره بخواند همان سوره بزبان او بیاید که در این صورت احتیاج در تعیین کردن نیست هر چند در صورت اخیره تعیین کردن
اولی است هفتم اینستکه از یک سوره در نماز واجب زیادتر نخواند هشتم اینستکه سوره توحید و قل یا ایها الکافرون بعد از شروع
نکند و در سایر سورها بعد از گذشتن از نصف عدول نکند بلکه از رسیدن بنصف نیز عدول نکند نهم اینستکه اداء حروف از مخارج
آنها بکند دهم اینستکه آنها را عربی بخواند و ترجمه آنها را نخواند و بدانکه جایز است که در هر یک از دو رکعت آخر نماز
ظهر و عصر و خفتن و رکعت آخر نماز شام بدل حمد تسبیحات اربعه را سه مرتبه بخواند و آن این است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر فصل نهم در بیان واجبات قیام است بدانکه در قیام چند چیز واجب است اول اینستکه راست بایستد و خم نه ایستد
در حال نیت و تکبیرة الاحرام و قراءت دوم اینستکه مستقر باشد در ایستادن یا بغیر تکیه نکند در حال اختیار یا هرگاه از
ایستادن بر وجه استقلال عاجز شود تکیه بکند در قدریکه عاجز است و اگر از این هم عاجز شود بنشیند مستقلا اگر ممکن باشد و الا تکیه
کند و اگر از این هم عاجز شود بر پهلوی راست بخواند و اگر عاجز شود به پهلوی چپ بخواند و اگر عاجز شود بر پشت بخواند و از برای

بدانکه در رکوع چند چیز مستحب است اول آنکه در حالتی که ایستاده است و قرائت تمام شده از برای رکوع رفتن الله اکبر بگوید با بلند کردن دستها تا برابر روی در وقت گفتن
الله اکبر دوم آنکه دستها را بر بالای زانو بگذارد در حالت ذکر باین طریق که انگشتهای دستها را گشاده کند بر تمام زانو بگذارد و نمایان باشد و زیر پای نباشد
رکوع و سجود سر را اشاره کند و اگر نتواند بچشمها اشاره کند سیم آنکه مستقر باشد در حال ایستادن باین طریق که راه نرود بلکه اولی آنست که
هیچ حرکت نکند پس نه ایستد بر روی چیزی که قرار نمی گیرد چهارم آنکه دو قدم با هم نزدیک و برابر باشد بر وجهی که در عرف آنقدر را
نگویند که ایستاده است فصل دهم در بیان واجبات رکوع است بدانکه در رکوع چند چیز واجب است اول خم
شدن است تا به سر انگشتان بزانو بتواند برسد و احوط آنست که آنقدر خم شود که کف دست بتواند بزانو برسد هر چند که گذاشتن
دست واجب نیست دوم ذکر رکوع است که بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده یا سبحان الله سه مرتبه در صورت امکان و اختیار و یک مرتبه
در صورت اضطرار سیم آنکه ذکر را عربی بخواند و ترجمه آن در حال اختیار روا نیست که بخوانند چهارم آنکه موالات بجای
آورد در میان کلمات ذکر باین طریق که میان آنها فاصله نکند بر وجهی که از ذکر مخصوص بیرون رود پنجم آنکه طمأنینه بجا آورد که با هیئت رکوع بقدر ذکر آرام
بگیرد و بعد از قرار گرفتن شروع در ذکر نماید و بعد از تمام کردن ذکر سر را راست کند ششم آنکه ذکر را بخود بشنواند حقیقة یا تقدیرا هفتم
سر برداشتن از رکوع است هشتم طمأنینه و آرام گرفتن است بعد از سر راست کردن بر وجهی که صادق باشد و بگویند که آرام گرفته و طول ندهد
فصل یازدهم در بیان احکام سجود است بدانکه در سجده نیز چند چیز واجب است اول آنکه هفت موضع را بزمین قرار
بدهد که پیشانی و هر دو کف دست و هر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها است و اقوی آنست که اکتفا بهمین هفت موضع بر وجهی که در عرف
بگویند که این مواضع را بزمین گذاشته کافی است و لیکن احوط و اولی آنست که پیشانی را بقدر درهم بغلی و بقدر گردی کف دست است
علی الاحتیاط بزمین برساند و کف دست را آنقدر که بزمین میتواند برساند بگذارد دوم آنکه این هفت عضو را تمکین بدهد
و بر آنها اعتماد کند و همچنین را بر بدن الفتادانگه ذکر تمام شود سیم آنکه پیشانی را بر روی زمین بگذارد که از زمین روئیده می شود
و ماکول و ملبوس عادت نیز چند و نمی پوشند چنانکه گذشت چهارم آنکه سجده گاه او با محل ایستادن مساوی باشد یا در پستی و بلندی تفاوت نداشته باشد
باین طریق که بیشتر از یک خشت که بقدر چهار انگشت بهم ضم کرده باشد پنجم ذکر گفتن است در سجود باین طریق که بگوید سبحان
ربی الاعلی و بحمده یا آنکه سه مرتبه سبحان الله بگوید در حال اختیار و یک مرتبه در حال اضطرار ششم آنکه بقدر ذکر آرام بگیرد
باین طریق که بعد از قرار گرفتن شروع در ذکر نماید و بعد از تمام شدن ذکر سر بردارد هفتم آنکه ذکر را عربی بخواند و ترجمه آن را
نخواند در حال اختیار هشتم آنکه کلمات ذکر را پی در پی بخوانند و از هم بسیار جدا نکنند نه بکلام دیگر و نه بسکوت نهم
آنکه کلمات ذکر را بخود بشنواند حقیقة یا تقدیرا دهم آنکه سر را راست کند بعد از تمام کردن ذکر و بنشیند یازدهم
آنکه بعد از سر برداشتن از سجده اول قرار بگیرد و بسیار طول ندهد بلکه احتیاط آنست که بعد از سر برداشتن از سجده دوم

قرار آرام

نیز آرام بگیرد بطریق مذکور دوازدهم آنکه سجده را دو مرتبه بجای آورد و گفته کمتر و نه بیشتر فصل دوازدهم در بیان واجبات
تشهد است بدانکه در تشهد چند چیز واجب است اول نشستن بقدر تشهد دوم آرام گرفتن بقدر آن سیم گفتن اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله است چهارم گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد است بعد از شهادتین
بر وجهی که هر حرف را خود بشنود پنجم عربی خواندن شهادتین و صلوات است در حال اختیار و امکان ششم مراعات ترتیب
کند باین طریق که اول اشهد ان لا اله الا الله را بگوید و بعد از آن اشهد ان محمدا عبده و رسوله را بگوید و بعد از آن اللهم
صل علی محمد و آل محمد بگوید هفتم آنکه موالات کند میان کلمات بر وجهی که از هم بسیار جدا نشود در حال اختیار هشتم آنکه
مراعات کند لفظ آنچیزی را که از شارع رسیده چنانچه ذکر شد و لفظ دیگر بدل آنها نخواند و چیزی را ترک نکند چون واو و اشهد یا لفظ
اشهد و مانند اینها فصل سیزدهم در بیان واجبات سلام است بدانکه در سلام نیز چند چیز واجب است اول نشستن بقدر
سلام دوم آرام گرفتن است بقدر سلام سیم آنکه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بگوید یا آنکه السلام علیکم و رحمة الله و
برکاته بگوید بقصد وجوب بودن و هر دو را چون هر یک از نماز بیرون برند واجب بودن و رحمة الله و برکاته بعد از السلام علیکم مستحب است
و لیکن احوط است و اگر بخواهد هر دو را جمع کند مقدم بدارد السلام علینا را بر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اولی است و احوط آنکه السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته را نیز بگوید و بعد از آن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بنیت وجوب و تمام شدن نماز بگوید و بعد از آن
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته را بقصد قربت بخواند بر وجهی که خودش بشنود چهارم آنکه مراعات ترتیب کند میان کلمات
و صیغها بر وجهی که ذکر شد بخواند پنجم آنکه سلام را بلفظ عربی بخواند ششم آنکه موالات کند میان کلمات آن بر وجهی که
بسیار از هم جدا نشود هفتم آنکه لفظهای مذکوره را تغییر ندهد مثل آنکه بجای السلام سلام بگوید و هم چنین تمام لفظها را تغییر ندهد
هشتم آنکه سلام را بعد از تشهد بخواند و مقدم بر او نخواند فصل چهاردهم در بیان خللی است که در نماز واقع
می شود چون منافیات نماز و ترک کردن و زیاد کردن بعضی از اجزاء نماز بدانکه خللی که واقع می شود در نماز بر چند قسم است
اول آنچیزی است که نماز را باطل میکند در جمیع احوال از عمد و سهو و اختیار و اضطرار یا در بعضی از احوال چون حال عمد و اختیار
و این چند امر است اول چیزهائی میباشند که باعث بر هم خوردن طهارت میباشند چون بول و غائط و باد و مانند اینها
که ذکر شد و در حکم این است طهارت گرفتن با آب غصبی و حکم غصب در حال علم بغصبیت و حکم آن دوم
پشت کردن بقبله است در صورت علم و عمد و اختیار و هرگاه دیگر خلاف قبله را قبله گمان کند و آن سمت نماز کند

و بعد از این معلوم شود که خطا کرده است واجب است اعاده کردن نماز در صورت باقی بودن وقت نماز بلکه هرگاه در صورتی که نیت وقت
قضا کند احوط است و هرگاه تمام بدن رو برگرداند به راست یا چپ بکند نماز باطل می شود و باید دانست که برگردانیدن روی را بدون
سایر بدن مکروه است و به آن سبب نماز باطل نمی شود و همچنین است که بچشم التفات با نها بکند سیم فعل کثیر است که خارج از نماز باشد
یعنی هرگاه کسی کار بسیار خارج از نماز در میان نماز بجا آورد بر وجهی که در عرف او را به سبب آن کار نماز کننده نگویند نماز او
باطل است و احوط آنست که به سبب فعل کثیری که صورت نماز را محو کند نیز اعاده بکند بعد از اتمام آن نماز و در حکم فعل کثیر است
سکوت طویل نیز بسیار ساکت شدن که محو صورت نماز بکند چهارم کم کردن رکنی از رکنهاست چون تکبیرة الاحرام و قیام متصل
بر کوع و رکوع و سجده عمدا یا سهوا یا زیاد کردن یکی از آنها را در غیر صورت سهو در نماز جماعت از برای ماموم مثلاً هرگاه ماموم
پیش از امام برکوع یا بسجود برود و بعد از این متذکر شود که امام رکوع یا سجود نکرده است باید برگردد و با امام ملحق شود و با او رکوع
یا سجود بکند و زیادتی رکوع و سجود در این صورت ضرر ندارد و در حکم این است زیاد کردن رکعت پنجم این است که نماز را
پیش از وقت کرده باشد ششم آنکه نماز را دانسته در مکان غصبی بجا آورده باشد و همچنین است مکان نجس که نجاست
آن معفو عنها نباشد و سرایت کند به بدن نماز کننده یا لباس او و یا آنکه موضع پیشانی نجس باشد هر چند که خشک باشد هفتم
آنکه به سبب نماز کردن ادای حق واجب مضیق انسانی یا حیوانی نشود بنا بر قولی هشتم آنکه عمدا حرف بزند بحرفی که
خارج از نماز باشد و دعا و ذکر و قرآن نباشد و در عرف بگویند که حرف زد بلکه احتیاط آنست که در صورتی که دو حرف
خارج از او صادر شود هر چند به سرفه کردن و عطسه کردن و تنحنح و مانند اینها باشد که آن در عرف حرف زدن صادق نیاید
نیز بعد از اتمام نماز آن نماز را اعاده بکند نهم عو نمودن و رسانیدن است عمدا دهم قهقهه کردن است عمدا بلکه احوط
این است که از برای خنده بدون قهقهه نیز نماز را اعاده نماید و تبسم ضرر ندارد یازدهم گریستن است از برای امر دنیا
مثل مردن اولاد و مانند اینها دوازدهم آنکه عمدا تکتف عورت بکند و همچنین است سایر منافیات قسم دوم
چیزی است که نه باعث بطلان می شود و نه سجده سهو مثل فراموش کردن غیر رکنی از واجبات نماز را با که نشئی از محل آنها
مثل آنکه فراموش کند حمد را یا سوره را یا جزوی از آنها را یا صفات آنها را از قبیل ادا کردن حروف آنها را از مخارج
آنها و اعراب آنها و ترتیب آنها را و بخاطرش نیاورد تا آنکه داخل رکوع شود و اگر فراموش کند بلند خواندن را در
نمازی که بلند خواندن حمد و سوره در آن لازم است چون دو رکعت اول نماز شام و خفتن و صبح یا فراموش کند آهسته

خواندن

خواندن را در نمازی که آهسته خواندن حمد و سوره غیر بسم الله الرحمن الرحیم در آن لازم است چون نماز ظهر و عصر و دیگر رکعت آخر نماز
شام و دو رکعت آخر نماز خفتن اگر حمد بخواند نه تسبیح تا رجوع علی الاصح پس لازم نیست اعاده کردن آن قدری که فراموش
کرده بلند خواندن او را یا آهسته خواندن او را هر چند داخل رکوع نشده باشد علی الاصح و همچنین اگر ذکر رکوع را فراموش
کند یا عربیه خواندن او را فراموش کند یا به درجه خواندن آن را فراموش کند یا آرام گرفتن بقدر ذکر را فراموش کند و بخاطر
نیاورد تا سر از رکوع راست کند بر او چیزی نیست نه اعاده و نه سجده سهو و همچنین اگر فراموش کند سر برداشتن از رکوع
را یا آرام گرفتن بعد از سر برداشتن را و بخاطرش نیاورد تا آنکه داخل سجود شود و همچنین اگر فراموش کند در حین سجده
کردن گذاشتن کف دستها را یا زانو را یا انگشت بزرگ پا را بر زمین یا ذکر سجود یا عربیه خواندن او را یا به درجه
خواندن آن را یا آرام گرفتن بقدر ذکر را و بخاطرش نیاورد تا آنکه سر را از سجده بردارد و همچنین اگر فراموش کند
کامل کردن سر برداشتن را از سجده اول یا آرام گرفتن بعد از سر برداشتن سجده اول و بخاطرش نیاورد تا آنکه داخل
سجده دوم شود که در این صورتها بر آن نماز کننده چیزی لازم نیست نه اعاده و نه سجده سهو بنا بر آنکه سجده سهو
از برای هر زیاده و کمی نباشد بلکه مخصوص باشد ببعضی از مواضع که خواهد آمد چنانکه اصح نزد حقیر است هر چند
احوط آنست که از برای هر زیاده و کمی سجده سهو کند چنانکه خواهد آمد و همچنین اگر فراموش کند و زیاد کند غیر رکنی از
واجبات نماز را مثل آنکه حمد را دو دفعه بخواند و اگر شک کند چیزی را سهو کرده یا نه و یا شک کرده یا نه یا شک
کند آن چیز را که فراموش کرده چیزی بود که باعث اعاده یا سجده سهو می شد یا نه چیزی نیست و اگر یقین کند که آن فراموش
شده باعث تلافی می شود ولیکن نداند که آن کدام است مثل آنکه نداند که آن فراموش شده سجده سهو بود یا تشهد
واجب است که هر دو را بجا آورد و هرگاه شک کند که آن فراموش شده چیزی بود که فراموش کردن آن نماز را
باطل میکند مثل رکوع یا نه مثل حمد احتمال قوی دارد که نمازش باطل نشود ولیکن احتیاط آنست که آن نماز را اتمام
کند و بعد از این آن نماز را اعاده کند و هرگاه یقین کند که سهو کرده که باعث تلافی و سجده سهو می شود و شک کند
که بمقتضای آن عمل کرده یا نه واجب است که بجا آورد سجده سهو را با تلافی او و هرگاه کثیر الشک شده باشد بنا بر آنکه
که در عرف و عادت بگویند که بسیار شک می کند در نماز و یقین کند که او کثیر الشک است بعد از این اعتبار
به شک خود نکند و هر شکی که کند بنا می گذارد که آن چیزی که در آن شک کرده آن را بجا آورده مگر آنکه آن چیز

باعث باطل شدن نماز باشد چون شک میان چهار و پنج بعد از رکوع و مانند این که درین صورت بنا می‌گذارد بر اینکه
بجا نیاورده است رکن را و نماز را تمام می‌کند و اگر در صورت اول یقین کند که مشکوک فیه را بجا نیاورده باید آن را
بجا آورد اگر از محل آن نگذشته باشد و اگر از محل آن گذشته باشد پس اگر آن فراموش شده رکنی باشد نماز او
باطل است و اگر غیر رکن است نماز او صحیح است و اگر کسی کثیر السهو شود یعنی بسیار فراموشی کند در جهات نماز
را بر وجهی که علم حاصل شود که او را کثیر السهو می‌گویند احوط آنست که آن نماز را تمام کند با تلافی و سجده سهو اگر آن سهو موجب
اینها شود و بعد از آن آن نماز را اعاده کند اگر آن فراموش شده زیاد شده رکنی باشد و هم چنین اگر کسی در نماز
شک کند و مأموم که حافظ داشته باشد یا بالعکس یعنی اعتبار به شک نیست بلکه شک کننده از ایشان باید رجوع بکند
بحافظ دارنده از ایشان و اگر هر دو شک کنند میان سه و چهار هر دو بمقتضای آن عمل می‌کنند و اگر آن شک
مختلف باشد و با هم در یک جزء شریک باشند مثل اینکه یکی شک کند میان دو و سه و دیگری شک کند میان سه و
چهار احوط آنست که بنا را بر سه گذارند و نماز را تمام کنند و بعد از اتمام اعاده کنند و هر گاه در یک جزء شریک
نباشند قصد انفراد کنند و هر یک جداگانه از برای خود نماز می‌کنند مثل اینکه یکی شک کند میان دو و سه و دیگری
شک کند میان چهار و پنج در اینصورت آنکه شک اول را کرده بطریق شک میان دو و سه عمل می‌کند و آنکه شک
دوم کرده بطریق شک میان چهار و پنج عمل می‌کند چنانکه خواهد آمد قسم سیم آن چیزی است
که باعث تلافی می‌شود و باعث سجده سهو نمی‌شود و آن چند امر است اول آنکه فراموش کند حمد را
یا سوره را یا بعضی از آنها را یا صفات آنها را غیر از جهر و اخفات و پیش از آنکه داخل رکوع شود بخاطرش بیاید
در اینصورت آن فراموش شده را بجا آورد با آنچه که بعد از او است دوم آنکه رکوع را فراموش کند و هنوز
داخل سجود نشده بخاطرش بیاید در اینصورت راست می‌شود و رکوع می‌کند سیم آنکه هر دو سجود را یا یک
سجود را فراموش کند و هنوز داخل رکوع دیگر نشده بخاطرش بیاید در اینصورت برمی‌گردد و سجود می‌کند
و بعد از آن برمی‌خیزد و آنچه باقی مانده است بجا می‌آورد و نماز را تمام می‌کند و احوط آنست که اگر آن فراموش
شده دو سجده باشد بعد از تمام کردن نماز را اعاده کند و هر گاه یقین بداند که یک سجده فراموش کرده یا نه
بعد از یک سجده کردن سجده دیگر را نیز باید بجا آورد و بعد از آن آنچه که بعد از او واجب است از تشهد

و یا شک کند که دیگری را هم فراموش کرده
ع

وحمد

وحمد و مانند اینها را بعمل می‌آورد چهارم آنکه فراموش کند تشهد را و هنوز داخل رکوع نشده بخاطرش
بیاید پس می‌نشیند و تشهد می‌خواند و بعد از آن آنچه باقی مانده است آن را بجا می‌آورد قسم چهارم
آن چیزی است که باعث تلافی و سجده سهو هر دو می‌شود و آن دو امر است اول آنکه فراموش کند یک سجده را
و بخاطرش نیاید تا آنکه داخل رکوع شود و در اینصورت بعد از تمام کردن نماز آن سجده فراموش شده را با نیت
بجا می‌آورد و بعد از آن دو سجده سهو از جهت فراموش شدن آن سجده نیز بجا می‌آورد با نیت دوم آنکه فراموش
کند تشهد را یا یکی از شهادتین یا صلوات بر پیغمبر را یا بر آل پیغمبر را و بخاطرش نیاید تا آنکه داخل رکوع شود
یا نماز را سلام دهد و بعد از آن بخاطرش بیاید و بعد از تمام شدن نماز آن فراموش شده را بجا می‌آورد
و دو سجده سهو نیز بجا می‌آورد مسأله آنکه سجده سهو گاهی واجب می‌شود در چند موضع دیگر اول
سلام بیجا است یعنی در غیر محل سهواً سلام بدهد که در اینصورت بعد از تمام شدن نماز دو سجده سهو بجا می‌آورد از برای زیادتی
سلام دوم تکلم بیجا است یعنی آنکه سهواً حرف بزند در میان نماز بحرفیکه غیر قرآن و ذکر و دعا باشد و از جمله حرفهائی باشد
که در محاورات با آن تکلم می‌کنند و مشتمل بر دو حرف یا بیشتر باشد در اینصورت نیز بعد از تمام شدن نماز دو سجده سهو بجا
می‌آورد از برای زیادتی حرف سیم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین است و هم چنین بعد از رکوع و پیش
از اکمال سجدتین علی الاصح و در اینصورت نیز دو سجده سهو لازم است و احوط آنست که دو سجده سهو بجا آورد نیز از برای
ایستادن در جای نشستن مثل آنکه کسیکه تشهد را فراموش کند و برخیزد پیش از آنکه داخل رکوع شود بخاطرش آید زیرا
که در اینصورت باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از آن برخیزد و باقی مانده را بجا آورد پس برخاستن سابق سهواً زیاد
شده بجای نشستن و هم چنین است نشستن در موضع ایستادن مثل آنکه در رکعت اول سهواً بنشیند و تشهد بخواند بلکه
احوط آنست که از برای هر زیاده و نقصانی که باطل نمی‌کند نماز را دو سجده سهو کند و اولی آنست که از برای فراموش شدن
حمد و سوره چهار سجده سهو بجا آورد یا پنج دو از برای فراموش شدن حمد دو سجده سهو کند و از برای فراموش شدن سوره
دو سجده سهو دیگر بجا آورد و هم چنین سایر مواضع حتی ذکری که بقصد کرده باشد یا قنوتیکه بی‌محل خوانده باشد
و مانند اینها و باید دانست که جای این دو سجده بعد از سلام دادن است علی الاصح هر چند از برای کمی باشد
و احوط بلکه اظهر آنست که این دو سجده سهو پیش از حرف زدن بجا آورد و در زمان باقی بودن وقت نماز

بجا آورده پس نیت اداء و قضاء کردن اولی است ولیکن اگر تا ظهر بیند از دیا بیش از اینها صرف رسد نماز او صحیح است
علی الاصح هر چند اعاده کردن نماز بعد از اتمام نماز و بجا آوردن دو سجده سهو خالی از احتیاط نیست و احوط آنست که
در وقت بجا آوردن این دو سجده با طهارت باشد و از نجاست پاک باشد و رو بقبله باشد و عورتین را بپوشد و واجب است
بهشت موضع در سجده نماز پرهیز کند از آنچه در این دو سجده نیز پرهیز کند و باید که سجده گاه زمین پاک یا چیز پاک باشد
یا چیز دیگر باشد که سجده بر آن جایز است و نیز واجب است سر برداشتن از سجده اول و نشستن میان دو سجده و آرام گرفتن
و احوط آنست که بعد از نیت کردن باین طریق که دو سجده سهو می کنم از جهت فراموش شدن یک سجده یا مانند
آن واجب قربة الی الله الله اکبر بگوید و بعد از سر برداشتن با قصد نیت بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی
محمد و آل محمد و بعد از آن سر را راست کند و بنشیند و بعد از آن در سجده دوم نیز همان ذکر را بخواند و بعد از آن بنشیند
و واجب است که بعد از آن تشهد خفیف سهو بخواند باین طریق که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن واجب است سلام دادن باین طریق که
بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است قسم پنجم شک است و آن بر دو قسم است — و واجب زیاد کردن دو
اول آنکه بافعال نماز تعلق بگیرد نه برکعتهای آن پس اگر شک کند در چیزی از واجبات نماز پیش از آنکه محل
آن فوت شود واجب است که او را بجا آورد و بعد از آن آنچه باقی است آن را بجا آورد پس اگر شک کند در اذان
پیش از آنکه داخل اقامه شود اذان را بجا آورد و بعد از آن اقامه را بجا آورد و اگر اذان و اقامه واجب شود
بسبب نذر یا اجاره یا مانند اینها و اگر شک کند در اقامه پیش از داخل شدن در تکبیرة الاحرام اقامه را بجا
می آورد و بعد از آن تکبیرة الاحرام را بگوید و اگر شک کند در تکبیرة الاحرام پیش از آنکه داخل قراءت شود واجب
است تکبیرة الاحرام را بگوید و بعد از آن قراءت کند و اگر شک کند در خواندن حمد یا بعض آن پیش از
آنکه داخل سوره شود حمد را یا بعض آن را بخواند و اگر شک کند در سوره پیش از آنکه داخل قنوت شود سوره
باید بخواند و اگر شک کند در رکوع پیش از آنکه خود را بیندازد از برای سجود رکوع را می کند و اگر شک کند
در سجود پیش از آنکه داخل در تشهد شود یا داخل در ایستادن شود سجده را بجا آورد و هم چنین است شک کردن
در تشهد پیش از آنکه بایستد و مانند آن و اگر شک کند در یکی از این چیزها که ذکر شده است در وقتیکه

داخل چیز دیگر

۸۰

داخل چیز دیگر از فعلهای نماز شود خواه فعل واجب باشد چون تشهد و ایستادن و مانند اینها و خواه مستحب باشد چون قنوت
و مستحبات تشهد و مانند اینها اعتبار بآن شک نکند و بنا میگذارد که او را بجا آورده دوم آنکه شک برکعتهای
نماز تعلق بگیرد و این دو نوع است اول آنکه باعث باطل شدن نماز میشود و آن نه است اول
شک کردن در نماز دو رکعتی است چون نماز صبح و نماز های سفر غیر از مغرب و مانند اینها دوم شک کردن در نماز سه
رکعتی است چون نماز مغرب سیم شک کردن میان یک و بیشتر در نماز چهار رکعتی است چهارم شک کردن
میان دو و بیشتر پیش از اکمال سجدتین است پنجم شک کردن در جمیع عددهای رکعت است باینکه نداند که
چند رکعت بجا آورده در این صورتها اگر فکر کند و گمانش بجائی برسد بگمان خود عمل نماید و اگر گمانش بجائی نرسد
نماز را بر هم بزند و از سر بگیرد و اگر شک در رکعتهای نماز ماه گرفتن و آفتاب گرفتن و زلزله کند بنا را بر کم گذارد
مگر آنکه آن شک باعث شک میان یک و دو شود چون شک میان رکوع پنجم و ششم که در این صورت نماز باطل
میشود نوع دوم آنست که باعث باطل شدن نماز نمیشود بلکه باعث نماز احتیاط است و آن چند چیز است
اول آنست که شک کند در نماز چهار رکعتی میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین باین طریق که سر از سجده دوم بر داشته باشد ۳و۲
در این صورت بنا را بر سه می گذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا می
آورد باین طریق که نیت کند که یک رکعت ایستاده نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نماز احتیاط نشسته میکنم از
جهت خلل و غیره واقع شده در نماز ظهر یا عصر یا خفتن اداء یا قضاء قربة الی الله الله اکبر بگوید و بعد از آن حمد را
بخواند بدون سوره و آن نماز را تمام کند دوم آنست که شک کند میان سه و چهار خواه پیش از اکمال سجدتین ۴و۳
باشد یا بعد از اکمال سجدتین و در این صورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام یک رکعت نماز
احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا می آورد بطریقی که گذشت سیم آنست که شک کند میان دو و چهار ۴و۲
بعد از اکمال سجدتین و در این صورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام دادن دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجا می آورد بخواندن حمد تنها بدون سوره چهارم آنست که شک کند میان دو و سه ۴و۳و۲
و چهار بعد از اکمال سجدتین و در این صورت نیز بنا را بر چهار میگذارد و بعد از تمام شدن نماز دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده بجا می آورد بطریق سابق و دو رکعت نماز احتیاط نشسته بطریق سابق نیز بجا می آورد

پنجم شک میان چهار و پنج و این سه صورت دارد اوّل اینکه پیش از رکوع این شک را بکند خواه پیش ۴ و ۵
از قراءت باشد یا در اثناء قراءت باشد یا بعد از قراءت باشد و در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعت را
منهدم میسازد باینطریق که می‌نشیند بدون اینکه رکوع و سجود بکند و آن نماز را تمام میکند و بعد از سلام دادن
یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای می‌آورد بطریق سابق و احوط اینستکه دو سجده سهو از برای
هر زیادتی خصوصاً قیام بجای آورد صورت دوّم اینستکه شک کند میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام دادن دو سجده سهو بنیت وجوب از برای خلل
واقع در آن نماز بجای آورد صورت سیّم اینستکه شک کند میان چهار و پنج میان رکوع و اکمال سجدتین
خواه در حال ایستادن باشد یا نشستن و خواه پیش از دو سجده باشد یا میان دو سجده و درین صورت خلاف است
و اصح در نزد حقیر اینستکه در اینصورت نیز باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن دو سجده
سهو بنیت وجوب بطریق سابق بجا آورد و احوط اینستکه بعد از این نماز را اعاده کند ششم اینستکه
شک کند میان دو و پنج بعد از اکمال سجدتین هفتم اینکه شک کند میان سه و پنج بعد از رکوع یا بعد از سجود ۲ و ۵
هشتم اینکه شک کند میان دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین نهم اینکه شک کند میان دو و چهار و پنج ۳ و ۵ ۲ و ۳ و ۵
بعد از اکمال سجدتین و اصح در نزد حقیر درین چهار قسم اینستکه نماز را بر اقل که غیر پنج است یعنی آنچه از همه کمتر است ۲ و ۴ و ۵
بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن احوط اینستکه نماز را اعاده کند دهم اینستکه شک کند میان
سه و چهار و پنج و اصح در نزد حقیر در اینصورت نیز اینستکه بنا بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و احوط نیز درین ۳ و ۴ و ۵
صورت اینستکه بعد از اتمام نماز آن نماز را اعاده کند والله العالم بالاحکام فصل پانزدهم
در بیان احکام نماز زلزله و آفتاب گرفتن و ماه گرفتن است بدانکه اوّل وقت نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن
زمانیست که آفتاب یا ماه شروع در گرفتن نماید و در آخر وقت آن نماز خلاف است احوط اینستکه زمانیکه
شروع در انجلاء نماید از آن وقت آن تجاوز نکند هر چند اصح احوط اینستکه تا زمان تمام انجلاء و روشن شدن
وقت نماز باقی است و اگر در حال گرفتگی آفتاب و ماه نماز را ترک کند دانسته یا بفراموشی کردن نماز واجب
است قضاء آن و هم چنین اگر تمام آفتاب و ماه گرفته شود نیز واجب است قضاء اگر ادا نکرده باشد

اعم از اینکه

اعم از اینکه داخل گرفتن از آنها مطلع شده باشد یا نه و امّا اگر بعضی از آفتاب و ماه گرفته شود و مطلع نشده باشد و بعد از
آن خبردار شود ظاهراً قضاء لازم نیست هر چند احوط قضا کردن درین صورت بهتر است و امّا وقت نماز زلزله
پس اصح و مشهور اینستکه مدّت عمر است و از بعضی نقل شده است که اوّل وقت آن اوّل آمدن زلزله است و آخر آن
زمان تمام شدن نماز است و این احوط است و طریقه نماز این هر سه یکی است و آن اینستکه سه مرتبه بنیت استحباب بگوید
الصلوة و بعد از این نیت کند که نماز ماه گرفتن میکنم اداء واجب قربة الی الله یا نماز آفتاب گرفتن میکنم اداء واجب
قربة الی الله یا نماز زلزله میکنم اداء واجب قربة الی الله و بعد از این میگوید الله اکبر چنانکه در نماز شبانه روز میگوید
باینطریق که در حال الله اکبر گفتن دستها را بلند بکند تا برابر نرمه گوش بر وجه احتیاط و استحباب و بعد از این حمد سوره
میخواند و بعد از خواندن حمد اگر میخواهد که تبعیض نماید بعضی از سوره بخواند شروع میکند در خواندن سوره
که پنج آیه مشتمل داشته باشد مثل سوره انا انزلناه پس یک آیه از آن را میخواند باینطریق که بخواند بسم الله الرحمن
الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر پس بنیت استحباب میگوید الله اکبر و برکوع میرود و بعد از سر برداشتن میگوید
الله اکبر بنیت استحباب بعد از آن پس میگوید و ما ادریک ما لیلة القدر پس بنیت استحباب قنوت میخواند
بهر چه که میخواهد مثل قنوت نماز یومیه پس بنیت استحباب میگوید الله اکبر پس برکوع میرود مثل اوّل پس سر را راست
میکند با گفتن الله اکبر بعد از آن بنیت استحباب میگوید لیلة القدر خیر من الف شهر پس برکوع میرود با گفتن
الله اکبر پیش از آن بنیت استحباب پس سر را برمیدارد و بعد از سر برداشتن میگوید الله اکبر بنیت استحباب پس میگوید
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر پس قنوت میخواند بطریق سابق پس الله اکبر
میگوید پس رکوع میکند بطریق سابق پس سر را برمیدارد و بعد از سر برداشتن میگوید الله اکبر پس میگوید سلام
هی حتی مطلع الفجر پس الله اکبر میگوید و رکوع میکند پس سر برمیدارد بدون گفتن الله اکبر بلکه بجای او سمع الله
لمن حمده میگوید پس الله اکبر میگوید از برای سجود و دو سجود میکند مثل سجود نماز شبانه روز پس برمیخیزد و حمد سوره
میخواند پس یک آیه اوّل انا انزلناه را میخواند پس قنوت میخواند و رکوع میکند با گفتن الله اکبر پیش از او پس
سر را برمیدارد با گفتن الله اکبر بعد از سر برداشتن بنیت استحباب و آیه دوّم را میخواند و رکوع میکند پس
راست میشود و آیه سیم را میخواند و قنوت میخواند و رکوع میکند پس راست میشود و آیه چهارم را میخواند

در رکوع می کند پس راست می شود و آیه پنجم را میخواند و قنوت می خواند و الله اکبر میگوید و در رکوع می خواند پس سر بر میدارد بدانکه اگر در اینصورت بعد از سر برداشتن بلکه بجای او سمع الله لمن حمده میگوید پس سجود می کند بطریق سابق پس تشهد میخواند و سلام میدهد و اگر پیش از رکوع حمد را با یک سوره تمام بخواند و بطریق سابق رکوع کند و بعد از سر برداشتن حمد و سوره هر دو را بخواند و قنوت بخواند و رکوع کند و هم چنین تا پنج مرتبه در رکعت اول و بهمین طریق پنج مرتبه در رکعت دوم بخواند و بطریق سابق قنوت بخواند و چهار تکبیر الله اکبر بگوید نیز صحیح است بلکه این طریق اولی است و غیر ازین دو طریق طریق دیگر نیز صحیح و ما بهمین دو طریق اکتفا نمودیم بجهة بهتر بودن اینها و اگر نماز تمام بکند و تمام آفتاب یا ماه روشن نشود مستحب است که بار دیگر نیز نماز کند و هم چنین تا تمام آنها روشن شود و اگر نماز را اعاده نمی کند مستحب است که دعا کند و ثنای خدا بکند و اگر در وقت نماز شبانه روز ماه یا آفتاب بگیرد اگر وقت بقدر هر دو نماز وسعت داشته باشد بهتر است که اول نماز شبانه روز را بکند و بعد ازین نماز ماه یا آفتاب گرفتن را بکند هر چند لازم نیست و اگر وقت نماز یومیه تنگ باشد و وقت نماز ماه گرفتن یا آفتاب گرفتن وسعت داشته باشد لازم است که نماز یومیه را مقدم بدارد و اگر وقت نماز ماه گرفتن یا آفتاب گرفتن تنگ باشد و وقت نماز یومیه وسعت داشته باشد لازم است که اول نماز ماه گرفتن یا آفتاب گرفتن را بکند و بعد ازین نماز یومیه را بکند و اگر وقت هر دو تنگ شده باشد لازم است که نماز یومیه را بکند پس اگر از برای نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن وقتی باقی مانده باشد آن نماز را میکند ادا و اگر در وقت آن نکند و اگر ادا نکند لازم است که قضا کند و اگر وقت باقی نمانده باشد نیز قضا می کند اگر علم داشت که موقوف داشتن یومیه باعث فوت شدن این نماز می شود و الا فلا و اگر مظنه وسعت وقت نماز یومیه کند و شروع در نماز ماه گرفتن یا آفتاب گرفتن نماید و در اثنای نماز معلوم شود که وقت نماز یومیه فوت می شود باید نماز آفتاب یا ماه گرفتن را قطع کند و شروع در نماز یومیه نماید بعد از نماز یومیه اگر وقت نماز آفتاب یا ماه گرفتن باقی مانده باشد آن را نیز بجا آورد و اگر وقت باقی نمانده باشد اگر فوت شدن نماز از تقصیر او شده باشد قضا بکند و الا فلا و اما نماز عید فطر و عید قربان پس در زمان حضور امام واجب است و در زمان غیبت مستحب است و زمان ادای این نماز مشهور از زمان طلوع آفتاب است تا وقت ظهر و احوط آنست که بعد از بلند شدن آفتاب بجا آورند و طریق آن آنست که بعد از نیت و تکبیرة الاحرام حمد را بخواند و بعد از آن بهتر آنست که سوره نماز عیدین

شاکم

سورهٔ سبح اسم را بخواند و بعد از آن رکوع و سجود بکند و در رکعت دوم بعد از خواندن حمد بر سبیل استحباب سوره والشمس بخواند و چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و رکوع و سجود بکند و نماز را تمام نماید و قنوت مخصوص نماز عید را خواندن اولی است و آن این است اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخرا وشرفا وکرامة ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون و بعد از تمام شدن عید دو خطبه باید بخواند که مشتمل باشد بر حمد خدا و صلوات بر رسول و آل او و موعظه و ذکر زکوة فطره و قدر آن و وقت آن و مصرف آن در نماز عید فطر و ذکر قربانی و احکام آن در نماز عید قربان و در آخر هر یک یک سوره از سورهای قرآن نیز بخوانند هر چند از سورهای کوچک باشد والله العالم بالاحکام ولله الحمد وعلی نبیه وآله السلام فصل شانزدهم در بیان احکام نماز مسافر است و درین فصل چند مطلب است مطلب اول در اقسام سفر است بدانکه سفر بر چند قسم است اول قسم سفری است که سفر او واجب است چون سفر حج یا سفری که اجیر شده باشد که خدمت شخصی را در سفر یا مطلقا بکند و آن شخص بسفر برود یا آنکه اجیر شده باشد که از برای شخصی در موضعی که محتاج است بسفر کاری بکند و مطالبه کند حق خود را و رفتن او موقوف بسفر یا آنکه کسی بنده شخصی باشد و آقا او را امر کند برفتن در موضعی که بقدر مسافت قصر باشد آن مسافت میان آن موضع با موضع مسافر باشد یا آنکه ظالمی امر کند کسی را بسفر رفتن از برای امر مباحی باشد آن بحیثیتی که اگر آن کس بسفر نرود مظنه کشتن و مانند آن از آن ظالم داشته باشد. و هم چنین است امثال اینها چون صورت نذر و اجاره از برای زیارت و تجارتی که ادای نفقه موقوف بر آن باشد قسم دوم سفری است که سفر او مستحب است چون سفر کردن از برای زیارت ائمه طاهرین و تجارت از برای توسعه در امر عیال و امثال اینها چون دیدن برادران ایمانی قسم سیم

کسی است که سفر او مباح است چون سفر کردن از برای تجارت که موقوف علیه نفقه و اداء دیون و مانند اینها نباشد
و از برای توسعه عیال و مثل اینها نیز نباشد بلکه مقصود تحصیل مال زائد باشد چنانکه در غالب تجارات است
قسم چهارم کسی است که سفر او مکروه است چون سفر کردن از برای تجارات مکروهه از قبیل بنده فروشی
و مانند اینها قسم پنجم کسی است که سفر او حرام است خواه خود سفر کردن معصیت باشد چون سفر کردن
بنده که از آقای خود فرار کرده باشد یا اجیری که بسبب سفر منافی حق مستاجر در زمان لزوم عمل بمقتضای اجاره
بکند یا آنکه بسبب سفر کردن ترک واجبی از واجبات از او صادر شود چون نفقه واجب عیال و تحصیل مسائل
دین که واجب باشد و هم چنین است سفر کسی که مدیون باشد و قادر بر اداء دین باشد و طلبکار مطالبه حق خود
نماید و آن مدیون سفر کند تا آنکه حق طلبکار را نداده و هم چنین است سفر کردن در راهی که باعتقاد مسافر
محل خوف باشد خواه غایت و فائده سفر معصیت باشد چون سفر کردن از برای قطع طریق مسلمانان یا کشتن مسلمانان
یا تلف کردن مال ایشان یا اذیت دیگر با ایشان و هم چنین است سفر کسیکه مطیع ظالم باشد در ظلم او بر وجه
ظلم و محرک یا باعث او بر سفر اطاعت آن ظالم در ظلم بر وجه ظلم باشد چون سفر ملازمین سلاطین جور یا ملازمین
مطیعین آن ملازمین که از جمله ظالمین باشند بسبب اعانت بر ظلم بر وجه ظلم در صورتیکه سفر کردن مدخلیتی
در ظلم داشته باشد و فرقی نیست میان آنکه ظلم کردن و اطاعت ظالم کردن در ظلم بر وجه ظلم علت تامه باشد بر
سفر کردن یا آنکه جزء علت باشد مثل آنکه مقصود مسافر آنکه تجارت بکند و اعانت ظالم نیز بکند بخصوص که
اگر یکی از آنها متحقق نشود در نظر او تن در دیگری سفر نخواهد کرد بلی هرگاه با ظالم سفر کند و مطیع او نباشد
اصلاً یا در ظلم مطیع او یا آنکه در ظلم بر وجه ظلم مطیع نباشد بلکه بر وجه عدل و ورع باشد مثل آنکه هرگاه سفر
نکند خوف ضرر داشته باشد از ظالم یا آنکه اگر اطاعت نکند خوف ضرر قوی داشته باشد مثل آنکه هرگاه
امر کند ظالم ملازم را که کسی را بزند و هرگاه آنکه ملازم نزند او را خواهد کشت و در این صورت زدن آن
مظلوم بر وجهیکه موجب هلاکت نشود و بقدر رفع ضرر از ملازم کند از برای آنکه ملازم مشروع است
و اگر امر بکند بکشتن مسلمانی باید اطاعت نکند بلکه راضی بشود که او را بکشد و مانند اینها و در حکم اینها است

سفر ادن با ظالم

سفر کردن با ظالم بر وجه مصاحبت که موجب زیادتی شوکت و قوت ظالم بر ظلم شود یا قصد آن هرچند آن مصاحب
شریک در ظلم نباشد حاصل هر سفری منافی لغت خداوند عالم است حرام است مطلب دوم در
شرایط قصر کردن نماز و روزه است بدانکه شرایط قصر چند امر است اول آنکه مسافر در ابتدای سفر قصد داشته باشد
مسافت راه باعث قصر کردن می شود و مانند حیران و سرگردان طی مسافت بکند با این طریق که در حال رفتن بی شعور باشد یا آنکه متردد
باشد که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه خواه قصد مسافت بالاصالة باشد یا به تبعیت باشد چون سفر عبد و اجیر و زوجه و اسیر
و مسافتی که باعث قصر کردن است هشت فرسخ است یا آنچه در حکم او است علی الاصح مثل آنکه قصد کند مسافت راه چهار
فرسخ یا بیشتر است با قصد برگشتن بسوی منزل خود در همان روز یا شب که سفر می کند بر وجهیکه رفتن و برگشتن بحسب عرف
هزار ذرع و عادت متصل باشند و یک حرکت کردن شمرده شود و فرسخ بنا بر مشهور سه میل است و هر میل چهار ذراع است و هر ذراعی
بمقدار بیست و چهار انگشت است و بعضی میل را بیک مد بصر بنظر چشم اندازه نیز تحدید کرده اند دوم آنکه علم داشته باشد
که آن مسافتی که قصد آن کرده است هشت فرسخ حقیقی یا حکمی تا باید بر اهشت و در کفایت شهادت دو عادل یا شیاع ظنی
اشکال است خصوصاً اگر شهود تعارض کنند و بر خلاف هم دیگر شهادت دهند و احتیاط این است که در صورتیکه علم ندارند
که مسافت هشت فرسخ حقیقی یا حکمی است جمع کند میان قصر و اتمام و اگر احتیاط نکند اختیار تمام را بکند و اگر جمعی از
مسافرین علم داشته باشند که مسافت بقدر هشت فرسخ حقیقی یا حکمی است و بعضی علم نداشته باشند هر کسی بمقتضای
اعتقاد خود عمل میکند و در جواز اقتدا کردن یکی از اینها بدیگری اشکال است و قول بجواز نیکو است ولیکن احتیاط ترک
است شرط سیم آنکه بحد ترخص برسد با این طریق که صورت دیوارهای معتدل بلد یکه بسیار بزرگ نیستند و دیوار
محله بلد یکه بسیار بزرگ باشند پنهان شود از چشمهائیکه میانه میباشند در دیدن و نیز صدای اذان مؤذن که صدای
میانه دارد مخفی شود و لکن بلدهائیکه معتدل باشند شرط چهارم آنکه سفر سفر حرام نباشد با تفصیلی که گذشت و
هم چنین باید سفر لهو نباشد هرچند با صید باشد مگر آنکه صید از برای حاجت باشد و اگر صید از برای تجارت باشد احوط
اینست که جمع کند میان قصر و اتمام در نماز هرچند قول بلزوم قصر قوی است شرط پنجم آنکه سفر مستمر باشد
و قطع نشود بسبب رسیدن بوطن خود یا بمکانیکه قصد کند در آن اقامه ده روز متوالی را یا آنچه در حکم آن است
چون ده روزیکه یک روز آن مرکب باشد از بعضی از روز اول و بعضی از روز یازدهم هرچند احوط این است که

بای نکو از اقامه کفایت نکند و ظاهر اینست که کافی است در متوالی بودن ده روز اینکه در عرف بگویند که ده روز در فلان بلد
یا فلان قریه مانده است هرچند در بعضی از اوقات بیرون برود بجائی که مانع از صدق عرفی نباشد چون رفتن بمزرعه و
بستان محل اقامه که اینها ضرر ندارد هرچند احوط ترک اینست پس هرگاه قصد کند اقامه ده روز در محلی و قصد داشته
باشد که در اثنای اقامه خارج شود به محلی دیگر که رفتن در آن محل باعث شود که صدق نماید در عرف که ده روز در محل اقامه
مانده است بسبب بودن محل دوم مغایر با محل اول یا بسبب بزرگی مکان و واحد بودن دو محل چون نجف و کوفه و کربلا
و مقبره مشهد کاظمین و بغداد و طهران و مقبره شاهزاده عبدالعظیم اقامه او صحیح نیست و قصر لازم است بلی هرگاه در
اول امر این قصد را نداشته باشد بلکه جازم بود که در محلی خواهد ماند ولیکن از اتمام یک نماز قصری یا بیشتر اراده کند بیرون
رفتن بمحل مذکور شد میتواند نماز را تمام بکند هرچند احوط این است جمع کند میان قصر و اتمام در وقتی که بعد از مراجعت
قصد اقامه ده روز جداگانه نداشته باشد والا بعد از عود اتمام متعین است و هم چنین اگر بعد از تمام ده روز بیرون
رفتن بمحل مذکور بلکه در این صورت یعنی اتمام اولی است خصوصا در صورتیکه قصد اقامه علیحده بعد از عود داشته باشد
و باید دانست که اظهر اینست که تا بمحلی که قصد اقامه در آن دارد نرسد قصر لازم است هرچند دیوارهای آن محل نمایان
شود و صدای اذان شنیده شود ولیکن رسیدن ببلد و قریه کافی است و ضرور نیست رسیدن بخانه که قصد اقامه
در آن خانه دارد بلی در زمان بیرون آمدن از محل اقامه شرط است که بحد ترخص برسد چنانکه گذشت شرط ششم
السفر م اینست که مسافر کثیرالسفر نباشد و کثیرالسفر کسی است که صادق بیاید در عرف که سفر کردن شغل و عمل او باشد چون مکاری
و تجار در وطن خود ده روز هرچند بدون قصد اقامه باشد و در موضع دیگر ده روز بقصد اقامه نماند و هم چنین است
ده روز بعد از سه روز که بروجه تزلزل و تردد مانده باشد بنا بر قولی و بعد از صادق آمدن کثیرالسفر بمعنی مذکور
و باماندن ده روز بر طریق مسطور در سفر چهارم نماز را تمام میکند و در اول قصر میکند و در دوم و سیم نیز ظاهر
حدیث معتبر لزوم اتمام است خصوصا سفر سیم ولیکن جمع میان قصر و اتمام اولی است و هم چنین سفر دوم و سیم
که بعد از کثرت سفر و ماندن ده روز اتفاق بیفتد هرچند لزوم اتمام در این صورت قوی تر است از صورت
اولی احوط در این صورت قصر است در سفر اول نیز اینست که جمع کند میان قصر و اتمام **مطلب سیم**
در احکام سفر است و آن چند چیز است **اول** آنکه در وقتیکه سفر حرام و در حکم آن نباشد و شرائط
مذکوره

مذکوره متحقق بشود لازم است قصر کردن نماز چهار رکعتی که ظهر و عصر و خفتن میباشند نه نماز دیگر چون نماز شام و صبح
مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و حایر سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثناء که در این چهار موضع علی المشهور مخیر است
میان قصر و اتمام و احوط اینست که جمع کند میان قصر و اتمام چون از بعضی قول بلزوم قصر محکی است و از ظاهر بعضی قول بلزوم
اتمام یا اینکه قصر کند در غیر مساجد و حایر شریف اینکه در شهرهای مکه و مدینه یا کربلا یا بیابان کوفه نماز را قصرا بجا آورد
دوم آنکه بمقدار نماز از اول وقت بگذرد هرچند تا زمان رسیدن بحد ترخص باشد نماز را نکرده باشد و بعد از آن
سفر کند و در راه بخواهد که نماز بکند در لزوم قصر و اتمام خلاف است و اظهر لزوم قصر است و احوط جمع است و هرگاه
در سفر باشد و وقت نماز داخل بشود و بمقدار نماز بگذرد و نماز را نکند تا اینکه بخانه یا محل اقامه ده روز برسد در اینجا
نیز خلاف است و اظهر اینست که لازم است نماز کردن و احوط جمع در اینجا نیز جمع است ولیکن در صورت اول اولا
قصر را میکند بنیت وجوب و بعد از آن اتمام میکند و در صورت ثانی عکس این میکند **سیم** آنکه لزوم قصر
مخصوص است بنماز ادائی یا قضای سفری و اما اگر بخواهد که قضا بکند نمازهائی را که در حضر فوت شده لازم است
که تمام بکند و هم چنین اگر بخواهد نمازهای سفر را بجا آورد **چهارم** آنکه هرگاه عمدا و عالما نماز سفری تمام بکند
اعاده در وقت یا خارج وقت لازم است بلی هرگاه مسافر جاهل مسئله باشد اعاده لازم نیست علی الاظهر هرچند
اعاده کردن با باقی بودن وقت بلکه مطلقا احوط است **پنجم** آنکه نماز سفری اگر فوت بشود قضای آن
باید بر وجه قصر باشد هرچند در حال فوت مسافر باشد در حال وجوب حاضر علی الاظهر و هم چنین هرگاه در یکی
از چهار موضع گذشته قضا شده باشد علی الاحوط و حاصل اینست که مطابقه میان ادا و قضا لازم است
حتی در جهر و اخفات بلکه در کیفیات مثلا هرگاه در حال فوت شدن نماز قادر بر ایستادن نبود بلکه
تکلیف او نشستن بود و در حال قضا کردن قادر شد باید ایستاده قضا بجا آورد و هم چنین است اگر در
حال فوت شدن قادر بود و در حال قضا کردن قادر نباشد باید نشسته یا مثل آن که مقدور است
قضا بجا آورد **ششم** آنکه هرگاه در اثنای نماز قصد اقامه کند باید تمام بکند **هفتم** آنکه در کمتر
از چهار فرسخ هرچند قصد از یک وجب یا کمتر باشد قصر نیست و هم چنین اگر علم بهم نرسانیده باشد
که چهار فرسخ است یا نه در قصر تخییر چون علم نداشت که هشت فرسخ است یا نه در قصر تغییر

هشتم آنکه مستحب است که بعد از هر نماز فریضه سی مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر والله سبحانه هو
العالم باحکام

فصل هفدهم در احکام نماز جماعت است و در این فصل چند مطلب است **مطلب**
اول در فضیلت نماز جماعت است بدانکه در فضیلت نماز جماعت اخبار بسیار وارد شده است و از جمله آنها حدیثی است
که مضمون آن این است هرگاه مأموم یکی باشد ثواب هر رکعتی مقابل ثواب صد و پنجاه نماز است و اگر دو نفر باشند ثواب
هر رکعتی مقابل ثواب ششصد نماز است و اگر سه نفر باشند ثواب هر رکعتی مقابل ثواب هزار و دویست نماز است
و اگر چهار نفر باشند از برای هر یک در عوض هر رکعتی مقابل ثواب هزار و سیصد نماز نویسند و اگر پنج نفر باشند
از برای هر یک در عوض هر رکعتی مقابل ثواب هزار و چهارصد نماز نویسند و اگر شش نفر باشند از برای هر یک در
عوض هر رکعتی مقابل ثواب چهار هزار و ششصد نماز نویسند و اگر هفت نفر باشند از برای هر یک در عوض هر رکعتی
ثواب هفده هزار و ششصد نماز نویسند و اگر هشت نفر باشند از برای هر یک در عوض هر رکعتی ثواب نوزده
هزار نماز نویسند و اگر از ده بگذرد هرگاه دریاهای آسمان و زمین همه مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن
و انس و ملائکه نویسنده شوند نمیتوانند ثواب یک رکعت را بنویسند و نیز وارد شده است که هرکه بمیرد و در حالتیکه
مفارقت کننده باشد از جماعت بهشت از برای او نیست هر چند عمل او از عمل جمیع اهل زمین بیشتر باشد و نیز وارد است
که خداوند عالم فرمود که تارک جماعت ملعون است نزد خدا و در نزد ملائکه و دعای او مستجاب نمیشود و رحمت بر او نازل
نمیشود و اگر بیمار شود عیادت او مکن و اگر بمیرد بر جنازه او حاضر مشو الی آخره و هم چنین بسیار خبرها که در فضیلت
جماعت و مذمت تارک آن وارد شده است بسیار است **مطلب دوم** در شرایط نماز جماعت و آن چند امر است
اول آنکه میان امام و مأموم حایلی نباشد که مانع شود از مشاهده مأموم امام را و هم چنین میان مأمومها
حایل نباشد که بسبب آن هیچ یک از صف عقب هیچ یک از صف پیش را نه بینند و بعضی گفته اند که باید میان
امام و مأموم نهر فاصله نباشد و این احوط است هر چند دلیلی بر آن نیافتیم **دوم** آنکه مأموم دور نباشد
از امام یا از مأمومیکه نزدیک امام باشد یا نزدیک مأمومی باشد که او نزدیک امام باشد بمقداری که بیک گام نتوان
بآن رسید و بنا بر مشهور باید بسیار دور نباشد و اگر بعضی از مأمومینی که در میان امام و سایر مأمومین
باشند از اقتدا بیرون روند بسبب تمام شدن نماز ایشان پیش از نماز امام از جهت مسافر بودن ایشان

و مقیم بودن

و مقیم بودن امام یا بسبب باطل شدن نماز ایشان یا مانند اینها و باین سبب فاصله میان امام و آن مأمومین دیگر بیش از یک گام بوده باشد
احوط آنست که این مأمومین نزدیک شوند با امام بکشیدن پاهای خود را و بعد از این تجدید نیت اقتدا بکنند و نماز را تمام بکنند
و بعد از این اعاده بکنند یا آنکه در زمان تمام شدن نماز آن مأمومین که فاصله بوده اند نیت انفراد بکنند و قصد بکنند که نماز را
بتنهائی میکنیم و از اقتدا بیرون میرویم و بعد از این آنچه باقی مانده است خود بجا آورند هر چند محتمل است که این نوع از
دوری ضرر ندارد و هم چنین احوط آنست که کسانیکه در صف نشسته اند پیش از کسانیکه نزدیک امام نشسته اند داخل در نماز نشوند مگر آنکه
تأخیر مستلزم فوت شدن اقتدا باشد هر چند اظهر و اقوی آنست که این ضرر ندارد و کسانیکه در صف نشسته اند میتوانند پیش از
کسانیکه نزدیک امام نشسته اند نیت بکنند **شرط سیم** آنکه موضع ایستادن امام بلندتر از موضع ایستادن مأموم نباشد
بیشتر از یک وجب مگر آنکه زمین منحدر و سراشیب باشد ولکن جایز است که مکان مأموم بلندتر باشد از مکان امام بهر مقدار که
باشد مثل آنکه مأموم در پشت بام باشد و امام در زیر آن ولکن باید که میان ایشان بحسب مسافت بسیار زیاد جدائی و فاصل
بیش از یک گام فاصله نباشد **شرط چهارم** آنکه مکان مأموم مقدم نباشد بر مکان امام و احوط آنست که مساوی
هم نباشند بلکه مکان مأموم قدری مؤخر باشد از مکان امام **شرط پنجم** آنکه مأموم علم داشته باشد بآنکه امام
عادل است باین طریق که بحسب ظاهر از او صادر نشود گناهان کبیره و اصرار بر صغیره بلکه چیزهائی که منافی مروت میباشد
نیز صادر نشود چون پوشیدن علما لباس لشکریان را بدون ضرورت و نیز باید که مأموم عالم نباشد که امام ولد
الزنا است و اگر مأموم ایستاده باشد باید که امام نیز ایستاده باشد و اگر مأموم صحیح القراءة باشد باید که امام نیز صحیح القراءة
باشد و اگر مأموم مرد باشد باید امام نیز مرد باشد و احوط آنست که در آزاد بودن نیز مساوی باشند هر چند لازم نیست و مکروه
است که امام پیس و جذام دار باشد و هم چنین اگر از ایشان مسافر باشند و دیگری مقیم **مطلب سیم** در احکام
نماز جماعت است و آن چند امر است **اول** آنکه قصد بکند مأموم اقتدا کردن بامام معینی را و هرگاه قصد بکند
اقتدا کردن بشخصی و بعد از اتمام نماز معلوم شود که غیر آن شخص بوده ظاهر آنست که نماز او صحیح است خصوصا اگر آن کس
دیگر نیز عادل باشد ولیکن احوط آنست که آن نماز را اعاده بکند و اگر در اثنای نماز معلوم شود ظاهر آنست که لازم است
که نیت انفراد بکند و اگر احتیاطا نماز را بعد از اتمام اعاده کند خوب است **دوم** آنکه جماعت منعقد میشود
بیک مأموم نیز هر چند طفل ممیز باشد یا زن **سیم** آنکه هرگاه کسی در تکبیرة الاحرام ... ملحق شود بامام ادراک

جماعت را می کند بلا خلاف و هم چنین اگر در رکوع ملحق شود با امام هر چند درک نکند ذکر رکوع را با امام بلکه همینکه امام و ماموم
در یک زمان با هم در رکوع باشند کافی است علی الاظهر الاشهر چهارم آنکه مکروه است از برای ماموم خواندن حمد
و سوره در هر یک از دو رکعت اول نمازها در صورتیکه اقتدا کند به امامی که در نزد او عادل باشد علی الاظهر و بعضی در
نمازهای جهریه حرام دانسته اند و احوط ترک است خصوصا در نمازهای جهریه اگر بشنود قراءت را یا همهمه امام را بلکه
مستحب است گوش دادن و اگر در نمازهای جهریه هیچ چیز را نشنود مستحب است که حمد و سوره را بخواند همچنانکه
در نمازهای اخفاتیه مستحب است که سبحان الله بگوید و باید دانست که در غیر دو رکعت اول امام لازم است بر ماموم که حمد
یا تسبیحات اربع بخواند اگر در رکعت اول با امام ملحق شده باشد و اگر در رکعت ثانی ملحق شده باشد باید در رکعت سیم
امام که دوم ماموم است حمد و سوره بخواند اگر امکان دارد و تشهد بخواند بعد از این که امام برخواست و در رکعت چهارم
امام که سیم ماموم است باید حمد تنها یا تسبیحات اربع را بخواند و در زمان تشهد امام و سلام هم باید که ماموم نیم خیز
بنشیند و بعد از سلام امام به نیت انفراد آنچه باقی مانده است تمام کند و اگر در رکعت سیم ملحق شود حمد و سوره را
در آن رکعت و در رکعت چهارم باید در صورت امکان بخواند و تشهد را با امام بخواند و در زمان سلام امام نیز نیم خیز
بنشیند و بعد از سلام به نیت انفراد آنچه باقی مانده است بجا آورد و اگر در رکعت چهارم ملحق شود حمد و سوره را
با امکان باید بخواند و در زمان تشهد و سلام امام نیم خیز بنشیند و بعد از سلام امام به نیت انفراد باقی مانده را بجا آورد
و اگر در صورتهایی که لازم است بر ماموم خواندن حمد و سوره نتواند خواندن هر دو را جایز است که ترک سوره بکند و
با امام در رکوع ملحق شود بلکه اگر تمام حمد را نیز نتواند بخواند میتواند که قطع بکند و با امام ملحق شود و لیکن احوط در این
صورت آنست که نماز را اعاده نماید یا نیت انفراد بکند و حمد و سوره را بخواند و انفرادا نماز را اتمام بکند و احوط
آنست که در رکعت اول ماموم که دوم یا سیم امام است اگر میداند که نمی تواند حمد را اتمام بکند و به امام ملحق شود صبر بکند
تا اینکه امام شروع در تکبیر رکوع بکند و بعد از این نیت بکند و تکبیرة الاحرام بگوید و با امام به رکوع برود پنجم
آنست که جایز است از برای ماموم که نیت انفراد بکند و از اقتدا کردن بیرون برود از جهت عذری که از جمله آنها عارض
شدن حاجتی است که اقتدا کردن موجب فوت آن میشود و از جمله آنها این است که امام پیش از ملحق شدن ماموم سر را
از رکوع بردارد خواه در رکعت اول باشد و خواه غیر آن و از جمله آنها این است که در رکعت سیم امام که رکعت دوم ماموم باشد

در نماز چهار رکعتی

[illegible]

در نماز چهار رکعتی که ماموم در تشهد منفرد می شود و لیکن در اینجا بعد از این ملحق می شود و قصد اقتدا می کند و اقوی آنست که بدون عذر نیز
میتواند قصد انفراد کند منفرد شود و لیکن احوط ترک این است پس اگر قبل از قراءت نیت انفراد بکند لازم است که قراءت
بکند و احوط آنست که اگر در اثنای قراءت نیت انفراد بکند اکتفا نکند به آنچه که امام خوانده است بلکه قراءت را از سر بگیرد
هر چند ظاهر آنست که میتواند اکتفا بکند به آنچه که امام خوانده است و باقی را بخواند و هم چنین احوط آنست که اگر نیت
انفراد را بعد از اتمام قراءت بکند به آن قراءت اکتفا نکند بلکه خودش نیز قراءت بکند ششم آنست که جایز نیست
که کسیکه به قصد انفراد داخل نماز شود در اثنای نماز عدول بکند به اقتدا کردن و هم چنین جایز نیست عدول کردن
از اقتدا به امامی به امام دیگر مگر آنکه امام اول تمام شده باشد یا فاسد شود به سببی و مانند آن که در این صورت جایز است
که یکی از ماموهایی که عادل باشد در تتمه اقتدا بکند و اما اقتدا کردن کسی که از جمله ماموهای امام اول نبوده است خواه امام
باشد یا ماموم امام دیگر باشد یا منفرد باشد پس احوط ترک است هفتم آنکه هرگاه بر ماموم لازم باشد نیم خیز شدن و ترک آن
بکند عمدا یا سهوا یا جهلا نماز باطل نمی شود هر چند در صورتیکه ناسی نباشد عاصی باشد و احوط اعاده کردن نماز است هشتم
آنست که واجب است متابعت امامی که در نظر ماموم عادل است در تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و سایر افعال بلکه وقتیکه امام بجا آورد
یکی از آنها بعد از او ماموم بجا آورد زیرا که بعضی از علما گفته اند که اگر افعال هر دو در یک زمان باشد از برای او ثواب جماعت نیست
و هرگاه عمدا ماموم پیش از افعال امام باشد نماز او باطل است و احوط آنست که در اقوال از قبیل تشهد و سلام و ذکر رکوع و سجود نیز
متابعت بکند پس هرگاه ماموم سر را از رکوع یا سجود برداشت بکند به سبب آنکه فراموش بکند که اقتدا کرده یا آنکه گمان بکند که
سر را امام برداشته است باید برگردد و اگر برنگردد عمدا نماز او باطل است و هرگاه ماموم رکوع بکند به گمان آنکه امام رکوع
کرده است و معلوم شود که امام رکوع نکرده است سر را راست بکند و بعد از این با امام به رکوع برود و هم چنین هرگاه فراموش
بکند و پیش از امام به رکوع برود باید برگردد و با امام به رکوع برود و لیکن احوط در این صورت آنست که نماز را اعاده بکند و هم چنین
اگر پیش از امام به سجود برود به سبب فراموش کردن یا گمان آنکه امام به سجود رفته است برمیگردد و بعد از این با امام به سجده میرود

و هرگاه یکی از این علما را عمدا بکند احوط آنست که متابعت امام بکند و بعد از این نماز را اعاده کند نهم آنکه هرگاه کسی فرادی
نماز کند و بعد از این کسی دیگر بهم برسد که با او نماز جماعت تواند بکند مستحب است که نماز را اعاده کند دهم آنکه هرگاه
ماموم از قرائت فارغ شود پیش از امام حمد میکند خداوند عالم را تا آنکه امام فارغ شود یازدهم هرگاه ماموم بعد از اتمام
نماز علم بهم رساند که امام فاسق است یا کافر است یا محدث است یا آنکه نماز او باطل است بسبب اخلال به نیت یا مانند
آن واجب نیست اعاده کردن نماز بر ماموم علی الاظهر اما اگر در اثنای نماز علم بهم رساند به یکی از این احوال قصد انفراد
میکند علی الاصح دوازدهم هرگاه در مسجدی نماز جماعت کرده باشند و متفرق نشده باشند و مشغول بتعقیب باشند
و جمع دیگر بخواهند که بعد از ایشان در آن مسجد نماز جماعت بکنند یا آنکه شخصی منفرد بخواهد نماز بکند احوط بلکه اقوی
آنست که در صورت علم بعدالت امام ترک اذان و اقامه بکنند والله العالم باحکامه فصل هجدهم
در بیان نمازهای سنتی است که در زمان معین از شب یا روز مستحب است و در این فصل چند مطلب است مطلب اول
در بیان نافله ظهر است بدانکه مشهور و اقوی آنست که نافله نماز ظهر هشت رکعت است و بهتر آنست که در رکعت اول تکبیرات معهوده را
با دعاهای او بجای آورد و بعد از این اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و بعد از حمد در رکعت اول قل هو الله احد را بخواند
و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون را بخواند و نماز را سلام بدهد و تکبیرات سه گانه را بگوید و تسبیح حضرت فاطمه زهرا را
بجا آورد و بعد از این دعائیکه وارد شده است بخواند و باقی را نیز بهمین طریق هر دو رکعتی یک سلام بجای آورد مگر آنکه
تکبیرات معهوده را در این رکعتها نخواند ولیکن شرط نیست خواندن این دعاها بلکه ظاهر آنست که سوره هم ضرور نیست بلکه بدون
سوره نیز صحیح است و وقت این نافله از اول ظهر است تا زمانیکه سایه شاخص که زیاد شده و بعد از کم شدن بقدر دو سبع
شاخص نیز دو هفت یکی آن شود مطلب دوم در بیان نافله عصر است بدانکه اقوی و اظهر آنست که نافله نماز
عصر نیز هشت رکعت است ولیکن ظاهر آنست که میتواند اکتفا بکند بشش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت و در این رکعتها
سوره خاصی وارد نشده است و تکبیرات معهوده نیز وارد نشده است هرچند دعا وارد شده است که در کتب ادعیه

چون معنی

چون معنی البلاد و غیر آن مذکور است و وقت این نافله بعد از نماز ظهر است تا زمانیکه سایه شاخص بقدر چهار سبع آن شود مطلب سیم
در بیان نافله نماز مغرب است بدانکه اظهر و اشهر آنست که نافله نماز مغرب چهار رکعت است ولیکن جایز است که اکتفا بکند بدو رکعت و بهتر
آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد را سه مرتبه بخواند یا آنکه سوره قل یا ایها الکافرون را بخواند و در رکعت دوم
بعد از حمد سوره انا انزلناه را بخواند و نیز بهتر آنست که میان نماز شام و نافله آن خصوصا در رکعت اول حرف نزند و وقت این نافله
از اول مغرب است بعد از نماز شام تا زمانیکه سرخی مغرب زایل شود مطلب چهارم در بیان نافله نماز عشا است بدانکه نافله
نماز عشا دو رکعت است که آنرا وتیره گویند و بهتر آنست که از نشسته بجا آورد و تکبیرات معهوده را با دعاهای آن بجای آورد و در
رکعت اول بعد از حمد سوره ملک یا واقعه را بخواند و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد را بخواند و بعد از نماز دعا بکند بهر
چیزی که بخواهند و وقت این دو رکعت وتیره بعد از نماز عشاست تا زمانیکه او ادا است مطلب پنجم در بیان حکم نماز
شب است با نافله صبح بدانکه فضیلت نماز شب بسیار است و مانند آن از مستحبات کم است و اصل نماز شب هشت رکعت است
دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نماز نافله صبح است که مجموع اینها یازده رکعت میشود و زمان اینها
بعد از نصف شب است تا صبح و هرچه نزدیکتر بصبح باشد افضل میباشد و بهتر آنست که بعد از بیدار شدن از برای نماز شب مسواک کند
و وضو یا غسل بجا آورد و دعائی که مرویست بخواند و بعد از این شروع کند در نماز شب و اولی آنست که در رکعت اول تکبیرات معهوده
با دعاهای آن بجا آورد و در رکعت اول یا در هر دو رکعت بعد از حمد قل هو الله احد را سی مرتبه بخواند یا آنکه در رکعت اول
بعد از حمد قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون را بخواند هرچند اگر نخواهد در هر یک قل هو الله احد را
بخواند نیز کافی است بلکه بدون سوره خصوصا در صورت تنگی وقت نیز صحیح است و مستحب است که بعد از قرائت در هر رکعت دوم
قنوت بخواند خصوصا بدعاهائیکه وارد شده است و هم چنین دعا خواند میان هر دو رکعت و تسبیح جناب فاطمه زهرا را
بجای آورد و سجده شکر کردن خصوصا با دعائیکه وارد شده است و مستحب است که بعد از دو رکعت اول چهار رکعت دیگر را
نماز جعفر طیار بجای آورد و از اینها حساب کند و طریق آن آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت را بخواند
و در رکعت دوم والعادیات را و در رکعت سیم اذا جاء و در رکعت چهارم قل هو الله احد را بخواند و بعد از این دو رکعت نافله را

بجا آورد و در رکعت اول آن بعد از حمد سورهٔ تبارک الذی بیده الملک بخواند و در رکعت دوم سورهٔ هل اتی و بعد ازین دو رکعت شفع را بجا آورد
و در هر رکعتی بعد از حمد اگر قل هو الله را سه مرتبه بخواند یا اینکه در رکعت اول سبح اسم را بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون
را یا آنکه در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق را بخواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس را بهتر است و درین نماز نیز قنوت مستحب است
بنا بر اقوی و بعد از سلام دعائیکه وارد شده است بخواند و بعد ازین نماز وتر را بجا آورد و بکرات معتد به زیرا با دعاهای
آنها بجا آورد و بعد از حمد سه مرتبه سورهٔ قل هو الله را بخواند و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هر یک را یک مرتبه
بخواند و بعد ازین قنوت بخواند و بعد ازین دست چپ را بر داشته و بدست راست شماره کند و هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله
و اسئله التوبه و صد مرتبه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و دعا کند برادران مؤمن را که اقلا چهل نفر باشند و سیصد
مرتبه العفو بگوید و بعد ازین بگوید رب اغفر لی وارحم و تب علی انک انت التواب الرحیم و بعد ازین هر دعا که بخواهد
از برای دین یا دنیا خود بکند و بعد از سلام تسبیح فاطمه را بجا آورد و دعائیکه مشهور به دعای حزین است بخواند و بعد ازین
نافلهٔ صبح را بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد قل یا ایها الکافرون را اگر بخواند و در رکعت دوم قل هو الله احد را
بهتر است و بعد از سلام مستحب است که بر پهلوی راست رو بقبله بخواند و دست راست را در زیر روی راست گذارد و دعائیکه در آنوقت
خصوص است از صحیفهٔ کامله را بخواند و هر گاه نماز شفع و وتر و نافلهٔ صبح را بعد از فجر کاذب و صادق بجا آورد بهتر است
و هر گاه وقت تنگ شده باشد جایز است که اکتفا کند به نماز وتر و دو رکعت نافلهٔ صبح والله العالم و باید دانسته که کیفیت تکبیرات
هفتگانه و دعاهای آن اینستکه سه مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از آن این دعا را بخواند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت
سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و بعد ازین دو مرتبه الله اکبر بگوید و بعد ازین
بگوید لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ و لا منجا منک الا الیک سبحانک
و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت و بعد ازین یک مرتبه الله اکبر بگوید و بعد ازین این دعا را بخواند یا محسن
قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء و انت المحسن و انا المسیء فبحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد
و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی یا ذا الجلال و الاکرام و بعد ازین نیت نماز کند و تکبیرة الاحرام بگوید الله اکبر

و بعد از آن

و بعد از آن این دعا را بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین
ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین و بعد ازین میگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و بعد ازین شروع میکند در خواندن حمد و سوره و نماز را بر وجهیکه مقرر است در شریعت تمام میکند و تعقیباتی که وارد
شده است میخواند والله العالم بالاحکام و له الحمد علی الدوام باب سیم در بیان واجبات روزه است بدانکه ماه مبارک رمضان
ماهی است که در بارهٔ او وارد شده است که هر کس چیزی از واجبات خدا را در ماه مبارک رمضان بجا آورد مثل کسی است که هفتاد واجب از واجبات
خدا را در ماه دیگر بجا آورده باشد و باید دانست که واجب است در روزه نیت کردن در شب و اگر فراموش نکند در هر روزی از ماه شب و یک نیت در
اول ماه کافی است و اگر فراموش کند نیت را در شب جایز است که در روز نیت کند تا وقت ظهر و اگر عمدا در شب نیت نکند احتیاط
اینستکه در روز نیت کند و آن روزه را بجا آورد و بعد ازین قضا آنرا بجا آورد و ایضا باید دانست که واجب است بر روزه دار
که از اول صبح تا شام که خود را باز دارد از هفت چیز علی الاقوی و بر چند چیز دیگر علی الاحتیاط و چند چیز دیگر علی سبیل الاولویه اما هفت
چیز پس اول اکل است یعنی خوردن چیزهائیکه خوردنی است خواه عادت باشد چون نان و خواه نباشد چون خاک و چوب دوم
شرب است یعنی آشامیدن چیزهائیکه روان باشند خواه عادت باشد چون آب و سرکه و مانند اینها و خواه نباشد چون آب علف و مانند
آن سیم جماع کردن است با زن خواه حلال باشد و خواه حرام باشد و در حکم جماع است لواطه و وطی کردن حیوان چهارم استمناء است
و آن عبارت است از بیرون آوردن منی خواه بجماع کردن باشد و خواه بملاعبه و ملامسه و بوسه دادن و مساحقه و مانند اینها و واضح
اینستکه هر گاه با زن بازی کند و از و منی بیرون آید باید قضا از آن گرفته شود و عادت او نیز بود که بسبب بازی کردن
از او منی بیرون بیاید نیز قضا و کفاره لازم است و هر گاه کسی در روز ماه رمضان محتلم شود و استبرا بکند که باقیمانده از منی
از او بیرون بیاید قضا و کفاره ندارد و لیکن اگر قضا بکند شاید احوط و اولی باشد پنجم باقی ماندن بر جنابت است با علم و تذکر
بدون فراموشی و با قدرت و اختیار تا صبح پس واجب است که پیش از صبح غسل بکند به نیت وجوب و هر چند در اول شب باشد و هر چند
در ذمهٔ او نماز و مانند آن نباشد و در حکم جنابت است حیض و نفاس و استحاضه که باعث غسل باشد چون کثیره و متوسطه
و هم چنین واجب است ترک خواب کردن بجنابت تا طلوع صبح با علم و اختیار مگر خواب اول در صورتیکه عزم داشته باشد

که عذر نکند و غیر جواب اوّل در صورتیکه قصد عذر داشته باشد ششم رسانیدن غبار غلیظ است بحلق هفتم رسانیدن دود غلیظ است
بحلق هشتم رسانیدن بخار غلیظ است نهم فرو بردن سر در آب تمام بدن بلکه احتیاط آنستکه سر را در آب فرو نبرد در صورتیکه سایر
بدن بیرون آب باشد دهم کذب بر خدا و رسول و ائمه هدی است یازدهم حقنه کردن است بچیزی که روان باشد چنانچه در امثال این
بلاد بعضی اماله دستور است و احوط آنستکه حقنه بجامد که آنرا شیاف میگویند نیز نکند در حال عمد و اختیار دوازدهم قی کردن
است باختیار و هرگاه قی خود سر بیاید پس ضرر ندارد و اما چیزیکه احتیاطاً باید ترک کرد پس اوّل فرو بردن بلغم است خصوصاً
اگر از دماغ و مغز بر آید دوم خون بیخ دندان و مانند آنست هر چند در حرام بودن آن خلافی و اشکالی نیست و اما آنچه مکروه
است ترک آنست پس اوّل بوسه دادن زنان و دست کشیدن ایشان و بازی کردن با ایشان است در صورتیکه نطفه بیرون آمدن
نداشته باشد دوم سرمه کشیدن است بسرمه که در او مشک یا چیزی صاحب طعم باشد سیم فصد کردن است که باعث بیرون
آمدن خون زیاد که سبب ضعف شود چهارم داخل شدن حمام است که سبب ضعف شود پنجم بوئیدن ریاحین و علفهای خوشبو
بو است خصوصاً نرگس ششم تر کردن جامه در بدن است که آنرا بپوشند و نپوشید هفتم نشستن زنان است در میان آب
هشتم حقنه کردن بجامد غیر روان است و بدانکه هرگاه کسی در ماه مبارک رمضان روزه را افطار کند و قضای آن را
بخواهد بجای آورد پس اگر وقت قضا وسعت داشته باشد و در سفر نباشد مخیر جایز است که پیش از ظهر روزه را افطار کند و اولی
ترک آنست و اگر بعد از ظهر افطار کند پس عاصی خواهد بود و بعضی لازم دانسته اند که ده مسکین را اطعام کند و هر یک بقدر یک مد
یا چیزی کم یا بیشتر بدهد و احوط آنستکه شصت مسکین را اطعام بکند و ایضاً بدانکه هرگاه کسی بیمار شود و روزه را افطار کند
و بیماری او باقی ماند تا سال دیگر قضا لازم نیست و لیکن از برای هر روزی یک مد طعام بمسکین میدهد و احوط آنستکه هرگاه در بین آن
قدرت بهم رساند قضای آنرا بجا آورد چنانچه در صورتی که کسی قضا را باختیار در سال دیگر باید قضا و بکند و ایضاً بدانکه
هرگاه کسی روزه را بدون عذر شرعی افطار کند لازم است که کفاره بدهد و کفاره دهنده در اینجا مخیر است میان اینکه یک بنده
آزاد بکند یا اینکه شصت روز متوالی روزه بگیرد و یا اینکه شصت مسکین را طعام بدهد که سیر کند و اگر سبب کفاره متعدد
بشود در روزهای متعدد کفاره نیز متعدد میشود و احوط آنستکه در یک روز اگر سبب متعدد شود باید کفاره هم نیز

متعدد بدهد

متعدد بدهد و در روزه کفاره اگر در اثنا و پیش از گذشتن نصف [illegible] چون حیض افطار کند بعد از رفع شدن عذر باقی
بجا بیاورد و اگر نه باید از سر بگیرد والله اعلم **باب چهارم** در بیان مسائل زکوة است و در این باب چند فصل است

فصل اوّل در بیان کسی که زکوة دادن بر او واجب است بدانکه زکوة دادن واجب است بر کسی که بالغ عاقل
باشد و حر باشد و مالک نصاب شرعی باشد و تمکن داشته باشد بر تصرف کردن در آن مال **فصل دوم** در بیان مالهائیست که زکوة
بآنها تعلق میگیرد بدانکه زکوة تعلق میگیرد از میان جمادات بطلا و نقره و از نباتات بجو و گندم و خرما و مویز و از
حیوانات بشتر و گاو و گوسفند که شاید بز است **فصل سیم** در بیان نصاب این نه چیز است بدانکه از برای طلا دو نصاب است که کاسش از جمله انعام است
اوّل اینکه به بیست دینار برسد که هر دینار عبارت است از یک مثقال شرعی طلا که مقدار هیجده نخود متوسط است و مقدار زکوة
این نصاب نصف دینار است نصاب دوم چهار دینار است که بعد از بیست دینار باشد و مقدار زکوة این نصاب عشر دینار است یعنی
ده یک یک مثقال شرعی است و هم چنین در هر چهار مثقال که زاید بر اینها باشد عشر دینار است تا اینکه بچهل مثقال شرعی برسد که در این
صورت باید یک مثقال زکوة بدهد و همچنین هر قدر که زیاد شود و نیز باید دانست که از برای نقره نیز دو نصاب است نصاب اوّل
دویست درهم است که صد و پنج مثقال است که بحساب ریال دو مثقال پنجاه و دو ریال و نیم است و نصاب مقدار پنج درهم است
که دو مثقال و نیم صیرفی باشد و سه نخود و نیم باشد نصاب دوم چهل درهم است که بیست و یک مثقال صیرفی است که بحساب ریال مزبور
ده ریال و نیم است که بعد از پنجاه و دو ریال و نیم حاصل شود و زکوة این مقدار یک درهم است علاوه بر پنج درهم که از برای
مقدار اوّل است و درهم ده نخود و نیم و یک عشر نخود است که از ربع ریال بو چیزی بالاتر است و همچنین در
هر بیست و یک مثقال شرعی که علاوه بر اینها حاصل شود یک درهم است تا اینکه بدویست و ده مثقال شرعی برسد و در این صورت باید پنج مثقال
شرعی و نیم نخود زکوة بدهد و بر این نحو است سایر مراتب مقدار آنها و باید دانست که شرط است در وجوب زکوة در طلا و نقره
علاوه بر بلوغ نصاب آنها که در همه یک نوع شرط است اینکه مسکوک بسکه باشد که با آن معامله شود و تمامش بوده باشد یک سال
بر آن بگذرد که در یکجا بدون معامله باقی باشد و اما نصاب غلات از جو و گندم و خرما و مویز پس اینکه مقدار آنها [illegible] و
دهشت من بوزن تبریز است یک هشت صد و یکصد و پنج مثقال صیرفی برسد و در این صورت لازم است که عشر آنرا

بدهد بفقیر ده دینار زکوة بدهد اگر بابت دین از قبیل حریر اگر داده باشند و الا نصف عشر باید زکوة داده شود و باید دانست که
زمان تعلق گرفتن وجوب زکوة وقتی است که گندم را گندم و جو را جو و مویز را مویز و خرما را خرما اطلاق کنند و زمان
ادای زکوة زمانی است که اینها را جمع نمایند و صاف کنند و در ظاهر وجوب این زکوة در غلات است که غله مملوک بسبب زراعت کردن
یا خریدن و مانند آن باشد و ملکیت بعد از زمان وجوب مذکور شده بعد از زمان وجوب داخل ملک حق سلطان خارج بکند
و سایر اخراجات از قبیل اجرت دلاک و مانند آنرا از اخراج بکند و اخراج کنند و از مابقی زکوة بدهد اگر چه کم یا کثیر باشد
و اخراجات سالیانه خود و عیال خود را نباید بیرون بکند بلکه هر گاه صاحب مال فقیر باشد باید زکوة بدهد و می تواند که زکوة
اهم بگیرد   و اما نصاب حیوانات پس برای شترها دوازده نصاب است   اول آنکه پنج نفر باشند و در اینصورت باید
یک گوسفند بدهد که لااقل یکساله باشد و اگر بز باشد داخل سال سیم شود احتیاطاً   دوم آنکه ده نفر باشند و در اینصورت   از برای اول
باید دو گوسفند بدهد   سیم آنکه پانزده نفر باشند و در اینصورت سه گوسفند باید بدهد   چهارم آنکه بیست نفر باشند
و در اینصورت باید چهار گوسفند بدهد   پنجم آنکه بیست و پنج نفر باشند و در اینصورت باید پنج گوسفند بدهد خواه آن شترها
نر باشند و خواه ماده یا اینکه بعضی نر باشند و بعضی ماده   ششم آنکه بیست و شش نفر باشند و در اینصورت باید یک بچه شتر
ماده یکساله داخل در دو بدهد اگر ماده نداشته باشد یک بچه شتر نر دو ساله داخل در سه بدهد   هفتم آنکه سی و شش نفر باشند و در این
صورت یک شتر ماده دو ساله داخل در سه بدهد   هشتم آنکه چهل و شش نفر باشند و زکوة اینها یک شتر داخل در چهار است
نهم آنکه شصت و یک نفر باشند و زکوة اینها یک شتر چهار ساله داخل در پنج است   دهم آنکه هفتاد و شش نفر باشند
زکوة اینها دو بچه شتر ماده دو ساله داخل در سه است   یازدهم نود و یک نفر باشند و زکوة اینها دو بچه شتر ماده سه ساله داخل
در چهار است   دوازدهم آنکه صد و بیست و یک نفر باشند و در اینصورت از برای هر پنجاه نفر یک بچه شتر ماده سه ساله
داخل در چهار باید بدهد و از چهل نفر یک بچه شتر ماده دو ساله داخل در سه باید بدهد و همین منوال است تا هر چه برسد
و اما نصاب گاو دو نوع است   اول آنکه سی راس باشند که بر آنها یک سال گذشته باشد و در اینصورت
باید گوساله یکساله داخل در دو بدهد خواه ماده باشد و خواه نر   دوم آنکه چهل راس باشند و در اینصورت
باید یک

یک گوساله دو ساله داخل در سه ماده باید بدهد و بدین منوال است آنچه زیاد شود پس از برای هر سی راس گوساله مزبوره باید بدهد و هر چهل گوساله مزبور
و یکسی و یک چهل یک گوساله داخل در دو باید بدهد و یک گوساله دو ساله داخل در سه باید بدهد بشرط اینکه آن گاوها و شترها خود در چراگاه چریده باشند و صحرا چریده باشند
که داخل علف بایشان میدهند و کار کنی و بار کشی و عوامل نباشند   و اما نصاب گوسفند پس پنج است   اول آنکه چهل راس باشند که زکوة
اینها یک گوسفند است   دوم آنکه صد و بیست و یک راس باشند که دو گوسفند زکوة اینهاست   سیم آنکه دویست و یک راس که سه گوسفند
زکوة اینهاست   چهارم آنکه سیصد و یک راس باشند و زکوة اینها چهار راس گوسفند است   پنجم آنکه چهارصد راس باشند و زکوة اینها
هر صد راس یک راس است و همچنین هر قدر که زیاد شود   فصل چهارم در بیان مستحق زکوة است بدانکه مستحق زکوة
که فقیر شرعی لازم نیست که قوت سالیانه خود و عیال واجب النفقه خود را نداشته باشد و یک کسب لائق بحال خود نتواند بکند هر چند روز بروز
باشد و واجب النفقه قادر بر تمکین نداشته باشد   و دیگر مسکین است که مسکین لازم نیست و قوت شبانه روز خود را نداشته باشد و نتواند تحصیل
نماید کسب لایق بحال و کفیل نیز نداشته باشد   و دیگر کسانی هستند که جمع آوری زکوة مینمایند و دیگر کسانی هستند که باید بایشان زکوة را بجهاد
داد   و دیگر بنده هایی هستند که آقا با ایشان را بسیار اذیت میکند و مانند اینها   و دیگر کسانی هستند که در غیر معصیت قرض
کرده‌اند و نمیتوانند ادا بکنند   و دیگر راه خیرات چون مسجد   و دیگر ابن السبیل والله العالم   باب پنجم در بیان احکام
خمس است و در این باب چند فصل است   فصل اول در بیان چیزهایی است که در حال احتیاج جهاد از مشرکین اخذ میشود   که خمس بآنها تعلق میگیرد و آن چند امر است اول چیزهایی است
بروجه غلبه نه بروجه سرقت و حیله اگر آنچه از مسلمانان و کافر ذمی اخذ نکرده باشد   دوم معدنی است که از برای آن اسم خاص
دفینه خاص است و اهل خبره آنرا معدن میگویند چون معدن طلا و نقره و زاج و مانند اینها بعد از وضع اخراجات تحصیل آنها
سیم گنج است که دفن شده باشد در بلاد کفر یا بلاد اسلام در صورتیکه اثر اسلام بر آن نباشد و در ملک غیر محترم باشد که مال او باشد
چهارم چیزهائی است که از فرو رفتن در دریاها بیرون بیاورند چون لؤلؤ و مرجان و مانند آن   پنجم ارباح تجارات
و صناعات و زراعات است یعنی نفعی حاصل از کار تجارت یا کسب حاصل میشود و از اخراجات متعارف سالیانه او و عیال او که واقع
میشود زاید باشد بلکه احوط اینکه مالیکه بهدیه داده شود و تصدق داده شده باشد خمس آنها را نیز بدهد اگر علم داشته باشد که مال خمس

او را نداده است والا خمس اصلا لازم است و خمس دیگر دادن احوط است اگر ما تقرر زاید از اخراجات سالیانه باشد والظاهر آنست که
خمس ربح تجارت بعد از جمع آوری مال تعلق میگیرد ششم زمینی را که ذمی از مسلمانی بخرند هفتم مالی
حلالی است که مخلوط بشود با حرام بر وجهی که امتیاز نداشته باشند از یکدیگر و قدر آنها هیچ یک معلوم نباشد و صاحب مال حرام
نیز معلوم نباشد **فصل دوم** در بیان کسانی است که جایز است بایشان خمس بدهند بدانکه نصف خمس مال امام و نصف
دیگر را باهل فقر از سادات که از اولاد عبد المطلب باشند چون سادات حسینی و حسنی و موسوی و امثال ایشان میتوان داد در صورتیکه
از جانب پدر منسوب بعبد المطلب باشند و جایز است که این نصف را بهمه این سه طائفه داد و جایز است که بیک طائفه بلکه بیک فرد
یک طائفه که زاید بر اخراجات سالیانه او نباشد داد **فصل سیم** در بیان حکم سهم امام است بدانکه واجب است
که صاحب مال مال امام را در زمان غیبت امام بمجتهد عادل برساند او بسادات بر وجه تتمه اخراجات برساند والله العالم
الحمد لله الدائم والصلوة علی محمد و آله الی القائم **باب ششم** در بیان مسائل حج است و این باب مشتمل است
بر یک مقدمه و چند مقصد و یک خاتمه اما مقدمه پس در بیان تعریف حج و اقسام حج است با
اشاره کردن بسوی کسانی که مکلف بهر قسمی از اقسام حج میباشند بدانکه حج عبارت است
از قصد بیت الله الحرام از برای اداء عبادات مخصوصه بر وجه مخصوص یا طواف کردن خانه خدا
را با اعمال مخصوصه بر وجه مخصوص و حج بر سه قسم است اول حج تمتع است که آنرا حجة الاسلام نیز
میگویند و آن حجی است که مقدم است بر آن عمره او که قصد کرده میشود با آن عمره عمره تمتع و عمره
حجة الاسلام و این سه قسم از حج واجب است بر کسیکه خانه او دور باشد از مکه معظمه
بقدر شانزده فرسخ از هر طرف یا دوازده میل علی الاختلاف و جایز نیست که این
فرقه بدون ضرورت عدول کنند از حج تمتع بسوی حج افراد یا قران و با ضرورت جا
جایز است مثل اینکه بترسد که هرگاه عمره را تمام کند حج او فوت بشود پس در این صورت نیت
عمره را بدل میکند به نیت حج قران یا افراد و بعد از اتمام اعمال حج عمره مفرده از برای آن حج

بجای آورد

بجای می آورد و محکی از اکثر این است که حد فوت شدن حج آنست که مطلقه داشته
باشد که هرگاه عمره را تمام کند وقوف اختیاری عرفه را که قبل از غروب روز عرفه است
در نمی یابد پس هرگاه چنین داند که افعال عمره را تا بعد از ظهر روز عرفه هم میتواند بجای
آورد و پیش از غروب آفتاب بعرفات میرسد عمره را تمام بکند و عدول نکند
و همچنین هرگاه زنی صاحب حیض و نفاس باشد و نتواند طواف کند و وقت تنگ
باشد عدول باید بکند بحج افراد مشکل پس اول حج را بجای می آورد و بعد عمره را اگر
حیض یا نفاس بعد از چهار شوط از طواف عمره باشد حج تمتع او صحیح است و
از طواف باید دست بردارد و بعد از سعی و باقی اعمال عمره و پاک شدن تتمه طواف
را با نماز آن بجای آورد و حاصل این کلام این است که واجب است بر کسانیکه مستطیع
میباشند و منزل ایشان دور می باشد از مکه بقدر مذکور یا بیشتر دو عبادت اول
عمره تمتع که مقدم است در حق ایشان و امثال ایشان عند الامکان بر حج تمتع
دوم حج تمتع است و اجزاء واجبه عمره تمتع پنج است احرام و طواف و نماز عقب
مقام از برای طواف و سعی میان صفا و مروه و تقصیر کردن و اجزاء واجبه حج
دوازده چیز است خواهد آمد دوم از اقسام حج حج افراد است و آن عبارت است از حجی
که عقد احرام آن بگفتن لبیک تا آخر آن باشد و عمره آن مقدم بر او نباشد بلکه
بعد از او باشد و با عمره قصد حج نکنند بلکه نیت جداگانه و مستقل بکنند باین طریق
که مکلف احرام به بندد از برای حج پیش از عمره از میقات او که خواهد آمد پس بع
عرفات برود و وقوف در انجا نماید و وقوف مشعر را نیز بجای آورد و بعد از این به
منی برود و اعمال منی را بجای آورد و بعد از این بمکه بیاید و طواف بکند و نماز طواف را
بجای آورد و سعی میان صفا و مروه بکند و محل بشود و بعد از این عمره مفرده را بجای

آورد سیم حج قران است و این حجی است که در عقد احرام او مخیر است میان گفتن لبیک
تا آخر که خواهد آمد و میان سوق هدی یا مقدم بودن او بر عمره خود و قصد حج او نکردن
و مقرون کردن میان حج و عمره به یک نیت و در میان انها محل نشدن بلکه از تمام بعد م
شدن اعمال هر دو محل بشود با سوق هدی و راندن قربانی بسمت قربانگاه و این
دو قسم تکلیف متعلق است که اهل مکه باشند یا اینکه در نزدیک مکه که کمتر از مسافت
مذکوره باشد خانه او و مضطر در حکم ایشان است چنانکه اشاره بان شده است
و در حج تمتع اعمال چند لازم است که حقیر از جهت سهولت ضبط انها را به نظم در آورد
و آن این است در مکه و در نواحی آن • بر قاصد حج تو فرض میدان احرام و
طواف و سعی و تقصیر در بین صلوة دات تکبیر احرام و وقوف و رمی قربان و
حلق است و طواف با نماز آن سعی است و طواف بهر نسوان با نماز بعد تا رب شب
منی و آن جمرات ثلث را به تشریق باید زدن از برای تفریق پس مسائل
حج تمتع را در چند مقصد باید ذکر کرد مقصد اول در بیان مسائل متعلقه باحرام است
و در این مقصد چند فصل است فصل اول در بیان زمان و مکان احرام است بدانکه
احرام ماه شوال و ذی القعده و اوایل ذی الحجه است و زمان عمره مفرده مجموع
ایام سال است فصل دوم در بیان مکان احرام است که آنرا میقات گویند که
به تعیین شارع باید در انجا احرام بست و آن چند موضع است اول مسجد شجره
که آن احرام گاه اهل مدینه و کسانی است که از مدینه عبور میکنند دوم وادی عقیق
که آن احرام گاه اهل عراق است و افضل آن مسلخ که برکه شریف آنجا است و احوط
آنست که تاخیر نکند تا ذات عرق که آن را مغاسل میگویند مگر از جهة تقیه
یا عذر دیگر سیم جحفه است که احرام گاه اهل شام است چهارم یلملم است

که احرام

که احرام گاه اهل یمن و کسانی که از راه دریا بروند پنجم قرن المنازل است که احرام گاه اهل طایف است
و میقات احرام حج تمتع مکه است مذکور شد که میقات گاه معروف از برای اهل طایف میقات گاه
شرعی نیست و میقات گاه شرعی بقدر نیم فرسخ تخمینا بسمت عین عابد بسوی مکه میباشد و از برای
غیر اهل مکه منزل او است و هر گاه احرام در میقات ممکن نشود محاذات ان احرام
بگیرد و در ابتداء حرم نیز احرام بگیرد و هر گاه نتواند بر گردد بمیقات خود و بمیقات دیگر
نیز نرسد فصل ششم در بیان احکام احرام است بدانکه از برای احرام واجباتی است و محرمات
و مستحباتی است و مکروهات و واجبات احرام چند چیز است اول نیت و بهتر آنست
که نیت کند که جامهای دوخته را میکنم از برای احرام عمره تمتع عمره حجة الاسلام
قربة الی الله و در وقت پوشیدن جامه احرام نیت کند که دو جامه احرام می پوشم
در عمره تمتع و عمره حجة الاسلام واجب قربة الی الله دوم پوشیدن دو جامه احرام
است که دوخته نباشد و پوست و گوشت موی حیوان حرام گوشت نباشد و نجس نباشد
در نجاستیکه در نماز عفو میشود بلکه اولی این است که در سایر اوقات احرام نیز پاک
باشد و احوط این است که بدن هم پاک باشد در سایر اوقات احرام و باید که جامه
غصبی و حکم غصبی نباشد و باید که یکی از دو جامه را لنگ کند و ساتر عورتین کند
و دیگری را کند و بر دوش اندازد و باید که لنگ القدر باشد که میان ناف و زانو را
بپوشاند و نیز باید که بدن نما نباشد بلکه ردا نیز بدن نما نباشد علی الاحوط الاولی و
احوط این است که زنان نیز از حریر محض اجتناب کنند و بهتر این است که لنگ را
گره نزنند بلکه طرفهای او را از هم بکشند و بعضی را داخل بعضی کنند اگر ممکن باشد چنانکه
هر گاه جامه را بطور ردا در بر گیرد و گره نزند و بدوش اندازد دو طرف ان را به پیش
سینه بیاورد با آنکه هر دو طرف را بعد از انداختن بدوش جمع کند و بدوش راست

انداز د بهتر است سیم کعش چهار تلبیه است با نیت باین طریق که نیت کند که عمره اسلام
عمره تمتع بجای می آورم واجب قربة الی الله و چهارم تلبیه میگویم در عمره اسلام عمره
تمتع از جهة عقد این احرام واجب قربة الی الله پس احتیاطاً بلا فاصله بگوید لبیک اللهم
لبیک لبیک لا شریک لک لبیک واحوط این است که اضافه کند این کلمات را ان الحمد
والنعمة لک والملک لا شریک لک باین طریق که بگوید لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة
لک والملک لا شریک لک لبیک واولی این است که اضافه کند این کلمات را
لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک
لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال والاکرام لبیک لبیک تبدئ والمعاد الیک لبیک
لبیک مرهوبا مرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء والفضل الحسن
الجمیل لبیک لبیک کشاف الکرب العظام لبیک لبیک عبدک وابن عبدیک لبیک
لبیک یا کریم لبیک و بهتر این است که این کلمات را نیز بگوید لبیک اتقرب الیک بمحمد
وآل محمد لبیک لبیک بحجة وعمرة معا لبیک هذه متعة الی الحج لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک
تمامها وبلاغها علیک لبیک و یکبار واجب است و مکرر مستحب است و اما محرمات احرام
پس آن چند امر است اول شکار کردن حیوان غیر دریائی است و نگاه داشتن
آن و نشان دادن آن بصیادی باشاره و مثل آن و همچنین در پیش بردن آن
و نیز دو ذبح کردن و خوردن گوشت آن هرچند محل صید آن کرده باشد دوم جماع کردن
زنان و بوسیدن ایشان است و مالیدن بدن به بدن ایشان و نظر کردن بایشان با
شهوت و عقد کردن ایشان از برای خود یا دیگری یا اینکه دیگری را وکیل کند برای
او عقد کند و شاهد شدن از برای عقد خواه از برای محرم باشد یا محل و احوط بلکه
اقوی ترک اقامه شهادت است بدون ضرورت سیم بیرون آوردن منی است

چهارم استعمال کردن بوی خوش است که مهیا از برای بوئیدن و مانند آن باشد خواه
به بدن باشد و خواه برخت و خواه بخور دادن و کافور از جمله آنهاست و علف خوش
بوی و میوه خوش بوی ضرر ندارد و در مثل ریحان و نرجس خلاف است و احوط
اجتناب است بلکه احوط اجتناب از هر خوشبوئی است سوای خلوق کعبه و بوی خوش بازار
میان صفا و مروه پنجم گرفتن دماغ است از بوی بد ششم پوشیدن لباس دوخته و مانند
آنهاست از برای مردان سوای همیان که جایز است بستن آن و همچنین کمر دوال
و اما زنان پس جایز است از برای ایشان پوشیدن جامه سوای دست کشیکه از
زینت میدوزند هفتم پوشیدن چیزی است که تمام پشت پای را به پوشد مثل چکمه
و در صورت اضطرار اخوط احوط این است که ساق آنرا ببرد و برآمده کی پشت
پای ظاهر شود و از جانب درازی در پشت پای شق کند و احوط این است که از ساتر
بعض پشت پای نیز اجتناب کند از قبیل بند نعلین هشتم دروغ گفتن است نهم
دشنام دادن است دهم فخر کردن است یازدهم قسم خوردن است بلا والله
وبلی والله بلکه قسم بقصد خصوص است بلکه قسم خوردن مطلقا علی الاحوط مگر در صورت
ضرورت دوازدهم کشتن جانوران بدن است مثل شپش و قطعا و کیک و امثال
این ها احتیاطا خواه در جامه باشد و خواه در بدن سیزدهم انداختن شپش است بلکه
غیر او علی الاحوط سوای کنه انسان و شتر که انداختن آنها جایز است بلی حلمه که کنه بزرگ است
انداختن از شتر ممنوع است و نقل کردن شپش از جای بجای دیگر که در معرض
افتادن نباشد جایز است چهاردهم مالیدن روغن خوشبوی است بر بدن در
حال اختیار هرچند پیش از احرام بمالد و بوی آن بماند تا زمان بعد از احرام و در
غیر آن خلاف است و اجتناب احوط است بلکه اظهر است پانزدهم ازاله کردن

موی است از خود بدون ضرورت بلکه از غیر خود نیز هر چند آن غیر محرم نباشد علی الاحوط
شانزدهم گرفتن ناخن است بدون ضرورت هفدهم بیرون آوردن خون است
بدون ضرورت و در خاریدن بدن بناخن بدون اینکه خون بیاید عیبی ندارد
هیجدهم کشیدن سرمه سیاه است بچشم بدون ضرورت هر چند بقصد زینت نباشد
و همچنین هر سرمه که در آن بوی خوش باشد نوزدهم نگاه کردن بر آینه است بدون
ضرورت هر چند بقصد زینت نباشد بیستم انگشتر بدست کردن است از برای زینت
بیست یکم خضاب کردن است بحنا بقصد زینت بیست و دوم پوشیدن زنان است زیور
غیر عادی یا عادی بقصد زینت و بدون قصد زینت و ناپنهان نکردن از مردان
حتی از شوهر خود ضرر ندارد بیست سیم حربه و اسلحه پوشیدن است بدون ضرورت
خوف بیست چهارم پوشیدن سر را تماما یا بعضا حتی گوش را علی الاظهر الا
حوط در حال اختیار به مثل کلاه و گل و حنا و طبق و زنبیل و کاغذ و فرو رفتن
در آب و امثال اینها و پوشیدن بدن است و سایر اعضا و خاریدن
ضرر ندارد و مثل آب ریختن و شستن سر و هر گاه سهوا به پوشد فورا بردارد
و احتیاطا تلبیه بگوید و پوشیدن روی ضرر ندارد اما زنان پس جایز است
برای ایشان پوشیدن سر و گردن و واجب است که روی خود را بگشاید در حال امکان و در
حال اضطرار چون زمان عبور مردان مقنعه خود را می آویزد و احوط اینست
که بر وجهی باشد که بر روی او بر نخورد و هر چند بکابلی باشد که مانع باشد چون
چوب بیست پنجم در زیر سایه بان بودن است از برای مردان در حال راه
رفتن با اختیار مثل بودن در کجاوه یا محملی که سقف داشته باشد خواه شب
باشد و خواه روز و خواه هوا صاف باشد یا نباشد بلکه اولی این است

که جامه

که جامه بر چوب نصب نکند که در سایه آن راه برود و اینکه برابر آفتاب نگاه بدارد بلی در سایه خانه و بازار
و مانند اینها راه رفتن ضرر ندارد و خانه که در حال منزل گرفتن هیچیک ازین مذکورات محرمه نیز ضرر ندارد
و در حال اضطرار بسبب مرض و مانند آن جایز است سایه بان گرفتن با فدیه دادن یعنی ذبح گوسفندی
در منی از برای کفاره چیزی که در احرام عمره عمل آورده است و در مکه از برای کفاره عمل احرام حج بیست
و ششم قطع کردن و کندن درخت و گیاه حرم مکه است اگر خاک نباشد هر چند درخت خشک نیز باشد
چون محل در هر دو صورت اجتناب است بیست و هفتم گره زدن ردا است یا مانند گره زدن چون احوط م
دگمه انداختن و گره زدن لنگ ضرر ندارد هر چند اولی آنستکه طرفی از آن را داخل دیگر کند و گره نزند در طرف
بیست و هشتم کندن دندان است علی قول بدانکه حیض و نفاس مانع احرام نمیشود و اگر در این حال بخواهند
در مسجد غیر مسجدین احرام بگیرند در حال عبور بگیرند بدانکه مکروه است احرام گرفتن در جامه سیاه
و سرخ و نارنجی و زرد و تیره و خوابیدن بر روی اینها و احرام در جامه چرکین و پوشیدن جامه علمدار و
داخل شدن حمام و ازاله کردن چرک از بدن و لبیک گفتن در جواب کسی که او را ندا کند بلکه بگوید یا
سعد و اما مستحبات احرام پس نیز چند امر است اول آنستکه در ماه ذی القعده موی سر و ریش را بگذارد
بلکه اگر سر تراشد احتیاطا گوسفندی قربانی کند دوم آنستکه پیش از احرام موی زیر بغل را ازاله کند
بلکه کل بدن موی سر و گردن را نوره بمالد سیم آنستکه شارب را بگیرد چهارم آنستکه ناخن را بگیرد
پنجم آنستکه بدن را از چرک پاک کند ششم آنستکه غسل احرام بکند با این نیت که غسل احرام تمتع
میکنم قربة الی الله هفتم دعا خواندن است بعد از غسل هشتم آنستکه احرام را در عقب نماز ظهر
بگیرد و اگر وقت آن نباشد یا ممکن نشود در عقب نماز واجب دیگر و اگر ممکن نشود در عقب دو رکعت
نماز نافله احرام که در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد و در دوم قل یا ایها الکافرون بخواند و بعد
از نماز واجب یا مستحب بگوید بسم الله و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله اجمعین اللهم انی ارید ان افعل
ما امرت به من التمتع بالعمرة الی الحج فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی و بعد

از آن نیت عمره و احرام آن بکند نهم خواندن دعای ماثور است بعد از نماز فریضه یا نافله احرام دهم
خواندن دعای ماثور است بعد از پوشیدن جامه احرام یازدهم خواندن تلبیات طولانی بعد از نماز
احرام و در حالت راه افتادن و پیاده شدن و سوار شدن و بیدار شدن از خواب و در عقب نماز واجب
و مستحب و در وقتی که سوار شتر شود و شتر برخیزد و ببلندی یا پستی برود و بسوار برسد و در صحراها و چون
خانهای مکه را بنظر در آورد قطع تلبیه میکند و چون بحرم رسد از راحله فرود آید دوازدهم آنستکه
غسل دخول حرم بکند و داخل شود سیزدهم برهنه کردن پاها است چهاردهم بدست گرفتن نعلین است
پانزدهم خواندن ماثور است در هنگام دخول شانزدهم جاییدن اذخر است هفدهم غسل کردن
از برای دخول مکه از چاه میمون یا ابطح یا غیر آن هجدهم با کمال تواضع و شکستگی داخل شدن در
مکه است نوزدهم غسل کردن است از برای دخول مسجد الحرام بیستم آنستکه از در بنی شیبه داخل مسجد
شود و از باب السلام در آید و راست بیاید تا ستونها که در بنی شیبه انجا بوده است و با آرام دل
و تن و پای برهنه داخل شود و بر در مسجد بایستد و دعای ماثور را بخواند پس داخل مسجد شود و دعا بخواند
پس دستها را بردارد و رو بکعبه کند و دعا بخواند و چون نظرش بحجر الاسود افتد بایستد و رو بسوی
آن بکند و دعا بخواند پس تند تند روانه شود و گامهای کوتاه بگذارد و از ترس خدا با سرعت در راه
رفتن بر وجهیکه با سکینه و وقار منافات نداشته باشد پس چون نزدیک حجر الاسود رسد دستها را
بردارد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و بگوید اللهم تقبل منی
پس دست و روی و بدن بحجر الاسود بمالد و دست بکشد و دست را ببوسد اگر ممکن باشد و الا
ببوسد و اگر نتواند اشاره کند و دعای ماثور را بخواند پس در فکر طواف افتد با نیت مقصد
دویم در بیان احکام طواف است بدانکه از برای طواف واجبات است و مستحبات و واجبات طواف
چند امر است اول پاک بودن از حدث اصغر و اکبر یا بنیکه با وضوء یا غسل باشد و یا تعذر تیمم
کند از برای طواف بنیت وجوب دویم پاک بودن بدن و لباس از نجاسات است که در نماز

معفو

معفو نیست بلکه مطلقا علی الاحوط سیم آنکه مرد ختنه کرده شده باشد حتما و همچنین صبی و خنثی
علی الاحوط چهارم آنستکه احوط کالاقوی ستر عورت است چنانکه در نماز واجب است پنجم آنستکه
نیت کند که هفت مرتبه دور خانه کعبه میگردم در عمره اسلام و عمره تمتع واجب قربة الی الله و بهتر
آنستکه رو بحجر الاسود ایستاده نیت کند و باذکر نیت باشد ششم آنستکه خانه را بطرف چپ بگیرد
در اول طواف تا آخر آن و در این وقت نیز اگر نیت کند و مقارن او روانه شود بهتر است هفتم
آنکه اول جزء یا بدن او که پیش از همه اجزای بدن است چون سر انگشت بزرگ پاها و طرف پیشی برابر
اول جزء حجر الاسود شود در اول شروع در طواف و بگردد بدور خانه تا اینکه بهمان جا برسد
و ظاهر آنستکه محاذات عرفی کافی است و در دو نیت بنابر عدم کفایت صدق عرفی که لازم باشد
که اول جزء بدن او برابر باشد با منتهای جزء حجر بای طریق که هرگاه دو جزء بهم برسد مقارن
باشد نه محاذی هر چند مقارنت عرفی باشد ولیکن مذکور در کتب فقه که در نظر رسیده بصدق عرفی
را کافی ندانسته اند محاذات است نه مقارنت و اگر یک طواف بجای آورد بر وجه مقارنت و اگر
طواف را بجای آورد و بعد از این طواف دیگر بجای آورد بر وجه محاذات با نماز طواف ثانیا بهتر خواهد
بود و در جواز تکرار طواف بدو طریق از باب احتیاط و خروج از عهده یقینیه بدون فصل
نماز دو وجه است احوط اجتناب است هشتم آنستکه در جمیع احوال سمت مقصد باشد بطریقی
که هیچ قدمی از طواف را رو بکعبه یا پشت بکعبه نکند با تمکن که در حین عبور از رکن شامی در نزد
حجر اسمعیل شانه روی خود را میل بسمت خانه بدهد که پشت بسمت خانه نشود و در حین عبور
از اواخر حجر عکس کند که رو بسمت خانه نشود و الا طواف باطل خواهد شد و احوط آنستکه
التفات بجانب راست و چپ نیز نکند نهم آنستکه همه بدن او از کعبه بیرون باشد و بر روی
شاذروان کعبه که در اصل داخل خانه بوده است راه نرود بلکه هرگاه مقدار شاذروان را
که بعضی بیک ذرع دست تحدید نموده اند و بتحدید حقیر بمقدار یک ذراع و پنج انگشت و نیم مضبوط است

در سمتی که سنگ مرمر را منصوب است و در سمت حجر اسمعیل و نزد باب بقدر یک ذراع تقریبا میباشد در همه
اطراف کعبه ملاحظه کند بهتر است و احوط آنستکه در وقت طواف کردن دست بر دیوار کعبه نرساند دهم
آنستکه حجر اسمعیل را داخل طواف بکند باینکه دور حجر نیز بگردد هر چند جزو خانه نیست یازدهم
آنستکه طواف را واقع سازد میان خانه کعبه و مقام ابراهیم که سنگی است که موضع قدم آنحضرت
است نه دیوار و شبکه که بر دور آن سنگ است و آن را بعضی بمقدار بیست و شش ذراع دست گفته اند
پس باید این مسافت را در همه اطراف ملاحظه نماید گر چه احوط آنستکه حجر را داخل این مسافت
اعتبار کند باینکه در سمت حجر این مسافت را بعد از حساب کند و چون طول مسافت حجر اسمعیل
نوزده ذراع و چیزی است و قطر دیوار حجر سه ذراع و چیزی بالا میباشد که مجموع بیست و دو ذراع میباشد
و طول مطاف تا حجره مقام ابراهیم بیست و پنج ذراع و نیم است پس مطاف در سمت منتهای
حجر اسمعیل که برابر ناودان طلا است بسیار کم خواهد بود زیرا که بمقدار دو ذراع و نیم تخمینا میباشد
پس باید مکلف متوجه باشد که از این مقدار خارج نشود دوازدهم آنستکه طواف را ختم کند
و انتهاء رساند بهمان جا که ابتدا کرده است بدون زیاده و کم و ظاهر این است که درین مقام نیز صدق
عرفی کافی است لیکن هرگاه صدق حقیقی ممکن باشد احوط و اولی است و هرگاه در شوط آخر قلیلی
از حجر بگذرد از باب مقدمه بآن نیت که آنقدر که در برابر حجر بود آخر طواف او باشد شاید اولی
باشد چنانکه میرزا ره نیز تصریح کرده اند سیزدهم آنستکه هفت شوط بجا آورد که هر یک عبارت
است از گردیدن دور خانه از حجر الاسود بدون زیاده و کم هر چند بمقدار یک قدم باشد و شرط
است که چهار شوط متصل باشند و فاصله میان آنها نباشد هر چند مضطر او را باشد بلی بعد از اتمام
چهار شوط میتواند در حال ضرورت قطع کند و مکان قطع را تعیین کند و باقی را بعد از ارتفاع
مانع بجا آورد و بدون ضرورت جایز نیست چهاردهم آنستکه دو رکعت نماز طواف بجا آورد
بعد از تمام شدن آن در پشت مقام حضرت ابراهیم ع و ظاهرا در حال ازدحام در طرفین است

اچ

وجها او نیز جایز است ولکن باید سر او در حال سجده از آن سنگ بیرون نرود که داخل مطاف نبود
بلکه اولی آنستکه سر او از جزء آخر آن نیز بیشتر نرود ولکن هرگاه پشت سنگ که نزدیک آن باشد
نماز کند اولی خواهد بود و در حال اضطرار و خوف فوت وقت دورتر نیز جایز است چنانکه در نماز
طواف مستحب دورتر مطلقا جایز است و اذان و اقامه درین نماز نیست مثل نماز صبح باید بجا آورد
و نیت کند که دو رکعت نماز طواف بجا می آورم در عمره اسلام عمره تمتع واجب قربة الی الله و مخیر است
میان جهر و اخفات   و مستحبات احرام آنستکه نزدیک بخانه طواف کند در حال طواف دعای
ماثور را بخواند و سوره قدر را بخواند و ذکر خدا کند و با وقار باشد و در راه رفتن آرام رود و حاجت خود را
بخواهد و گامها را تنگ بگذارد و چون بدر خانه کعبه رسد دعای ماثور را بخواند و هر وقت که بدر خانه
رسد صلوات بر محمد و آل او بفرستد و هم چنین سایر اعمال و دعاهای ماثوره در حین رسیدن بحجر
اسمعیل و رکن یمانی و ما بین رکن و حجر الاسود را بعمل آورد و همه ارکان را در بر گیرد خصوصا رکن
عراقی و رکن یمانی را که بعضی دست مالیدن رکن یمانی را واجب دانسته اند و چون در شوط هفتم
بمستجار رسد و آن پشت کعبه نزدیک برکن یمانی برابر در خانه است بایستد و دستهای خود را بگشاید
و رو و شکم خود را بکعبه برساند و دعای ماثور را بخواند پس حاجات خود را بطلبد و اقرار کند بگناهان
خود اجمالا و تفصیلا و طلب آمرزش کند که محل اجابت است و موضع طواف را در این احوال
تعیین کند که زیاده و کم نشود بلکه بهتر آنستکه از جهت خاطر جمع نیت در طواف واجب این اعمال را
نکند و در طواف مستحب بجا آورد و در رکعت اول نماز طواف قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون و بعد از سلام حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بر محمد و آل او بفرستد
و دعای ماثور را بخواند پس بسجده برود و دعای ماثور را بخواند پس نزدیک حجر الاسود بیاید
و دست و بدن خود را بر آن بمالد و ببوسد و اگر نتواند همان دست بمالد و اگر این را نیز نتواند
اشاره کند و ادعیه سابقه را نیز بخواند و باید دانستکه حرام است که عرقچین بلند که در زمان قدیم

متعارف بود بر برکند ارد و مکروه است که در اثناء طواف حرف بزند بغیر از ذکر و قرآن و دعاء و صلوات
بر پیغمبر و آل او و چون از طواف فارغ شد مشغول بسعی شود مقصد سیم در بیان احکام سعی میان صفا
و مروه و تقصیرات و درین مقصد دو فصل است فصل اول در بیان واجبات است و آن چند
امر است اول آنستکه در پایین کوه صفا پاشنه پا را خود بکوه بچسباند و نیت کند که هفت شوط
سعی میان صفا و مروه بجای می آورم در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع واجب قربة الی الله و در حکم آن تا نیت
بماند تا فارغ شدن از نیت شوط دویم آنستکه هفت شوط بجای آورد میان صفا و مروه از رفتن
و برگشتن بدون زیاده و کم سیم آنستکه ابتداء از صفا کند و ختم بمروه کند و رفتن
از صفا بمروه را یک شوط حساب کند و برگشتن از صفا بمروه و بصفا را شوط دیگر حساب کند
و هم چنین تا هفت شوط تمام شود چهارم آنکه بطریق متعارف رود پنجم آنکه روی بجانب
مقصد رود و پشت بدیگری و باید متوجه باشد که خلاف این نشود بسبب انحراف و بخوان خصوصا
در ابتداء از صفا که پاشنه پا را بپله می چسباند و رو بسمت مسجد الحرام می شود و دوش راست بسمت
مروه می شود پس باید بطوری بکند که اول حرکت او بسمت مروه نباشد و به پشت طی مسافت نکند و در وی
بطرف راست و چپ کردن ضرر ندارد و افضل آنستکه پیاده برود میان منارهٔ اول و دوم هروله
کند یعنی تند برود و مانند دویدن شتر و گرگ و چون از منارهٔ دوم بگذرد بار دیگر آرام رود تا بمروه و هرگاه
هروله را فراموش کند از پس برگردد تا بمحل آن و هروله را بجای آورد و اگر سواره باشد در محل
هروله مرکب خود را تند کند و بر زنان هروله نیست ششم آنستکه بعد از تمام شدن سعی تقصیر کند
باین نیت که تقصیر میکنم از جهت محل شدن از عمرهٔ تمتع عمرهٔ اسلام واجب قربة الی الله
پس چیزی از خود چیزی را از اجزای بدن چون موی سر و ابرو و ریش و شارب و ناخن بمقراض
و مانند آن و از هر یک قدری گرفتن احوط است بلکه اولی این است از سه موی کمتر نباشد
و درین هنگام حلال می شود برای جمیع چیزها که حرام بود مگر سر تراشیدن و مانند آن فصل

دوم در بیان مستحبات است بدانکه سنت است که در وقت متوجه شدن بسعی نزدیک حجر الاسود رود و آنرا
ببوسد و بدن و دستها را با آن بمالد یا اشاره کند و از آب زمزم بخورد و در وقت آب خوردن بگوید اللهم
اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء و سقم و سنت است که خود یک دلو یا دو دلو آب بکشد
از دلوی که مقابل حجر الاسود است و بر سر و پشت و شکم خود بریزد و همان دعا را بخواند و باز نزدیک حجر
الاسود آید و مثل اول کند پس متوجه کوه صفا شود و از میان دو ستونی که باب الصفا در آنجا بوده است
بیاید و از آن دری که محاذی حجر الاسود است بیرون رود و با آرام تن و دل برود تا بالای کوه صفا تا نظر
کند بخانه کعبه و رو برکن عراقی کند و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و نعمتهای الهی را بشمارد پس ادعیهٔ ماثوره را
بخواند و بالا رفتن واجب نیست و لیکن اگر در پله چهارم نیت کند و در پایین تجدید نیت کند بهتر است
و سنت است که در ابتداء شروع از سعی و انتهاء آن با آرام دل و تن باشد و بکوه مروه بالا رود و دعای
صفا را بخواند و دعای مخصوص بمروه را نیز بخواند و سعی کند در گریه کردن و دعا بسیار کند و دعاهای
ماثوره در حال سعی و هروله را بخواند و سنت است که بعد از تقصیر شبیه بمحرمان باشد و در جامه دوخته نپوشد
تا آغاز حج گیرد مقصد چهارم در بیان احکام حج تمتع است بدانکه واجب است بر مکلف بعد از
تقصیر چند امر اول آنکه حج تمتع گرفتن در مکه که افضل مواضع آن مقام ابراهیم یا زیر ناودان طلا است
و بعد از او سایر مواضع مسجد الحرام است و حایض و نفساء در بیرون مسجد احرام میگیرند و افضل اوقات
ساختن آنست در روز هشتم ذی الحجه بعد از نماز ظهرین و هرگاه وقت نماز ظهرین نباشد بعد از
دو رکعت نماز نافله احرام حج تمتع حج اسلام واقع بسازد و واجب است در احرام که نیت کند که دو
جامه احرام میپوشم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و اگر مخیط پوشیده باشد و در حال
کندن نیت کند چنانکه گذشت و بهتر آنستکه اول نیت کند که حج اسلام حج تمتع بجای می آورم
واجب قربة الی الله و بعد بلا فاصله نیت احرام بکند که احرام حج الاسلام حج تمتع بجای می آورم
و تلبیات اربع میگویم از جهت عقد این احرام واجب قربة الی الله پس تلبیه بگوید و احوط آنستکه

مقارن بگوید و بهتر آنستکه آهسته بگوید و کیفیت تلبیات اربع و احکام و واجبات احرام چنانکه گذشت
دوم آنستکه بعد از احرام و خروج از مکه از برای وقوف عرفات و مشعر بر وجه استحباب متوجه منی شود
با آرام و ذکر و تسبیح و تهلیل و ادعیهٔ ماثوره و شب عرفه را در منی در مسجد خیف بماند تا صبح و بعضی بر رفتن
رفتن پیش از صبح را حرام دانسته اند و بعد از طلوع آفتاب روانه عرفات شود با ادعیهٔ ماثوره
و از ابتدای ظهر تا غروب آفتاب بلکه تا زوال حمرهٔ مشرقیه در عرفات توقف کند با نیت وجوب
باینطریق که توقف میکنم در عرفات از حالا تا غروب آفتاب در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی
الله و احوط آنستکه پیش از مقدار غسل و نماز ظهرین در خارج عرفات نماند بلکه هرگاه از اول
ظهر تا غروب بماند بهتر است هرچند هرگاه قدری از آخر روز تا غروب بماند ظاهرا کافی باشد چنانکه
هرگاه وقوف در روز که وقوف اختیاری است ممکن نشود و بداند که قبل از طلوع آفتاب درک
مشعر الحرام میکند مجزی است که در شب عید در عرفات توقف کند هرچند قلیل باشد و سنت است
که در وقت ظهر غسل کند و اسباب جمعیت جمع کند و اسباب تشویش را دور بکند و ظهرین را بیک
اذان و دو اقامه بجای آورد و در پایین کوه در سمت چپ نشیب کسی که از مکه می آید در همواری
منفرد وقوف کند و ادعیهٔ ماثوره را بعد از نماز بخواند سیم آنستکه چون آفتاب غروب کند
روانه مشعر الحرام شود و شب را در مشعر بروز آورد و بنیت وجوب باینطریق که شب بروز میاورم
در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و اگر بقصد قربت تنها اکتفا کند بد نیست
و چون صبح شود نیت کند که وقوف میکنم در مشعر تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع واجب
قربة الی الله و وقوف اضطراری مشعر از طلوع آفتاب است تا ظهر روز عید **فصل**
و سنت است که در وقت روانه شدن از عرفات بسمت مشعر با آرام تن و دل باشد و ادعیهٔ ماثوره را
در وقت رسیدن بتل سرخ و غیر آن بخواند و غسل بکند و با وضو باشد و ایستاده با قدرت
بر حضور قلب دعا بخواند و نوحاجیها چون دوراه مشعر بگذارد و از وادی محسر بعد از طلوع

آفتاب

آفتاب باهروله بگذرد و در مشعر در شب هفتاد سنگ ریزه که بزرگ نباشد و از جنس کلوخ و زرنیخ
و گچ و مانند اینها نباشد و از حرم باشد و بکر باشد بلکه علی الاستحباب نرم و از زمین برچیده نه
شکسته شده از گوشه سنگ باشد و سفید و سرخ و سیاه نباشد و نقطه دار و بقدر سر انگشت باشد
از برای رمی جمره برچیند و چون آفتاب بر کوه مشعر بتابد اعتراف بگناهان خود بکند و هفت نوبت
استغفار کند چهارم آنستکه چون روز عید قربان شود و آفتاب طالع شود روانه بسمت منی شود
و چون داخل منی شد و منزلی گرفت رمی جمرهٔ عقبه را که از همه جمرات بمکه نزدیکتر است یعنی
هفت سنگ ریزه بزند با نیت مقارن باندا ختن اول و باقی ماندن بر حکم آنها تا آخر باینطریق
که قصد کند که این جمره را بهفت سنگ ریزه میزنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله
و باید هر یک را جدا جدا بزند و بر خورد هرچند بعد از زمین خوردن باشد و اگر هیچ بر نخورد
سنگ دیگر بیندازد که بر خورد و هم چنین اگر شک کند **فصل** سنت است که تکلف در وقت
انداختن سنگ با وضو باشد و دعای ماثور را بخواند و ده ذراع یا پانزده ذراع دور بایستد و سنگ
ریزه را بدست چپ نگاه بدارد و بدست راست بیندازد و پشت بقبله باشد و پیاده باشد و
سنگ ریزه را بر شکم انگشت بزرگ بگذارد و بناخن انگشت شهادت یا انگشت میانه بیندازد
فصل چون از رمی فارغ شود واجب است در روز عید پیش از سر تراشیدن در منی قربانی کردن
با نفراده یعنی نحر شتر یا ذبح گاو و گوسفند باین نیت که ذبح میکنم این هدی را یا نحر میکنم
در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و باید که شتر پای در سال ششم باشد و گاو و بز در سال دوم
و گوسفند در ماه هشتم علی الاحوط و باید که ناقص و معیوب و مغصوب و بریده عضو و لاغر
و کور بیک چشم یا هر دو چشم و لنگ و از آزار دار و بسیار پیر و شاخ اندرونی شکسته نباشد و شکسته
بودن شاخ ظاهر و شکافته بودن گوش و سوراخ آن بدون افتادن چیزی و بیضه کوفته
و کوبیدن آن ضرر ندارد هرچند عدم اینها اولی است **فصل** و سنت است که بسیار چاق باشند

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

در روز عرفه بعرفات برده باشند ومیش ونر باشند وگاو وشتر ماده وخود مباشر نحر وذبح شود
وهرگاه نتواند دست خود را بر روی دست قصاب بگذارد و قوت کند بر وجه اعانت ودعای توجه را
بخواند وبعد اللهم منک ولک بگوید وذبح یا نحر کند وبسم الله وبالله والله اکبر بگوید وبعد
از ذبح اللهم تقبل منی بگوید وگوشت را سه قسمت کند یک حصه را از برای خود قرار دهد واز آن
قدری بخورد بانیت قربت ویک حصه را بفقرا تصدق کند وثلث دیگر را هدیه بفرستد برای مؤمن
دیگر که قانع باشد یا معتر یعنی از صاحب هدی عذر تر فصل چون از قربانی فارغ شود واجب
است بر مردان سر تراشیدن یا چیزی از مو وناخن گرفتن بر وجه تخییر وسر تراشیدن افضل است
خصوصا از برای نو حاجی که احوط نیز است وهم چنین کسی که موی خود را بصمغ یا عسل یا مثل اینها
مالیده باشد از ترس شپش وچرک از برای اینها قول بوجوب است که جمع اولی است چنانکه بر زنان
حلق نیست بلکه تقصیر واجب است وجمع میان گرفتن ناخن وکم کردن از مو اولی است وباید که نیت
کنند که سر میتراشم یا تقصیر میکنم از جهة محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله
بلکه هرگاه در آن حال نیز نیت کند بهتر است وسنت است که در آن وقت روی بقبله باشد وابتدا از
جانب راست پیش سر کند وبگوید اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة وموی سر را در منی دفن
کند واحوط آنستکه تمام سر را بتراشد ودر صورت تقصیر از اطراف سر وریش وشارب مو بگیرد
وناخنها را بگیرد وهرگاه سر تراشیده باشد در تقصیر قصد واجب یا استحباب کند وچون سر
تراشید یا تقصیر کرد همه چیز بر او حلال می شود بغیر از زن وبوی خوش وصید حرم پنجم
آنستکه چون از اعمال منی فارغ شد در روز عید مع الاختیار ودر روز دویم مع عدم
الاختیار باید بمکه بیاید از برای طواف حج که آن را طواف زیارت نیز میگویند بطریق
طواف عمره بانیت وجوب ونماز طواف بروجه مذکور وسعی میان صفا ومروه بطور مسطور
وطواف نساء ونماز آن وکیفیت آن در چند فصل است فصل اول آنستکه چون

داخل مکه شود بر وجه استحباب غسل کند وناخنها را با شارب را بگیرد ومتوجه مسجد الحرام شود با ذکر
وتحمید وتمجید وتعظیم الهی وصلوات بر پیغمبر وآل او وادعیه ماثوره را وقت رسیدن بدر مسجد
مانند آن والله اکبر بگوید فصل دویم آنستکه بعد از ایستادن در محاذات حجر الاسود بر وجه
مذکور باید نیت کند مقارن شوط اول باین طریق که هفت شوط طواف زیارت خانه کعبه
میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله پس بر وجهیکه سابق ذکر شد طواف کند ودر پشت
مقام نماز طواف کند با نیت وجوب وبر وجه استحباب نزد حجر الاسود بیاید وآداب مذکوره را
بجای آورد فصل سیم آنستکه چون از طواف ونماز آن وسایر آداب فارغ شد متوجه سعی شود بر وجه
مذکور زیراکه تفاوت نیست مگر در نیت که اعمال سابقه چون سعی ومانند آن را در عمره بنسبت بعمره
میدهد ودر حج بنسبت بحج وبهتر آنستکه بوی خوش را در این وقت بر خود حلال نداند نه بعد از طواف
زیارت چنانکه از بعضی محکی است بلکه مکروه است استعمال بوی خوش پیش از فارغ شدن از طواف
نساء چنانکه مکروه است پوشیدن سر ودر بر کردن رخت دوخته پیش از سعی میان صفا ومروه
فصل چهارم آنستکه چون از سعی فارغ شده برگردد بجانب خانه کعبه از برای طواف نساء
وبر وجه مذکور طواف کند باین نیت که هفت شوط طواف نساء میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب
قربة الی الله وبعد از فراغ از طواف نساء وهفت شوط آن بطور سابق در پشت مقام
دو رکعت نماز طواف بکند واگر در عمره تمتع نیز طواف نساء بکند چنانکه نادری قول بوجوب
آن محکی است دور نیست که بهتر باشد وفرقی نیست در وجوب طواف نساء میان مرد وزن
وپیر وجوان وصغیر وکبیر وخواجه وغیر ایشان وبعد از طواف نساء زنان بر مردان ومردان
بر زنان حلال میشوند وحرمت صید حرم از راه دیگر است مقصد پنجم در بیان احکام عود
از مکه بمنی است وبالعکس بدانکه حاجی بعد از فارغ شدن از اعمال مکه باید بمنی بیاید ودر
شب یازدهم اگر شب یا نهم در مکه باشد باید بخوابد ودوازدهم در منی شب را بر در

او شود و اگر کسی از صید و زنان اجتناب نکرده باشد در شب سیزدهم نیز باید در منی شب را بروز آورد
و هم چنین کسی که در روز دوازدهم تا غروب آفتاب از منی بیرون نیاید و واجب است که با نیت
باشد در اول شام باینطریق که قصد کند که در این شب در منی میمانم در حج اسلام حج تمتع
واجب قربة الی الله و واجب است که در ایام تشریق که یعنی هر روز از این شبها سه جمره سه
هفت سنگ ریزه بزند با نیت وجوب و هر یک از سه جمره بترتیب اوّل جمرهٔ اولی را که بعرفات
نزدیکتر است و بعد جمرهٔ وسطی بعد جمرهٔ عقبه بود و اگر عکس کند وسطی و عقبه را اعاده کند
ترتیب حاصل شود و وقت رمی تمام روز است و قبل از ظهر افضل است فصل سنّت است
که در این سه روز از منی بیرون نرود و در جمره اولی و وسطی رو بقبله بکند و رمی کند و در جمره عقبه
پشت بقبله کند و دعاهای وارد شده بخواند و با هر یک از سنگ ریزه که می اندازد الله اکبر
بگوید و تکبیرات وارد شده را که بعضی واجب دانسته اند در منی در عقب پانزده نماز که اوّلش ظهر
روز عید است و آخرش صبح روز سیزدهم و در شهرهای دیگر در عقب ده نماز بخوانند با نیت قربت
و آن این است الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله
اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام الحمد لله علی ما اولانا فصل و سنت است که در ایام منی
نمازها را در مسجد خیف بجا آورد و چون بمکه برگردد داخل خانه کعبه شود و آداب و شرایط
و ادعیه و سنتهای طواف بعد از ایام منی بجا آورد و اگر نتواند سعی و تقصیر شوط
کند و در وقت اراده کوچ کردن طواف وداع و نماز آن را بجا آورد و در وقت بیرون آمدن
یک درهم خرما بخرد و تصدق کند و عزم عود کند بدانکه مجملی از احکام ضروریه عمرهٔ تمتع
و حج تمتع بر وجه اختصار مکرر مذکور می شود از برای سهولت امر در دو باب باب اوّل
در بیان احکام عمرهٔ تمتع است و در این باب چند فصل است فصل اوّل در بیان این است
که واجب است بر کسیکه قصد عمرهٔ تمتع کرده است در وقت رسیدن بیکی از میقاتها که

از جمله

که از جملهٔ آنها مسجد شجره است از برای کسیکه بیکی از میقاتها از راه مدینه حج کند که چند چیز بجای آورد اوّل
آنکه بکند جامهٔ دوخته را باین نیت که میکنم جامهٔ دوخته را در عمرهٔ تمتع از برای عمرهٔ تمتع قربة الی الله
و بعد از این نیت کند که عمرهٔ تمتع بجای می آورم که بجهة اطاعت خدا در رضای او و فرمان برداری او
و احرام عمرهٔ تمتع عمرهٔ حجة الاسلام بالاصاله یا بالنیابه می بندم بکف نفس و خود داری کردن
از چیزی که خدا محرم را نهی از آنها فرموده واجب قربة الی الله و بعد از این بگوید لبیک اللهم لبیک
لبیک لا شریک لک لبیک و احوط آنست که بعد از این باین نحو نیز بخوانند اللهم لبیک لبیک ان بخوهم
الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک و همزهٔ ان را بکسر و فتح هر دو بخوانند و اکمل این است
که یکمرتبه دیگر کلمه لک را بعد از لفظ و الملک بخوانند باینطریق که بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک
ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک و بهتر این است که بعد از اینها بگوید اللهم نیزهم
~~لبیک لبیک لا شریک لک لبیک لا شریک لک لبیک و بهتر این است که بعد از اینها نیز بگوید اللهم~~
لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک بحجة تمامها علیک و اگر ان الحمد و النعمة
لک و الملک را نیز زیاد کند اولی خواهد بود و واجب است که در این وقت دو جامه بپوشد که نماز در
آن در حال اختیار جایز باشد و بدن نما نباشد و پاک باشد و مباح باشد و در بارهٔ مردان دو جامه
باشد که یکی را لنگ کند که میان ناف و زانو را بپوشد و دیگری را بدوش بیندازد باین نیت
که دو جامه احرام میپوشم در عمرهٔ تمتع واجب قربة الی الله هر چند ظاهر این است که احرام بمجرد گفتن
چهار لبیک منعقد می شود و پوشیدن دو جامه شرط صحت احرام و انعقاد آن نیست بلکه واجب
است بدون شرط باشد چنانکه قول بشرطیت از بعضی از علما حکایت شده و بعد از منعقد شدن
احرام یعنی چهار لبیک حرام می شود بر محرم چند چیز اوّل صید کردن حیوان صحرائی است چون
آهو و شیر دوم کشتن صید صحرائی است هر چند بسبب در بستن آن باشد بلکه ذبیحه محرم حکم
مردار را دارد سیم خوردن صید صحرائی است چهارم راهنمائی کردن صیاد است بر صید

ببب اشاره کردن یا نوشتن یا مانند اینها که باعث صید کردن صیاد شود هر چند محرم نباشد پنجم تمتع بردن
بزنان است بسبب جماع کردن یا بوسیدن یا نظر کردن بشهوت و مانند اینها ششم خارج کردن منی است
از خود ببازی کردن و مانند آن هفتم عقد کردن زن است از برای خود یا غیر خود هشتم حاضر شدن در
مجلس عقد زن است از برای شهادت نهم شهادت دادن بر عقد زن است در وقتی که آن باعث واقع
شدن حرام باشد دهم پوشیدن لباس دوخته و شبیه دوخته است از برای مردان در حال اختیار و بستن
همیان بکمر ضرر ندارد یازدهم استعمال کردن بوی خوش است چون مشک و عنبر و زعفران و استعمال خلوق
کعبه ضرر ندارد دوازدهم قطع کردن بوی بد است چون بوی مردار بسبب گرفتن بینی سیزدهم گره زدن دفع بد
رداء است و گره زدن لنگ ضرر ندارد چهاردهم مالیدن روغن است ببدن چون روغن بنفشه
بادام و موم روغن و مانند آن پانزدهم سرمه سیاه و سرمه خوشبوی بچشم کشیدن است شانزدهم
قسم خوردن در حال مجادله است مثل اینکه بگوید لا والله و بلی والله بلکه احوط اجتناب کردن است
از هر چیزی که او را قسم ملیا منند هفدهم دشنام دادن است هیجدهم حرف زدن برو به معصیت است
چون دروغ گفتن و اذیت زبانی کردن و مانند اینها نوزدهم نگاه کردن بآیینه است بیستم
ناخن گرفتن است بیست و یکم زایل کردن موی است از سر و ریش و سایر بدن در حال اختیار بیست
و دوم بیرون آوردن خون است از بدن بسبب فصد کردن و حجامت کردن یا مسواک کردن یا مانند
اینها در حال اختیار بیست و سیم کندن دندان است علی الاحوط در حال اختیار بیست و چهارم
پوشیدن سر است حتی گوش از برای مردان هر چند بغیر لباس عادتی باشد چون حنا و مانند آن
بلکه اولی اینستکه سر را بدست و سایر اعضا نیز نپوشانند و فرق حاجت میان پوشیدن تمام
سر و بعض سر بلکه اولی اینستکه بعض سر را بکنار جامه نیز خشک نکند پس اگر در موضع مسح آب باشد
بدست خود خشک کند اما زنان پس حرام است بر ایشان پوشیدن روی مگر در صورت احتیاج
بسبب مرد نامحرم زیرا که در این صورت جایز است آویختن مقنعه و احوط اینستکه در این صورت

وضع

وضع کند که مقنعه بروی او بر نخورد بیست و پنجم استعمال کردن حنا است از برای زینت بیست و ششم انگشتر
بدست کردن است از برای زینت بیست و هفتم پوشیدن زنان است زیوری را که عادتی و متعارف
ایشان نیست بیست و هشتم ظاهر کردن زنان زیور عادتی را از برای مردان هر چند محرم باشد بیست و نهم
پوشیدن مردان چیزی را که تمام پشت پا را بپوشاند چون چکمه بلکه احوط این است که چیزی که بعضی
از پشت پا را بپوشد نپوشند یا پوشیدن نعلین ضرر ندارد سی ام راه رفتن در زیر سایه بان است
زیر ح از برای مردان در حال امکان و در وقت فرود آمدن ضرر ندارد که در خیمه و مانند آن بنشینند
چنانکه هر گاه چوبی روی چوب جامه نصب کند بر وجهی که بالای سر او نباشد و سایه بروی او افتد ضرر ندارد
و اولی اینستکه پیاده در زیر سایه محمل راه نرود سی و یکم پوشیدن اسلحه است در حال اختیار سی و دوم
قطع گیاه سبز حرم و درخت سبز و شاخه آن است هر چند ریشه آن در گل باشد مگر آنکه از نشانده‌ها
محرم باشد یا آنکه اذخر باشد یا اینکه درخت میوه دار باشد یا اینکه از برای آب کشیدن شتر ضرور گشته
سی و سیم کشتن شپش بدن و انداختن آن است بلکه اولی اینستکه کیک و سایر حیوانات بدن را نیز
نکشد یا نقل کردن آنها را از جائی بجای دیگر که معرض تلف نباشد ضرر ندارد چنانکه انداختن
کنه بدن ضرر ندارد و انداختن کنه شتر حرام است فصل واجب است بر محرم از برای عمره که بعد
از داخل شدن در مکه و مسجد الحرام طواف کردن خانه کعبه و از برای طواف که باعث شوطهاست
شرایطی است و واجباتی است و شرایط طواف پنج است اول پاک بودن از حدث است بتفصیل
که اگر محتاج بوضو است وضو بسازد و اگر محتاج بغسل است غسل کند و با تعذر بدل از وضو
و غسل تیمم کند دوم پاک بودن بدن و لباس است از نجاستهای ده گانه چنانکه در نماز معفو نیست
علی الاحوط بل لعله الاقوی سیم پوشیدن عورت است چنانکه در نماز واجب است علی الاحوط
بل لعله الاقوی چهارم آنستکه مرد ختنه کرده باشد و هم چنین صبی و ختنش علی الاحوط الاولی
پنجم نیت قربت است باینطریق که قصد کند که طواف عمره تمتع بجا می آورم و هفت مرتبه دور خانه

ط

کعبه میکردم در طواف عمره تمتع واجب قربة الی الله چنانکه در سایر عبادات نیز قصد تقرب کند شرط
صحت است و واجبات طواف هشت است اول گردانیدن خانه است در جانب چپ در جمیع احوال
دوم ابتدا کردن است بحجر الاسود بر وجهی که صادق بیاید که ابتدا در حرکت او از حجر الاسود شده
و بهتر آن است که اول جزو بدن او چون سر انگشت بلند پای برابر اول جزو حجر الاسود یا مقارن
آن جزو اول که آن در میان نقره و پنهان است باشد سیم اختتام بهمان مکان حرکت است بحجر
الاسود بر وجه مذکور چهارم آنکه طواف را میان خانه کعبه و مقام ابراهیم که سنگی است که موضع
قدم آن حضرت بوده بمقدار بیست و شش ذراع که تحدید نموده اند واقع سازد پنجم آنکه همه بدن
او از خانه کعبه خارج باشد و بر روی شاذروان که بمقدار یک ذراع متصل بخانه تحدید نموده اند
راه نرود ششم آنکه حجر اسمعیل را که در جنب خانه کعبه است داخل طواف بکند یعنی که دور حجر
نیز بگردد و هر چند جزو خانه نیست هفتم آنکه هفت مرتبه دور خانه کعبه بگردد و زیاده و کم
نکند حتی بقدر یک گام علی الاحوط بلکه هر گاه قلیلی در حرکت هشتم از حجر الاسود بگذرد از باب مقدمه
بدنیت هشتم آنکه چهار شوط متصل باشد زیرا که فاصله غیر شرعیه ضرر دارد حتی در حال اضطرار
و در ما بقی نیز موالات واجب است و ترک آن موجب بطلان است در حال اختیار نه اضطرار فصل
واجب است بر محرم که بعد از تمام شدن طواف واجب که عقب مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف
بجای آورد بدون اذان و اقامه در حال امکان باین نیت دو رکعت نماز طواف عمره تمتع
بجا می آورم واجب قربة الی الله و بهتر آن است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد
بخواند و در دویم قل یا ایها الکافرون بخواند و مخیر است میان جهر و اخفات فصل
واجب است بر محرم که بعد از طواف و نماز طواف میان صفا و مروه سعی کند باین نیت که راه
میروم میان کوه صفا و مروه در عمره تمتع واجب قربة الی الله و واجب است که ابتدا از صفا
کند و پاشنه پا را بکوه صفا بچسباند و نیت کند و پشت بصفا کند و رو بمروه تا به

والطریق

والطریق متعارف برود و چون بمروه رسید احتیاطاً هروله نماید تا بمناره دویم نیز تند برود و مانند دویدن
شتر و کرک و بمروه ختم کند و یک شوط کند و از مروه بصفا بیاید بر وجه مزبور و این را شوط دیگر حساب کند
و هم چنین راه برود و آمد و شد کند تا هفت مرتبه بدون زیاده و کم و احتیاط آنست که بعد از تمام شدن سعی
طواف نساء بجای آورد و دو نماز طواف نساء نیز بجای آورد فصل واجب است که بعد از سعی و طواف
احتیاطی و نماز آن تقصیر کند و از خود چیزی کم کند باین نیت که تقصیر میکنم از جهت محل شدن از عمره
تمتع عمره اسلام واجب قربة الی الله پس از اجزاء بدن خود چیزی را چون ناخن و موی سر و ریش و شارب
بمقراض و مانند آن جدا کند باب دویم در بیان احکام حج تمتع است بدانکه واجب است بر مکلف
بعد از تقصیر بجای آوردن حج تمتع و اجزای واجبه آن دوازده است احرام و وقوف در عرفات
و مشعر الحرام و رمی جمره عقبه در منی و قربانی کردن در منی و حلق که سر تراشیدن است در آنجا و طواف
حج در مکه و نماز آن و سعی میان صفا و مروه و طواف نساء و نماز آن و عود کردن بمنی از برای بیتوته و
ماندن در آنجا و انداختن سه جمره در آنجا و واجب است بر مکلف که بعد از تقصیر کردن احرام ببندد از
برای حج تمتع و افضل آنکه در روز ترویه که هشتم ذی الحجه است بعد از نماز ظهرین در مقام ابراهیم ع
یا زیر ناودان طلا احرام بگیرد پس اگر مخیط پوشیده باشد بکند و در حال کندن نیت کند و قصد احرام
کند باین نیت که حج تمتع حجة الاسلام بجای میآورم از جهت فرمان برداری خدا و احرام حج تمتع
می بندم از جهت رضای خدا و چهار لبیک میگویم از جهة عقد این احرام واجب قربة الی الله و در این
حال چهار لبیک که مذکور شد بگوید و دو جامه احرام بپوشد باین نیت که این جامه احرام میپوشم در حج
اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و احکام این احرام مثل احرام سابق است پس بقصد وقوف در
عرفات از مکه بیرون رود و شب در منی در مسجد خیف بقصد استحباب بماند و بعد از طلوع آفتاب روانه عرفات
شود و در عرفات از اول ظهر تا غروب توقف کند باین نیت که توقف میکنم و میمانم در اینجا از
حالا تا غروب آفتاب در حج تمتع واجب قربة الی الله و چون آفتاب غروب کند روانه مشعر الحرام شود و شب را اسلام حج

در مشعر بروز آورد که باین نیت که وقوف مینمایم از حالا تا طلوع آفتاب در مشعر الحرام در حج تمتع حجة الاسلام واجب
قربة الی الله و اگر بنیت قربة اکتفا کند و نیت دیگر نیز بکند که وقوف مینمایم از حالا تا صبح قربة الی الله و چون صبح
شود نیت کند که وقوف میکنم در مشعر الحرام از حالا تا طلوع آفتاب در حج تمتع حجة الاسلام واجب قربة الی الله
بدین نیت و در مشعر هفتاد سنگ ریزه بلکه احتیاطا بیشتر اخذ کند و چون آفتاب طلوع کند روانه منی شود و چون طلوع نکرده
داخل منی شد و منزل گرفت رمی جمره عقبه را که از همه جمرات نزدیکتر است بعمل آورد یعنی هفت سنگ ریزه
بزند با نیت مقارن با انداختن اول و باقی ماندن بحکم آن تا آخر آن باین طریق که قصد کند که این جمره را بهفت
سنگریزه میزنم در حج تمتع حجة الاسلام واجب قربة الی الله و هر یک را جداگانه بزند و برخورد و چون از رمی
فارغ شد واجب است در همین روز عید قربان قربانی کردن با نفر اده یعنی کشتن شتر یا گاو یا گوسفند باین نیت
که ذبح میکنم این هدی را یا نحر میکنم در حج تمتع حجة الاسلام واجب قربة الی الله و باید که شتر داخل در سال ششم
باشد و گاو و بز در سال دوم و گوسفند در ماه هشتم علی الاحوط و باید که ناقص و معیوب و مغصوب و بریده عضو
نباشد و لاغر و کور بیک چشم یا یک چشم و لنگ و از آزار درد بسیار پیر نباشد و شاخ زیری شکسته نباشد و شکسته
بودن شاخ ظاهر و شکافته بودن و سوراخ آن بد و نبودن آلات جفت و خصیه و کوبیدن آن ضرر ندارد
هر چند عدم اینها اولی است پس گوشت قربانی را سه قسمت کند یک حصه را از برای خود قرار بدهد و از آن قدری
بخورد بنیت قربت و یک حصه را بفقرا تصدق کند و یک حصه را هدیه بفرستد برای مؤمن دیگر و چون
از قربانی فارغ شد واجب است سر تراشیدن اگر مرد باشد و اگر زن باشد ناخن بگیرد و اگر یک مو نیز از خود
کم کند اولی و احوط است باین نیت که سر میتراشم یا تقصیر میکنم از جهة محل شدن از احرام حج اسلامی حج تمتع
واجب قربة الی الله بلکه بهتر آنستکه دلاک نیز نیت کند پس روانه مکه شود از برای طواف پس بر وجه سابق
طواف حج تمتع بجا آورد باین نیت که طواف حج تمتع حجة الاسلام بجا میآورم واجب قربة الی الله
و بعد از طواف دو رکعت نماز طواف بجا آورد باین نیت دو رکعت نماز طواف حج تمتع حجة الاسلام
بجا میآورم واجب قربة الی الله و بعد از نماز متوجه صفا و مروه شود از برای سعی کردن بر وجه مذکور

باین نیت

باین نیت که هفت مرتبه سعی میکنم میان صفا و مروه در حج تمتع حجة الاسلام واجب قربة الی الله و بعد از سعی متوجه
خانه کعبه شود از برای طواف نساء باین نیت که هفت مرتبه دور خانه کعبه میگردم از برای طواف نساء در حج تمتع
حجة الاسلام واجب قربة الی الله پس بر وجه مذکور طواف کند بعد از طواف در پشت مقام دو رکعت نماز طواف
بجا آورد باین نیت که دو رکعت نماز طواف بجا میآورم در حج تمتع حجة الاسلام واجب قربة الی الله پس نماز را
بجا آورد و روانه منی شود و در اول شب نیت کند که در این شب در منی میمانم در حج تمتع حجة الاسلام واجب
قربة الی الله و واجب است که در ایام تشریق یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم رمی سه جمره بترتیب بکند
باین نیت که سنگ ریزه میزنم باین جمره اول یا ثانی یا آخر در حج تمتع حجة الاسلام واجب قربة الی الله
و باید که هر سنگ جدا انداخته شود و بهتر آنستکه با هر یک الله اکبر بگوید و دعاهای مأثوره را بخوانند
اما خاتمه پس در بیان مجملی از احکام متعلقه بمدینه و زیارت آن مکان شریف است بدانکه کیفیت
زیارت جناب خاتم الانبیاء آنستکه بعد از وارد شدن در مدینه بقصد سنت غسل برای زیارت آنحضرت
بکنند پس بروند و بر درگاه بایستند و از برای اذن دخول این دعا را بخوانند اللهم انی وقفت علی باب بیت
من بیوت نبیک و آل نبیک علیه و علیهم السلام وقد منعت الناس الدخول الی بیوته الا باذن
نبیک فقلت یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم اللهم و انی قد اعتقد حرمة
نبیک فی غیبته کما اعتقدها فی حضرته و اعلم ان رسلک و خلفائک احیاء عندک یرزقون یرون مکانی
فی وقتی هذا و مکانی و زمانی و یسمعون کلامی فی وقتی هذا و یردون علی سلامی و انک حجبت عن سمعی کلامهم
و فتحت باب فهمی بلذیذ مناجاتهم فانی استاذنک یا رب اولا و استاذن رسولک صلواتک علیه و آله
ثانیا و استاذن خلیفتک المعصوم المفروض علی طاعته فی الدخول فی ساعتی هذه الیه و استاذن
ملائکتک الموکلین بهذه البقعة المبارکة المطیعة لک السامعة السلام علیکم ایها الملائکة الموکلون بهذه
المشهد المبارکة و رحمة الله و برکاته باذن الله و اذن رسوله و اذن خلفائه و اذنکم صلوات الله
علیکم اجمعین ادخل هذا البیت متقربا الی الله بالله و رسوله محمد و آله الطاهرین فکونوا ملائکة الله

اعوانی وکونوا انصاری حتی ادخل هذا البیت وادعوا الله بفنون الدعوات واعترف لله بالعبودیة وللرسول
ولابنائه صلوات الله علیهم بالطاعة پس هرگاه خضوع حاصل شد داخل شوند ودر حال داخل شدن پای
راست را مقدم بدارند وبگویند بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله رب ادخلنی مدخل صدق
واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا پس صد مرتبه تکبیر بگویند ودو رکعت نماز تحیة
مسجد بجا بیاورند پس بروند بسوی حجرهٔ طیبه وبگویند السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله
السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خاتم النبیین اشهد انک قد بلغت الرسالة و
اقمت الصلوة وآتیت الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر وعبدت الله مخلصا حتی اتاک
الیقین فصلوات الله علیک ورحمته وعلی اهل بیتک الطاهرین پس بایستد در نزد ستونی که در جانب
راست قبر در نزد سر آنحضرت است ودوش راست جانب منبر قرار بدهند ودوش چپ را جانب قبر چنانکه
در حدیث صحیح مذکور است پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله واشهد انک رسول الله واشهد انک محمد بن عبد الله واشهد انک قد بلغت رسالات ربک
ونصحت لامتک وجاهدت فی سبیل الله وعبدت الله مخلصا حتی اتاک الیقین بالحکمة والموعظة
الحسنة وادیت الذی علیک من الحق وانک قد رؤفت بالمؤمنین وغلظت علی الکافرین فبلغ الله
بک اشرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک والضلالة اللهم فاجعل صلواتک
وصلوات ملائکتک المقربین وعبادک الصالحین وانبیائک المرسلین واهل السموات والارضین
ومن سبح لک یا رب العالمین من الاولین والاخرین علی محمد عبدک ورسولک ونبیک وامینک و
نجیبک وصفیک وخاصتک وصفوتک وخیرتک من خلقک اللهم اعطه الدرجة والوسیلة فی
الجنة وابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون والاخرون اللهم انک قلت ولو انهم اذ ظلموا
انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما وانی اتیت
نبیک تائبا مستغفرا من ذنوبی وانی اتوجه بک الی الله ربی وربک لیغفر ذنوبی واز جمله

زیارات

زیارت آن حضرت زیارتی است که از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست وآن این است السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک قد نصحت لامتک وجاهدت فی سبیل
ربک وعبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل
ما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید ودر وداع آن حضرت بگوید اللهم لا تجعله آخر العهد
من زیارة قبر نبیک صلی الله علیه وآله فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد مماتی علی ما شهدت علیه فی
حیوتی ان لا اله الا الله وان محمدا عبدک ورسولک پس بگوید صلی الله علیک والسلام علیک ولا جعله
الله آخر تسلیمی علیک واما زیارت جناب فاطمه زهرا علیها در میان روضه ومنبر پس مروی است از جناب
امام محمد باقر علیه السلام که باین طریق که زیارت بکن یا ممتحنة امتحنک الله الذی خلقک قبل ان
یخلقک فوجدک لما امتحنک صابرة وزعمنا انا لک اولیاء ومصدقون وصابرون لکل ما اتانا
به ابوک صلی الله علیه وآله واتی به وصیه فانا نسئلک ان کنا صدقناک الا الحقتنا بتصدیقنا
لهما لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولایتک واما زیارت ائمه بقیع پس زیارتی است که از حضرت
امام رضا علیه السلام مرویست ودر همه مواضع میتوان خواند وآن این است السلام علی اولیاء الله واصفیائه
السلام علی امناء الله واحبائه السلام علی انصار الله وخلفائه السلام علی محال معرفة الله السلام
علی مساکن ذکر الله السلام علی مظهری امر الله ونهیه السلام علی الدعاة الی الله السلام علی
المستقرین فی مرضات الله السلام علی المخلصین فی طاعة الله السلام علی الادلاء علی الله السلام
علی الذین من والاهم فقد والی الله ومن عاداهم فقد عادی الله ومن عرفهم فقد عرف الله ومن
جهلهم فقد جهل الله ومن اعتصم بهم فقد اعتصم بالله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله اشهد الله
انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم مؤمن بسرکم وعلانیتکم مفوض فی کل ذلک الیکم
لعن الله عدو آل محمد من الجن والانس من الاولین والاخرین وابرء الی الله منهم وصلی
الله علی محمد وآله الطاهرین وبسیار صلوات بفرستد ونام هر یک از ائمه را ببرند وبزاری

از دشمنان ایشان بجویید و دعا کنند برای خود و مؤمنین و مؤمنات و در حال وداع بگویید السلام
علیکم ائمة الهدی و رحمة الله و برکاته استودعکم الله و اقرء علیکم السلام آمنّا بالله و بالرسول و بما
جئتم به و دللتم علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین پس دعا بسیار بکن و سؤال کن که آخر زیارت تو
نباشد و از برای هر یک از ائمه دو رکعت نماز زیارت بکن باب هفتم در بیان مسائل
تجارت است و در این باب چند مطلب است مطلب اول در بیان اقسام تجارت است و در این مطلب
چند فصل است فصل اول بدانکه تجارت بر سه قسم است اوّل آنکه ناقل عین و منفعت هر دو باشد
چون غالب اقسام بیع و مضاربه و سبق و رمایه و جعاله و قرض و هبه و صلح در بعضی از صور دوم آنکه
ناقل عین تنها است چون بیع ملکی که در اجاره غیر باشد هر چند در ایام منفعت نیز منتقل خواهد شد
سیّم آنکه ناقل منفعت تنها است چون اجاره و مساقات و مزارعه و عمری و رقبی و سکنی و عاریه و گاهی
صلح و نیز باید دانست که بیع بر دو قسم است اوّل ربوی که مشتمل است بر ربا و زیاده که حرام یا غیر
حرام است دوم غیر ربوی و این نیز بر دو قسم است اوّل عقدی است که مشتمل است بر عقد و صیغه و ایجاب
و قبول دوم معاطاة است که بمحض داد و ستد است و بدون صیغه است و بیع عقدی چهار قسم است اوّل
نقدی است که ثمن و مثمن هر دو بتعجیل است دوم نسیه است که مثمن حاضر است و زمان لزوم دادن
بهای آن مؤخر است بسوی زمان معلوم سیّم سلف است که عکس این است چهارم کالی بکالی است
که زمان هر دو مؤخر است و این باطل است و بیع نقدی بر چهار قسم است اوّل کلّی بکلّی که هر دو معلوم
بوصف باشند و لکن فرد خاصی نباشند دوّم بیع جزئی بجزئی است و این در صورتی است که ثمن و مثمن
هر دو چیز مشخص جزئی باشند خواه هر دو حاضر باشند و بایع بگوید بعتک یا بعت منک
هذا بهذا و مشتری بگوید قبلت البیع لنفسی یا آنکه هر دو غایب باشند و لکن معهود میان بایع
و مشتری باشند و بایع بگوید بعتک یا بعت منک المتاع المعلوم یا ما علم بالشیء المعلوم یا بما علم
و یا آنکه مبیع حاضر باشد و بهای آن غایب معهود و بایع بگوید بعتک یا بعت منک هذا

بلفظ

شروع در تقسیم
بدانکه تجارت شرعا عبارت است از معامله که اقتضا کند نوع آن مالک شدن عین از طرفین را و این مرادف بیع است و یا معامله که در او امید نفع است و این اعم از بیع است فصل دوم م

مثل آنکه بایع بگوید شیء واحد از گندم موصوف بوصف معین از اینکه بمان موصوف بوصف معین و مشتری قبول کند

بالشیء المعلوم یا بما علم و یا آنکه عکس باشد و بایع میگوید بعتک یا بعت منک المتاع المعلوم بهذا و مشتری در
جمیع این صور میگوید قبلت البیع لنفسی هکذا و اگر درین صورتها خواننده صیغه وکیل بایع و مشتری باشند
ذکر وکالت میکنند و بایع میگوید وکالة عن موکلی بعت موکلک یا من موکلک هذا بهذا یا مانند اینها از
صور مذکوره و مشتری میگوید قبلت البیع لموکلی هکذا سیّم بیع کلی بجزئی است و این در صورتی است که مثمن
خصوص چیز خاص نباشد و معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد و ثمن چیز خاص حاضر یا غایب معهود باشد
و بایع میگوید بعتک ما علم بهذا یا بالشیء المعلوم یا بما علم و مشتری میگوید قبلت البیع لنفسی چهارم
بیع جزئی بکلی است و این در صورتی است که مبیع و مثمن جزئی و چیز خاص مشخص باشد خواه حاضر باشد
و خواه غایب معلوم و ثمن و بهای آن چیز خاص نباشد و معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد و بایع
میگوید بعتک یا بعت منک هذا بالمبلغ المعلوم یا بما علم و مشتری میگوید قبلت البیع لنفسی هکذا فصل
بدانکه بیع منقسم میشود بقسمت دیگر بچهار قسم قسم اوّل مرابحه است و آن بیع است که بایع
خبر بدهد بسرمایه و زیاده از آن نیز بگیرد دوم تولیه است و آن بیع است که بایع خبر بدهد بسرمایه
و بهمان قدر بفروشد سیّم مواضعه است و آن بیعی است که بایع خبر بدهد بسرمایه و کمتر بفروشد
چهارم مساومه است و آن بیع است که بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است
از راهی فصل باید دانست که تجارت منقسم میشود بقسمت دیگر بسوی اقسام پنجگانه اوّل
تجارت واجبه است و آن تجارتی است که از برای حفظ نفس خود و عیال بجا آورد و بغیر از تجارت
حفظ آن ممکن نشود دوم تجارت مستحب است و آن تجارتی است که مقصود از آن وسعت دادن
بر عیال و احسان بفقرا و بنای خیرات باشد سیّم تجارت مباح است و آن تجارتی است که مقصود
از آن زیاد کردن مال باشد و مایه گذران داشته باشد و قصد های غیر از زیاد کردن مال نداشته
باشد چهارم تجارت مکروه است و آن تجارتی است که منهی عنه باشد بنهی تنزیهی چون صرافی کردن
و کفن فروختن و غله فروشی کردن و حجامت کردن بشرط اجرت و بنده فروختن و قصابی کردن

و اگر بایع یا مشتری زن باشند بجای موکلی موکلتی میگوید و بجای موکلک موکلتک میگوید و هم چنین در سایر صورتها فهم

و اگر مشتری زن باشد بایع میگوید بعتک بکسر کاف فهم

وشعر بافی کردن وقابله شدن با شرط اجرت وزرگری کردن واجرت جهانیدن حیوان نر را بر حیوان ماده
وکسب اطفال وکسب آنانکه اجتناب از حرام در اموال نمی‌کنند واجرت تعلیم قرآن وتجارت کردن در دریا واجرت
کشیدن وخصیه حیوانات ومعامله کردن با ظلمه یا کسانیکه پست طبیعت اند بحیثیتی که باک نداشته باشند از آنچه
در حق ایشان میگویند یا ایشان در حق دیگران میگویند وبا کسانیکه صاحب عیب زائد در بدن مبتلا باشند از قبیل
جوزه وپیسی ومانند اینها وبا طائفه کردها واهل ذمه چون یهود ونصاری مخنث وتجارت حرام است واین چند نوع است
اول مبایعه چیزهائی که نجس العین باشند چون بول وغایط انسان وسایر حیواناتی که حرام گوشت باشند
واما بول وغایط حیواناتی که حلال گوشت باشند غیر بول شتر از برای استشفا پس در آن خلاف است واقوی
آنستکه خریدن وفروختن همه اینها جایز است ولیکن احوط آنستکه هبه معوضه یا مثل آن از قبیل مصالحه مستقله
سازند وهمچنین حرام است مبایعه سایر نجاسات عینیه چون شراب وخوک وسگ مگر سگ شکاری
که تعلیم داده شده باشد وسگ که پاسبان حیوانات وبوستان وخانه باشد خلافا احوط آنستکه
اجتناب کنند وهمچنین حرام است مبایعه چیزهائی که نجس شده باشند بملاقات نجاست وقابل پاک
شدن نباشند چون دوشاب نجس ومانند آن مگر روغن نجس که نجاست آن عارضی باشد نه ذاتی از
قبیل دنبه مردار ومانند آن زیرا که مبایعه آن مشکل است واما روغنی که نجاست آن عارضی باشد پس
جایز است فروختن آن با اعلام کردن بنجاست آن از برای روشن کردن واحوط آنستکه از برای روشن
کردن در تحت آسمان وغیر مسقف مبایعه نمایند دوم مبایعه آلات اعمال حرام است چون طنبور
ونی وصرنا ونرد وشطرنج ودف ومانند اینها ودر حکم اینها است اجاره دادن خانه را یا مال بارکش
را از برای چیزهائی که حرام است از قبیل شراب وسوار شدن ظالم از برای ظلم ومانند اینها وهم
چنین مبایعه چیزی که اعانت کند بر معصیت از قبیل فروختن شمشیر ونیزه ومانند اینها را بدشمنان
دین در حال جنگ سیم مبایعه چیزهائی است که در آنها هیچ نفعی نباشد یا نفع معتد به نباشد
چون خرس وعقرب وموش ومانند آن که بی نفع باشند چهارم عمل کردن است که نهی از شارع

در خصوص

در خصوص آن وارد شده باشد چون عمل کردن صورتیکه جسم دار وصاحب روح باشد واحوط آنستکه از مطلق
مثال وصورت اجتناب کنند وهمچنین حرامست قمار بازی کردن بنرد ویا شطرنج ویا شتر بازی کردن ویا گردو بازی
کردن ویا بتخم مرغ بازی کردن ومانند اینها وهمچنین حرامست غنا کردن وآن عبارتست از خواندن بصوتی
که مشتمل باشد بر ترجیع کردن وطرب انگیز در آن باشد یا آنکه در نزد اهل عرف از غنا نامند با نظر آنکه
هرگاه آن صدا را کسی بشنود بگوید که سرود خواننده‌گی میکند هرچند مشتمل بر طرب نباشد وظاهر آنستکه
فرقی نیست میان غنا در اشعار وغنا در قرآن ومرثیه ومانند اینها چون اذان بلی غنای زن مغنیه را
در عروسی از برای زنان در مجلسی که خالی از مردان باشد وبا آلات لهو نباشد ومشتمل بر باطل نباشد استثنا
کرده اند واحوط آنستکه از مطلق صدای خوشی آورنده در خواندن شعر بلکه مطلقا اجتناب کنند
وهمچنین حرام است اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بنوحه باطل باینکه وصف کند نوحه کننده میت را
بچیزهائیکه در او موجود نباشد وهمچنین حرام است اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین بنظم یعنی که
عیبهای ایشان را ذکر کند بشعر وهمچنین حرام است اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین یا بیان
طریقی که در عقب او در اینان اعلام نماید بچیزی که در او موجود باشد واو را از اظهار کردن آن ناخوش
آید وهمچنین دروغ بستن وسخن چینی کردن ودشنام دادن ومذمت کردن کسیکه مستحق مدح است
یا بعکس این وهمچنین حرام است اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن وتعلیم گرفتن سحر که تعریف کرده شده
بکلامی یا کتابتی که باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود وملحق کرده اند باین بستن
مرد را که بحلال خود مقاربت نتواند کند وهمچنین تسخیر ملائکه وجن ومانند اینها از اعمال محرمه
پنجم اجرت گرفتن از برای چیزیکه واجب است بجای آوردن آن بر انسان بالذات خواه واجب
عینی باشد چون نماز کردن وخواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات وکفن کردن ایشان
ودفن کردن ایشان وهمچنین است شهادت دادن بامریکه شاهد است در آن ومانند اینها
از واجبات شرعیه نه توصلیه از قبیل بسیاری از صناعات که نظام امر معاش بسته است بآنها

فصل باید دانست که بیع منقسم میشود بدو قسم اول بیع قطعی جزمی مطلق که در آن بیع هیچ شرط ذکر
نمیشود چون غالب از اقسام بیع دوم بیع شرطی و این قسم گاهی بوجه معاطاة میشود و گاهی بروجه
عقد و قسم دوم گاهی شرط آن مذکور در ضمن عقد میشود و گاهی پیش از عقد یا بعد از عقد و قسم
اول گاهی معلق بشرط میشود و گاهی مثل اینکه بایع بگوید فروختم اگر زید مثلا بیاید یا بشرط اینکه تو فلان بیاید ص
کار را بکنی و مانند اینها از بیع بشرط و گاهی با شرط میشود خواه شرط خیار فسخ در زمان مخصوصی بشرط
مخصوص باشد چنانچه متعارف است در مبایعات شرطیه خیاریه یا بشرط دیگر باشد و خلاف شرع نباشد
و قطع قطعی باعث است و بیع شرطی معاطاتی محل اشکال است بلکه ظاهر اینست که فاسد است و بیع بیع ص
عقدی با شرط غیر مذکور در ضمن عقد نیز چنین است هر چند دور نیست که بیع صحیح باشد و شرط غیر
لازم باشد و بیع بشرط ظاهرا فاسد است و بیع با شرط مذکور در ضمن عقد بروجهیکه در آخر گفته شد
صحیح است مطلب دوم در بیان شرطهای بیع و خریدن و فروختن بدانکه در بیع کردن و خریدن
و فروختن چند شرط است اول آنکه باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند و معامله اطفال صحیح نیست
هر چند ده ساله شده باشند بلکه هرگاه بمنزله آلت باشند از برای فروشنده و آنکس که میخرد که شرط صحت اطفال ص
مبایعه در ایشان موجود باشد و این امر بقرار گفته شده و مانند آن معلوم باشد ظاهرا این نوع از معامله
فی الحقیقة با صاحب مال که بالغ است مبایعه است و صحیح میباشد چنانکه متعارفست و سید استاد قدس سره نیز معامله ص
تصریح بر این مطلب نموده اند و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجارت را که معامله با ایشان میکنند
وکیل بکنند با بنظر بی که هر وقت طفل مثلا بیاید از برای خریدن فلان چیز تو وکیل میباشی
که از جانب من قبول مبایعه بکنی و در وقتیکه از جانب خود بنای مبایعه و فروختن داشته باشی
دوم آنکه بایع و مشتری عاقل باشند یعنی درک نفع و ضرر بکنند و در اموریکه لایق بحال ایشان است که درک بدی و خوبی بکنند ص
سیم آنکه بایع و مشتری رشید باشند یعنی درک نفع و ضرر بکنند در اموریکه لایق بحال ایشان است
چهارم آنکه بایع و مشتری مختار و با قصد و شعور باشند و شائبه اکراه و اجبار و غفلت بروجه

غلط

غلط یا جواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق چون اکراه حاکم شرع بر فروختن کسی را که احتکار بکند
یعنی غله را حبس بکند و نفروشد بطمع گران شدن و مردمان محتاج باشند بلکه هرگاه کسیکه او را جبر کرده اند
بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه بکند بنابر آنچه بعضی از علما حکایت شده است آن مبایعه صحیح است
و احوط اعاده صیغه است پنجم آنکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروخت میکنند یا در
حکم مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و غایبین و مانند
اینهااست یا وکیل یکی از اینها در مالک و حکم مالک پس هرگاه شخصی مال غیر را بدون اذن او و بدون
ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرعی و بدون ملاحظه حسبه در صورتیکه حسبه لله
راهی داشته باشد بفروشد یا اینکه از برای غیر چیزی بر این وجه بخرد آن معامله لازم نمیشود هر چند
از جانب مالک بفروشد و اگر از جانب خود بفروشد صحیح نیز نیست علی الاصح و اگر از جانب مالک بر وجه
فضولی بفروشد پس در صحیح بودن آن بیع که بعنوان فضولی واقع شده و عدم صحت آن خلاف است
و مشهور میان متاخرین اینست که بیع فضولی صحیح است و موقوف است بر اجازه مالک پس اگر مالک اجازه
کرد لازم خواهد شد والا منفسخ میشود و محکی از جماعتی چون شیخ طوسی و امثال او اینست که بیع فضولی
فاسد است و ادعای اجماع بر این محکی است از شیخ و ابن زهره و این احوط است هر چند قول اول
بحسب ظاهر اقوی است و بنابر این قول ظاهر اینست که اجازه مالک کاشف است از صحیح بودن عقد نه
اینکه باعث انتقال ملک باشد پس نمائی که بعد از عقد و پیش از اجازه حاصل شود مال مشتری است و لکن
احتیاط اولی است ششم آنکه مبیع و ثمن آن معلوم باشند بوزن یا کیل یا شماره یا مانند اینها که
رفع جهالت کند و بسبب آن غرر بخورند در صورت امکان و با تعذر وزن یا مانند آن یا تعسر
آنها علی الاختلاف جایز است که بیک وزن یا کیله یا کوزه آن اعتبار کنند و باقی بحساب آن اخذ کنند
تا اینکه تخمین و جزاف نشود و بهتر اینست که در امثال این صورت مصالحه کنند اگر از امثال این [illegible]
مسامحه کنند بلکه هرگاه مثمن یا ثمن از جمله چیزهائی باشند که مبایعه آنها بوزن یا مانند آن بنا شده

کافی است مشاهدهٔ آنها یا ذکر وصفی که رفع جهالت و غرر بکند هفتم آنست که جنس ثمن معین باشد و مقبوض
بخواهش هر یک یا دیگری نباشد هشتم آنست که مالک هر یک از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم آنها یا ضمیمهٔ — یا تسلیم آنها
آنها مطلب سیم در بیان احکام تکلیفیهٔ تجارت است و در این مطلب چند فصل است فصل اول
باید دانست که حرام است که مبایعه بلکه مطلق معاوضه حتی صلح و نحو آن علی الظاهر مشتمل باشد بر ربوی
و مروی است که یک درهم آن اعظم است از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر خود بکند و آن
عبارت است از زیادتی یکی از دو عوض که از یک جنس باشند و موزون یا مکیل باشند در زمان صاحب
شریعت و معلوم نباشد پس اگر در زمان مبایعه کننده در جمیع بلاد موزون یا مکیل باشند همین حکم دارند — هر چند در زمان مبایعه چنین نباشند و اگر حال آن در زمان صاحب شریعت هم
و اگر در بعضی بلاد موزون یا مکیل باشند و در بعضی نباشند در آن بلدی که موزون یا مکیل باشند اخذ
زیاده ربوی است و در آن بلد دیگر خلاف است و احوط آن است که در آن بلد نیز بر وجه معاوضه اخذ زیاده
ننماید و نیز باید دانست که جو و گندم در ربوی از یک جنس میباشند و هم چنین گندم و آرد و نان
و هریسه و امثال اینها و هم چنین خرما و شیره و مثل آن و هم چنین انگور و شراب و مانند آن
پس باید در صورت مبایعه اخذ زیاده ننماید بلکه مساوی اخذ نماید هر چند مثل معاوضهٔ انگور با مویز
باشد بنا بر قول اشهر و در معاوضهٔ خرما بر رطب خلاف است و منع اقوی است چنانکه احوط اجتناب از معاوضهٔ
مطلق تر و خشک است که وزنی یا مکیل باشند چنانکه جمعی منع کرده اند چون گوشت و شیر و مثل آن
و هم چنین شیر و پنیر و مانند آن با یکدیگر و روغن گاو مثلا با روغن گوسفند مثلا دو جنس محسوب میشوند — چون روغن هم
و هم چنین گوشت آنها و سایر چیزهایی که از حیوان عمل می آید پس اینها تابع اصل خود میباشند
مگر بز و گوسفند که یک جنس محسوب میشوند و هم چنین گاو و گاومیش و سایر اصناف نوع حیوان پس
هرگاه حاصل حیوانی را یا گوشت آن را معاوضه کنند با حاصل حیوان دیگر که شرعا از جنس آن
حیوان نباشد یا گوشت آن چون گاو و گوسفند جایز است که زیادتی در عوضی اخذ نمایند
هر چند نسیه آن مکروه است علی الاظهر الاقوی مثل زیادتی در معاوضهٔ غیر موزون و مکیل و

معدود که بلا خلاف در آنها ربوی نیست چون قماش و حیوان و مانند آن که اخذ زیاده در اینها نقد
جایز است بدون کراهت و در نسیه خلاف است و قول بجواز با کراهت اظهر و اقوی است و ایضا
باید دانست که در تحقق شدن ربوی در معدودات چون تخم مرغ و گردو خلاف است و اقوی عدم است و اجتناب — است و یکی احوط هم
از اخذ زیاده در معاوضهٔ امثال اینها مگر بر وجهی که خواهد آمد و هم چنین در معاوضهٔ حیوان بگوشت
اخذ زیاده ننماید علی الاحوط خصوصا اگر کشته باشد و ایضا باید دانست که میان پدر و پسر و زن و شوهر — اظهر و اقوی آنست که
و مملوک محقق و مالک او و مسلمان و کافر حربی از مسلمان میتواند اخذ زیاده نماید بلکه اصح و اولی آنست که — حربی با هیئت و یکی کافر حربی
جد از نواده زیاده بگیرد و هم چنین عکس آن و هم چنین پدر و دختر و مالک مملوکه بلکه احوط آنست که
شوهر و زوجه منقطعه نیز اخذ زیاده ننمایند و هم چنین مسلمان از ذمی چون یهود و نصاری که جزیه
میدهند زیاده بگیرد علی الاحوط خروجا عن الخلاف فی القوی فصل دویم واجب است اعادهٔ ربوی
در صورتیکه در زمان معامله عالم بوده باشد که ربوی حرام است پس اگر در این صورت صاحب مال را شناسد
باید باو رد نماید و اگر در میان جمع محصور باشد و تعیین آن را نداند با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ
کند و اگر صاحب مال را نشناسد و قدر ربوی را بداند مثل مال مجهول المالک با آن عمل میکند یا بنظر حاکم
اگر آن مالک مجهول معلوم است که ظالم است در آن مال رد مظالم بدهد و اگر آن مال حلال او بوده
و لکن بر ذمهٔ او مظلمه بوده باشد اولی آنست که حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقرا اخذ نماید
و رد مظالم بدهد و اگر معلوم است که آن مالک که مجهول است ظالم نیست یا مجهول الحال باشد تصدق
بدهد و اگر قدر مال ربوی و مالک آن هر دو مجهول بالمره باشد خمس آن را بسادات و مجتهد عادل
بدهد و اگر در زمان معامله حرام بودن ربوی را نمیدانسته علی الظاهر توبه کردن کافی است
فصل باید دانست که ممکن است خلاص شدن از ربوی در زمان معامله بچند طریق اول آنکه تغییر
جنس بدهند مثل اینکه ریال را با اشرفی معاوضه نماید پس از آن اشرفی را بدهند در ریال
دیگر که منظور بود اخذ نماید و یا اینکه جنس سوم منضم معاوضه نماید و پس از آن آن نقد را

بدهند و آن جنسی که مقصود بمعاوضه ثانیه ولکن باید قصد معاوضه واقعیه نماید دوم آنکه عوض معاوضه
ثانیه بروجه قرار دادن بذمه بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر ولی از آن آن مثل را معاوضه با فی الذمه
ثانیه سیم آنکه آن عوض را معاوضه ثانیه بروجه قرار دادن بذمه بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر
ولی از آن آن مثل را معاوضه با فی الذمه ثانیه چهارم با آن عوض ناقص یا هر دو در صورت
اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نماید مثل آنکه با ریال ناقص دستمالی را یا چیز دیگر را منضم نماید
و معاوضه کنند پنجم آنکه هر یک مال خود را بدیگری قرض بدهند ولی از آن همدیگر را بری الذمه کنند اگر
از خلوص قلب باشد یا آنکه بقدر اضافه ناقص را معاوضه نماید و زاید را بری الذمه کنند ششم آنکه
هر یک مال خود را بدیگری هبه نماید و بعد از هبه بعنوان بروجه مذکور عمل نماید و باید در ضمن عقد شرط
هبه دیگری ننماید فصل مستحب است که تجارت کننده مسائل تجارت را تعلیم بگیرد و بعد از آن
تجارت کند و میان مشتری تسویت و ... کم و زیاد دستاد ... بسبب علم و عمل و نحو اینها نداشته باشند و تفاوت
قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروه است که مشتری قبول کند و نیز مستحب است که اگر مشتری یا بایع خواهش
اقاله یا فسخ معامله کند اقاله کند و مستحب است که بعد از عقد مبایعه تکبیر و شهادتین بگوید و نیز مستحب است
که گیرنده قدری سنگ بگیرد و دهنده قدری سنگین بدهد هر چند که وزن بسبب آن در عرف و عادت مجهول
نشود فصل مکروه است که ارباب مبایعه سوگند بخورند که مشتری مذمت کند و هم چنین مکروه است قسم
خوردن و پنهان کردن عیب و نفع گرفتن از مؤمن ... اما عشر بدون ضرورت در معامله که بیشتر نباشد
از صد درهم که معادل ... صاحبقران این زمان است و هم چنین معامله ... الطلوع
و داخل شدن در معامله برادران ایمانی و زیاد کردن در وقت ندای دلال یا زیاد کردن از برای
بهم دادن مشتری و ... شدن از برای عرب که از خارج جنسی می آورد از برای اهل بلد حکمش آذوقه
نیز گندم و جو و مویز و خرما و روغن و بعضی نمک را نیز گفته اند که آن را احتکار گویند و بعضی
حرام دانسته اند که احتکار را داشته باشد و کسی دیگر نباشد که بفروشد و بعضی گفته اند که در زمان
در عموم مردم

صح
... سی و ... که وزن هر ... بمقدار یک مثقال و نیم صیر ... این زمان است

قحط

بلغ

قحط بعد از سه روز احتکار حاصل میشود و در زمان فراوانی بعد از چهل روز مطلب چهارم
در بیان بعضی از اقسام بیع است و در این مطلب چند فصل است فصل اول بیع صرف و آن عبارت است
از بیع طلا بطلا یا طلا بنقره یا بیع نقره بنقره یا بطلا و هم چنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا
یا بنقره یا بهر دو خواه سکه اسلام باشند یا غیر آن بلکه بیع طلا یا نقره یا هر دو بپول سیاه داخل در بیع
صرف شرعی نیست و هم چنین مصالحه طلا بطلا یا بنقره یا بعکس این حکم صرف را ندارد علی الاصح و شرط
است در صحت بیع صرف علاوه بر سایر شرایط که گذشت قبض نمودن هر یک از عوض و معوض پیش از
متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشد و خواه در مکان دیگر یا بنظر لکن بایع و مشتری باهم حرکت کنند
و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند و وکیل گرفتن در قبض کافی نیست با هر گاه وکیل در صرف
نماینده مفارقت موکل ضرر ندارد و بدانکه در حکم صرف است فروختن چیزی که طلا کوب یا نقره کوب چون
شمشیر یا لجام یا غیر اینها که مفضض یا مذهب باشد پس اگر مقدار طلا و نقره معلوم باشد و بیع بجنس
آن زیور باشد باید در ثمن ربا دستد قرار دهند که در مقابل غیر جنس واقع شود تا آنکه ربا متحقق
نشود و باید بقدر طلا یا نقره را نقد قرار بدهند پیش از مفارقت داد و ستد عمل بیاید تا اینکه
شرط بیع صرف متحقق شود و اگر قدر آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر آنکه علم بزیادتی
عوض از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشند و مبایعه بجنس مخالف بلا اشکال است فصل
در فروختن میوه درخت پیش از نمایان شدن آن در یکسال جایز نیست در صورتی که چیزی که
خرید و فروخت او جایز است با او ضم نشود بلا خلاف ظاهرا و هم چنین اگر ضمیمه داشته باشد
علی المشهور المنصور اگر آن ضمیمه مقصود از بیع نباشد و الا صحیح است و ترک احوط است و لکن
هر گاه میوه بیشتر از یکسال را چون دو سال یا بیشتر را بفروشد پس در آن خلاف است و مشهور
چنانکه در مسالک مذکور است اینکه این قسم نیز جایز نیست و از ابن ادریس دعوای اجماع حکایت
شده است و هم چنین جایز نیست فروختن حاصل درخت را بعد از نمایان شدن آن و پیش

خواه مسکوک باشند یا غیر مسکوک و ...

[illegible]

از دانه بستن و رسیدن و سرخ شدن و زرد شدن آن علی الاصح الاشهر بلکه از ابن زهره و شیخ
حکایت شده که ادعای اجماع کرده اند بلکه هرگاه باآن ضم کنند چیزی را که فروختن آن تنها نیز
جایز است یا اینکه بیشتر از یکسال چون دو سال بفروشند یا اینکه شرط کنند که فی الحال قطع کنند
هر چند برضای بعد از بیع قطع نکنند آن بیع صحیح است چنانچه جایز است که میوه را با اصل درخت بفروشند
بعد از نمایان شدن هر چند پیش از دانه بستن یا سرخ شدن باشد و هم چنین هرگاه بعضی از — و زرد شدن باشد هم
میوه بستان رسیده باشد جایز است که جمیع میوه آن بستان را بفروشند و هرگاه میوه یک بستان
رسیده باشد و بستان دیگر نرسیده باشد در جایز بودن فروختن هر دو را با هم خلاف است و جواز
اقوی است و ترک احوط است فصل جایز است فروختن زرع خواه سبز باشد و ایستاده باشد و خواه
درو کرده باشند و خواه در حال سبز بودن قصد قصیل کردن داشته باشد و خواه قصد حاصل بعمل آمدن
و احوط اینست که مصالحه کنند نه مبایعه جز وجاعی خلاف بعضی و هم چنین جایز است فروختن خیار و خربزه
و بادنجان و مانند اینها از خضروات بعد از نمایان شدن آنها یک چینش باشد یا بیشتر که معلوم العدد
باشد پس آن چیزی که در عرف گویند که صلاحیت قطع دارد و قطع میکنند و آنچیزی که معلوم نیست هر چند
مسکوک باشد از جهت کوچکی او داخل نیست و هم چنین برگ چیزی که برگ او را بریدن و از بالا
بپائین دست کشیدن عمل میکنند چون برگ توت و حنا آنیک بریدن یا بیشتر که معلوم باشد
و هرگاه اصل درخت را بفروشند میوه آن مال مشتری نخواهد بود مگر در صورتیکه شرط کنند علی المشهور
و واجب است بر مشتری که تمکین کند که میوه بر درخت بماند تا اینکه چیدن آن بحسب عرف و عادت
برسد و هرگاه کسی حیوانی را بفروشد و آن حیوان در ظرف سه روز که ایام خیار است بمیرد مال بایع — فصل
محسوب میشود و مشتری بخواه را پس میگیرد و هرگاه آن حیوان حمل داشته باشد حمل آن مال بایع
است نه مشتری مگر در صورتی که شرط کرده باشند علی الاصح کما حکی عن الاکثر و جایز است نگاه
کردن روی کنیز کسی که اراده خریدن او را دارند بلکه جایز است نگاه کردن سایر مواضع حسن

او و سوای عورت و مستحب است تغییر دادن اسم غلام و کنیز بعد از خریدن و قدری شیرینی دادن باو
که بخورد و تصدق دادن بقدر چهار درهم شرعی که هر درهم بقدر دوازده نخود و نیم و یک عشر نخود
میباشد و مملوک علی المشهور مالک چیزی نمیشود بدانکه هرگاه کسی کنیز بالغه غیر یائسه را بخواهد بخرد
پس اگر او در تصرف و جماع نکرده باشد چیزی بر او لازم نیست و اگر با او مقاربت کرده باید استبراء بکند باین
طریق که یک حیض ببیند و اگر در میان حیض باشد تمام شدن همان حیض کافی است علی الاصح الاشهر
و اگر در سن زنان حیض بین باشد و حیض نه بیند چهل و پنج روز صبر کند و اگر بایع استبراء نکند
مشتری استبراء بکند بر وجه مزبور بلکه هرگاه علم داشته باشد که بایع مقاربت نکرده استبراء لازم نیست
چنانکه استبراء در صورت صغیره بودن و یائسه بودن کنیز لازم نیست و اگر بایع استبراء کرده بر
مشتری نیز استبراء لازم نیست بلکه ظاهر اینست که هرگاه زنی کنیزی داشته باشد و بفروشد و معلوم نباشد
که بتحلیل او کسی او را وطی کرده استبراء بر مشتری لازم نیست هر چند احوط اینست که هرگاه اخبار بکند
باینکه کسی او را وطی نکرده استبراء بکند بر وجه مزبور و هرگاه کسی کنیز حامله بخرد پس هرگاه چهار ماه
از حمل او نگذشته باشد جایز نیست که مشتری در قبل او جماع کند و هرگاه بعد از ظاهر شدن حمل و
گذشتن چهار ماه باشد مستحب است که هرگاه مقاربت کند منی را بیرون بریزد و اگر بیرون نریزد
فروختن حمل او بعد از وضع در نزد بعضی مکروه است و در نزد جمعی حرام است و جدا کردن میان
مادر و فرزند پیش از باز داشتن از شیر یا هفت سال در نزد بعضی مکروه است و در نزد بعضی حرام
است و این ظاهر بعضی اخبار است و جماع کنیز مشترک حرام است پس هرگاه جماع کند بقدر حصه
غیر خود حد باید زده شود و بعد اگر حمل بردارد باید قیمت آن کنیز را بقدر حصه شریک رد نماید
بلکه بعضی بمجرد مقاربت رد قیمت را لازم دانسته اند والله العالم مطلب پنجم در بیان بعضی
از احکام ضروریه بیع نسیه و سلف است که احتیاج بآن در غالب اوقات بر غالب مردمان
واقع میشود و بعبارة اخری عام البلوی است و در این مطلب نیز چند فصل است فصل اول

نیز حکم دارد
استلاد باکی

بیع نسیه عبارت است از فروختن چیزی را که موجود باشد و بر بایع ادای آن بتعجیل لازم باشد بثمن و بهائی که زمان لزوم
ادای آن موخر باشد و شرط است در صحت نسیه که زمان لزوم ادای ثمن معین باشد پس هرگاه معین نباشد
مثل اینکه بگوید این چیز را بتو فروختم و تنخواه را هر وقتی که توانستی بده باطل خواهد بود بلا خلاف (که میخواهی بده یا هر وقت قدرت)
ظاهر و محکی و هم چنین اگر تعیین کند زمانی را که قابل زیاد و کم باشد مثل اینکه بگوید سر حاصل یا وقت
آمدن فلان قافله یا مانند اینها تنخواه را بده آن بیع نیز باطل است و هم چنین اگر بگوید فروختم
این چیز را بتو باین طریق که اگر نقد تنخواه آن را بدهی یکتومان و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان
علی المشهور المنصور ظاهراً و هم چنین اگر بگوید فروختم تا فلان زمان بفلان مقدار پس معاملات (و تا فلان زمان دیگر بفلان مقدار)
متعارفه میان غالب مردمان که در پیش بقال یا بزاز میروند و جنسی میخرند بقصد اینکه تنخواه را بعد
از این در وقت تمکن یا بخواهش بدهند باطل است پس باید تعیین زمان بکنند بقصد تسلط بر مطالبه در آن
زمان و جنس بخرند و اگر در آن وقت تمکن بهم نرسانند مثل سایر دیون مهلت دهند و بهتر اینستکه تعیین مدت
بنحوی کنند که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه یا اول طلوع آفتاب
از روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و مانند اینها ولیکن ظاهر اینستکه تعیین روز مثل روز
اول فلان ماه کافی است هر چند تعیین اجزای روز نشود **فصل** هرگاه کسی چیزی را نسیه بخرد
جایز است که آن چیز را پیش از رسیدن موعد بفروشد خواه با زیاد کردن در تنخواه باشد
یا کم کردن یا بقدر سرمایه ~~بفروشنده خواه~~ خواه بغیر بایع بفروشد و خواه ببایع بفروشد بشرط
اینکه بایع در بیع اول شرط نکند که باو بفروشد و هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه بخواهد
بایع آن جنس را از مشتری بخرد به بدل زیاد و کم صحیح است و اگر زیاد یا کم کند پس در آن خلاف
است و مشهور اینستکه صحیح است و این قول صحیح است **فصل** واجب نیست بر مشتری که دفع
ثمن کند ببایع پیش از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه هر چند بایع مطالبه کند و هرگاه مشتری
در این وقت ادا کند بر بایع لازم نیست که بگیرد و هرگاه در زمان تسلط بر مطالبه و لزوم ادای ثمن

مشتری

مشتری تنخواه را بدهد واجب است بر بایع که بگیرد و هرگاه نگیرد و تنخواه بدون تقصیر مشتری تلف بشود از مال بایع
خواهد بود در صورتیکه دستش بحاکم شرع نرسد یا مطلقا علی الاختلاف مثل اینست حکم بیع سلم و پیشکی از جانب
بایع زیرا که واجب نیست بر بایع که جنس را پیش از رسیدن زمان تسلط بدهد و بعد از رسیدن زمان تسلط
بر مشتری لازم است قبول کردن و با امتناع از قبول و تلف شدن جنس از مال مشتری خواهد بود علی الوجه المزبور
فصل بیع سلف و سلم که در فارسی فروختن و یا خریدن پیشکی میگویند عبارت است از فروختن مالی را
که بر ذمه فروشنده باشد تا زمان مشخص بمالی و بهائی که حاضر باشد یا مثل حاضر مثل اینکه بوصف مشخص کرده
باشند و ادای آن بتعجیل لازم باشد و بعد از اجرای صیغه حاضر کنند یا حاضر کرده را بدهند و هم چنین
است اگر آن عوض بر ذمه فروشنده جنس باشد بنا بر قولی و فرد متیقن از این اینستکه مبیع جنس باشد (متیقن بدر)
و ثمن و بهای آن نقد باشد نه جنس چنانکه هرگاه دو نقد باشند جایز نیست و جایز است در این بیع که
ایجاب از هر یک از بایع و مشتری صادر شود چنانکه در صلح خواهد آمد پس هرگاه بایع که فروشنده است (نیز جایز است)
صیغه ایجاب را بخواند جایز است که بگوید فروختم یکخروار گندم مثلا که بفلان وصف باشد باین طریق که
در اول روز اول فلان ماه مثلا بمن یا قایم مقام شرعی من بتو یا قایم مقام شرعی تو لازم باشد که بدهم
بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف معین که الآن دادنی باشد پس مشتری میگوید
که قبول کردم و خریدم باین طریق و هرگاه بخواهد که این مطلب را بعربی ادا کند بگوید بعتک یا بعتُ
منک ما عُلم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم پس مشتری بگوید قبلتُ هکذا یا اشتریتُ هکذا البیع
یا الموکل جایز است که بگوید سلف دادم و پیشکی فروختم بتو فلان جنس معین را که در فلان وقت
دادنی باشم بفلان مبلغ که حال دادنی باشد پس مشتری بگوید خریدم باین طریق و هرگاه همین مطلب را بخواهد
عربی بگوید بگوید اسلفتُک یا سلّفتُک یا اسلمتُ الیک ما عُلم الی الوقت المعلوم بالمبلغ المعلوم
پس مشتری بگوید قبلتُ هکذا یا اشتریتُ هکذا و هرگاه مشتری صیغه ایجاب را بخواند بگوید پیشکی
خریدم فلان جنسی را که فلان وقت بدهی بفلان مبلغ که الآن دادنی باشم و بعربی بگوید استلفتُ منک یا استسلفتُ

الیک یا اسلمت ملک ما علم الی الوقت المعلوم بالمبلغ المعلوم پس فروشنده بگوید قبلت هکذا یا اسلمت
یا اسلفت هکذا و مستفاد از مسالک و شرح کبیر استاد ره و غیر ایشان اینکه لفظ اسلمت یا اسلفت یا سلفت (یا سلفت ح)
را مشتری باید بگوید و بایع بگوید استسلمت یا استسلفت یا تسلفت و این خلاف مقتضای عرف و لغه است
چنانکه مخفی نیست ولیکن جمع شاید احوط باشد و شرط است در سلف پنج چیز اول اینکه ذکر جنس کند
یا وصفیکه رفع جهالت کند بحیثیکه نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا وصفیکه رفع جهالت
نکند چنانکه در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست چنانکه
اگر ذکر وصفی کنند که باعث کمی وجود شود یا بنحو دیگر باعث نزاع شود مثل اینکه بگوید بهترین افراد فلان
جنس نیز صحیح نیست اما بیع حیوان با وصف رافع جهالت چون سن فلان و متاع و غله و مانند اینها
که ضبط اینها بوصف رافع جهالت نزاع ممکن است صحیح است دوم اینکه قبض کنند ثمن و بها را
پیش از اینکه از هم جدا شوند و بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الظاهر ولیکن احوط اینکه
ما فی الذمه را بنحو قرض از کسی مشتری بدهد و بعد از اجراء صیغه از او بگیرد و بصاحب مال بدهد سیم
اینکه تعیین کنند مبیع را بوزن یا کیله هر چند چیزی باشد که در بیع نقدی بوزن و کیله در آنها نباشد
بلکه بمشاهده اکتفا میکنند چون بار هیزم و مانند آن یا هرگاه تفاوت میان افراد آن کم باشد
و باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند چنانکه در بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ
و مانند اینها که ظاهر آن است که تعیین بوزن و کیله ضرور نباشد بلکه ذکر عدد کافی باشد هر چند احوط در این
قسم نیز اینکه تعیین بوزن و کیله بکنند چهارم اینکه تعیین زمان تسلط بر مطالبه را بکنند بنحویکه
احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد پنجم اینکه وجود آن جنس غالباً
در وقت حلول اجل ممکن باشد هر چند در وقت عقد مثلاً موجود نباشد فصل بدان اولاً
که جایز نیست فروختن مبیع تسلیم را پیش از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه و بعد از رسیدن زمان
تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن هر چند قبض نکرده باشند ولیکن در غله کراهت دارد و ثانیاً

ایلخم بماه

اینکه هرگاه بایع بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه ادا کند جنسی را که بوصف مشخص کردند واجب است بر مشتری
که قبول کند یا ابراء ذمه بایع کند و هرگاه امتناع کند حاکم شرع قبض خواهد کرد و هرگاه دستش بحاکم شرع
نرسد و اگر آورد جنس را مشتری و تخلیه کند و هرگاه پست تر از آنچیزی که قرار داده شده ادا کند قبول واجب نیست
و در واجب بودن قبول کردن و بالاتر خلاف است و قبول احوط است هر چند در عدم وجوب قبول قوتی است
چنانکه اگر بیشتر از قدر مبیع ادا کند قبول او واجب نیست بلا خلاف ظاهر و محکی و ثالثاً اینکه هرگاه
بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه مبیع ادای آن متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه ثمن
یا مثل آن کند یا اینکه صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمیشود و بر هم نمیخورد
و رابعاً اینکه هرگاه مدیون غیر جنس را بمشتری بدهد برضای او باید بقیمت آن که در روز قبض دارد حساب (تسلط ح)
کرد و خامساً اینکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزی که باعث جهالت نشود و محلل حرام و
محرم حلال نباشد چون عمل مباح و هبه کردن چیزی و مانند اینها مطلب ششم در بیان احکام
شراکت است و در این مطلب چند فصل است فصل اول شراکت عبارت است از جمع شدن حق دو نفر
یا بیشتر در مالی یا منفعتی یا حقی یا اینها بر وجه شایع بودن و این اشتراک گاهی اختیاری میشود و گاهی اضطراری
و اما اختیاری پس در صورتی است که باختیار خود مخلوط کنند مالهای همدیگر را بر وجهیکه از هم امتیاز نداشته
باشند یا اینکه مالی را بشراکت بخرند و اضطراری بسبب ارث و مثل آن حاصل میشود مثلاً هرگاه شخصی
بمیرد و از او ترکه باقی بماند و وارث متعدد داشته باشد آن وارثها در ترکه او شراکت خواهند داشت بر
وجه قهر و اضطرار پس اگر مالها با هم مخلوط نشوند یا اینکه مخلوط شوند ولیکن تمیز ممکن باشد چون گندم
و جو یا گندم سفید و سرخ یا کوچک و بزرگ شرکت حاصل نخواهد شد و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت
باشد آن را شرکت عنانیه گویند و این شرکت با کافر مکروه است ولیکن صحیح است و در این شرکت اگر حقها
حصه ها مساوی باشند در نفع نیز مساوی میباشند و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع
نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت و همچنین در ضرر بلکه اگر شرط کنند که یکی از ایشان در نفع

زیادتی داشته باشد بدون تفاوت در اصل مال آن شرط اعتباری نخواهد داشت علی قولٍ و بنا بر این حکم
ببطلان معامله نیز کرده اند فصل دوم شراکت بدن و عمل باطل است باین معنی که هرگاه دو نفر
یا بیشتر با هم قرار بدهند که هر یک کاری بکنند و در حاصل اجرت عمل با هم شریک باشند بحسب شرع شرکت
حاصل نخواهد شد بلکه حاصل عمل هر یک مخصوص بآن عمل کننده است و هم چنین شرکت وجوه نیز باطل است
باین معنی که هرگاه دو نفر صاحب آبرو دار و اعتبار بی مال باشند و قرار دهند که بر ذمه هر یک مالی بخرند
و بفروشند و بخواه صاحب مال را بدهند و در نفع آن که باقی ماند با هم شریک باشند یا اینکه صاحب آبرو و
و اعتبار مالی بخرد و بکسیکه بی اعتبار است و اگذارد که معامله کند در نفع آن با هم شریک باشند یا اینکه
صاحب اعتباری که بی مال باشد و بی اعتباری که مالدار باشد قرار بدهند که مال شخص بی اعتبار را آن
معتبر بفروشد بدون اینکه مال را بدست او بدهد و در نفع آن شریک باشند یا اینکه آن معتبر مال کم
نام بنفع زاید بفروشد یا اینکه بعضی از نفع مال او باشد شرکت شرعا حاصل نخواهد شد و هم چنین شرکت
معاوضه نیز باطل است باینمعنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند و نفع می کنند با هم
شریک باشند و در ضرر نیز با هم شریک باشند فصل سیم جایز نیست از برای شریک که بدون اذن
شریک دیگر تصرف کند در مال مشترک و در صورت اذن تعدی را اذن تصرف جایز است پس هرگاه تعدی کند ضامن
خواهد بود و هرگاه شرط کند که تصرف باجتماع همدیگر باشد یا بشود شخص باشد باید باستقلال تصرف نکند و الا
ضامن خواهد بود فصل چهارم هرگاه بعضی از شریکها خواهش بکنند که مال مشترک را قسمت بکنند واجب است
بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد نباشد یعنی هرگاه حصه بعضی اعلا
باشد و حصه دیگری پست باشد و در صورت قسمت کردن لازم باشد که صاحب حصه اعلا چیزی بصاحب حصه
پست رد بکند که تلافی پستی را بکند اجابت لازم نیست بلکه قسمت کردن موقوف است بر رضای شرکا و
و این را قسمت اختیاری گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم است هر چند سرمایه جمع آوری نشده
باشد و هم چنین اگر از برای شراکت زمانی تعیین کرده باشند و آن زمان نرسیده باشد اگر این کار از

ازآن

۱۰۳

از شرط

شرکت کردن بکلی فاسد نباشد و باعث فساد شرکت نشود پس هرگاه اجابت نکند حاکم شرع میتواند اجبار بکند
بر قسمت کردن و این را قسمت اجباری گویند و خلافی در این نیست با در تعیین ضرر خلاف است و ظاهر اینستکه
مطلق کم شدن قیمت ضرر باشد و هر چند ضرر فاحش نباشد و بی نفع نشود چنانکه سید استاد در ره اختیار کرده
و هرگاه از برای طالب قسمت ضرری از غیر جهة قسمت باشد و آن ضرر اقوی باشد اجبار قسمت میکنند و اگر
آن ضرر مساوی باشد قرعه باید زد فصل پنجم شریک با اذن در تصرف ضامن نیست در تلف مال مگر
در صورت تقصیر پس هرگاه دیگری انکار تلف کند قول مدعی تلف مقدم است و لیکن باید قسم بخورد مطلب
هفتم در بیان بعضی از احکام ضروریه مضاربه است و در این مطلب نیز چند فصل است فصل اول مضاربه
عبارت است از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند باینطریق که در نفع با هم شریک باشند بحصه معینی
چون نصف یا ربع یا ثلث آن یا مانند اینها خواه مطلق باشد و خواه مقید باشد بزمان معینی و باید که آن مال
عین طلای مسکوک یا نقره مسکوک باشد و دین نباشد و احوط اینستکه قدر و وزن آن معلوم باشد و ایضا
احوط اینستکه ایجاب و قبول لفظی واقع سازند و با هم متصل باشند و معلق بچیزی نباشند پس صاحب مال
بگوید این مال را بتو دادم که معامله بکنی باینطریق که نصف آن مثلا مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد
پس آن شخص عمل کننده بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهد عربی بگوید مالک بگوید ضاربتك هكذا الی
عامل بگوید قبلت و هكذا فصل دویم جایز است از برای هر یک از طرفین مضاربه فسخ کردن و بر هم
زدن آن هر چند مال نقد نشده باشد یا هرگاه فسخ از عامل باشد و هیچ نفع ظاهر نشده باشد از برای او
چیزی نخواهد بود و اگر از مالک باشد اجرة المثل تا زمان فسخ از برای عامل است با احتمال اینکه هیچ چیز به
در اینصورت نیز نباشد و اگر نفع ظاهر شده باشد بطور قرارداد عمل باید کرد و هرگاه فسخ نکرده باشند
باید عامل موافق آنکه مالک تعیین کرده عمل بکند پس هرگاه مالک تعیین سفر بسمتی کرده باشد و عامل بسمت دیگر
رفته باشد ضامن مال است اگر تلف بشود و هم چنین اگر تعیین جنسی کرده باشد و عامل جنس دیگر خریده باشد
و ضرر بکند ضامن است و هرگاه تعیین نکرده باشد و مطلق گفته باشد بهر نحوی که مصلحت میداند عمل بکند

بلغ

ولکن تعیین مال مضاربه بجنس یا بجز دنانیر بلکه فی الذمه و جایز است از برای عامل که اخراجات خود را که متعلق بمعامله کردن
در آن مال است از اصل مال بردارد مثل سایر ضروریات معامله از قبیل کرایه و اجرت کاروانسرا و اسباب حمل و
نقل بحسب عادت و لایق بحال فصل سیم مضاربه بسبب مردن هر یک باطل می‌شود و هم چنین بسبب دیوانگی و
از طرفین م
سفاهت و در صورت مردن اگر مالک بمیرد و مال نقد شده باشد و نفع نکرده باشد آن تمام مال بالتمام مال وارث
مالک است و اگر نفع کرده باشد بحسب قرارداد آن نفع را قسمت میکنند و حصه عامل را بر طلب جمیع طلبکاران
مقدم باید داشت و اگر مال نقد نشده باشد در جواز تصرف عامل هر چند با امید نفع باشد اشکال است و
احوط آنست که بدون اذن وارث یا قایم مقام شرعی ایشان تصرف نکند و اگر عامل بمیرد پس هرگاه مال نقد
شده باشد بدون نفع تمام مال مال مالک است و اگر نفع کرده باشد بحسب قرارداد در نفع ورثه او شریک میباشند
و هرگاه نقد نشده باشد و محتاج باشند بمعامله کردن تا آنکه نقد شود پس هرگاه مالک و ورثه عامل را اذن
بدهد جایز است و الا حاکم شرع اذن خواهد داد امینی را که معامله کند که اگر نفع کند حصه وارث را تسلیم
او کند و الا فلا و باید دانست که عامل بمجرد ظاهر شدن نفع مالک حصه خود می‌شود هر چند مال نقد نشود و اگر
ضرر کند بدون تقصیر بر او چیزی نیست فصل چهارم هرگاه عامل پدر خود را بخرد و نفع کند پدر او بقدر
حصه او آزاد می‌شود و بقیه قیمت خود را کسب بمالک رد میکند و بالتمام آزاد می‌شود فصل پنجم
هرگاه در نزد عامل مضاربه چند نفر باشد و بمیرد پس هرگاه مالک هر مال یا بعضی از آنها معلوم است آن مال
مالیه
مختص بآن مالک خواهد بود و الا همه آنها در آن مال بحساب رأس المال خود شریک میباشند هر چند آن
مال کمتر از تمام اموال صاحبان مال باشد پس بالنسبه بمال هر یک قسمت باید شود مطلب هشتم
در بیان بعضی از ملحقات تجارت است و در این مطلب نیز چند فصل است فصل وکالت نایب کردن
شخص است دیگری را در مالی یا در حالی که تسلط بر آن دارد در حال حیات در تصرف کردن در آن و شرط
آن آنست که منجز باشد و معلق بچیزی نباشد بلی جایز است مقید کردن تسلط بر تصرف را بزمانی و مکانی
و حالی و صورتی از صور هر چند اینها نیز مثل تعلیق باشند و وکالت عقد جایز است و لازم نیست و

از اینجمله

از اینجمله هر لفظی که دلالت کند بر نایب کردن شخصی را در حال حیات در امری از امور مشار الیها کافی است
خواه بگوید تو را وکیل کردم خواه بگوید تو وکیلی و خواه بگوید چنین بکن یا مانند اینها و اختصاص باول ندارد
بلا خلاف ظاهراً و کفایت پس هر وقتی از اوقات موکل وکیل را بخواهد عزل کند جایز است و وکیل نیز هرگاه
بخواهد عزل شود جایز است و بسبب مرگ و دیوانگی و مانند اینها باطل می‌شود چنانکه بسبب تلف شدن
متعلق وکالت نیز باطل می‌شود و متصل بودن ایجاب و قبول لازم نیست اجماعاً علی ما حکی فصل
رهن عبارت است از وثیقه که در صورت تعذر اخذ دین از مدیون استیفای حق از آن نمایند و لابد
است در آن از ایجاب و قبول مثل آنکه مالک بگوید رَهَنْتُكَ هٰذا یا أَرْهَنْتُكَ هٰذا لِما عَلَیَّ پس
صاحب طلب بگوید قبلتُ هکذا و شرط است که آن وثیقه عین مال مملوک باشد و مقبوض باشد علی الاصح
و هر یک از راهن و مرتهن کامل و جایز التصرف در مال خود باشند و باید دانست که جایز نیست از برای
مالک که تصرف در رهن کند بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن و مانند اینها و هم چنین وطی
کنیز مرهونه و مرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استیفای حق خود از رهن هر چند مالک مرده باشد
پس اگر مأذون باشد که بخود بفروشد میتواند از برای خود بخرد و اگر اذن خاصی نداشته باشد پس در
آن خلاف است و احوط استیذان است هر چند بفرزند خود یا شریک خود بفروشد بلی هرگاه اعتراف
برهن نکرده باشد و خوف داشته باشد که راهن یا ورثه انکار بکنند و ممکن نباشد که در نزد حاکم شرع
اثبات کند میتواند استیفای حق خود را از رهن نماید در صورت حلول اجل و اما قبل از رسیدن زمان
طلب پس تصرف مرتهن در رهن بغیر اذن جایز نیست مگر باذن مالک و ظاهر آنست که خلافی نیست که در صورت
رسیدن وقت مطالبه کردن حق و تعذر ادا کردن مدیون مرتهن میتواند رهن را بغیر بفروشد و
استیفای حق نماید هر چند اذن از مالک یا ورثه یا حاکم شرع نداشته باشد بلی هرگاه بنحوی اعتراف داد
معلوم باشد که آن مال غیر است و مالک منکر دین باشد و مرتهن بینه نداشته باشد مال را باید رد بکند
و پیش از تسلط قسم از برای مرتهن حقی نیست فصل حواله عبارت است از نقل کردن مالی

از ذمه شخص بذمه شخص دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل آنمال بحسب جنس و وصف هر چند غیر نقد باشد یا بر شخصیکه بری الذمه
باشد علی الاصح و حواله از شخص بری الذمه صحیح نیست بشرط راضی بودن حواله کننده و حواله کرده شده و هم
چنین شخصی که حواله براو میشود علی الاصح و بلا شبهه در صورتیکه آن شخص بری الذمه باشد ولیکن واجب نیست قبول
کردن حواله بلا خلاف ظاهر و محکی هر چند آن شخص محال علیه مالدار باشد و شرط است که محال علیه مالدار باشد
در وقت حواله کردن یا اینکه طلبکار بداند که آن شخص بی چیز است پس هرگاه شخصی بشخصی حواله کند شخص را
طلبکار گمان کرد که آن محال علیه مالدار است و پس از آن ظاهر شود که بی چیز بوده جایز است که برگردد
بلی هرگاه در حال حواله کردن مالدار باشد و بعد از آن فقیر شود جایز نیست که برگردد و بمدیون اول رجوع
کند بلکه بمجرد حواله شرعیه مدیون اول بری الذمه میشود علی الاصح الاشهر فصل کفالة عبارت است از
ملتزم شدن که حاضر کند شخصی را در هر وقت طلبکار طلب کند و شرط است در او رضای کفیل و طلبکار و رضای
مدیون ضرور نیست و احوط اینستکه تعیین زمان بکند هر چند علی الظاهر لازم نیست فصل ضمانت
عبارت است از اینکه کسی بر ذمه بگیرد مالی را که بر ذمه دیگری باشد هر چند آن دیگری راضی نباشد و شرط است
که ضامن مکلف باشد و تصرف او در مال او جایز باشد بانیطور که سفیه و مانند آن نباشد و شرط است در لازم
شدن ضمانت که مضمون له که طلبکار است راضی باشد چنانکه شرط است در صحت آن اینکه ضامن مالدار باشد
یا اینکه طلبکار عالم بفقر او باشد چنانکه گذشت و باید دانست که بمجرد ضامن شدن مال از ذمه مدیون منتقل
میشود بذمه ضامن و تعلق میگیرد بذمه او و مدیون بری الذمه میشود از طلب طلبکار پس هرگاه ضمانت بخواهش مدیون
واقع شود ضامن رجوع باو میتواند بکند و الا فلا فصل مصالحه عبارت است از سازش دو شخص یا
بیشتر و آن عقدی است از برای قطع نزاع واقعی یا امکانی و جایز است واقع ساختن مصالحه با اقرار مدعی
علیه و با انکار او و همچنین جایز است مصالحه عین بعین و دین بدین و دین بعین و جایز است با علم
متصالحین بمقدار مالیکه نزاع در آن واقع شده و با جهل ایشان و جایز نیست مصالحه که حرام کند حلال
خدا را یا بعکس و آن عقد لازم است باطل نمیشود مگر بفسخ و اقاله کردن و جایز است بعد از شرط اگر

بشرط راضی بودن حواله کننده و حواله کرده شده

شخص دیگر و آن شخص هم

وارادهٔ

وارادهٔ فسخ آن اینستکه مصالحه کنند بانیطوریکه نفع و ضرر از برای یکی از دو شریک باشد و از برای دیگری
سرمایه او باشد و هرگاه مال المصالحه یا عوض آن مال غیر برآید یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل
خوک صلح باطل خواهد بود و هرگاه صلح تعلق بگیرد بچیزی که در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد
و آن چیزی که ادا شده چنین نباشد صلح صحیح است پس مطالبه بدلش را خواهد کرد و اگر با عیب باشد خیار
فسخ دارد فصل مزارعه معامله ایست که بر زمین تعلق بگیرد بانیطوریکه زراعت بکند و حصه معینی
از آن حاصل مال عامل باشد هر چند بذر و مانند آنها مشترک باشد میان عامل و معامله کننده و شرط است
که حاصل مشاع باشد هر چند با تفاوت باشد و زمان آن معلوم باشد و زمین قابلیت آن زراعت داشته باشد
و این عقدی است لازم که بسبب مرگ و بیع باطل نمیشود بلی بسبب اقاله باطل میشود و باید دانست که جایز است
که زمین را بگیرد و بغیر بدهد مگر در صورتیکه شرط کند که خود مباشر باشد یا اینکه بذر از مالک باشد زیرا که در
صورت اول لعقد جایز نیست بلا خلاف ظاهر و محکی بلکه سید استاد ره ادعای اجماع کرده اند و همچنین
در صورت ثانیه علی الاحوط و هرگاه تعیین زراعت معینی نکرده باشد عامل مختار است و الا فلا و خراج
زمین و حق السلطان است بر مالک است مگر در صورتیکه شرط کرده باشد بر عامل باشد کلا یا بعضا و جایز است
که مالک حصه عامل را تخمین بکند و از او قبول بکند بشرط سالم ماندن زراعت و حاصل از آفت الهی
مکروه است اجاره زمین را بگندم و جو بلکه بعضی حرام دانسته اند در صورتیکه از حاصل آن زمین اجاره بدهد
و همچنین است اجاره دادن بمال الاجاره که بیشتر از مال الاجاره که موجر ثانی باشد یا غیر جنس مال الاجاره او
باشد فصل مساقات معامله ایست بر درختی که در عوض عمل عامل حصه از حاصل آن از برای عامل باشد
و این عقد لازم است و پیش از ظاهر شدن ثمره صحیح است اجماعا و همچنین بعد از ظاهر شدن ثمره در
صورتیکه از برای عامل عملی باقی مانده باشد و این عقد باطل نمیشود بسبب مرگ مگر در صورتیکه تعیین شده
باشد که همان عامل عامل باشد فصل اجاره عبارت است از مالک کردن منفعت معلومه را بعوض
معلوم و این عقدی است لازم از طرفین و بسبب اقاله باطل میشود و بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین

و لابد است از ایجاب و قبول مثل اینکه مصالح بگوید صالحتک بکذا و مصالح بگوید قبلت بکذا

بسبب آزاد کردن بنده و در باطل شدن آن بسبب مرگ خلافست و اصح آنستکه اجاره باطل نمیشود
بسبب مردن خصوصا اگر مستاجر زنده باشد یا در صورتیکه عین موجره بعینه پیش از قبض یا بعد از قبض هم تلف
شود اجاره باطل میشود و هم چنین در صورتیکه شرط کرده باشند که مستاجر بنفسه استیفاء منفعت کند
بموت او باطل میشود و در صورتیکه موقوف علیه اجاره بدهد از برای اصلاح خود نه مصلحت بطون لاحقه
بموت موجر باطل میشود و در صورتیکه موجر مالک منفعت مدت حیات خود بسبب وصیت مالک عین نیز بموت
موجر باطل میشود و باید دانستکه اجاره دادن شیرها از برای مالک شدن حاصل او چون خرما و انگور
و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن گاو و گوسفند و مانند اینها را از برای مالک شدن شیر در غنم
و مانند اینها جایز نیست پس باید چیزی که قابل اجاره است برای منفعت غیر عین چون نماز کردن و نشستن
در زیر آن و سایه کنند که حاصل درختها یا مانند اینها که در سال اجاره عمل میآید آنرا بمستاجر باشد
و یا اینکه بیع کنند با خیار از طرفین و مانند اینها والله العالم باب هشتم در بیان بعضی از احکام
میراث است و چون میراث بعد از وصیت و دین و مانند او است و امر وصیت چون در او خفائی است
لهذا مناسب است که پیش از شروع در بیان احکام ارث مجملی از احکام وصیت بیان شود پس در این باب یک
مقدمه و چند مطلب و یک خاتمه است اما مقدمه پس در بیان مجملی از احکام وصیت است و در آن
ده فصل است فصل اول وصیت عبارت است از متملک کردن شخص غیر خود را بعد از وفات در حال
یا مالی عیناً یا منفعة لنفسه او لغیره چنانکه وکالت عبارت است از تسلیط غیر بر جایی یا مالی در حال حیات
و در آن فضیلت بسیار است بلکه در بعضی اخبار وارد است که هرگاه کسی بدون وصیت بمیرد مثل اهل
جاهلیت مرده است و از امام وارد است که سزاوار نیست از برای مسلمان که در شب بخوابد مگر آنکه وصیت
نامه او در زیر سر او باشد و نیز وارد شده است که وصیت حق است بر هر مسلمان و مانند اینها فصل
دوم لابد است در وصیت از ایجاب و قبول اما ایجاب پس ظاهر این است که وصیت کننده بگوید
که وصیت کردم که بعد از من فلان عمل از برای من بکنند یا آنکه بگوید بعد از وفات من چنین عمل بکنند

و مانند اینها

و مانند اینها از لفظی که دلالت کند بر قصد وصیت و اگر از لفظ متعذر باشد اشاره و کتابتی که دلالت کند بر مقصود
او کافی است بلکه دور نیست که کتابت یا قرینه که دلالت کند بر قصد وصیت بدون ضرورت کافی باشد و لیکن
احوط آنستکه با قدرت تلفظ کند و باشاره و کتابت اکتفا نکنند و خط میت بدون قرینه که دلالت کند بر
اینکه مراد او از این نوشته وصیت است اعتباری ندارد و بعضی گفته اند که اگر ورثه بعضی از نوشته عمل کرده باشند عمل
بکل لازم است چنانکه در خبر است و این قول ضعیف است هر چند در بعضی از صور تنها احوط است و اما قبول
پس در صورتیکه وصی خاص و معین باشد ظاهر این است که بگوید قبول کردم یا اینکه عمل بمقتضای وصیت کند علی الظاهر
و احوط آنستکه بلفظ قبول کند و اگر وصی قبول نکند در صورتیکه رد جایز باشد حاکم شرع یا قایم مقام
شرعی او باید قبول بکند پس قبول وصی سبب تعیین او است نه سبب تحقق و قبول وصیت مثل قبول بیع و هبه و اما
قبول موصی له معین یعنی کسیکه از برای او وصیت شده باشد مثل اینکه بگوید فلان قدر از مال مرا بفلان کس
بدهید پس بمقتضای اصل ضرور است و بدون قبول او مال وارث موصی خواهد بود علی الظاهر و در وصیت عامه
مثل اینکه بگوید فلان قدر بفقراء داده شود قبول از حاکم شرع یا قایم مقام شرعی او باید عمل باید و بدانکه
بیان این مطلب در چند مسئله واقع میشود مسئله اول آنستکه هرگاه کسی وصیت کند که فلان قدر از مال مرا
بفلان کس بدهید و آنکس بعد از مردن آنکه وصی که وصیت کرد قبول کند و تصرف کند مال آنکس خواهد بود بلا خلاف
و هم چنین اگر قبول کند و تصرف نکند علی الاصح و احوط آنستکه در این صورت از وارث اذن اخذ کند و یا اینکه
بوارث رد کند زیرا که بعضی قبض را شرط میدانند چنانکه در وقف و هبه شرط است مسئله دوم آنستکه هرگاه
موصی له بعد از فوت موصی وصیت را رد کند و اظهار کراهت و عدم رضا کند وصیت باطل خواهد بود بلا خلاف
ظاهرا مسئله سیم آنستکه موصی له در حال حیات موصی قبول وصیت کند و بعد از وفات نه رد کند و نه قبول بلکه
ساکت باشد پس در کافی بودن قبول سابق خلافست و اصح آنستکه کافی نیست چنانکه سید استاد ره اختیار کرد
بلی هرگاه بعد از موت نیز قبول کند صحیح است و مال او خواهد بود خصوصا اگر قبض کند چنانکه گذشت مسئله
چهارم آنستکه موصی له در حال حیات قبول کند و بعد از وفات رد کند هر چند بعد از رد باز قبول کند

پس در اینصورت وصیت باطل خواهد بود مسئله پنجم آنستکه موصی له در حال حیات سکوت کرده باشد و بعد از موت رد کند و پس از آن
قبول کند و در اینصورت نیز وصیت باطل خواهد بود مسئله ششم آنستکه در حال حیات رد کرده باشد و بعد از وفات
قبول کند پس بنا بر مختار که قبول و رد در حال حیات را اعتباری نیست قبول بعد از وفات صحیح خواهد بود و احتیاط مقتضی
آنستکه از ورثه در اینصورت تحصیل رضا کند مسئله هفتم آنستکه بعد از موت و قبل از موت قبول کند و قبض کند و پس از آن
رد کند در اینصورت اعتباری برد نیست بلکه مال مال موصی له خواهد بود و هم چنین اگر بعد از موت قبول کند و قبض کند و پیش از موت
سکوت کرده باشد یا رد کرده باشد علی المختار مسئله هشتم آنستکه بعد از موت قبول کند و پیش از قبض رد کند پس بنا بر مختار
جمهور جماعتی که قبض را شرط ندانسته اند وصیت باطل نخواهد شد و مال مال موصی له خواهد بود ولیکن احتیاط کردن باذن گرفتن
از وارث او لازم است مسئله نهم آنستکه در حال حیات سکوت کند هر چند بسبب جهل بوده باشد از وصیت یا جهت دیگر مصلحتی
و بعد از وفات موصی موصی له رد نکند و قبول نیز نکرده باشد و فوت شده باشد یا آنکه در حال حیات موصی موصی له فوت شود بعد از آن موصی فوت
شود و در اینصورت علما اختلاف کرده اند که آیا وارث موصی له قایم مقام او میباشند در جواز قبول وصیت و رد آن یا اینکه
قایم مقام نمیباشند و محکی از مشهور آنستکه قایم مقام میباشند چنانچه محقق اختیار کرده است در حدیث نیز وارد است در صورت
دویم که اختیار قبول با وارث موصی له است پس در صورت اول بطریق اولی اختیار قبول با ایشان است و محکی از جماعتی آنستکه
وصیت باطل میشود در هر دو صورت چنانچه بزعم ایشان مستفاد از حدیث صحیح موثقی میشود بالنسبه بصورت دویم و محکی از بعضی
علما آنستکه اگر موصی له پیش از موصی بمیرد وصیت باطل میشود و الا فلا و ظاهر آنستکه اگر از حال موصی یا بمقالی او معلوم شود
که منظور او اعطای مال بخصوص موصی له بوده باشد وصیت باطل خواهد شد و از برای وارث اختیاری نیست که قبول کند و اگر معلوم باشد
که غرض او عموم نفعی است بموصی له و وارث او اختیار دارند و اگر هیچیک معلوم نباشد خصوصا اگر اراده عموم مظنون باشد
نیز وارث اختیار دارند که قبول کنند نظر بعموم حدیث که منجبر بشهرت است و قصور معارض در دلالت از جهت احتمال
رجوع ضمیر در قول معصوم ع لیس لشیء بموت نه وصیت چنانچه مقتضای تذکیر ضمیر است و صاحب مسالک نیز تا حدی همین
انتقال را اختیار کرده است مسئله دهم آنستکه هرگاه مالک وصیت کند که فلان قدر از مال به فقرا یا غیر فقرا از جهت
عامه بدهید پس اشتراط قبول مختلف فیه است و بنا بر مختار حاکم شرع یا قایم مقام شرعی او قبول خواهد کرد در وصیت معین

و هرگاه موصی له
خواهد شد

خواهد کرد

خواهد کرد پس از این بیان ظاهر شد که مقارنت میان ایجاب و قبول شرط نیست بلا خلاف ظاهر و محکی بلکه در صحت قبول
پیش از موت خلاف است و مقتضای اصل اینست که قبول قبل از موت باعث انتقال ملک نشود و تاثیر نداشته باشد چنانچه
بنای سید استاد دام ظله بر اینست و هم چنین شرط نیست قبض بنا بر الاصح چنانکه مقتضای عموم ادله وصیت است چون
قول خداوند عالم فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه یعنی هر کس که بدل کند امر وصیت را و عمل بآن نکند
بعد از شنیدن آن پس گناه تبدیل بر آنکس است که تغییر وصیت میدهد زیرا که مقتضای این کلام آنستکه بوصیت بدون
قبض نیز باید عمل شود چنانکه خصوص حدیث صحیح نیز دلالت بر همین مطلب میکند و باید دانست که صحیح نیست وصیتی که در
معصیت است چون اعانت ظالم و نحو آن فصل شرط است در وصیت کننده که عاقل باشد پس وصیت
مجنون در حال جنون صحیح نیست و هم چنین مست و بیهوش در حال مستی و بیهوشی و در شرط بودن بلوغ خلاف است و مشهور و
منصور اینستکه بعد از ده سالی با تمیز وصیت کند در وجوه بر چون بنا بر مساجد و احسان بارحام اعتباری ندارد بلکه
از بعضی قول باعتبار وصیت طفل هشت ساله یا هفت نیز محکی است و در شرط بودن رشد نیز خلاف است و ظاهر
آنستکه شرط نیست بلکه وصیت سفیه نیز صحیح است و در صحت وصیت کسیکه عمدا خود را مجروح ساخته باشد بجراحت
مهلکه خلاف است و مشهور و منصور عدم صحت است بلی هرگاه پیش از جرح وصیت کرده باشد و پس از آن جرح کرده باشد
آن وصیت صحیح است و در صحت وصیت بنده که بعد از وصیت آزاد شود و مالک مال شود خلاف است و مقتضای اصل
فساد است و باید دانست که جایز است از برای وصیت کننده که نقض وصیت کند و تغییر آن بدهد بقول یا بفعل مثل
فروختن مالی که وصیت بوجه خصوص بآن تعلق گرفته است و مانند اینها از افعالیکه دلالت بر رجوع میکند هر چند
مجرد ظاهر ساختن در معرض بیع باشد و اگر دلالت نکند بر رجوع پس ظاهر آنستکه وصیت باقی است چنانکه اگر وصیت
بنکاح کند مثل آنکه بگوید بکنیزان فلانکس بدهید پس از آن در بعضی از آنها که مشتمل است بر کنیزان تصرف بکند
ناقلانه وصیت اول بر هم نمیخورد و هم چنین اگر وصیت بثلث ترکه کند مثلا و پس از آن خود در مال خود تصرف
ناقلانه کند و خرج کند پس بعد از موت وصیت بثلث برقرار خواهد بود چنانکه بنای سلمانی بر اینست و خلافی در نظر
نیست فصل شرط است در کسیکه وصیت از برای او میکنند که موجود باشد در حال وصیت پس صحیح نیست که از برای

وصیته

معدوم کند یا از برای حمل وصیت صحیح است اگر حیوة داشته باشد و فرق نیست میان وارث و غیر وارث و اجنبی و غیر اجنبی
و در کافر خلاف است و اولی ترک چنین وصیت است خصوصاً اگر بجز باو تعلق بگیرد و صحیح نیست وصیت کردن از
برای مملوک غیر مگر اینکه مکاتب باشد یا آنکه بعضی از او آزاد شده باشد که بقدر آزادی ممضی خواهد بود یا گاه
مملوک خود موصی باشد بقدر ثلث ترکه اعتبار دارد و هر چند بعضی گفته اند که اگر قیمت مملوک دو برابر مال الوصیه باشد آن
وصیت باطل است و بنا بر صحت وصیت آن بنده بقدر مال الوصیه آزاد کرده میشود پس اگر بقدر قیمه او است تمام
او آزاد کرده میشود و اگر بیشتر است باقی را باو رد میکنند بعد از آزادی و اگر کمتر است بقدر آنچه آزاد کرده میشود
و از برای باقی کسب میکند تا بالتمام آزاد شود و باید دانست که اطلاق وصیت اقتضای قسمت میکند مساوی بطور یکه
هر چند که بعضی مرد باشند و بعضی زن مگر در صورتیکه قرینه بر اراده تفاوت باشد که در آنصورت بمقتضای اراده موصی
عمل میکنند و در وصیت از برای اعمام و اخوال قول بتفضیل است ولیکن مشهور منصور اینست که در اینصورت باید بطور
مساوات قسمت کرد با نبودن قرینه بر اراده تفاوت و مستحب است که وصیت از برای خویشان کند که با ایشان
نیز چیزی بدهند پس اگر تعیین کند با آن معین خواهند داد و الا بهر کس در عرف او را خویش و منسوب موصی میگویند
خواهند داد فصـــل شرط است در مال الوصیه که مقصود عقلا مالک شدن آن باشد و قابل انتقال باشد
و بنفس او و مانند آن داخل در ملک است که وصیت بآن تعلق میگیرد و اگر مطلق بگوید پس وصیت کردن بکدام
کندم یا شراب یا نحو اینها صحیح نیست و شرط نیست که معلوم بخصوص باشد بلکه جایز است وصیت کردن بثلث ترکه
یا کمتر چنانکه مروی است که کمتر بهتر است و اگر بیشتر باشد در زاید محتاج است باذن ورثه پس اگر بعد از فوت اجازه
کرده اند عمل بوصیت در زاید خواهند کرد و الا فلا و در اعتبار اجازه پیش از وفات خلاف است نیز هم
و اصح و اشهر این است که اعتبار دارد و برگشتن ورثه بعد از اجازه کردن در حال حیوة و در حال وصیت
اعتبار ندارد خواه وصیت کننده صحیح باشد و خواه مریض یا شرط است که اجازه کننده جایز التصرف
در مال خود باشد و طفل و دیوانه و سبک عقل نباشد و باید دانست که هر گاه وصیت کند بواجب مالی چون قرض
و حج و خمس و زکوة و رد مظالم از اصل مال باید داد و چنانکه تصرفات مریض غیر وصیت باشد و معلق بر وفات

بنا بر

نباشد چون هبه و بیع از اصل ترکه اعتبار دارد و علی الاصح یا در حج لظاهر اخراج میقات کافی باشد و اگر چنین
نباشد از ثلث ترکه باید داد و مگر با جازه ورثه در زاید بر ثلث و هر گاه تعیین کند که همه را از ثلث بدهند ابتدا
بواجب کنند هر چند در ذکر مؤخر باشد و در غیر واجب ترتیب عمل کنند تا بقدر وفا کردن ثلث و اگر ترتیب مراد نباشد
یا ساقط باشد و ثلث کفایت کند بهمه عمل باید کرد و الا یکی را بر سبیل نسبت بر همه باید کرد و معتبر بودن از ترکه حین الوفات است مستفاد
نه حین الوصیه فصـــل شرط است در وصی که بالغ عاقل باشد یعنی که طفل نابالغ را جایز نیست وصی کردن باین
طریق که در حال طفولیت تصرف کند در مال الوصیه بلکه ظاهر بعضی اینست که اگر طفل را مستقلا وصی کند و شرط کند
که بعد از بلوغ تصرف کند نیز وصیت صحیح نیست هر چند درین حکم اشکال است بلکه ظاهر صحت است نظر بظاهر قرآن
که منع فرموده از تغییر وصیت و قسم اول باجماع بیرون رفت پس غیر اجماعی داخل است و اگر ضم کند بنا بالغ بالغ
عاقل کامل را بلا خلاف وصیت صحیح است ولکن کامل در صورت عدم منع موصی پیش از بلوغ طفل جایز است که
تصرف کند بر وجهیکه موصی قرار داد کرده و بعد از بلوغ و عقل با هم شریک میشوند و بدون اذن دیگری تصرف نمی
توانند بکنند و اگر طفل پیش از بلوغ بمیرد یا دیوانه شود احتیاط این است بعد از زمان بلوغ اگر وصی باذن
حاکم شرع یا قایم مقام شرعی او تصرف کند و هر گاه کامل را وصی کند تا زمان کامل شدن طفل و قرار دهد که بعد
از آن طفل وصی باشد بالاستقلال یا بنظارت کامل ظاهر اینست که این نحو صحیح باشد هر چند تشریک اولی و
احوط است و هم چنین جایز نیست وصی کردانیدن دیوانه را و ایضاً شرط است که وصی آزاد باشد و وصی کردانیدن
مملوک جایز نیست مگر اینکه باذن آقای او باشد و در شرط بودن عدالت در وصی خلاف است و اصح اینست که شرط
نیست چنانکه محقق ره قایل است و از جمعی حکایت شده پس مجرد امین بودن در مال کافی است خصوصاً اگر موصی
عالم بفسق او بوده باشد و جاهل و غیر ملتفت نباشد یعنی هر گاه موصی وصی را عادل بداند و او را وصی کند و بعد از آن
فاسق شود آن وصی معزول میشود اگر باعث بر وصی کردانیدن او عدالت او باشد و الا فلا علی الاصح
خصوصاً اگر علم بفسق در حال حیات موصی حاصل نشود و موصی مطلع شود و عزل نکند و باید دانست که جایز است
که موصی متعدد باشد پس هر گاه دو نفر یا بیشتر را وصی کند و شرط کند که باجتماع تصرف و عمل کنند یا اینکه

هر یک باذن دیگری بکند باید چنین کنند و به تنهائی عمل نکنند و قسمت جایز نیست و اگر اجتماع نکنند حاکم
شرع اجبار او امید ارد بر اجتماع و اگر تعذر داشته باشند بدل میگیرد و هم چنین اگر مطلق بگوید علی الظاهر
بلی هرگاه اذن بدهد در استقلال هر یک جایز است که هر یک منفرداً عمل کنند بطوری که موصی قرار داد بلکه قسمت
نیز جایز است و هرگاه از وصی خیانتی ظاهر شود معزول خواهد شد بنفسه یا بعزل حاکم شرع علی الاختلاف پس
بدل میگیرد از برای او امین دیگری را و ایضاً باید دانست که جایز است که وصی رد وصیت کند در حال حیات
موصی نه در حال ممات پس هرگاه شخصی کسی را وصی کند و بعد از موت وصی مطلع شود جایز نیست رد کردن
وصیت علی الاصح المشهور و هم چنین در حال حیات رد کند و پیش از رسیدن رد بموصی آن موصی بمیرد زیرا
که در اینصورت نیز وصیت لازم خواهد شد خصوصاً در صورتیکه قبول کرده باشد که در اینصورت از جمعی دعوای
اجماع بر لزوم وصیت حکایت شده و ایضاً باید دانست که وصی ضامن تلف شدن مال الوصیه نیست مگر در
صورت تقصیر و جایز است که وصی طلب خود را از مال موصی که در نزد او است بردارد خصوصاً اگر بینه نداشته
باشد زیرا که ابراء ذمه موصی احسان است بموصی پس جایز است بلی احوط اینست که در صورت امکان ثبوت
در نزد حاکم شرع به بینه ثابت کند و اخذ کند و ایضاً باید دانست که جایز است که وصی صغیر در صورت حرفه
و مصلحت مال [صغیر] بخود بفروشد و احوط اینست که بغیر بفروشد و از آن غیر بخرد و هم چنین قرض کردن مال صغیر — صغیر بخود دهد
در وقتیکه وصی صاحب مال باشد در مقابل آن مال خصوصاً اگر رهن گذارد چیزی را در عوض آن مال بلی بغیر خود
قرض دادن و از آن غیر قرض گرفتن با عدم ضرر خصوصاً با مصلحت احوط است و ایضاً باید دانست که جایز است
که وصی اجرت بگیرد از برای عمل خود اگر بقصد تبرع نکرده باشد و احوط اینست که اقل امرین از اجرت المثل
یا قدر کفایت را اخذ کند و احوط اینست که در صورت اخذ قدر کفایت خود را اخذ کند و کفایت عیال خود را
نگیرد هر چند ظاهر اینست که جایز است اخذ کفایت خود و عیال خود را لکن خصوصاً عیال واجب النفقه و اگر
غنی باشد هیچ چیز را نگیرد و ظاهر اینست که فرقی نیست میان وصی یتیم و غیره هر چند آیه و حدیث مخصوص
بر یتیم است للاجماع المرکب ظاهراً و اتحاد الطریق و ایضاً باید دانست که اگر موصی وصی را اذن بدهد که

وصی بکرد

وصی بگیرد جایز است که وصی از برای خود بگیرد که عمل بوصیت موصی او کند و اگر منع کند جایز نیست و اگر مطلق گوید
در آن خلاف است و احوط اینست که وصی چنین وصی باذن حاکم شرع که او ولی ترکه من لا وصی له است بلکه
یا قایم مقام شرعی او عمل نماید فصل هرگاه موصی بگوید که فلان کس وصی من است هر چه بکند مختار است
ظاهر اینست که تا ثلث ترکه از برای وصی تسلط است مگر آنکه بعرف و عادت معلوم باشد که مراد موصی کمتر است و
شهید استاد ره از بعضی حکایت کرده که هرگاه بگوید تو وصی من باشی و دیگر چیزی نگوید چنین وصیت لغو خواهد بود
بلکه بعضی حکایت کرده اند که خلافی در این نیست و از صاحب کفایه حکایت کرده که کشف از نیست که چنین کس وصی
بر اطفال خواهد بود و حکایت کرده از آنکه گفته است هرگاه بگوید که تو وصی اولاد من باشی از کسی اقوی در حفظ آن است
میباشد نه در مال آن و هرگاه بگوید جزء از مال من را خرج کن عشر مال را خرج میکند و بعضی از روایات سبع وارد شده است
و هرگاه بگوید که سهمی از مال مرا از برای من خرج بکنید ثمن مال او را خرج میتوان کرد و بعضی سدس نیز گفته اند
و هرگاه بگوید چیزی از مال مرا از برای من خرج کنید سدس را میتوان خرج کرد و هرگاه وجوه صرف مال فراموش شده
مشهور اینست که در وجوه بر باید صرف شود و احوط اینست که باذن ورثه چنین کنند فصل هرگاه وصیت کنند
که شمشیر مرا در فلان مصرف صرف کنید غلاف و زیورهای آن داخل است در وصیت خواهد بود و هم چنین است وصیت
بصندوقی که در آن اثاث باشد مگر در صورتیکه اهل عرف خلاف آن را بفهمند فصل جایز نیست که اولاد وصی
از ارث بردن خارج کنند هر چند پدر باشد و هرگاه وصیتی کند و پس از آن نقض آن وصیت کند عمل بمتأخر باید کرد
و هرگاه وصیت ثانیه منافات با اول نداشته باشد عمل بهر دو باید کرد اگر ثلث وفا کند والا با اول ابتدا کنند چنانکه
گذشت فصل هرگاه وصیت معلوم حاکم شرع باشد بعلم خود عمل میکند و حکم میکند والا باید به بینه عادله
ثابت شود پس دو شاهد عادل یا چهار زن عادله باید بیاورد و اگر یک زن عادله بیاورد حکم بربع خواهد کرد
و اگر دو زن بیاورد حکم بنصف خواهد کرد و اگر سه زن بیاورد سه ربع ثابت میشود و در ثبوت بشهادت یک شاهد — وصیت هم
عادل و قسم اشکال است و شهادت وصی در چیزی که متعلق باو است اعتبار ندارد و در غیر آن اعتبار دارد والله اعلم
مطلب اول از باب ارث در بیان حقیقت میراث و وارث است بدانکه ارث و میراث عبارت است از حقی

مطلب

که منتقل شود از میت حقیقی یا حکمی بسوی زنده حقیقی یا حکمی بلا واسطه یا استحقاق آن زنده حقیقی یا حکمی بسبب
یا بسبب چیزی را بسبب مردن دیگری حقیقة یا حکما پس شامل مال و غیر مال چون منفعت میشود مطلب دوم وحد هر دو می شود
در بیان موجبات ارث است بدانکه ارث گاهی از جهة نسب متحقق میشود و گاهی از جهة سبب و نسب عبارت
است از ارتباط شخصی بدیگری از جهة ولادت آن شخص از آن دیگری یا عکس این یا ولادت هر یک از دیگری
و جهتیکه در عرف بگویند که اینها با هم منسوب هستند و در شرع بی اعتباری آن نرسیده باشد چنانکه در ولد الزنا نسبت
عرفیه هست و اعتبار شرعی ندارد و سبب عبارت است از ارتباط شخص بدیگری از جهة زوجیه شرعیه یا آزاد کردن همه بدل
یا ضامن جریره شدن یا امام بودن یا نحو اینها و از برای نسب سه مرتبه است بر وجه ترتیب یعنی که با وجود شخص از
مرتبه اولی اهل مرتبه دویم ارث نمیبرند و با وجود شخص از مرتبه ثانیه اهل مرتبه سیم ارث نمیبرند مرتبه اولی
مرتبه ایست که از ولادت بلا واسطه حاصل میشود و آن مرتبه پدر و مادر و فرزند است و فرزند فرزند با نبودن فرزند
قایم مقام فرزند میشود مرتبه دویم جد و جده و برادر و خواهر است و درین مرتبه پدر و مادر جد با نبودن جد قایم مقام مرتبه دو
جد میشوند و جد و جده جد با نبودن پدر جد نیز قایم مقام جد میشوند و همچنین پدر و مادر و جد و جده او
و فرزند برادر و خواهر و فرزند فرزند ایشان نیز قایم مقام برادر و خواهر میشوند با نبودن برادر و خواهر بطور قاعده
کلیه شرعیه که اقرب منع ابعد میکند مرتبه سیم عمو و عمه و خالو و خاله است و درین مرتبه نیز اولاد ایشان ۲ میباشند در صورت مرتبه سیم
نبودن ایشان و همچنین اولاد اولاد بر وجه مزبور بملاحظه قاعده مزبوره که اقرب با عدم مانع منع ابعد میکند ۲ قایم مقام ایشان ص
و همچنین است عموی عمو و خالوی خالو و مانند ایشان و اما سبب پس بر دو قسم است اول زوجیه است که بر دوام
باشد یا بر وجه انقطاع باشد با شرط ارث بردن در ضمن عقد زیرا که اصح اینستکه در اینصورت نیز زن و شوهر
از همدیگر ارث میبرند دویم ولایت شرعیه است بسبب آزاد کردن یا ضامن شدن از آنکه مقدم است بر غیر
خود و پس از آن است ضامن جریره بودن و در عهده گرفتن هر یک غرامت دیگری را که از خطا مترتب شود و پس
از آن است ولایة شرعیه که بسبب امامت است که از برای صاحب الزمان علیه السلام است اگر کسی را وارث نباشد
پس موجبات ارث پنج چیز است اول ابوت و بنوت است دویم جدودت و اخوت است سیم عمومت و خئولت

است چهارم زوجیت است پنجم ولایه است و میان اول و دویم و سیم ترتیب است یعنی که با وجود یکنفر از مرتبه
سابقه که بی مانع باشد اهل مرتبه لاحقه ارث نمیبرند پس اگر پدر یا مادر یا فرزند وجود داشته باشند و جد و جده
و برادر و خواهر بسیار ارث نمیبرند و همچنین اگر جد یا جده یا برادر یا خواهر وجود داشته باشند در صورتیکه پدر و مادر
و فرزند نداشته باشند عمو و عمه و خالو و خاله ارث نمیبرند اما شوهر و زن با پدر و مادر و فرزند و سایر مراتب ارث میبرند
بر وجهیکه خواهد آمد چنانکه میان چهارم و پنجم نیز همچنین ترتیب است یعنی هرگاه زنی بمیرد و هیچ کس از اقربا نداشته
باشد و شوهر دائمی یا نحو آن داشته باشد ارث آن زن متعلق بآن شوهر است بالتمام هر چند نصف آن بالفرض است
شوهر نیز نداشته باشد مال او مال امام خواهد بود و هرگاه هم و نصف دیگر از بابت رد و قول باینکه نصف زاید مال امام علیه السلام است ضعیف است اما هرگاه مردی بمیرد و هیچ کس از
اقربا نداشته باشد و زوجه دائمه یا نحو آن داشته باشد چهار یک از ترکه آن مرد مال زن خواهد بود و سه ربع
دیگر مال امام علیه السلام است علی الاصح الاشهر اما هرگاه زن نیز نداشته باشد تمام مال او مال امام علیه السلام خواهد بود مطلب سیم
در بیان موانع ارث است بدانکه چیزهائی مانع میشود کسی را که در مرتبه ارث بردن است چند چیز است اول کفر است
یعنی که هرگاه مسلمانی بمیرد و ورثه او همه کافر باشند از او ارث نمیبرند بلکه ترکه او مال امام است و همچنین اگر
مرتد بمیرد و وارث مسلمان نداشته باشد و اگر کافر اصلی بمیرد پس اگر تمام ورثه او کافر باشند ارث میبرند و مال او مال امام
نیست و هرگاه بعضی از ورثه او مسلمان باشند و بعضی کافر باشند میراث او بالتمام مال مسلمان میباشد نه کافر هر چند
مسلمان در مرتبه دور باشد و آن کافر نزدیک باشد مثل اینکه کافر اصلی بمیرد و فرزند او کافر باشد و برادر او مسلمان
باشد ارث مال برادر است نه فرزند بلکه ضامن جریره اگر مسلمان باشد مقدم است بر فرزند و پدر و برادر و سایر خویشان
اگر کافر باشند اما هرگاه کافر اصلی بمیرد و زن مسلمان داشته باشد و ما قایل نباشیم که از برای زن ارث ردی
غیر فرض الله است چنانکه اصح اینست ممکن است که گفته شود باقی بعد از ربع یا ثمن مال کافر است چنانکه ممکن است که دلدم
گفته شود که مال امام علیه السلام است و هرگاه وارث کافر پیش از قسمت ترکه اسلام آورد و وارث بمیرد پس اگر اقرب از
غیر خود باشد تمام ترکه را ارث میبرد و اگر در مرتبه وارث مسلمان باشد شریک خواهد بود و در مالی که قابل
قسمت نیست چون لؤلؤ و مرجان اشکال است و احوط اینستکه او را شریک کنند که اگر کبیر رشید باشند و همچنین

اگر بعضی از ورثه حصه خود شوهر را بوجه شرعی داده و بفروشند یا هبه کنند یا مانند اینها از تصرفات شرعیه ناقله کنند
و بعد از این آن کافر اسلام آورد در ارث بردن نیز اشکال است و ظاهر آنست که ارث نبرد و احوط آنست که از او نیز
حلیت اخذ نمایند و هرگاه بعد از قسمت حقیقیه اسلام آورد هیچ ارث نبرد چنانکه اگر وارث مسلمان منحصر در
یک نفر باشد و آن دیگری که کافر بود بعد از موت مورث اسلام آورد وارث نبرد و اگر میت مسلمان بوده و وارث
سوای امام نداشت و بعد از مردن مورث آن کافر اسلام آورده باشد ظاهر آنست که ارث میبرد و احوط آنست که
با امام علیه السلام مصالحه نماید دویم از موانع ارث قتل است یا بغیره هرگاه شخصی پدر خود را یا فرزند خود را یا مانند ایشان را
ظلما بکشد از ایشان ارث نمیبرد بلا خلاف چنانکه اگر بحق بکشد بسبب قصاص یا حد یا نحو اینها ارث میبرد بلا خلاف
و اگر بر وجه خطا بکشد پس در آن خلاف است و اقوی آنست که از ارث بردن از دیه منع میکند نه از سایر ترکه و احوط آنست که
قتل شبیه بعمد مثل عمد است پس هرگاه وارث منحصر در قاتل باشد و قتل مانع باشد ترکه میت مال امام علیه السلام خواهد بود
و الا غیر قاتل وارث خواهد بود و دیه میت مثل سایر ترکه است جمیع ورثه او ارث میبرند حتی زن و شوهر بلکه بعضی
گفته‌اند که خویشان مادری تنها نباشند که ایشان ارث میبرند چنانکه قاتل خطا نیز ارث نمیبرد بغیر از برای او سهمی نیست پس همه
دیه را باید بغیر خود بدهد سیم از موانع ارث بنده بودن و مملوک غیر بودن است پس هرگاه شخصی مملوک غیر باشد
و پدر آزادی داشته باشد و پسر آزادی داشته باشد و پدر او بمیرد وارث پدر خود نخواهد بود بلکه وارث پدر او
پسر او خواهد بود و هم چنین است سایر صورتها هرگاه از برای میت وارثی نباشد بغیر از مملوک و آن مملوک پدر و یا مادر
باشد از آن ترکه آن مملوک را بخرند و [illegible] باید بخرند هر چند قهرا از جانب حاکم شرع باشد و پس از آن آزاد
باید کرد و بقیه ترکه را با او رد باید کرد و اگر زاید باشد و اگر ناقص باشد اقوی آنست که آزاد نمیشود پس مال امام علیه السلام خواهد بود
و هم چنین اگر وارث متعدد باشند و مال از برای آزاد کردن کل وفا کند و اگر غیر والدین باشند چون فرزند و برادر
و عمو و شوهر و امثال اینها پس آن چند قول است و اصح آنست که فرزند حکم والدین را دارد پس او را آزاد باید کرد و احوط
آنست که جمیع ارحام را آزاد باید کنند از ارث در صورتی که مانع نباشد و فرقی نیست میان مملوکی که محض و مدبر
که آزادی او معلق بوفات بشود و مکاتب و ام ولد حکم آزاد شدن وارث مملوک پیش از قسمت ترکه و بعد از

قسمت

قسمت مثل حکم اسلام آوردن وارث کافر است چهارم از موانع ارث لعان است که میان زن و شوهر واقع میشود که
آن مانع ارث است مگر در صورتیکه پدر خود را تکذیب کند که پسر در این صورت ارث میبرد و پدر ارث نمیبرد پنجم
حد — از موانع ارث حمل است که مانع است از ارث بردن در حال حمل موقوف است بر اینکه زنده وضع شود و بعضی
موانع دیگر نیز ذکر کرده‌اند که ذکر اینها در وارثهای مذکوره ضرور نیست چون زنا و شک در نسب و اشتباه حر و ارث
بعبد در صورتیکه حر و مملوک در زیر سقفی که افتاده باشد و مرده باشند و مانند اینها مطلب چهارم در بیان احکام
ارث است بدانکه هرگاه وارث منحصر در یکی باشد چون پدر یا مادر و یا فرزند مال تمام مال او خواهد بود هر چند بعضی
اول ح — در بعضی فرض باشد و بعضی رد پس در مرتبه که مرتبه پدر و مادر و فرزند است هرگاه کسی بمیرد و پدر تنها داشته باشد تمام
مال او است و جد و جده و برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله با او سهیم و شریک نخواهند بود و هم چنین اگر مادر
تنها یا فرزند تنها داشته باشد و قولی که از صدوق ره حکایت شده که جد پدری با پدر وارث میبرد جد با مادر
ارث میبرد و مطلق جد با اولاد وارث میبرند ضعیف است و هم چنین قول ابن جنید که جد و جده با دختر و پدر و مادر
ارث میبرند و در مرتبه دویم که مرتبه برادر و خواهر و جد و جده است هرگاه کسی بمیرد و یکی از اینها وجود داشته باشند
تمام مال مال ایشان است و عمو و خالو و عمه و خاله با ایشان ارث نمیبرند و در مرتبه سیم که مرتبه عمو و عمه و خالو و خاله
اول که مرتبه ح — است اگر کسی بمیرد و یکی از اینها داشته باشد تمام مال را میبرد و هرگاه متعدد باشند پس در مرتبه ابوین است هرگاه کسی
بمیرد و پدر و مادر داشته باشد و دو برادر یا بیشتر نداشته باشد و وارث دیگر نیز نداشته باشد ترکه آن میت را سه قسمت
باید کرد دو قسمت مال پدر است و یک قسمت مال مادر است و اگر دو برادر پدری و مادری یا پدری تنها یا بعضی پدری و مادری
یا پدر ح — و بعضی پدری تنها داشته باشد نه مادری تنها یا بیشتر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری تنها که
همه مسلمان متولد شده باشند داشته باشد از برای مادر سدس یعنی شش یک است و باقی مال پدر است و هرگاه پدر
و مادر شوهر میت یا زن میت باشند و وارث دیگر نباشد شوهر نصف ترکه میت را میبرد و زن ربع یعنی چهار
یک را میبرد و مادر ثلث اصل یا سدس [illegible] را میبرد و باقی مانده مال پدر است و هرگاه کسی بمیرد و بغیر از اولاد وارثی
نداشته باشد مال مال ایشان است بطور للذکر مثل حظ الانثیین یعنی از برای پسر دو برابر دختر و پسرها مساوی هم

میبرند و هرگاه از برای میت پدر و مادر و اولاد ذکور و اناث با هم یا ذکور تنها باشند هر یک از پدر و مادر سدس
ترکه را یعنی شش یک را میبرند و باقی مال اولاد است بطور ارث و بین الذکور و للذکر مثل حظ الانثیین بین الذکور و
الاناث و اگر از برای میت پدر و مادر و یک دختر باشد و دو برادر یا بیشتر داشته باشد سدس مال مادر است و باقی را چهار
قسمت باید کرد و سه قسمت را به دختر باید داد و یک قسمت را به پدر و اگر دو برادر یا بیشتر نداشته باشد کل ترکه را پنج قسمت
باید کرد و یک قسمت را به پدر باید داد و یک قسمت را به مادر و سه قسمت را به دختر و اگر با پدر و مادر دو دختر یا بیشتر
از میت باشد ترکه را شش قسمت باید کرد و یک قسمت را به پدر میت باید داد و یک قسمت را به مادر میت باید داد و باقی را
میان دخترها بالسویه باید قسمت کرد و اگر از برای میت یکی از مادر و پدر و یک دختر باشد ترکه را چهار قسمت باید کرد
یک قسمت را به پدر یا مادر باید داد و سه قسمت را به دختر و اگر با یکی از پدر یا مادر دو دختر باشد یا بیشتر ترکه را باید
پنج قسمت کرد و یک قسمت را به پدر یا مادر باید داد و باقی را به دخترها بالسویه باید داد و اگر با ایشان شوهر
یا زن نیز باشد از برای شوهر ربع است که چهار یک است و از برای زن ثمن یعنی هشت یک است و باقی میان جد و جده
و نواده بطریق مذکور باید قسمت شود و باید دانست که از برای پسر بزرگ میت اگر پسر بزرگ داشته باشد حبوه است — در حبوه
و آن عبارت است از ارث خاص که آن اعطای اکبر است و آن چهار چیز است اول یک انگشتر پدر است و
اگر متعدد باشد پسر مختار است در اختیار هر یک که میخواهد و بهتر آنستکه قرعه بزنند دویم یک قرآن است بطور مذکور
و جلد و امثال آنها که متعلق اند بآن ملحق بقرآن میشوند علی الظاهر سیم یک شمشیر است بر وجه مزبور چهارم
جمیع لباس میت است که از برای بدن خود که بر وجه تعارف در حال حیات در حضر مناسب او است دوخته باشد
هرچند پوشیده نباشد و بدوخته داخل نیست خواه آن پسر بزرگ واحد باشد یا متعدد و خواه بالغ باشد و خواه صغیر
خواه رشید باشد و خواه نباشد و خواه مال دیگر داشته باشد و خواه نداشته باشد و احوط آنستکه هرگاه میت — وخواه اثنا عشری باشد وخواه نباشد
دیگر نداشته باشد حبوه نگیرد و هم چنین اگر میت قرضی داشته باشد که بقدر ترکه او باشد و طلبکار مطالبه کنند که
که در این صورت علی الظاهر حبوه نمیبرد و عمامه هر چند متعدد باشد داخل است و در مثل کمربند و چکمه و کفش و جوراب
و مانند اینها اشکال است و در شرط بودن وضع حمل دلیله اگر اشکال است و دور نیست که شرط باشد و شرط نیست

در استحقاق

در استحقاق حبوه که بر ذمه پدر صوم و صلوة باشد و هم چنین از نهم پسر بزرگ از سایر ترکه کم نکنند و حبوه را در عوض
آنها حساب نکنند بلکه بعوض و بر وجه لزوم مخصوص پسر بزرگ است علی الظاهر و باید دانست که ولد ولد حکم ولد را ندارد — علی الاظهر
در حبوه بردن بلی ولد ولد حکم ولد را دارد در مانع شدن مادر میت را و زن میت را یا شوهر میت را از نصیب اعلی
پس اگر کسی بمیرد و مادر داشته باشد و نواده داشته باشد و فرزند بلا واسطه او نباشد از فوت شده باشد مادر او
شش یک میبرد نه سه یک و اگر زن داشته باشد زن هشت یک میبرد نه چهار یک و اگر میت زن باشد و شوهر
داشته باشد و نواده شوهر چهار یک میبرد نه نصف چنانکه اگر فرزند داشته باشد حکم ایشان همین است بلاخلاف فی
المقامین و در مرتبه دویم که مرتبه اخوت است هر گاه کسی بمیرد و پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد نداشته باشد یا مانع از ارث در ایشان باشد هم
برادر یا خواهر یا هر دو داشته باشد یا جد و جده یا یکی از ایشان داشته باشد یا آنکه هر دو را داشته باشد میراث
مال ایشان میباشد پس اگر برادر و خواهر پدری و مادری باشند مال ایشان است بطور للذکر مثل حظ الانثیین
و هم چنین اگر پدری تنها باشند و اگر مادری تنها باشند بالسویه قسمت میکنند میان برادر و خواهر و اگر بعضی
پدری و مادری باشند و بعضی پدری تنها و بعضی مادری تنها ارث نمیبرد و مادری تنها اگر یکی باشد سدس میبرد و اگر — پدری تنها م
بیشتر باشند ثلث که سه یک است میبرند و باقی مال برادر و خواهر پدری و مادری میباشد و اگر پدری و مادری نداشته باشد
پدری تنها قائم مقام پدری و مادری میشوند و مثل ایشان ارث میبرند و اگر خواهر پدری یا خواهر یا برادر مادری جمع
شوند از سهم فرض الله چیزی زیاد بیاید در رد کردن بهر دو یا بخصوص پدری خلاف است و اقوی آنستکه
مخصوص پدری است و هر گاه از برای میت جد و جده پدری باشند مال را بطور للذکر مثل حظ الانثیین قسمت
میکنند و هر گاه مادری باشند بالسویه قسمت میکنند و هر گاه بعضی پدری و بعضی مادری باشند ثلث مال مادری است
بالسویه و دو ثلث مال پدری است بطور للذکر مثل حظ الانثیین و هر گاه برادر و خواهر با جد و جده جمع شوند پس سهم
خویشان مادری را که ثلث است هر چند واحد باشند علی الاصح بالسویه در واحد و ثلث در متعدد علی الاحوط بالسویه
قسمت میکنند و جد بمنزله یک خواهر پس اگر برادر متعدد باشند هر یک مساوی جد ارث میبرند و اگر خواهر متعدد باشند
هر یک مثل جده سهم خواهند داشت مثلا جد یا دو برادر ثلث میبرند و با یک برادر ربع و هم چنین در سایر صور تنها

[illegible]

وجده و خواهرها نیز حقی حاجب ایشان نه و هرگاه با ایشان شوهر یا زن نیز باشد شوهر نصف را میبرد و زن ربع را میبرد
و خویشان مادری ثلث اصل را میبرند بالسویه و باقی مال خویشان پدری میباشد بطور مذکور و در مرتبه سیم که مرتبه اعمام
است و اخوال هرگاه کسی بمیرد و وارث منحصر داشته باشد پس هرگاه عمو و عمه دارد مال ایشان است با
تفاوت میان زن و مرد بالسویه میان مردان و میان زنان و هرگاه عمو و عمه پدری و مادری یا پدری تنها با بودن
پدری و مادری و عمو و عمه مادری تنها جمع شوند پس اگر منسوب مادری یکی باشد سدس میبرد و اگر بیشتر باشند ثلث میبرند
و بتساوی قسمت میکنند هرچند بعضی زن باشند و باقی مال منسوب پدری بطور للذکر مثل حظ الانثیین و هرگاه خالو (و بعض مرده)
و خاله داشته باشد مال کل ایشان است بتساوی میان ایشان و هرگاه عمو و عمه و خالو و خاله با هم داشته باشد ثلث
مال خالو و خاله است و دو ثلث دیگر مال عمو و عمه پس خالو و خاله اگر متعدد باشند و جهة خویشی ایشان یکی جز
باشد بالسویه قسمت میکنند و الا خالو و خاله مادری تنها اگر یکی باشد سدس ثلث میبرد و اگر بیشتر باشند ثلث ثلث میبرند
و باقی از ثلث مال خالو و خاله پدری میباشد بالسویه و دو ثلث ترکه مال عمو و عمه میباشد و ایشان در صورت تفاوت در
مرد بودن و زن بودن با تفاوت قسمت میکنند مگر عمو و عمه مادری تنها که ایشان نیز بالسویه قسمت میکنند و هرگاه
با ایشان شوهر یا زن باشد شوهر نصف را میبرد و زن ربع را میبرد و خویشان مادری اگر یکی است سدس اصل را میبرد (پدری و هم)
و باقی مال خویشان پدری خواهد بود بر وجه مزبور و هرگاه عمو و عمه و خالو و خاله هیچیک نباشند اولاد ایشان
قایم مقام ایشان می شوند و اگر اولاد نداشته باشند عمو و عمه و خاله پدر میت وارث میباشند و هم چنین اولاد
ایشان و اگر نباشند عمو و عمه و خالو و خاله جد میت وارث میباشند و هم چنین اولاد ایشان و قاعده کلیه که
اقرب منع ابعد میکند مرعی است در همه جا مگر در پسر عموی پدری و مادری که مقدم است بر عموی پدری تنها والله العالم
و باید دانست که اولاد هر فرقه در هر طبقه قایم مقام پدر و مادر خود میشوند در صورتیکه پدر و مادر ایشان حیوة
نداشته باشند و وارث دیگری دیگر از ایشان نباشند پس در مرتبه اولی که مرتبه آباء و اولاد است اگر کسی بمیرد
و فرزند او پیش از او مرده باشد و لیکن فرزند فرزند داشته باشد فرزند فرزند جانشین فرزند میشود و ارث خود را (فرزند هم)
میبرند هرچند پدر یا مادر یا جد حیات داشته باشد علی الاصح المشهور پس اولاد پسر دو ثلث میبرند هرچند پسر باشند (هرچند دختر باشند و اولاد دختر یک ثلث میبرند هم)

و در میان

و در میان خودشان بطور للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میکنند یعنی هر پسر دو برابر دختر میبرند هرچند پسر دختر
باشند علی الاصح المشهور و اگر با پدر و مادر جد جمع شوند شش یک را پدر جد میبرد و شش یک دیگر را مادر جد
میبرد و باقی را بر وجه مزبور قسمت میکنند اگر از جد هیچ فرزند باقی نمانده باشد حتی دختر در مرتبه دویم که مرتبه
برادر و خواهر و جد و جده است هرگاه کسی بمیرد و پیش از او برادر و خواهر او مرده باشند و بعد از او از مرتبه
اولی کسی باقی نمانده باشد حتی اولاد اولاد و لیکن برادرزاده یا خواهرزاده یا هر دو داشته باشند ایشان
وارث عمو و خالو خواهند بود و با جد و جده اگر حیوة داشته باشند شریک خواهند بود و از برای جد در این
صورت نیز سهمی است که باید از آن پسر و دختر میبرد و از برای جده سهمی است که با مادر این میبرد که مثل یکی از
ایشان بود و جد برابر برادر میت بود و جده برابر خواهر میت بود و باقی مال برادرزاده یا خواهرزاده
خواهد بود و پس اگر برادرزاده تنها یا خواهرزاده تنها باشند میان ایشان بطور للذکر مثل حظ
الانثیین قسمت میکنند مگر آنکه برادرزاده یا خواهرزاده مادری تنها باشد که در کیفیت قسمت ایشان خلاف
است و احوط آنستکه بر وجه تساوی قسمت کنند اگر ذکور و اناث جمع شوند و اگر برادرزاده و خواهرزاده پدر و مادری
یا پدری تنها یا مادری تنها جمع شوند پس شش یک مال برادرزاده یا خواهرزاده مادری است اگر بسبب خویشی
ایشان یک نفر باشند و الا سه یک مال ایشان است و باقی مال برادرزاده یا خواهرزاده پدری و مادری
یا پدری تنها است و اگر زوج یا زوجه با ایشان جمع شوند نصف اصل ترکه مال زوج خواهد بود و ربع اصل
ترکه مال زوجه و باقی مال ایشان است بر وجه مزبور و در مرتبه سیم که مرتبه عموها و خالوها و عمه ها و خاله ها
است اگر کسی بمیرد و وارث مرتبه اولی و دویم نداشته باشد عمو و عمه و خالو و خاله او پیش از او مرده باشند
اولاد ایشان جانشین ایشان می شوند و نصف کسی که نسب او بنسبت خویشی بمیت رسانیده اند میبرند
پس دو ثلث در صورت اجتماع ایشان پسر عمو و پسر عمه یا دختر عمو و دختر عمه میباشد و یک ثلث مال اولاد خالو
و خاله میباشد هرچند پسر باشند و اولاد عمو و عمه بطور للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میکنند و اولاد خالو و خاله
بر وجه تساوی والله العالم اما خاتمه پس در آن چند فصل است فصل اول در بیان احکام در ترکه

هبه است بدانکه تملیک عین و دادن مال را بغیر بدون عوض دنیوی بر دو قسم است اول آنستکه مشروط است بقصد
قربت و ثواب آخرت یا احسان الهی در دنیا چون شفای مریض و حفظ مال و فرار از بلا و این قسم را صدقه مینامند
و در این قسم شرط است ایجاب و قبول هر چند فعلا باشند و احوط آنستکه قولا متحقق بشود زیرا که بعضی شرط کرده اند
در صدقه جمیع چیزها یکه شرط کرده اند در عقود لازمه و این قسم بدون قبض باذن مالک صحیح و لازم نخواهد بود
و بعد از قبض لازم میشود هر چند عوض نداشته باشد و صدقه واجبه بر بنی هاشم حرام است هر چند غیر زکوة باشد
علی الاصح مگر اینکه صدقه بنی هاشم خودشان باشد یا اینکه با ضرورت مجوزه اکل میته باشد بلی صدقه مستحبه بر ایشان حلال
است قسم دویم آنستکه مشروط بقصد قربت نیست بلکه تملیک عین است بدون عوض دنیوی که منجز باشد و مجرد از
قصد قربت باشد و این قسم را هبه میگویند و شرط است در هبه که هبه کننده بالغ عاقل رشید مختار باشد و عین
موهوبه قابل ملکیت باشد و نیز شرط است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول مثل اینکه هبه کننده بگوید وهبت
لک هذا و موهوب له بگوید قبلت لنفسی یا مانند اینها از صیغه ها هر چند جمله اسمیه باشد چون هذا لک و در کفایت
کردن ایجاب و قبول فعلی چنانکه متعارف است که عقلا مالها را می بخشند بغیر بدون لفظ خلاف است و محکی از علامه
در تحریر آنستکه لفظ ضرورت نیست چنانکه از دروس نیز احتمال این حکایت شده است و شهید ثانی در مسالک گفته است
والظاهر من الاصحاب الاتفاق علی افتقار الهبة مطلقا الی العقد القولی فی الجملة فعلی هذا ما یقع بین الناس علی وجه الهدیة (افتقار ح)
من غیر لفظ یدل علی ایجابها و قبولها لا یفید الملک بل مجرد الاباحة حتی لو کانت جاریة لم یحل به الاستمتاع بها لان
الاباحة لا تدخل فی الاستمتاع قال الشیخ فی ط فی اراد الهدیة و لزومها و انتقال الملک فیها الی المهدی
الیه الغائب فلیوکل رسوله فی عقد الهدیة معه و ظاهر آنستکه هدیه در فعل کافی است چنانکه در هدایای ملوک
بجناب پیغمبر صلعم مجرد ایجاب و قبول فعلی بوده و سیره مسلمین بر این طریق است و در هبه احتیاط آنستکه بدون لفظ
اکتفا نکنند پس اگر بدون لفظ قبول کند و بعد از موت واهب عین موهوبه باقی باشد ورثه رد کنند یا اینکه
ورثه باو منتقل کنند و ایضا شرط است در هبه قبض کردن باذن واهب پس هرگاه پیش از قبض دادن بمیرد (واهب م)
عین موهوبه داخل در ارث او خواهد بود و در کافی بودن قبض پیش از هبه اشکال است و احوط تجدید قبض است

باید قبض

باید قبض هر چند واهب پدر یا جد پدری باشد و عین موهوبه در دست ایشان باشد بدانکه جایز است هبه کردن حصه
مشاع چنانکه جایز است هبه کردن چیزیکه مختص بواهب باشد و جایز نیست رجوع و بازگشت در هبه فرزند بپدر یا مادر
و هبه پدر و مادر بفرزند بلکه اصح آنستکه در هبه مطلق ذوی الارحام رجوع جایز نیست و هم چنین است هبه معوضه
هر چند آن ثواب آخرت باشد که بقصد قربت اراده کرده میشود پس جواز رجوع منحصر است در هبه غیر معوضه که با غیر
کرده باشند با بقای عین هر چند میان زن و شوهر واقع شده باشد علی الاصح و لیکن احوط و اولی عدم رجوع است در هبه
زن و شوهر خصوصا اگر بقصد دوام باشد و ظاهر آنستکه هبه ما فی الذمه صحیح نیست هر چند بمدیون هبه کند مگر اینکه بقصد
ابرای ذمه مدیون کند و احوط آنستکه بلفظ ابراء ابراء کند و مدیون قبول کند چنانکه قول باشتراط قبول از ابن
زهره و ابن ادریس حکایت شده است هر چند ظاهر آنستکه احتیاج بقبول ندارد فصل دویم در بیان احکام
ضروریه قرض و دین است و در این فصل چند امر مذکور میشود اول اینکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانکه بروایت
که ثواب تصدق دادن یکدرهم برابر هیجده درهم است و اخبار در ثواب قرض بسیار است دویم اینکه قرض گرفتن که
یقینی باعث مالک شدن قرض گیرنده میشود آن قرض است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول لفظی و قبض با نظر آن
که صاحب مال بگوید اقرضتک هذا قربة الی الله و قرض گیرنده بگوید قبلت لنفسی و بعد تصرف او بدهد و هم چنین اگر
ترجمه این را بگوید مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم این مال را بتو قربة الی الله و قرض گیرنده بگوید قبول
کردم بلی هرگاه بدون صیغه مالی را مالک بغیر بدهد بقصد قرض تصرف در آن از برای آن غیر مباح میشود هر چند
مالک نشود سیم اینکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است و شرط کردن آن باعث
عدم انتقال ملک است بقرض گیرنده هر چند نفع بسبب زیادتی در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض
شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه قرض گیرنده تبرعا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد چهارم اینکه هر چیزیکه
ممکن است تعیین کردن او را بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن او پس جایز است قرض دادن طلا و نقره که بوزن
مشخص شده باشد و هم چنین قرض دادن جو و گندم و مانند اینها خواه بوزن مشخص شده باشند خواه بکیله و هم
چنین قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اصح آنستکه هرگاه نان را بعدد و شمارش مشخص کنند قرض

(ثواب قرض ده برابر است ثواب دادن یک درهم م)

دادن آن نیز صحیح باشد و احوط آنست که تفاوت میان عوض و معوض نباشد مساوی در وزن باشند و اعتبار بی تفاوت
در قیمت نیست پنجم آنکه مالی که او را قرض میدهند یا قیمی است یا مثلی و مثلی آن مالی است که اجزاء آن متساوی
باشند در قیمت و منفعت و در صفات با هم نزدیک باشند چون گندم و جو و روغن و قیمی آنست که تفاوت داشته باشند
چون حیوانات پس اگر آن مال مثلی باشد در صورت اراده رد عوض اگر مثل ممکن باشد باید رد مثل بکنند و الا
باید رد قیمت آن بکنند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعذر مثل و زمان مطالبه بدل تفاوت داشته باشد
ظاهر آنست که قیمت زمان مطالبه را باید بدهد و احوط آنست که اعلی القیم را بدهد و اگر قیمی باشد قیمت آن علی المشهور
بر ذمه قرض گیرنده قرار میگیرد و احوط آنست که با امکان مثل مثل را بملاحظه قیمت اصل رد کند یا مصالحه کنند
با آن مثل یا قیمت و هم چنین در قرض دادن لولو ... احوط آنست که آنها را قرض نگیرند ششم آنست که اصح
آنست که قرض دهنده نمیتواند بعد از اجراء صیغه قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند مطالبه حق خود
بکند پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز است چنانچه اگر بدل آن را رد کند نیز جایز است و احوط آنست که
در صورت مطالبه کردن صاحب مال مال خود را عین آن مال را رد کند هفتم آنست که هرگاه مالی را قرض بدهند و شرط
کنند که تا زمان معین قرض باشد احوط آنست که پیش از آن زمان مطالبه نکنند با زنده بودن قرض گیرنده و هم
چنین اگر از برای دین مالی که زمان تسلط بر مطالبه آن نرسیده باشد زمانی قرار دهند که مطالبه را تاخیر میندازد
خواه مهر باشد و خواه غیر مهر هشتم آنست که اگر از برای مدیون آثار مرگ ظاهر شود واجب است که وصیت کند بلکه
احوط آنست که مقدار مال طلبکار را جدا کند نهم آنکه دیون مؤجله که زمان تسلط آنها نرسیده باشد بسبب مفلس شدن
معجل نمیشود و لیکن بسبب مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی که زمان تسلط بر مطالبه آن مؤخر باشد
و بسبب مردن طلبکار معجل نمیشود پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد تمام طلبکاران مساوی میشوند در استحقاق
مطالبه از آن ترکه بحساب حق خود هر چند عین مالی که از بعضی از ایشان اخذ نموده بعینه موجود باشد بلی هرگاه کمتر
نباشد صاحب مال اولی خواهد بود علی المشهور چنانکه در صورت مفلس شدن چنین است دهم آنکه هرگاه
مدیون بی چیز و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که با آن تواند ادای دین کند باید او را مهلت داد و اگر

بی چیز نباشد

بی چیز نباشد و قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلبکار مطالبه حق خود کند و او مماطله کند جایز است حبس او و هم چنین
در صورت حبس بحال اگر بی چیز بودن او ثابت نشود یازدهم آنکه خانه لایق بحال و خادم لایق بحال و لباس لایق
بحال و مانند اینها را لازم نیست که بطلبکار مدیون بدهند علی المشهور المنصور و هم چنین نفقه روز
او و عیال واجب النفقه دوازدهم آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد و منتقل کند بعوض که کمتر از اصل طلب باشد
بر وجهی که ربا و مانند آن لازم نیاید اصح آنست که مشتری میتواند مطالبه تمام طلب را نماید و بعضی گفته اند بیشتر از مقداری که
آن هم
ببایع داد نمیتواند طلب کند و این احوط است فصل سیم در بیان احکام ضروریه نذر و شبه نذر است و در این فصل
چند امر مذکور میشود اول آنکه شرط است که نذر کننده بالغ عاقل مختار باشد که او را جبر بر نذر کردن نکرده باشند
و ایضا شرط است که قصد معنی لفظ خود داشته باشد و لاهی و هرزه گو کننده و مانند آن نباشد و ایضا شرط است
اسلام علی المشهور و ایضا شرط است
حر بودن باین معنی که نذر مملوک بدون اذن مالک صحیح نیست و هم چنین نذر زن بدون اذن شوهر صحیح نیست
اگر معقوده بعقد دائم باشد یا مطلق علی الاحوط و در اشتراط بودن اذن پدر اشکال است و احوط اذن گرفتن
است و اما مادر پس ظاهر آنست که اذن او شرط نیست و هم چنین است جد و جده دوم آنکه هرگاه کسی صیغه نذر در
جاری کند و آن صیغه مشتمل باشد بر شرط مثل اینکه هرگاه بگوید خدا مریض مرا شفا بدهد پس از برای خدا
هست بر ذمه من که فلان عمل خیر را بجا بیاورم یا مانند این مثل اینکه بگوید ان کان کذا فلله علی کذا
با شرایط مذکوره نذر او صحیح است بلا خلاف و در صحیح بودن نذری که بدون شرط باشد مثل اینکه بگوید لله علی
کذا اختلاف است و مشهور آنست که صحیح است و این قول صحیح است چنانکه مستفاد از صحیح است و اگر صیغه بدون ذکر اسم
خدا باشد مثل اینکه بگوید علی کذا بدون لله پس آن صحیح نیست بلکه ذکر لفظ جلاله ضرور است و احوط آنست که قربة
الی الله نیز بگوید چنانکه از بعضی حکایت شده و شرط دانستن این و ذکر لفظ نذر است ضروریت ندارد و اگر قصد
بلفظ هم
مضمون صیغه کند و با قدرت تلفظ نکند در لازم بودن آن خلاف است مقتضای اصل لازم نبودن است و احوط آنست که وفا
بآن بکند و مثل نذر است عهد و یمین در شروط مذکوره و صیغه عهد آنست که بگوید عاهدت الله انه متی کان کذا افعل کذا
و صیغه یمین آنست که بگوید والله یا بالله یا تالله افعل کذا و لیکن در یمین حدیث صحیح و مثل صحیح صریح است که بدون

اذن پدر صحت ندارد سیم آنستکه باید متعلق نذر که بسبب نذر لازم می شود فعل حرام و مکروه نباشد بالاخلاف و در

مباح خلاف است و اقوی و اصح آنستکه متعلق نذر باید طاعت باشد تا آنکه هرگاه نذر کند که فلان مطلب او بعمل بیاید

یکروز روزه بگیرد یا آنکه دو رکعت نماز بکند یا آنکه فلان مقدار شخواه بفلان فقیر یا مطلق فقیر بدهد یا مانند اینها از

اعمال الشرط آنکه مقدور و نادر باشد تا زمان عمل پس اگر بعد از نذر عجز حاصل شود نذر ساقط خواهد شد و باید متعلق

شرط نذر که از جهة شکر خدا است حرام و مکروه نباشد بلکه راجح یا مباح باشد پس هرگاه نذر بکند که اگر زنا بکنم پس از

برای خدا است بر ذمه من که از جهة شکر فلان عمل خیر را بکنم نذر او باطل خواهد بود بلی هرگاه نذر از جهة زجر نفس باشد

باید متعلق شرط حرام یا مکروه و مرجوح باشد تا آنکه سبب زجر شود پس اگر قصد کند که هرگاه زنا کنم پس از برای خدا است

بر ذمه من که از جهة زجر نفس و اذیت او بسبب مرتکب شدن فعل بد و مرجوح صد تومان در راه خدا بدهم منعقد

خواهد شد چهارم آنستکه هرگاه کسی مخالفت نذر یا شبه نذر را بکند در حال علم و عمد و هشیار بدون جهل و اجبار

واجب می شود کفاره و کفاره مخالفت نذر علی الاصح آنستکه یک بنده آزاد کند یا آنکه دو ماه متوالی روزه بگیرد یا

آنکه شصت مسکین را اطعام بکند بروجه تخییر میان این سه چیز و احوط آنستکه مثل کفاره قتل خطا باشد یعنی که با امکان

بنده آزاد کند و با عجز از این و قدرت بر روزه دو ماه متوالی روزه بگیرد و در صورت عاجز بودن از روزه شصت

مسکین را اطعام کند و کفاره مخالفت عهد نیز علی الاصح آنستکه مخیر است میان سه امر مزبور و اما کفاره مخالفت یمین

پس آن بلا خلاف آنستکه مخیر است میان آزاد کردن بنده یا اطعام کردن ده مسکین یک مد گندم یا آرد یا نان یا گندم مانند

آنها یا پوشانیدن ده مسکین بلباس متوسط و هرگاه اینها مقدور نباشد باید سه روز روزه بگیرد بدانکه هرگاه در شب عمداً

یا احتیاطاً یا سهواً و اضطراراً بخوابد تا نصف شب یا صبح و نماز عشا را ترک کند باید آن روز را روزه بگیرد علی الاحتیاط

الشدید و هم چنین اگر عمداً یا سهواً یا بسبب مستی ترک نماز کند بدون عذر علی الاحتیاط الضعیف و هرگاه ترک روزه کند

در واجب بودن کفاره اشکال است و مقتضای اصل آنستکه واجب نیست خصوصاً اگر بسبب سفر در ترک کند پنجم آنستکه هرگاه کسی

مخالفت نذر و شبه نذر را بکند کفاره بدهد آن نذر و شبه آن بر هم میخورد خواه بقصد بر هم خوردن مخالفت بکند یا نه چنانکه

از شهید اول حکایت شده است یا آنکه برقرار میباشد دو وجه دارد و اقوی آنستکه منحل می شود و بر هم میخورد خصوصاً در صورتی

که بقصد

که بقصد بر هم خوردن مخالفت بکند و الله العالم و لله الحمد الدائم باب هشتم در بیان احکام رضاع است و در این باب یک مقدمه و ده فصل است

و یک خاتمه اما مقدمه در بیان فضیلت نکاح است بروجه اجمال بدانکه نکاح و زن گرفتن بحسب شرع سنت مؤکد است چنانکه

مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کسی که تزویج کند و زن بگیرد نصف دین خود را نگاه داشته است

و باید در نصف دیگر او پرهیزکاری بکند و ایضا مرویست که دو رکعت نماز زن دار بهتر است از هفتاد رکعت نماز

عزب و ایضا فرموده که اکثر اهل آتش جهنم عزبها میباشند و اخبار در این باب بسیار است و لیکن بر دو قسم است اول

زنیکه حلال است نکاح کردن او و دویم زنیکه حرام است نکاح کردن او و این قسم چند صنف میباشند اول زنی که

از جهة نسب نکاح او حرام است و آن جمیع خویشان پدری و مادری است غیر از دختران عمو و عمه و دختران خالو

و خاله و اینها هفت طایفه اند که در قرآن خداوند عالمیان ذکر فرموده یکی مادر است که شامل جده نیز هست

و یکی دختر است که شامل دختر پسر و دختر دختر نیز هست و یکی عمه است که شامل عمه پدری و مادری است و یکی خاله است که شامل

خاله پدر و مادر است و یکی دختر برادر است و یکی دختر خواهر است و نواده ایشان نیز مثل ایشان حرام است نکاح اینها

دویم زنی است که از جهة سبب حادث شده از مکلف حرام می شود چون مادر زن بجهة خویشی و زن بودن دختر او حرام

می شود و هم چنین مانند آن چون زنیکه در حالتی که زن غیر بود یا در عده غیر بود با او زنا کرده یا آنکه در عده غیر بود

و او را عقد کرده باشد و تصرف کرده باشد یا آنکه تصرف نکرده باشد و لیکن علم داشته بودن در عده و حرام بودن

چنین عقد و امثال اینها که حرام مؤبد میباشند و هرگز حلال نمی شوند سیم زنی است که بسبب رضاع یعنی شیر خوردن

حرام می شود بحرمت دائمی و چون این قسم بسیار اتفاق میافتد و در بعضی از احوال حکم آنها مخفی است و باعث

گرفتن زن حرام می شود لهذا لازم است که احکام رضاع و شیر خوردن مجملاً و شرایط آن در چند فصل

مذکور شود زیرا که حرام شدن زن بسبب رضاع و شیر خوردن مجملاً از جمله قطعیات بلکه ضروریات است پس اهم بیان

احکام و شرایط او است مفصلاً در سبب شدن رضاع و شیر خوردن از برای حرام شدن زن دوازده شرط است اول

آنکه شیر زن از وطی صحیح و شرعی بهم رسیده باشد خواه بعقد دوام و خواه بمتعه و خواه بتحلیل و خواه بمالک بودن و خواه

بشبهه و خلاف کرده ابن ادریس در وطی بشبهه ضعیف است پس شیری که از زنا بعمل آمده باشد خوردن او باعث حرام

شدن شیردهنده یا غیر او نمی‌شود شیر زن با شوهر مگر آنکه زنا از جهت ضرورت باشد مثل اینکه ظالمی بگوید که اگر
فلان زنا نکنی ترا می‌کشم و بزن حقیقی بگوید و امثال آن قطع نظر از آن ظالم داشته باشد زیرا که شیر حقیقی زن علی — بغیر زنا طفلی آن ح
الظاهر باعث حرام شدن نمی‌شود دویم آنکه شیر خوردن طفل بعد از حمل و وضع حمل حادث شده باشد زیرا که اگر شیر از زن
بدون حمل حادث شده باشد باعث حرمت نمی‌شود بلا خلاف ظاهراً و اگر با حمل و پیش از وضع حمل باشد علی الاصح الاشهر باعث
نشر حرمت نمی‌شود ولیکن اگر از چنین شیر کسی شیر خورده باشد احوط آنست که آن شیردهنده و شوهر او را از زنی قبول
نکند و نکاح محرمانه نیز نکند یا باقی ماندن آن زن در عقد شوهری که از مقاربت او حمل و شیر حاصل شده ضرور نیست — دنگاه خ
بلکه هرگاه آن شوهر بمیرد یا آن زن را طلاق دهد و آن زن شوهر دیگر اختیار کند و از شوهر دیگر شیری حاصل
نشود بلکه همان شیر شوهر اول باشد آن شیر باعث نشر حرمت می‌شود سیم آنست که آن زن در حال شیر خوردن طفل
زنده باشد پس هرگاه یک شیر بلکه یکجرعه را بعد از مردن خورده باشد آن یک شیر نشر حرمت نمی‌کند چهارم آنست که شیر کامل
باشد باینطریق که طفل را اشتها بخوابد بر وجهی که عرفا بگویند که شیر تمام خورد یا آنکه خود شیر بدهد بدون سببی مثل شنیدن
صدائی یا بازی کردن با طفل یا بیرون آوردن شیردهنده پستان را از دهن طفل یا بخواب رفتن و امثال اینها که هرگاه چنین باشد
اعتباری ندارد و آن شیر ناقص باعث نشر حرمت نمی‌شود بلکه هرگاه چنین شیر ناقص را البته می‌خورد که حکم بباید در عرف
و عادت که از آن شیر گوشت روئیده شده و استخوان سخت شده یا اینکه صادق بباید که یک شبانه روز علی الاتصال
از شیر فلان زن شیر خورده است باعث نشر حرمت می‌شود پنجم آنست که شیر خالص باشد پس اگر ممزوج باشد نشر حرمت نمی‌کند
ششم آنست که شیر را از پستان بمکد و شیر بمعده طفل رسد از پستان پس اگر بدوشند بدهن طفل یا در پیاله بدوشند و در
حلق طفل بریزند تا اینکه بشکم طفل رسد باعث نشر حرمت نمی‌شود و هم چنین است حقنه کردن و از غیر حلق رسانیدن
هفتم آنکه شیر خورنده قبل از تمام شدن دو سال شیر را بخورد پس اگر بعد از دو سال شیر بخورد هر چند یکجرعه
آن بعد از دو سال باشد باعث نشر حرمت نمی‌شود هر چند در روزی باشد که بسبب آن روز عدد روز و ماه کسر کرده تمام
بشود با همچنین هرگاه طفل در میان ماه متولد شود و آن ماه کم باشد یعنی بیست و نه روز باشد و بعد از نیم ماه آخر که در دو سال باید آن
تمام می‌شود شیر بخورد و آن شیر باعث نشر حرمت نمی‌شود بنابر اینکه صدق دو سال شمسی از او بعمل می‌آید ولیکن اجتناب

احوط

احوط است در این صورت و هم چنین در صورتیکه طفل را بعد از دو سال از شیر باز نداشته باشند و آن طفل با پنجاه از زن شیر
بخورد احوط اجتناب است و فرقی نیست در شیری که در اثنای دو سال باشد میان شیری که با اتصال بشیر خوردن پیش و میان
شیری که بعد از باز داشتن از شیر باشد در ظرف دو سال و شرط نیست که ولد شیردهنده کمتر از دو سال داشته باشد — دایه هم
هشتم آنکه شیر یکی از سه حد شرعی رسیده باشد باینطریق که اثر کند و باعث شود در روئیدن گوشت و سخت شدن استخوان
در عرف و عادت بر وجه علم قطعی یا شرعی و یا اینکه یک شبانه روز با تمام شیر بخورد بر وجهی که غذای او در شبانه روز — تمام هم
شیر آن زن باشد عرفا نه غیر شیر او و یا اینکه پانزده شیر متوالی بخورد بر وجهی که شیر زن دیگر فاصله نشود
نه شیر خوردن کامل و نه شیر خوردن ناقص یا خوردن اشیاء دیگر تا شیر پانزده شیر ضرر ندارد بلکه خوردن — و شیر آن هم
از غیر پستان نیز ضرر تاثیر پانزده شیر ندارد و اصح آنستکه شیری که باعث روئیدن گوشت و سخت شدن
استخوان است صدق عرفی کافی است و هیچ فصل ضرر در تاثیر آن ندارد با احتیاط در جمیع صور تنهای
خلاف بهتر است چنانکه هرگاه ده شیر بخورد احوط اجتناب است زیرا که جمعی قائلند که ده شیر باعث نشر حرمت
می‌شود بلکه بعضی قائلند که یک شیر کامل نیز باعث نشر حرمت می‌شود و این نیز احوط است هر چند اصح خلاف
هر دو قول است و از بعضی از سنیان چون ابو حنیفه حکایت شده که مسمای شیر خوردن باعث حرمت می‌شود
هر چند شیر ناقص هم باشد پس اجتناب مطلقا اقوی است نهم آنکه تمام پانزده شیر از یک زن باشد پس اگر شخصی پانزده زن — اولی است
داشته باشد و طفلی از هر زنی یک شیر خورده باشد بدون فصل شیر خوردن زن شخص دیگر آن پانزده شیر باعث نشر
حرمت نمی‌شود بلکه هر زنی طفل را پانزده شیر متوالی بدهد آن طفلان بر همدیگر حرام می‌شوند چنانکه بر شیردهنده خود و شوهر
زنها حرام می‌شوند دهم آنکه آن شیر از یک شوهر باشد پس هرگاه هشت شیر از زنی بخورد و بعد از این شوهر آن زن او را طلاق دهد
و در زمان عده آن طفل را از شیر باز دارند و باب و نان مثلا غذا دهند و بعد از عده آن زن شوهر دیگر اختیار کند و از
آن شوهر دیگر فرزندی و شیری بهم رسد و هفت شیر دیگر از آن زن از شوهر دیگر بخورد و آن پانزده شیر با اینکه از یکزن است — و شیر آن هم
باعث نشر حرمت نمی‌شود بسبب تعدد فحل و شوهر پس آن شیردهنده بر آن طفل حرام نمی‌شود و آن طفل اگر دختر است
بر شوهر آن زن حرام نمی‌شود بلکه هرگاه از شیر هر شوهری طفل را شیر کامل بدهد یا اینکه از هر شوهر پانزده شیر یک طفل بخورد و

و یا زده شیر از شوهر دیگر طفل دیگر بخورد آن زن بر هر دو طفل حرام می‌شود و هر یک از دو طفل بر صاحب شیر خود نیز حرام
می‌شوند ولیکن آن دو طفل بر همدیگر حرام نمی‌شوند علی المشهور المنصور و از بعضی حکایت شده قول بحرام شدن آن دو طفل بر
یکدیگر نیز و این احوط است یازدهم آنکه طفل صحیح المزاج باشد علی وجه و هر چند اوجه آنستکه شرط نیست دوازدهم
آنکه شیر ملبق بماند در شکم پس هرگاه قی کند هر چند یک شیر را باعث نشر حرمت نمیشود علی وجه و احوط آنستکه اجتناب کنند
از نکاح چنین شیر دهنده و نکاح کردن با او فصل هرگاه رضاع و شیر خوردن با شرطهای مذکوره حاصل شود مردی که شوهر
دایه است و شیر از او است و در عرف علما او را فحل مینامند پدر رضاعی طفل می‌شود و شیر دهنده مادر رضاعی او میشود و فرزندان
ایشان خواه نسبی باشند و خواه رضاعی برادر رضاعی و خواهر رضاعی طفل می‌شوند و هم چنین فرزندان نسبی و رضاعی فحل که از
زن دیگر دارد و هم چنین فرزندان نسبی دایه که از شوهر دیگر دارد که همه اینها برادران رضاعی خواهران رضاعی طفل می‌شوند
و اما فرزندان رضاعی دایه که از شیر شوهر دیگر دارد پس برادر و خواهر طفل نمیشوند علی الاصح هر چند احوط آنستکه از چنین
دختری اجتناب کنند در نکاح و نکاح و هم چنین خواهر فحل عمه رضاعی طفل می‌شود و خواهر دایه خاله رضاعی طفل می‌شود
و مادر ایشان جده رضاعی طفل می‌شود و هم چنین دختران پسر دختران برادر رضاعی طفل می‌شود و دختران دختر دختر
خواهر رضاعی میشود و حاصل آنکه هشت طایفه که ربط دارند بسبب نسب بطفل که مذکور شد مثل اینها هشت طایفه بسبب رضاع
حاصل می‌شوند و این هشت طایفه نسبی بر طفل حرام و محرم میباشند بعد از حاصل شدن رضاع با شرایط و حاصل شدن علم

رضاعی شد هشت طایفه

با آن چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام می‌شود از جهت رضاع و شیر خوردن
زنانی که نظیر آنها از جهت نسب حرامند چون مادر رضاعی که مثل مادر نسبی است و خواهر رضاعی مثل خواهر نسبی حرام است و هم چنین
سایر هشت طایفه که اشاره بآنها شده است پس حرمت حاصل می‌شود میان شیر خورنده و شیر دهنده و شوهر او و پدر و مادر و
جد و جده ایشان و شوهر و اولاد زن و شوهر و برادران و خواهران زن و شوهر خواه نسبی باشند و خواه رضاعی و هم چنین
زنان دیگر آن شوهر و هم چنین اولاد شیر خورنده و میان زن و شوهر در حالی فرع و برادر و خواهر ایشان و حرمت
و محرمیت حاصل خواهد شد یا میان مادر و برادر و خواهر طفل و میان دایه و شوهر و متعلقان ایشان حرمت
متحقق نیست فصل الظهر و اشهر آنستکه چون رضاع شرعی متحقق شود حرام می‌شود بر پدر طفل شیر خورنده

جمیع اولاد

جمیع اولاد فحل که صاحب شیر است خواه نسبی باشد و خواه رضاعی و خواه از زنی که شیر دهنده است و خواه از زن
دیگر و هم چنین حرام می‌شود بر پدر آن طفل جمیع اولاد نسبی دایه که از شوهر دیگر داشته باشد و در اولاد رضاعی دایه
که اولاد رضاعی شوهر نباشند خلاف است و اصح آنستکه حرام نشوند و احوط اجتناب است و قول بعدم حرمت بر پدر مطلقا
بتوهم عدم صدق عنوانی از عنوانهای محرمه که در نسب مذکور است چنانکه از شیخ طوسی ره و جماعتی مذکور است منقول
ضعیف است و خلاف احتیاط نیز هست فصل اصح و اشهر آنستکه بعد از حصول علم برضاع شرعی خواهر رضاعی طفل
و مادر رضاعی او و سایر متعلقان محرمه رضاعی آن طفل بر برادر نسبی او که شیر نخورده حرام نمی‌شوند لیکن احوط
اجتناب است از جهت اینکه از شیخ طوسی ره قول بمنع حکایت شده فصل رضاع شرعی چنانکه اگر پیش
از عقد واقع شود تاثیر می‌کند و باعث حرام شدن عقد میشود چنانکه گذشت هم چنین هرگاه بعد از عقد واقع
شود نیز تاثیر می‌کند و باعث فساد عقد می‌شود پس هرگاه مادر زن شخصی فرزند او را شیر بدهد خواه آن فرزند
از دختر او باشد یا از زن دیگر باشد زن آن شخص که دختر مادر زن است بر شوهرش حرام می‌شود و عقد ایشان فاسد
می‌شود و از زن بودن بیرون میرود و حرام دائمی میشود و هم چنین اگر زن دیگر پدر زن او که غیر مادر زن او است
فرزند او را شیر دهد زن آن شخص که فرزند آن محرمه است بر آن شوهر حرام می‌شود زیرا که اولاد صاحب شیر خواه
نسبی باشد و خواه رضاعی بر پدر طفل شیر خورنده حرام می‌شود بلکه اولاد دایه که شیر دهنده است اگر نسبی باشند
حرام میشوند هر چند از غیر این شوهر باشند و اما رضاعی پس حرام نمیشود علی الاصح المشهور و لیکن اجتناب از این
قسم نیز احوط است و اگر کسی کنیزی داشته باشد که از او طفلی داشته باشد و آن کنیز زن صغیره آنکس را شیر دهد
هر دو بر آنکس حرام دائمی میشوند زیرا که کنیز بجای مادر زن خواهد شد و زن دختر رضاعی آنکس خواهد شد با هرگاه
آن کنیز از شیر غیر آنکس شیر داده باشد همان کنیز حرام می‌شود چون مادر زن است و زن حرام نمی‌شود و هرگاه
زنی عقد صغیره شده باشد پس بسبب عیب و مانند آن آن عقد را فسخ کرده باشند پس از آن زن شخص شود
دارای او طفلی بیاورد و از شیر او آن صغیره ناکح را شیر دهد آن زن بر شوهر دوم نیز حرام می‌شود و هم چنین هرگاه
زنی از شوهر خود طلاق گرفته باشد و بعقد صغیره در آمده باشد و از شیر شوهر اول آن شوهر صغیره را شیر بدهد بر هر دو

حرام دائمی میشود و هرگاه دختر صغیره را عقد پسر صغیر که پسر عموی او است نمایند بعقد ولایتی و پس از آن جدهٔ ایشان
یکی از ایشان را شیر دهد بر همدیگر حرام می شوند و عقد ایشان فاسد می شود و هرگاه مادر شخص زن صغیرهٔ او را شیر
دهد آن زن بر او حرام می شود زیرا که خواهر رضاعی او میشود و هم چنین اگر خواهر آن شخص آن زن را شیر دهد
یا زن پدر یا زن برادر او آن زن را شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام می شود و هرگاه زن صغیرهٔ شخص را زن کبیره
او از شیر او شیر دهد هر دو زن بر آن مرد حرام می شوند زیرا که زن بزرگ مادر زن می شود و زن کوچک دختر رضاعی
آن شخص می شود و هم چنین اگر از شوهر اول طلاق بگیرد و زن شخص دیگر بشود و از شیر آن شخص دیگر آن زن
صغیرهٔ شوهر اول را شیر دهد در صورتی که شوهر اول دخول کرده باشد و الا [illegible] آن شیر دهنده حرام دائمی میشود
و عقد صغیره فاسد می شود و خودش حرام دائمی نمیشود پس هرگاه بخواهد او را بعقد تازه عقد می کند و هرگاه آن زن
صغیره را بعد از آن کبیره زن کبیرهٔ دیگر آن شخص نیز شیر بدهد در حرام شدن آن زن دیگر خلاف است و اقوی اینست که
حلال است و احوط اجتناب است فصل اصح و اشهر اینست که در رضاع منزله یکی از محرمات نسبیه بودن بر وجه عموم
اعتبار ندارد بلکه مخصوص است بموضعی که منصوص است چون پدر طفل شیر خورنده که نمیتواند خواهر رضاعی طفل خود را
بگیرد زیرا که کابین فرزند او میباشد و هم چنین مانند این صورت چنانکه گذشت و اما منزله دیگر که نص ظاهر بر اعتبار
او نیست پس باعث حرمت نمی شود علی الاصح المشهور و بعضی چون میر داماد علیه الرحمة قایل بعموم منزله شده اند و از این
جهت حکم کرده اند بحرام بودن جماعتی باز ما بگیره توهم منزله در ایشان میرود و آن در چند صورت است اول اگر جدهٔ
مرتضع که بمنزله مادر زن صاحب شیر است و خواهران طفل مرتضع که بمنزله فرزندان صاحب شیر اند بر صاحب
شیر که پدر رضاعی مرتضع است حرام میباشند دوم اگر هرگاه زنی از شیر شوهر خود برادر یا خواهر پدری و مادری خود را یا پدری
یا مادری را شیر بدهد برادرش فرزند شوهرش می شود پس زن او که خواهر فرزند رضاعی او است بمنزله فرزند شوهرش می شود سیم
اگر زن شیر بدهد فرزند برادر خود را پس چون فرزند فرزند عمه شد زن صاحب شیر بمنزله خواهرش می شود چهارم اگر زنی
شیر بدهد فرزند خواهر خود را پس زن بمنزله خواهر زن می شود پنجم اگر جدهٔ شیر دهد فرزند پسر خود را یا فرزند دختر خود را
در فرزند پسر زن او که بمنزله مادرش می شود و مرضعه بمنزله زن پسر شوهرش می شود و در فرزند دختر علاوه بر اینکه

دختر از اولاد

دختر از اولاد مرضعه طفل است و اولاد مرضعه بر پدر مرتضع حرام است چنانکه گذشت زن بمنزله مادر زن می شود
و جده در خانه شوهرش بمنزله دختر شوهرش می شود ششم زن شیر دهد عموی خود را یا عمه خود را پس زن دختر [illegible] برادر فرزند
رضاعی یا دختر خواهر آن فرزند می شود و هم چنین زن بمنزله جده زن می شود هفتم اگر زن شیر دهد خالو یا خاله
خود را پس زن بمنزله دختر خواهر فرزند شوهرش می شود یا اگر قبل بمنزله جده مادری یا بمنزله شوهر مادر مادری می شود
هشتم اگر زن شیر دهد فرزند عموی خود را یا اگر زن دیگر شوهرش شیر دهد فرزند عموی زن را پس شوهر بمنزله عموی
زن می شود نهم اگر زن شیر دهد فرزند خالوی خود را پس فحل بمنزله خالو می شود دهم اگر زن شیر بدهد برادر
شوهر خود را یا خواهر شوهر خود را از شیر آن شوهر پس زن بمنزله مادر برادر یا مادر خواهر می شود یازدهم اگر
زن شیر بدهد فرزند خواهر شوهرش را پس زن بمنزله خواهر می شود دوازدهم اگر زن شیر بدهد فرزند
شوهرش را پس اگر فرزند پسر شوهر باشد زن بمنزله پسر می شود و اگر فرزند دختر باشد زن بمنزله دختر شوهر می شود
سیزدهم اگر زن شیر بدهد عموی شوهرش را یا عمه شوهرش را یا خالو یا خاله شوهرش را پس زن که مادر
رضاعی اینهاست بمنزله جدهٔ پدری یا جدهٔ مادری خواهر شد چهاردهم اگر یکی از دو زن شخصی شیر بدهد
از شیر او فرزند فرزند دیگر او را پس آن شیر دهنده بمنزله دختر یا عروس شوهر می شود و زن بمنزله جده
فرزند شوهر می شود و جواب از این شبهها اینست که دلیلی بر اعتبار این نحو از منزلهها نیست خصوصا آن منزله
که لازم منزله دیگر است بطور عکس نمودن و مثل اینکه خواهر زن شیر بدهد فرزند خواهر را پس خواهر زن بمنزله
زن می شود و زن بمنزله خواهر زن می شود که مادر رضاعی فرزند است زیرا که از شارع نرسیده است که چنین منزله باعث
نشر حرمت می شود پس بمقتضای عموم ادله و حدیث و اصل حلال میباشند و لیکن احتیاط مقتضی اجتناب است حتی در نکاح
کردن صاحب شیر مادر یا خواهر یا جده طفل شیر خورنده را بلکه پدر طفل بلکه برادر او نیز می تواند مرضعه را که دایه است
بگیرند فصل خویشی چنانکه تعلق بنسب میگیرد هم چنین تعلق برضاع میگیرد پس هرگاه کسی زنی را بگیرد چنانکه مادر
نسبی او حرام می شود مادر رضاعی او نیز حرام می شود و هم چنین دختر نسبی و رضاعی او فصل در رضاع علم بتحقق او با شرایط
ضرور است خواه علم قطعی باشد و خواه شرعی و مظنه کافی نیست و شک بطریق اولی کافی نیست و در علم شرعی

و محرم هم

لا بد است از شهادت دادن دو عادل بتفصیل باینطریق که فلان کس شیر کامل خورد از پستان فلان زن از
شیر حاصل شده از ولادت صحیحه شرعیه پانزده شیر یا مانند آن تا آخر شرایط مذکوره و در صورتی که علم
نداشته باشد که معتقد شاهد بر وفق معتقد حاکم شرع یا غیر او است یا اعلم است و الا ظاهر اینستکه اطلاق
کافی باشد هرچند ظاهر کلمات اصحاب اینستکه تفصیل در جمیع صور ضرور است و این احوط است و هم چنین است
حکم شهادت بر اقرار کردن شخصی با یکی برضاع که باعث حرمت حاصل شد بلکه قبول اطلاق در صورت علم
بموافقت دعوی آن درین شهادت اولی است از قبول اطلاق در صورت مذکوره در شهادت بحاصل شدن
رضاع و ظاهر اینستکه شهادت زنان در رضاع نیز مسموع باشد و احوط اقتصار بر شهادت مردان است در حکم بر
محرمیت و حجاب نکردن فصل رضاع باعث ارث بردن و واجب شدن نفقه و مانند اینها غیر از حرمت
نکاح او محرمیت نمی‌شود بلی اگر کنیزی فرزند آقا را شیر داده باشد مکروه است فروختن او و اگر کسی مالک شود برادر
رضاعی خود را یا پسر برادر رضاعی خود را یا پسر خواهر رضاعی خود را یا پسر عموی یا عمه یا خالو یا خاله رضاعی یا مکروه است
که با اینها بنده که بفروشد یا بفروشد و سنت است بلکه اینها را آزاد کند و اینها خود بسر آزاد نمی‌شوند
و بعضی از مشهور اینستکه هرگاه شخصی مالک شود پدر و مادر رضاعی را یا پسر رضاعی را و مانند اینها را چون خواهر — پدر و مادر
رضاعی و مانند فرزندان ایشان را همه بر او آزاد می‌شوند چنانکه از نسب آزاد می‌شود فصل در حدیث صحیح وارد
شده است که هرگاه مملوکی شیر خانم خود را خورده باشد فروختن او حرام است و خوردن تنخواه او نیز حرام است
و در خبری وارد شده که شیر دادن بزغاله و خوردن گوشت او مکروه است خاتمه سنت است اختیار کردن دایهٔ
مؤمنه عاقله عفیفه جمیله و بهترین شیرها شیر مادر طفل است اگر عیب عارضی بهم نرسیده باشد و اگر زن مسلمان بهم نرسد
بزن یهودیه و نصرانیه میتوان طفل را داد که شیر بدهد اما تا ممکن دایه را بخانه آوردن و مگذاردن که
گوشت خوک و شراب بخورد و طفل را از خانه بنزد خود نبرد و اگر یهودیه و نصرانیه بهم نرسد بمجوسیه میتوان داد بشرط
سابق و هم چنین بزن زانیه هرچند کراهت این از همه شدیدتر است و سنت است که مادر کامل شیر بدهد مگر در
حال اضطرار و بعضی از مشهور آنستکه دو ماه زیاده میتوان داد و اولی آنستکه بدون ضرورت ندهد والله العالم باحکامه

باب دهم

١٣٠

باب دهم در بیان حدود است و درین باب چند فصل است فصل اول در بیان بعضی از فضایل اجرای حدّ است
بدانکه در اخبار مستفیضه وارد شده است که جاری ساختن یک حد در روی زمین بهتر پاک می‌کند زمین را از باران که
چهل شبانه روز بیارد و مقتضای قوه عاقله نیز اینستکه اجرای حد نیکو است چون سبب منع مردمان می‌شود از
فعل نامشروع و باعث حفظ نظام معاش و معاد است و ترک آن موجب اختلال نظام است و معنی حد از جانب
شارع یا امام یا نایب خاص یا نایب عام شرعا عبارت است از عقوبت خاص و معینی که تعلق میگیرد ببدن مکلف
برسانیدن الم و درد بآن بسبب معصیتی که از او صادر شده است و مثل اینست تعزیر و لیکن در تعزیر
تعیین قرار نیافته از شارع یا از بابت معتبر نیست در حد معتبر است فصل دوم در بیان اسباب حد است
که باعث بر اجرای حد می‌شود بدانکه اسباب حد چند امر است اول ردّه است و ردّه حاصل می‌شود بسبب اعراض
از اسلام و بجای آوردن چیزی که باعث استهزا و استخفاف اسلام است چون بت پرستی کردن است و
انداختن قرآن را در بیت الخلاء و امثال اینها و انکار چیزی که معلوم است که از دین پیغمبر آخر الزمان است
بعد از اسلام و اقرار بنبوت پیغمبر و مرتد بر دو قسم است اول مرتد فطری است و آن کسی است که در حال انعقاد
نطفه او پدر و مادر او یا یکی از ایشان مسلمان بوده باشند و بعد از اسلام انکار بر وجه عدو لاکند دوم مرتد
ملی است و آن کسی است که در حال انعقاد نطفه او پدر و مادر او هر دو کافر باشند و او قبول اسلام کرده باشد
و بعد از آن مرتد شده باشد و حکم مرتد فطری اگر مرد باشد آن است که باید او را بکشند و توبه او را در
باب قبول نکنند هرچند اصح اینستکه در باب طهارت قبول می‌شود یعنی اگر توبه بکند پاک می‌شود و لیکن
کشتن او لازم است و زن او عده وفات نگاه میدارد و مال او را بین الورثه قسمت می‌کنند و ظاهر
بعضی از اخبار معتبره آنستکه هر کس که مطلع شود بر ارتداد او و انکار بنبوت پیغمبر و تکذیب او مباح است
از برای او کشتن آنکس هرچند غیر امام باشد و اگر امکان نداشته باشد کشتن او زن او عده
طلاق نگاه میدارد و بعضی گفته اند که درین صورت نیز مال او بین الورثه قسمت می‌شود و بعضی منع کرده اند
و این احوط است و اگر مرتد فطری زن باشد او را نباید کشت بلکه باید توبه داد و اگر توبه نکند

باید او را جبر کرد و در وقت نماز بر پا باید او را زد تا اینکه توبه بکند یا اینکه بمیرد و اگر مرتد ملّی باشد
او را توبه بدهند اگر قبول بکند و الا او را بکشند و بعضی از اقسام صوفیه از قبیل وحدتیه و وجودیه واجب و ممکن را
واحد میدانند و مباحیه نیز داخل مرتدین باشند اگر بعد از اسلام اختیار این گونه مذهب را کرده باشند
والّا داخل در کافر مطلق میباشند دوّم دشنام دادن به پیغمبر آخر الزمان بلکه پیغمبران بنابر وجهی هم چنین است
دشنام دادن یکی از ائمّه علیهم السلام است و این نیز موجب قتل است و الا بعضی از اخبار دلالت
دارند که غیر حاکم شرع نیز میتوانند ایشان را بکشند در وقتیکه از ایشان بشنود و خوفی از کشتن ایشان نداشته باشد
و احوط اینست که باذن حاکم شرع باشد و هم چنین است حکم کسی که ادّعای پیغمبری بکند در امثال این زمان
بعد از پیغمبر آخر الزمان است و هم چنین است حکم کسی که بگوید نمیدانم که محمّد صلّی الله علیه و آله راست گو است یا نه
در دعوی نبوت هر گاه اظهار اسلام داشته باشد سیّم زنا کردن است باین طریقه که مرد بالغ باشد عاقل و عالم بحرمت زنا و در حال
اختیار زنا بکند با زنیکه حلال نیست بر او نه بعقد دایم نه ملکیت و نه بتحلیل و نه بشبهه نه بزنا با آنجهت که
داخل بکند حشفه تا بعقد حشفه را یا بیشتر را در فرج آن زن که بر او حرام است خواه از پیش باشد و خواه از پس
و در بوسه دادن و باهم خوابیدن و مانند اینها حدّ نیست علی الاصح بلکه تعزیرات است و آن منوط است
برای حاکم شرع بدانکه در این مقام دو مطلب است مطلب اوّل در بیان اسباب علم بهم رسانیدن
و ثابت کردن زنا است بدانکه زنا ثابت میشود بدیدن و اقرار کردن و شهادت دادن
شهود اما بدیدن حاکم شرع پس در آن اشکالی نیست و امّا اقرار کردن زنا کننده پس مشروط
است ببلوغ او و عاقل بودن و مختار بودن باین معنی که مجبور نباشد و آزاد بودن باین معنی
که غلام و کنیز نباشند مگر اینکه آقای ایشان تصدیق بکند ایشان را یا اینکه آزاد بشوند بعد از اقرار
و اشهر و اظهر اینست که شرط است در قبول اقرار مکرّر کردن آن تا چهار مرتبه و اقوی اینست که
شرط نیست که چهار اقرار در چهار مجلس باشد بلکه هرگاه همه در یک مجلس باشند نیز کافی است
و باید دانست که بعد از رد شدن اقرار باید حدّ قذف را که عبارت است از نسبت دادن شخصی

بزنا

بزنا یا لواط جاری کرد و در یک اقرار اشکالست و در زیاده تعزیر بشود و امّا آنکه بیّنه و شهادت
دادن شهود پس مشروط است بچند شرط اوّل آنکه باید شهود چهار مرد باشند یا سه مرد و دو زن باشند و همه
آنها عادل باشند و بعضی گفته اند که اگر دو مرد و چهار زن شهادت بدهند اثبات زنائی که بسبب آن
تازیانه می زنند و امّا زنائی که بسبب آن سنگسار باید کرد پس بسبب این شهادت ثابت نمیشود دوّم
آنکه شهود شهادت بدهند که زنا بداخل کردن ذکر در فرج چون میل در میل دان از برای مشاهده اتفاق
افتاد سیّم آنکه همه شهود اتفاق بکنند بر یک فعل در یک زمان و یک مکان زیرا که هرگاه بعضی شهادت
بدهند که ادخال بعضی از ذکر اتفاق افتاد و بعضی شهادت بدهند که ادخال جمیع ذکر اتفاق افتاد یا اینکه
بعضی شهادت بدهند که در وقت شام اتفاق افتاد یا اینکه بعضی شهادت بدهند که در خانه اتفاق افتاد و بعضی شهادت
بدهند که در غیر آن خانه اتفاق افتاد یا مانند این قسم اختلاف جایز نیست حدّ زدن آن کسی را که او را نسبت داده اند
بزنا بلکه شهود را باید حدّ قذف و افترا زد چهارم آنکه همه شهود در یک زمان بدون تفرق شهادت بدهند
پس هرگاه بعضی حاضر باشند و شهادت بدهند و بعضی غایب باشند انتظار آن بعضی غایب را نکشند بلکه
آنهائیکه حاضر بوده اند و شهادت داده اند حدّ قذف می زنند چنانکه خواهد آمد و هم چنین است اگر همه
حاضر باشند و لیکن بعضی ابا بکنند از شهادت دادن و باید دانست که اگر پیش از اقامه شهود زنا کننده توبه بکند
حدّ از او ساقط می شود و اگر بعد از اقامه بیّنه توبه بکند ساقط نمیشود علی الاقوی مطلب دوّم در بیان حدّ زنا
بدانکه حدّ زنا چند قسم است اوّل کشتن و آن حکم کسی است که زنا بکند با یکی از محرمهای نسبی خود چون مادر
یا خواهر یا دخترهای ایشان یا دختر برادر یا عمّه یا خاله و امّا محرمهای سببی چون دختر زن و مادر زن پس حکم دیگران
را دارد چنانکه خواهد آمد و در زن پدر و زن پسر و کنیز پدر که مدخوله پدر باشد خلافست و الحاق زن پدر را بمادر
آن در نهایت قوت است زیرا که از بعضی مذکور نموده اند که ادّعای اجماع بر این کرده اند و امّا زن پسر و کنیز
پدر پس در الحاق اشکال است و اولی آنست که زنا کننده با زن پسر و کنیز پدر را نکشند و حدّ تازیانه زنا را بر او جاری
کنند چنانکه خواهد آمد دوّم کافری است که زنا بکند با زنیکه مسلمان باشد هر چند آن زن راضی باشد سیّم

وقت صبح زنا اتفاق افتاد و بعضی شهادت بدهند که در

باید

کسی است که جمیع اجزاء را با زنی که راضی نیست یا او زنا کرده باشد و بعد از هر دفعه او را حد زده باشند تا مرتبه سه

یا چهار را اگر آزاد باشد و تا مرتبه هشت یا نه اگر آزاد نباشد زیرا که درین صورت ایشان را نیز باید کشت

و بعضی ادعای اجماع کرده اند که هرگاه کسی با زن پسر خود زنا بکند با زن پدر خود او را نیز باید کشت و بعضی گفته اند

که اگر کسی با زن پسر خود زنا بکند یا کسی با کنیز پدر خود که مدخوله پدر او باشد زنا بکند نیز حد او کشتن است لیکن

باید دانست که هرگاه کسی شخصی را ببیند که با زن او زنا میکند جایز است که هر دو را بکشد هرچند زنا کننده غیر

باشد یا اینکه بنده باشد و هرگاه درین صورت ورثه مقتول مطلع بر قتل او شوند و او نتواند اثبات بکند بحسب زنام

ظاهر شرع مستحق قصاص دانند و علی ای تقدیر پس فرق نیست درین سه طایفه یا بیشتر میان اینکه ایشان زن

داشته باشند یا نداشته باشند و میان اینکه آزاد باشند یا بنده باشند و بعضی گفته اند از کشتن کسی که مستحق کشته است

بسبب زنا صد تازیانه بر او نیز بزنند و اولی ترک اینست دوم از اقسام حد رجم است و آن عبارت

است از سنگسار کردن زنا کننده بسنگهای کوچک علی الاولی تا بحدیکه بمیرد و اول کسی که باید سنگ

بر او بزند امام است اگر زنا باقرار او ثابت شود و اگر ببینه ثابت شود اول شهود باید سنگ بزنند

و کیفیت سنگسار کردن آنست که بعد از امر کردن زنا کننده را بغسل میت کردن و کفن پوشیدن که ادا

میکنند و مرد را تا نیمه خود در میان گودال دفن بکنند و زن را تا سینه ایشان دفن بکنند و سنگسار

بکنند و شرط سنگسار کردن چند امر است اول آنکه زنا کننده باید بالغ باشد و صغیر نباشد دوم

آنکه زنا کننده عاقل باشد زیرا که هرگاه مجنون در حق زنا بر وجه احصان نخواهد بود سیم آنکه زنا کننده

آزاد باشد زیرا که مملوک اگر زنا کند حد او پنجاه تازیانه است چهارم آنکه زنا کننده زن داشته باشد

که معقوده بعقد صحیح دوام باشد و متعه نباشد یا اینکه صاحب کنیزی باشد که مملوکه او باشد پنجم آنست که تصرف

کرده باشد در فرج زن معقوده خود یا کنیز خود تا بحدی که حشفه یا قدر آن غایب شده باشد زیرا که اگر زن

کنیز داشته باشد و تصرف نکرده باشد یا اینکه مقاربت با آنها در فرج نکرده باشد یا اینکه غیبوبت حشفه

نشده باشد زنا بر وجه احصان نخواهد بود بلکه حکم زنای غیر محصنه را باید جاری کرد ششم آنکه آن شخص

کننده

زنا کننده باید متمکن داشته باشد از مقاربت کردن با زن یا کنیز خود در فرج آنها یا بطریقی که ورود از

از ایشان نباشد و محبوس نیز نباشد هفتم آنکه زنا با بالغ عاقله کرده باشد هشتم آنکه از جهت

التجاء بحرم مکه بنا و رده باشد زیرا که پناه برنده بحرم را حد جاری نمیکنند ولیکن بر او تنگ میگیرند

در غذا و آب و مانند اینها تا اینکه بیرون بیاید و بعد از این اجرای حد بکنند و بعضی گفته اند

که باید در زمان گرمی بسیار و سردی بسیار نباشد و این احوط است و هم چنین است حکم زن در تحقق

احصان ولیکن باید آن حامله نباشد و نیز در زمان شیر دادن طفل نباشد در صورتیکه شیر دهنده دیگر بهم

نرسد بدانکه مذکور در روایات آنست که باید سنگ زننده کسی نباشد که مثل زنا کننده کاری

کرده باشد که مستوجب مثل حد او شده باشد و نیز باید دانست که واجب است یا مستحب است

در حال جاری ساختن حد طایفه از مؤمنین حاضر باشند و نیز باید دانست که اگر زنا کننده مرد

پیر یا زن پیر باشند باید اول ایشان را صد تازیانه زد و بعد از این سنگسار کرد بلکه ظاهر

اینست که در جوان نیز همین حکم جاری است چنانکه اکثر بر اینند سیم از اقسام حد آنست که صد تازیانه بزنند

که مرد را برهنه بکنند بعد از ستر عورت او اگر در حالت زنا برهنه بوده باشد یا مطلقا علی وجه بکنند بالستاده دام

و زن را بنشانند و جامه او را بر بدن او ببندند و صد تازیانه بر تمام بدن ایشان مگر سر و روی و فرج

ایشان بشدت بزنند و این حد حد کسی است که زن نداشته باشد و بالغ عاقل حر باشد یا اینکه

زنی باشد که آزاد باشد و شوهر نداشته باشد یا اینکه مردی باشد که بدختر نابالغ یا دیوانه زنا کرده باشد

هرچند آن مرد زن یا کنیز داشته باشد علی الظاهر یا اینکه زنی باشد شوهر دار که با او طفل نابالغ زنا

کرده باشد و اگر دیوانه با او زنا کرده باشد آن زن را سنگسار باید کرد چنانکه گذشت چهارم

از اقسام حد آنست که اول صد تازیانه بزنند و بعد از این سنگسار بکنند و این حد کسی است که زنای

محصنه کرده باشد بر وجهیکه گذشت و پیر باشد بلکه ظاهر آنست در جوان نیز چنین باید کرد چنانکه مذکور

شد پنجم از اقسام حد آنست که اول تازیانه بزنند و بعد از این سر او را بتراشند و بعد از این او را

از بلد او بیرون بکنند و حد ... تا پنجاه و نیم چنانکه در حدیث وارد شده است تا یکسال و این حد
بکر است و در تفسیر بکر خلافست بعضی تفسیر کرده اند بکسی که محصن نباشد بآن شرایطی که مذکور شد در
متحقق شدن احصان و بعضی گفته اند که بکر آنست که در حق او عقدی واقع شده باشد و دخول نکرده باشد
و بعضی ادعای اجماع کرده اند که سر تراشیدن و بیرون کردن از بلد در حق زن نیست قسم
از اقسام حد آنست که پنجاه تازیانه بزنند و این حد کسی است که مملوک بالغ باشد چهارم
از اسباب حد لواط کردن است که این اعظم و قبیح تر از زنا است چنانکه در حدیث رضوی وارد
شده است شاهد براین مطلب ذکر شده است هیچ بلدی بسبب زنا خراب نشده است و هیچ امتی
بسبب آن هلاک نشده اند و بسبب لواط خرابها و هلاکت قوم محقق شده است چون قوم لوط و مشهور
ایشان که مشهور است و مرویست از رسول خدا که هر کس که با پسری جماع بکند خداوند عالم او را
جنب محشور میکند در روز قیامت و آب دنیا او را پاک نمیکند و خداوند عالم غضب میکند بر او
و لعنت میکند او را و آماده میکند از برای او جهنم را و بد بازگشت است جهنم پس فرمود که در وقتیکه کسی
با کسی لواط بکند عرش خداوند عالم بلرزه میاید و خداوند عالم آن کس را بر بالای جهنم حبس میکند
تا اینکه خداوند عالم از حساب خلایق فارغ بشود و بعد از این امر میکند که او را در جهنم بیندازند پس عذاب
میکند او را در طبقهای جهنم تا اینکه بزیر جهنم برود و از جهنم بیرون نخواهد رفت آمده و نیز از امیر المؤمنین ع
مرویست که جماع کردن در دبر کفر است و مرویست که هر گاه کسی بوسه بر پسری از روی شهوت
خداوند عالم او را لجام میکند بلجام آتش و نیز مرویست که هر کس پسری را از روی شهوت ببوسد لعنت میکنند
او را ملائکه آسمان ها و ملائکه زمین ها و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا میشود از برای او جهنم
و بد بازگشتیست جهنم و چون دانستی قبح لواط را پس بدانکه در این مقام چند مطلب است
اول در بیان آنچه که به آن ثابت میشود لواط کردن و داخل کردن ذکر را در دبر پسر یا مرد هر چند
بقدر حشفه باشد بدانکه ثابت میشود لواط کردن بسبب اقرار کردن به آن چهار مرتبه به سه شرط

که بوسه دهد

اگر اقرار کننده در حال اقرار بالغ عاقل مختار و حر باشد خواه اقرار کننده فاعل و خواه مفعول و هم
چنین ثابت میشود بسبب شهادت دادن چهار مرتبه عادل مطلب دوم در بیان حد لواط
کردن است بدانکه حد لواط کردن در صورتیکه فاعل و مفعول هر دو بالغ عاقل باشند کشتن است و اما
مخیر است که فاعل را بشمشیر بکشد یا بسنگسار کردن یا بانداختن او را از بالای دیوار و کوه بلند
یا بستن دست و پای او و بسوزانیدن او را بآتش در حال حیوة یا بانداختن دیوار را بر روی او و اگر
لواط کننده دخول نکند بلکه ذکر خود را بر ران پسری بمالد یا اینکه میان دو الیه بمالد یا مانند اینها عمل
بکند حد او اینکه او را صد تازیانه بزنند هر چند آن کس زن دار باشد علی الاقوی گفته اند که
زن دار باشد او را باید کشت و این مشکل است بلی هر گاه این عمل مکرر از آن کس صادر شود و بعد از هر مرتبه
اجرای حد شرعی بکنند در مرتبه چهارم او را باید کشت و فرقی نیست در لزوم اجرای حد مذکور که صد تازیانه
باشد میان اینکه آن عمل از او صادر شود یا از بنده و یا اینکه از مسلمان صادر شود یا از کافر و نیز فرقی نیست
میان فاعل و مفعول و هر گاه دو کس برهنه در میان یک لحاف مجتمع بشوند بر وجه حرام بدون ضرورتی بعث شود مطلقا یا در وقتیکه رحم نباشند باید ایشان را تعزیر کرد بآن قدریکه حاکم
شرع صلاح بداند از سی تا زیانه یا نود و نه تازیانه و هم چنین اگر کسی پسری را بشهوت ببوسد نه از باب تعارف
یا مهربانی یا دوستی که این را حاکم شرع تعزیر بکند و الله العالم مطلب سیم در بیان حکم لواط کردن است بدانکه
حرام میشود بر فاعل بر مفعول بسبب لواط کردن باین طریق که دخول بکند در دبر مرد ذکر خود را بقدر حشفه یا
همیشه مادر آن مرد که دختر او و دختر دختر او و دختر پسر او و خواهر او و اما دختر خواهر او پس حرام نیست و هم چنین
و بنا بر قولی که مختار سید استاد است مادر و دختر و خواهر رضاعی نیز حرام میشود و بنا بر قولی و ... جهتی
که سید استاد رحمه الله ادعای ظهور اتفاق بر آن کرده است داخل کردن بعضی از حشفه حکم داخل کردن
کل را دارد و علاوه بر تقدیر پس قدر متیقن از حرام بودن آن صورتست که فاعل بالغ باشد و مفعول زنده باشد
پس احوط اینستکه اگر فاعل نابالغ باشد و مفعول میته و مفعول زنده نباشد نیز اجتناب بکند و مخفی

و بعضی

یا پسر

بالغ

ماند که همه اینها در صورتیست که لواطه کردن پیش از عقد کردن باشد و اگر اول عقد کرده باشد دختر یا خواهر
یا مادر کسی را و بعد از آن با او لواطه کند آن زن بر او حرام نمیشود ظاهراً و احوط اجتناب است مفعول
اگر غلام پیش از دخول زن باشد بلکه احوط آنست که حکم مفعول نیز مثل حکم فاعل باشد پنجم از اسباب حد
مساحقه است و آن عبارت است از مالیدن زنی فرج خود را بفرج زن دیگر و این ثابت میشود بسبب
شهادت دادن چهار مرد عادل یا اقرار کردن چهار مرتبه یا بودن اقرار کننده بالغ رشیده حره
مختاره و حد این عمل قبیح شنیع نامشروع حد بمنزله لواطه کردن است چنانچه از پیغمبر مرویست
اینستکه صد تازیانه بزنند هر یک از فاعله و مفعوله را خواه آزاد باشند و خواه کنیز و بنا بر مشهور فرق
نیست میان زن شوهردار و بی شوهر و بعضی گفته اند که زن شوهردار را سنگسار باید کرد و اولی آنست
که هرگاه پیش از ثابت شدن مساحقه در نزد حاکم شرع توبه بکنند حد ساقط میشود و اگر بعد از ثبوت
توبه بکنند حد ساقط نمیشود و اگر بعد از جاری ساختن حد سه مرتبه باز دیگر این عمل نامشروع را بکنند
بنا بر مشهور آن زن مساحقه کننده را باید کشت بلکه از بعضی حکایت شده است که ظاهراً خلافی
در این نیست و هرگاه دو زن اجنبیه برهنه در میان یک رخت خواب بخوابند ایشان را تعزیر باید
کرد تا سه مرتبه و در مرتبه سیم بعضی قائلند که باید حد بر ایشان جاری کرد و بعضی گفته اند که باید
ایشان را کشت و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم باید کشت و احوط اینست که در غیر مرتبه سیم تعزیر
بکنند و در مرتبه سیم حد بر ایشان جاری بکنند ششم از اسباب حد قیادت است و آن عبارت است
از جمع کردن میان مرد و زن از برای زنا کردن و میان مرد و پسر از برای لواطه کردن و میان زنان
دیگر از برای مساحقه کردن و این عمل شنیع ثابت میشود بشهادت دو عادل یا دو مرتبه اقرار کردن
و حد این عمل هفتاد و پنج تازیانه و بعضی گفته اند که علاوه بر این باید او را تراشید و در بلد بگردانند
و مشهور بکنند و از بلد بیرون بکنند در غیر زن خواه آزاد باشد و خواه بنده خواه مسلمان باشد و خواه کافر و
بعضی گفته اند که بیرون از بلد در مرتبه دویم لازم است نه اول و این احوط است هفتم از اسباب
حد قذف است و در این مقام چند بحث است اول در بیان حقیقت قذف است
بدانکه

بدانکه قذف عبارت است از نسبت دادن مسلمان بالغ عاقل آزادی را بزنا کردن و لواطه کردن بنحوی که
ظاهر نباشد این عمل از او و باین طریق که بگوید تو زنا کرده یا لواطه یا اینکه تو زنا کننده یا لواط کننده
یا لواطی و مانند این اگر صریح باشند در این نسبت بلفظی و لغتی که باشد با علم داشتن قذف کننده
بان لغت و هم چنین اگر بگوید ای ولد الزنا و مانند این و اگر لفظ صریح نباشد بلکه باشد مثل بسیاری
از فحشهائی که در میان مردمان واقع میشود حد ثابت نیست بلکه باید تعزیر کرد بمقداریکه کمتر از حد باشد و حاکم
شرع صلاح بداند دوم آنستکه قذف ثابت میشود بسبب اقرار کردن دو مرتبه اگر اقرار کننده مکلف
باشد و آزاد و مختار باشد و هم چنین بشهادت دو عادل نیز ثابت میشود سیم آنستکه شرط است که قذف
کننده بالغ عاقل مختار و قاصد بقذف باشد پس اگر طفل نابالغ قذف بکند کسی را او را حد نمیزنند بلکه
تعزیر میکنند و هم چنین دیوانه اگر تعزیر او نافع باشد چهارم آنست که شرط است در مقذوف یعنی
کسی که او را قذف میکنند و فحش با او میدهند اینکه او بالغ باشد و عاقل باشد و آزاد باشد و مسلمان باشد
و ظاهر نباشد زنا کردن و لواطه کردن او و در غیر این صورت نباید حد جاری کرد بلکه باید تعزیر کرد و نیز باید که آن
شخص پسر قذف کننده نباشد و الا لازم است تعزیر کردن نه حد زدن پس هرگاه پسر قذف بکند پدر خود را
یا مادر خود را یا یکی از خویشان خود را او را حد باید زد پنجم در بیان حد قذف است بدانکه حد قذف اینست که حدّه
بر قاذف هشتاد تازیانه بزنند از روی میانه بطوریکه نه بسیار شدت داشته باشد و نه آهسته و باید با لباس عادتی باشد
خود باشد و نباید او را برهنه کرد مثل زنا کننده چنانچه گذشت هشتم از اسباب حد شراب خوردن است
و در این مقام نیز چند بحث است اول در بیان بعضی از احادیثی است که در مذمت این عمل قبیح نا
مشروع وارد شده است مرویست در اخبار بسیار از حضرت ابا عبدالله که شخص شراب خوار اگر خواست کاری
بکند از برای زن او را زن ندهید و نیز مذکور است در بعضی از اخبار که اگر بیمار شود او را عیادت نکنید و اگر
بمیرد بجنازه او حاضر نشوید و او را امین قرار ندهید و نیز مرویست که شراب خورنده محشور میشود در روز محشور
قیامت در حالتیکه روی او سیاه است و زبان خود را بیرون بیاورد و لعاب دهن

او بر روی سینه او روان میشود و فریاد میکند و میگوید العطش العطش و نیز مرویست که لعنت کرده است
رسول الله صلی الله علیه و آله شراب را و فشارنده او را و فروشنده او را و مشتری او را و ساقی او را و خورنده
قیمت او را و خورنده او را و برنده او را و کسی را که شراب را پیش او می برند و نیز مرویست که شراب خورنده
را از چرک فرج زناکاران می آشامانند و نیز مرویست که هر کس یک جرعه از شراب بخورد لعنت میکند
او را خداوند عالم و ملائکه او و پیغمبران او و جمیع مؤمنین و اگر اینقدر بخورد که مست شود روح ایمان
از جسد او کنده میشود و روح خبیث ملعون در او حلول میکند پس ترک نماز میکند و خداوند عالم
میگوید کافر شده است بنده من و نیز از پیغمبر صلعم مرویست که فرمود که نمیرسد بشفاعت من کسی که
استخفاف کند بنماز خود و بمن نخواهد رسید بر سر حوض کوثر و بخدا قسم نمی رسد بشفاعت من کسی
که بیاشامد چیز مست کننده را و بمن نمیرسد بر سر حوض کوثر و نیز مرویست که هر کس که بیاشامد چیز
مست کننده را قبول نمیشود نماز او تا چهل روز پس اگر در میان آن چهل روز بمیرد مثل اهل
جاهلیت خواهد بود و اگر توبه بکند خدا قبول میکند توبه او را و نیز مرویست که شراب خورنده بدتر است
از تارک الصلوة زیرا که شراب سر جمیع گناهان است و نیز مرویست که شراب خوردن کلید
جمیع بدیهاست و مداومت کننده او مثل بت پرست است چنانکه در اخبار بسیار وارد است
و نیز مرویست که شراب خوردن بدتر است از زنا کردن و دزدی کردن و نیز مرویست
که مداومت کننده شراب ملاقات میکند خدا را در حالتیکه کافر است و ملاقات میکند مثل
او بت پرست و نیز مرویست که شارب الخمر کافر است و نیز مرویست که اگر یک قطره از
از شراب در میان حوضی بریزند و آن حوض پاک نمیشود مگر آنکه او را بکشند و نیز مرویست که جایز نیست
مداوا کردن بشراب خوردن زیرا که خداوند عالم در چیزی که حرام کرده است شفا قرار نداده است
و او را دوا گردانیده است و نیز مرویست از حلبی که گفت سؤال کردم از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام از دوائی که او را بشراب خمیر کرده اند پس حضرت فرمود که جایز نیست خوردن

آن بخدا قسم دوست ندارم که نگاه بمیان آن بکنم پس چگونه دوا میکنم بآن بدرستیکه آن بمنزله پیه خوک و
گوشت خوک است مبحث دوم در بیان شرایط حد شراب خوردن است بدانکه شرط است در استحقاق
دبایده شارب الخمر از برای حد شرعی که بالغ باشد و عاقل باشد و مختار باشد باین معنی که مجبور نباشد که عالم
باشد بشراب بودن او و حرام بودن مبحث سیم در کیفیت ثبوت شراب خوردن است بدانکه ثابت میشود
شراب خوردن بشهادت دو مرد عادل یا باقرار کردن او دو مرتبه در حالتیکه اقرار کننده مکلف باشد و آزاد و مختار باشد
و بعضی ادعای اجماع کرده اند که اگر یک عادل شهادت بدهد بشراب خوردن و عادل دیگر بقی کردن شراب
نیز شراب خوردن ثابت میشود و اگر حاکم شرع مشاهده نماید یا بشیاع قطعی بر او معلوم شود نیز اجرای حد لازم است
بلا اشکال ظاهرا مبحث چهارم در بیان حد شراب خوردن است بدانکه حد این عمل شنیع نا مشروع این است
حواله که هشتاد تازیانه بزنند بر بدن شراب خورنده در حالتیکه برهنه باشد و ستر العوره باشد بر پشت او
بزنند و خواه بر سایر اعضاء او بغیر روی او و عورتین است او و موضعی که باعث کشته شدن او میشود لیکن
اقامه باشند در حال باید اجرای این حدود در حال مستی مبحث پنجم در بیان حکم شراب خوردن است بعد از جاری کردن شرعی
بدانکه شراب خورنده اگر بعد از جاری کردن حد شرعی را براو نیز شراب بخورد و ثابت شود باز لازم است
جاری کردن حد شرعی را براو و اگر در مرتبه سیم نیز شراب بخورد اظهر و اشهر آنستکه باید او را
کشت و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم باید او را کشت و این احوط است و اولی باشد باید دانست
که حکم بکشتن شراب خورنده وقتی است که بعد از خوردن شراب در هر مرتبه حد شرعی را بر او
جاری بشود چنانکه اشاره بآن شد و اگر شراب بخورد و لیکن حد شرعی را بر او جاری نشود از برای
جمیع اینها یک حد کافی است و کشتن جایز نیست مگر آنکه مسلمان باشد و خوردن شراب را حلال
بداند که در اینصورت اگر توبه نکند باید او را کشت یا در صورتیکه مسلمان زاده باشد والله العالم
دهم از اسباب حد دزدی کردن است خواه بمباشرت باشد یا بسبب شدن مثل آنکه بر ریسمانی ببندد
و بکشد یا آنکه طفلی را بگوید که این مال را بیرون بیاورد و در این مقام مقاصد چندی است

مقصد اوّل در بیان شرطهایی است که در دزدی معتبر است بدانکه شرط است در جاری ساختن حد دزدی
که دزد بالغ باشد و عاقل باشد و مختار باشد و باید که دزدی ماکول در سال قحط نکرده باشد و عالم باشد که
مال از کسی است که تصرف در آن ... بدون اذن او جایز نیست باین طریق که گمان کند
که مال اوست یا مال کسی است که جایز است تصرف در آن در ما نحن فیه و باید که دزد پدر صاحب مال
نباشد و بعضی گفته اند که مادر صاحب مال نیز باید نباشد و بعضی گفته اند که مملوک صاحب مال نیز باید
نباشد و این اقوی است و باید که مال در جایی باشد که محلّ محافظت آن است بحسب عادت چون صندوق
از برای نقد و باید که آن دزد آن محلّ را خراب و ضایع بکند که مال را از آن بیرون بیاورد و دیگر
آنکه برسم نزند و باید که آن مال را پنهانی اخذ بکند نه آشکارا پس هرگاه نابالغ دزدی بکند در مرتبه
اوّل عفو باید کرد و در مرتبه دوّم تادیب و تعزیر باید کرد چنانکه در بعضی از اخبار معتبره وارد شده است
و بعضی از علماء نیز تصریح باین کرده اند بلکه بعضی در مرتبه اوّل نیز حکم بتعزیر کرده اند و بعضی از اخبار
دلالت میکنند که در مرتبه دوّم عفو باید کرد و مقتضای بعضی از اخبار معتبره این است که در مرتبه سیم
باید اطراف انگشتهای او را ببرند چنانکه بعضی تصریح کرده اند که سر انگشتهای او را می تراشند تا اینکه خون
بیاید و در مرتبه چهارم سر انگشتهای او را از مفصل اوّل باید برید و در مرتبه پنجم حکم بالغ را دارد
و چون اخبار و اقوال در این مسئله اختلاف دارند احوط اینست که در مرتبه اوّل عفو بکنند بلکه در مرتبه
دوّم نیز و در غیر مرتبه پنجم تادیب بکنند و در مرتبه پنجم از مفصل اوّل انگشتان را قطع بکنند و مجنونی اگر دزدی
بکند باید حاکم شرع تعزیرش بکند بانچه که صلاح بداند و هم چنین است مضطر و اگر شریک از مال
مشترک قدری بردارد بگمان اینکه آن قدر حصه اوست و آن زاید باشد از حصه او بقدر نصاب
که بیان آن خواهد آمد حد دست بریدن از برای او نیست و هم چنین اگر مال در محلّ محافظت خود نباشد
یا اینکه آن محلّ را غیر دزد برهم بزند مثل اینکه قفل آن را باز بکند یا بشکند و مانند اینها جایز نیست
بریدن دست آن دزد و هم چنین است اگر آشکارا بر وجه قهر و غلبه و ظلم و عدوان اخذ

بکند

بکند حکم به بریدن دست نیست و هم چنین مالی را از دست کسی برباید زیرا که ربودن مال غیر دزدی کردن نیست بلکه
در این صورت تعزیر است بقدری که حاکم شرع صلاح بداند و در دزدی اجیر و مهمان خلاف است و مشهور این است
که حکم سایر دزدها را دارند اگر آن مال را از ایشان پنهان کرده باشند و در محلّ محافظت گذاشته باشند بر وجهی
که بدون سرقت ایشان نتوانسته باشند اخذ نمایند مقصد دوّم در بیان مالی است که دزدی کردن
آن باعث جاری ساختن حد است بدانکه مالی که دزدی کردن آن موجب بریدن دست میشود آن است که
ربع دینار است و دینار عبارت است از هجده نخود طلای مسکوک بلکه که معامله با آن میشود و یا چیزی
که بقیمت آن باشد پس اگر دزدیده شده بوزن ربع دینار باشد و بقیمت آن نباشد جایز است بریدن
دست دزدی که آن را دزدیده است چنانچه اگر مالی بقدر ربع دینار یا بیشتر در قیمت باشد و در محلّ
محافظت نباشد جایز نیست بریدن دست بلکه اگر از جیب ظاهر یا آستین ظاهر کسی چیزی را بدزدد نیز بریدن
دست جایز نیست بلی اگر از جیب باطن چیزی را بدزدد باید دست او را ببرند و در بعضی از اخبار بر وفق آنچه
که بعضی از اجلّه مشهورات مذکور است که اگر دزد میوه درخت را در حالتی که بالای درخت است بدزدد جایز نیست
بریدن دست او و باید دانست که اگر کسی قبر کسی را بشکافد و کفن او را بدزدد و آن کفن بقدر ربع دینار که مذکور
شد و یا بیشتر قیمت داشته باشد دست او را نیز باید برید و بعضی گفته اند که شرط نیست که قیمت کفن بقدر ربع
دینار باشد و اوّل اقوی است و اگر قبر را بشکافد و کفن را نه دزدد باید حاکم شرع او را تعزیر بکند بقدری که صلاح میداند
و مقتضای بعضی از اخبار آن است که بعد از تعزیر در مرتبه دیگر نیز قبری را بشکافد و کفن نه دزدد باید دست او را ببرند
و بعضی گفته اند که صورت شکافتن قبر بدون دزدیدن کفن اگر حاکم شرع فرار بکند جایز است کشتن او و احوط این است
که در صورتیکه او را سه مرتبه حد بزنند در مرتبه چهارم بشرط اقرار کردن آن حاکم شرع باید قطع دست او را بکنند والله اعلم
مقصد سیّم در بیان کیفیت ثابت شدن دزدی کردن است بدانکه ثابت میشود دزدی کردن که باعث
تسلّط بر استرداد مال و بریدن دست و مانند آن است بسبب اقرار کردن با آن دو مرتبه با بودن مقرّ بالغ
عاقل آزاد مختار و اگر یکدفعه اقرار بکند تسلّط بر استرداد مال از برای مالک است و لیکن جایز نیست

دست بریدن و بخواندن و نیز ثابت میشود دزدی کو یا که موجب تسلط بر استرداد مال و قطع ید است بشهادت
دو مرد عادل و جمعی گفته‌اند که اگر اقرار کننده بدزدی بعد از اقرار انکار کند جایز نیست بریدن دست و مثل آن
واین اقوی است هرچند اداء مال لازم است و هم چنین است اگر توبه بکند والله العالم **مقصد چهارم**
در بیان حد دزدی کردن است بدانکه حد دزدی کردن اینست که چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند و کف
دست و ابهام را که انگشت بزرگ است باقی بگذارند و اگر مرتبه دوم نیز دزدی بکند پای چپ او را از مفصل قدم یعنی
انگشتان پای چپ و شبیه به شانه را که در قدم است باید قطع کرد و بیخ پا را چون پاشنه پا را باید باقی گذاشت
دلو احتیاط در بعضی از نسخ آنها که میانه پاشنه و شانه است و اگر در مرتبه سیم نیز دزدی بکند باید او را در زندان حبس
کنند تا بمیرد و اگر مالی ندارد اخراجات کذان از بیت المال است و اگر در زندان نیز دزدی بکند باید او را کشت
و اگر صاحب مال در هر یک از این مراتب مرافعه نکند و آن دزد را نزد حاکم شرع نبرد و اگر صاحب مال پیش از
مرافعه اسقاط حق خود بکند یا از حق قطع کردن در گذرد حد قطع کردن ساقط میشود اما اسقاط حق بعد از مرافعه
و اقامه بینه پس اعتباری ندارد و بلی در زنا و شراب خوردن اقامه حد مطلقا لازم است چنانچه صریح حدیث
است و باید دانست که اگر دزدی مکرر اتفاق بیفتد و میان آنها حدی واقع نشود بعد از این همه
یکدفعه یا باقرار کردن یا بشهادت ثابت بشود یک حد لازم است و نیز باید دانست که با وجود دست راست جایز
نیست بریدن دست چپ هرچند دست راست شل باشد و هم چنین اگر دست چپ یا هر دو دست شل باشد
بلکه لازم است در جمیع احوال دست راست را ببرند بلکه مقتضای حدیث این است که لازم است بریدن دست
راست هرچند دست چپ نداشته باشد مثل اینکه دست چپ او افتاده باشد یا بسبب قصاص و مانند آن از او بریده باشند
و این محل از مشهور است و بعضی گفته‌اند که اگر دست چپ نداشته باشد پای چپ او را باید برید و اگر پای چپ نداشته باشد
او را حبس باید کرد و اگر دست راست نداشته باشد در صورتی که مرتبه اولی دزدی باشد آیا لازم است بریدن
دست چپ یا پای چپ یا اینکه هیچ یک لازم نیست بلکه متعین است تعزیر کردن در این مسئله خلاف است
و تعزیر کردن اقوی است اگر افتادن دست راست پیش از دزدی کردن باشد و اگر بعد باشد بریدن دست

بر

چپ یا پای چپ جایز نیست بلکه ساقط است که تعزیر نیز جایز نباشد والله العالم دهم از اسباب حد محاربه کردن است
با مسلمین چنانچه خداوند عالم فرموده است انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون
فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او
ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین
تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم یعنی آن کسانی که
محاربه می‌کنند بسبب قطاع الطریق بودن با بندگان خدا و رسول او که ایمان آورده باشند و محاربه با ایشان
مثل محاربه با خدا و رسول است و سعی میکنند در زمین در فساد کنند جزای ایشان آنست که ایشان را بکشند یا آویخته
بکنند بدرخت و مانند آن یا اینکه دست و پای ایشان را بخلاف یکدیگر قطع بکنند مثل اینکه دست راست
و پای چپ ایشان را ببرند یا اینکه ایشان را دور بکنند از بلاد بجهتی که در جائی قرار نگیرند مگر آنکه پیش
از تسلط بر ایشان توبه بکنند که در اینصورت حد ساقط میشود هرچند حق الناس باقی است پس در این مقام
نیز چند مطلب است **مطلب اول** در بیان تعریف محاربه کننده است بدانکه محارب کسی است که اسلحه
از قبیل شمشیر و مانند آن بلکه عصا و سنگ نیز مثل شمشیر اند چنانکه بعضی تصریح بآن کرده‌اند بردارد و آنرا
برهنه در دست داشته باشد و در آبادی یا غیر آن در بیابان یا دریا یا در شب یا در روز از برای اینکه مسلمانان
را بترساند و اخذ مال ایشان یا خون ایشان نماید نه بقصد لهو و لعب و فرقی نیست میان قوی و ضعیف
و اهل فتنه و غیر او بلکه بنابر مشهور فرقی نیست میان مرد و زن چنانچه سید استاد علیه الرحمه تصریح باین اختیار
کرده است **مطلب دوم** در بیان کیفیت ثابت شدن محاربه کردن است بدانکه ثابت میشود محاربه
کردن بشهادت دو مرد عادل یا باقرار یک مرتبه چنانکه مشهور است در صورتیکه اقرار کننده بالغ عاقل باشد و در (و باقرار کردن دو مرتبه)
قبول کردن شهادات بعضی از رفقای راه که همه آنها را غارت کرده‌اند از برای بعضی دیگر خلاف است و
مشهور عدم قبول است هرچند متعرض مال خود بغارت برده اند نشوند و این صریح حدیث است و قوی است
مطلب سیم در بیان حد محارب است بدانکه حد محارب اینست که او را بکشند یا اینکه او را زنده آویخته

بکشند تا اینکه بمیرند و اگر جمع میان کشتن و آویزان کردن لازم باشد اولی باید او را کشت و بعد از این آویزان بکنند
یا اینکه دست راست او را با پای چپ او را قطع بکنند یا اینکه او را از بلدی به بیرون بکنند ببلد دیگر و از آن بلد
ببلد دیگر و هم چنین تا اینکه توبه بکند یا اینکه بمیرد و خلافی در این حکم نیست لیکن خلاف کرده اند در اینکه این حدها
بر وجه تخییر است یعنی حاکم شرع اختیار دارد در بریدن هر یک از آنها بر هر یک از محاربین چنانکه محکی
از بسیاری از مقدمین و اکثر متأخرین است و ظاهر آیه شریفه است یا اینکه بر وجه ترتیب است باین طریق که اگر محارب
قتل بکند باید او را کشت قصاصا اگر ورثه مقتول عفو نکنند و الا باید از بابت حد الحرابه او را کشت و اگر کسی را بکشد
و مال او را بگیرد باید عین مال را یا بدل آنرا از او گرفت و دست راست و پای چپ او را برید و بعد از این او را باید کشت
و آویخته باید کرد و اگر مال را بگیرد و کسیرا نکشد دست راست و پای چپ او را باید برید و از بلد باید بیرون کرد و اگر
زخم بزنند و مال نگیرد قصاص باید کرد و از بلد بیرون باید کرد و اگر بترسانند و هیچ کار نکنند از بلد بیرون باید کرد چنانکه
از جمعی محکی است بلکه ادعای اجماع نیز کرده اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را بکشد باید او را کشت و هرگاه کسی را بکشد و اخذ
مال نکند او را باید کشت و آویخته باید کرد و اگر اخذ مال بکند و کسیرا نکشد دست راست و پای چپ او را باید
برید و اگر بترسانند کسی را و کار دیگر نکنند او را از بلد باید بیرون کرد و بعضی گفته اند که در صورت اخذ مال بدون
کشتن نیز حد او بیرون کردن است و بعضی گفته اند که هرگاه محارب کسیرا بکشد از برای اخذ مال متعین است کشتن
او و هرگاه از برای غیر این بکشد اگر ورثه بخواهند می کشند و الا فلا اعم از اینکه عفو بکنند یا دیه بگیرند و بعضی گفته اند که اگر
محارب جنایت برساند در محاربه جایز نیست عفو و نه صلح و اگر بترسانند و جنایت نرسانند باید او را از بلد بیرون
کرد تا اینکه توبه بکند و اگر جنایت برسانند و جرح بکنند قصاص باید کرد و از بلد بیرون باید کرد و اگر مال اخذ بکنند
دست راست و پای چپ او را باید برید و از بلد بیرون باید کرد و اگر بکشد و غرض او از کشتن نه اخذ مال است اختیار در قصاص
و عفو و دیه گرفتن با ورثه است و هرگاه غرض او اخذ مال باشد باید او را کشت و آویخته کرد بعد از کشتن و اگر
دست ببرد و اخذ مال بکند باید دست و پای او را برید بر وجه مذکور و از بلد بیرون باید کرد و اگر جراحت برساند
و بکشد اول قصاص باید کرد در جراحت رسانیدن و بعد از این باید او را کشت و آویزان باید کرد و اگر جراحت

برساند

برساند و دست ببرد و اخذ مال بکند او را نیز باید جراحت رسانید و قطع ید او را باید کرد از بابت قصاص
اگر دست چپ را قطع کرده باشد و بعد از این دست راست او را از برای اخذ مال و اگر دست راست را قطع کرده باشد
دست راست او را از جهت قصاص باید قطع کرد و پای چپ را از برای اخذ مال و قول اول در غایت قوت است و احوط
این است که اختیار بکنند حد آنرا که بیشتر است و باید دانست که حکم دزدی که دفع او موقوف است بر کشتن او
جایز است کشتن او اگر بخواهد بر او کردن و زدن و همچنین این ها دفع او ممکن نشود و همچنین اگر کسی بخواهد با زنی یا غیر زنی
عمل نامشروع بکند و آن زن یا غیر بخواهد او را از خود دفع بکنند و دفع او موقوف بر اتلاف او باشد جایز است
کشتن او و پس حکم ایشان فی الجمله حکم محارب است والله العالم یازدهم از اسباب حد وطی کردن چهار
پایان است و در این مقام چند مبحث است اول این است که ثابت می شود این عمل نامشروع بشهادت
دو مرد عادل یا باقرار کردن دو مرتبه یا یک مرتبه علی الاختلاف در اخیر دوم اگر وطی کننده را باید
تعزیر کرد بمقداری که حاکم شرع صلاح بداند یا بیست و پنج تازیانه یا صد تازیانه یا بکشتن علی الاختلاف
فی المقدار لا فی اصل التعزیر سیم اگر آن حیوانی را او را وطی کرده است اگر چیزی باشد که مقصود خوردن
او است چون گوسفند و گاو حرام می شود گوشت او و شیر او و گوشت آن چیزیکه از او بعمل بیاید و شیر او و کشتن
آن حیوان و سوزانیدن آن لازم است و قیمت روز وطی را باید بصاحب مال بدهد اگر مال خود واطی نباشد
و اگر مشتبه شود نصف می کنند و بقرعه تعیین میکنند که موطوء در میان کدام نصف است و هم چنین قرعه میزنند
تا اینکه یکی باقی بماند و بآن حکم مذکور را عمل میکنند و اگر مقصود از آن حیوان سوار شدن است چون اسب
و قاطر و الاغ قیمت آنرا بصاحب مال میدهد و آن حیوانرا از بلد این عمل قبیح بیرون می کنند و میفروشند
و المعروف این است که قیمت آنرا تصدق بدهد چنانکه بعضی قائلند هر چند رد کردن آنرا بواطی خالی از وجهی
نیست دوازدهم از اسباب حد وطی کردن مرده است زنیکه مرده باشد بدانکه آن زن اگر زن او
نبوده باشد بعد از ثبوت این عمل نامشروع بچهار شاهد عادل میزنند آن حد و حد سابق را که اقسام
زنا است که مذکور شد و اگر زن او بوده است تعزیر لازم است و هم چنین لواطه کردن با پسر یا مردی که مرده

حکم لواط کردن باز مانده است سیزدهم از اسباب حد استمناء است یعنی بیرون آوردن منی از ذکر خود
بدست خود یا سایر اعضاء خود یا اعضاء غیر خود که حلال بر او نیست و حد این عمل نامشروع بعد از ثبوت
آن بشهادت دو مرد عادل یا دو نوبت اقرار تعزیر است بمقداری که حاکم شرع صلاح میداند و باید دانست که جمیع این
اسباب شش گانه قطع یا جز مخصوص است از آن قطعی و سایر چیزهائیکه افاده قطع میکنند نیز ثابت میشود و ظاهرا
در این باب خلافی نباشد والله العالم و له الحمد الدائم باب یازدهم در بیان احکام قصاص
است و در این باب چند فصل است فصل اول قصاص عبارت است از استیفا کردن و تلافی کردن هر جنایت اوّل ص
واذیتی که از جنایت کننده صادر شده از کشتن و بریدن اعضاء و زخم نمودن و زدن چنانکه خداوند عالم فرموده
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی الحر بالحر والعبد بالعبد بالانثی القتلی والانثی
و نیز فرموده است ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف
والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فصل دوم قصاص بر دو قسم است
اول قصاص کردن است بکشتن بسبب آن آنست که عمدا بکشد کسیرا که جایز نباشد کشتن او عمدا و باید
بودن آن مقتول باقی در اسلام و آزاد بودن او و سایر شرایط که خواهد آمد دوم قصاص کردن است
بغیر کشتن مثل کندن چشم و کور کردن آن و بریدن دست و مانند آن و زخم نمودن و زدن و مانند این
که شخص جنایت رساننده عمدا آورده است فصل سیم قتل بر چند قسم است اول قتل عمد است و آن عبارت است
از کشتن شخصی با قصد بکشتن هر چند با آلتی باشد که غالبا نمیکشد کسی را یا کشتن شخصی با آلتی که
غالبا کشنده است هر چند قصد کشتن نداشته باشد بلکه محض قصد زدن بدون کشتن داشته باشد
بنابر ادعاء عدم خلاف که سید استاد رحمه الله کرده است و از کتاب غنیه دعوی اجماع استفاده
کرده است هر چند نامیدن این قسم را القتل عمد شبیه بخطاء مناسب است ولیکن این تسمیه
مستلزم آنست که اقسام قتل چهار بوده باشند که یکی عمد است و دیگری عمد شبیه بخطاء است
و دیگری خطاء محض است و دیگری خطاء شبیه بعمد است و ظاهر علماء این است که اقسام سه

میباشند

میباشند که قسم دوم قسم جداگانه نیست بلکه داخل در عمد است ولیکن اگر قسم دیگر نیز باشد حکم قتل عمد بر او جاری
میشود علی الظاهر هر چند مناسب بودن بدیه در این صورت دور نیست که احوط باشد و باید دانست که انداختن شخصی
را در آتش سوزاننده که آن شخص انداخته شده بسوزد و بمیرد یا انداختن بدریا که ماهی او را فرو برد یا پیش
شیر که او را پاره بکند داخل در عمد است و همچنین اگر کسی جبر بکند بر کشتن شخصی که آن مجبور بالغ عاقل
باشد قصاص بر آن شخص قاتل است نه جابر و همچنین اگر شخصی را امر بکند بکشتن کسی باید قاتل را کشت
و امر کننده را باید حبس کرد تا اینکه بمیرد و هیچ از مشهور میان متاخرین آنست که اگر مامور بنده امر کننده
باشد چنین است ولیکن در بعضی از اخبار وارد شده است در این صورت باید آقا را کشت و بنده را حبس
کرد والله العالم دوم قتل خطاء محض است و آن عبارت است از کشتن شخصی را بدون اینکه قصد
کشتن او و زدن او داشته باشد بلکه قصد زدن یا کشتن حیوانی بود یا کسی دیگر و آلت کشتن بان شخص
مقتول بر خورده باشد و او را کشته باشد بدون قصد و در حکم قتل خطاء است قتل عمد نابالغ و دیوانه که در
این صورت لازم است دیه از عاقله چنانکه خواهد آمد سیم قتل خطاء شبیه بعمد است و آن عبارت است
از کشتن شخص کسی را با آلتی که غالبا کشنده نباشد ولیکن قصد قتل نداشته باشد بلکه محض قصد زدن
بدون کشتن داشته باشد فصل شرایط قصاص کردن بکشتن پنج امر است اول آنکه قاتل و مقتول
مساوی باشند در آزاد بودن و بنده بودن پس آزاد را بسبب بنده نمیکشند بلکه قیمت او را از کشتن آن
بنده باید بدهد ولیکن مرد آزاد را بسبب مرد آزاد میکشند بدون رد و بسبب زن آزاد ولیکن باید
وارث آن زن مقتوله نصف دیه مرد را رد بکند بوارث آن مرد قاتل و همچنین
زن آزاد را بسبب زن آزاد و مرد آزاد میکشند بدون رد و مستفاد از بعضی از اخبار آنست که اگر زن آزاد مرد
آزاد را بکشد باید او را کشت و نصف دیه مرد را باید بورثه آن مرد داد و ظاهر این است که چیزی نباید
بدهد چنانکه تصریح بر این کرده اند بعضی از اجلاء و نیز بعضی گفته اند که بمضمون حدیث مشار الیه قائل نیستیم و
همچنین بنده را بسبب بنده میکشند و کنیز را بسبب کنیز و نیز بنده را بسبب کنیز میکشند و کنیز را بسبب

انتهی است جایز نیست و ظاهر حدیث است که تمامی اموال آن ذمّی مال ایشان خواهد بود مخصوصا در صورت
بنده قرار دادن و لیکن احوط این است که مقداری که ما بزاء الفوت میان دیه کافر ذمّی و دیه مسلمان است
آن را برداشته و مابقی بوارث او رد کنند و نیز احوط این است که اولاد صغار آن ذمّی را بنده قرار
ندهد چنانکه فتوی بسیاری از اصحاب که از جمله ایشان سید استاد است بر این است شرط سیم
اینست که قاتل باید پدر مقتول نباشد زیرا که هرگاه پدر پسر خود را بکشد او را نباید کشت ولیکن
باید او را تعزیر کرد و دیه و کفاره نیز باید بدهد اما هرگاه پسر پدر را بکشد پسر را باید کشت و هم
چنین اگر مادر پسر را بکشد یا بعکس یا سایر اقربا پس قصاص کردن جایز است مگر در جدّ پدری
که در باره قصاص کردن او اشکال است شرط چهارم این است که لابد است در قصاص اینکه
عاقل کامل باشد باین طریق که عاقل باشد زیرا که هرگاه دیوانه باشد قصاص نباید کرد بلکه مطلوبست و هم چنین اگر
قاتل نابالغ باشد قصاص نباید کرد بلکه باید عاقله ایشان دیه بدهد چنانکه خواهد آمد هر چند در بعضی اخبار در باره نابالغی
که ده سال شده باشد دلالت دارد که باید قصاص کرد و همچنین اگر قامت او بمقدار پنج وجب شده باشد ولیکن
اول اصح است و اگر عاقل دیوانه را بکشد نیز قصاص نباید کرد ولیکن اگر کشتن او از جهت دفع از خود نبود در
عمد شبیه بعمد بود باید آن عاقل دیه بدهد و اگر خطاء بود دیه بر عاقله آن عاقل است چنانکه خواهد
آمد و اگر کشتن از جهت دفع ضرر او جزی نیست و هم چنین اگر قاتل خوابیده بود در قصاص نباید کرد و خلاف است
چنانکه خواهد آمد و در جواز قصاص کردن بر قاتلی که کور باشد خلاف است و ظاهر اینست که جایز است
قصاص کردن و بعضی از اخبار دلالت میکنند که باید دیه داده شود و دیه بر عاقله است و اگر
عاقله نداشته باشد از مال او باید دیه داد شرط پنجم اینست که مقتول محقون الدم باشد یعنی
کسی باشد که جایز نباشد کشتن او زیرا که هرگاه مقتول کسی باشد که کشتن او جایز باشد چون محاربه
یا قاتل که قصاص کردن او جایز بود دیگر این قصاص از برای این کشتن نیست والله العالم
و فصل پنجم در بیان کیفیت ثابت شدن قتلی است که باعث قصاص کردن است بدانکه قتل

کردن م

بود م

بنده در صورتیکه در قیمت مساوی باشند یا اینکه قاتل کمتر باشد یا مطلقا چنانکه ظاهر اطلاق ادله و فتاوی بسیار است
و صریح بعضی است بنا بر آن چیزی که حکایت شده ولیکن احتیاط کردن و در اینصورت بمصالحه کردن بدیه اولی است
و باید دانست که در صورتیکه قاتل را قصاص نباید کرد علاوه بر دادن قیمت مقتول لازم است تعزیر کردن آن
قاتل بمقداری که حاکم شرع صلاح بداند و نیز لازم است بر قاتل کفاره دادن باین طریق که یک بنده را آزاد بکند یا اینکه دو ماه
متوالی روزه بگیرد یا اینکه شصت مسکین را طعام بکند و هم چنین بنده بنده خود را بکشد در صورتیکه بنده مال
باشد و هرگاه بنده آزاد را بکشد ورثه مقتول اختیار دارند که آن قاتل را بکشند یا اینکه او را بنده
خود قرار بدهند یا اینکه قیمت او را از آقای او بگیرند و از برای آقای او اختیار نیست و هم چنین اگر بنده آزادی را
مجروح نماید و دیه آن جراحت بمقدار قیمت آن بنده باشد یا آنکه کمتر باشد از قیمت آن بنده بعضی گفته‌اند
که آقای آن بنده اختیار دارد که ارش جراحت را بدهد و بنده خود را رها بکند خواه ارش زائد باشد بر قیمت
او یا نه و بعضی گفته‌اند که اقل امرین را باید بدهد و مذکور در حدیث است که آقای آن بنده ارش جراحت را باید بدهد
و اگر ندهد آن بنده را بقدر جراحت مال آن مجروح است و باقی مال آقای او است شرط دوم اینستکه قاتل
و مقتول مساوی باشند در دین در صورتیکه پس مسلمان را بسبب کافر نباید کشت هر چند آن کافر ذمّی باشد
چون یهود و نصاری علی الاصح بلی هرگاه عادت آن مسلمان بر کشتن کافر ذمّی باشد جایز است که قصاص
جایز باشد چنانکه محکی از اکثر است و بعضی بر این حکم ادعای اجماع کرده‌اند و بعضی از اخبار بر وجه اطلاق نیز
شاهد این نوع میباشند و سید استاد قدس سره تصریح کرده‌اند که ریبی در این مسئله نیست ولیکن در
صورت قصاص کردن باید زیادتی دیه مسلمان از کافر را بورثه آن مسلمان داد و باید دانست که ذمّی را
بسبب ذمّی باید کشت هر چند ملت ایشان مختلف باشد و هم چنین بسبب ذمّیه ولیکن نصف
دیه مرد ذمّی را بورثه او از مال ذمّیه باید رد کرد و هرگاه ذمّی مسلمان را بکشد باید آن ذمّی را و مال او
بورثه آن مسلمان داد و ایشان مخیرند میان کشتن آن ذمّی و بنده قرار دادن او و اگر پیش از
کشتن اسلام نیاورده باشد و الا متعین است کشتن او با دیه گرفتن اما بنده قرار دادن پس در

مجروح نماید
مجروح است که قصاص
بکند یا اینکه آن بنده را
بنده خود قرار بدهد
و در صورتیکه دیه جراحت
حت م

موجب قصاص کردن ثابت میشود بچند امر اول آنکه اقرار کردن بالغ عاقل آزاد مختار خواه یک مرتبه باشد
وخواه با تکرار و بعضی مخصوص کرده اند بصورت تکرار باینطریق که دو مرتبه اقرار بکند دوم بینه است باینطریق
که دو مرد عادل شهادة بدهند بعمد در قتل عمد واما اگر یک عادل شهادت بدهد ویک قسم یاد بکنند
یا دو زن عادله با یک مرد عادل شهادت بدهند پس در آن خلاف است واحوط آنستکه دیه بگیرند
مثل قتل خطاء واگر کسی متهم بقتل عمد بشود واقامه بینه نشود مذکور در حدیثی که جمعی بمضمون آن عمل کرده اند
آنستکه تا شش روز باید او را حبس کرد پس اگر اقامه بینه کرده اند بمقتضای آن عمل خواهد کرد والا او را باید
رها کرد وهمچنین اگر کسی شخصی را بکشد وادعا بکند که آن مقتول را دیدم که با زن من زنا میکرد اگر اقامه
بینه کرد او را نباید کشت والا او را باید کشت سیم قسامه است وآن عبارت است از قسمهائی که قسمت میشود
بر خون خواهان واین در وقتی است که شخصی را کشته ببینند در موضعی وندانند که قاتل او کیست واقرار
وبینه ثابت نشود که قاتل کیست ووارث ادعا بکند بر یک شخصی یا بیشتر که او قاتل است با متهم بودن
بودن ادعا بکند او بلوث که آن عبارت است از امارت ونشانه که بسبب آن از برای حاکم شرع مظنه حاصل
بشود براست گفتن مدعی واین امارات را لوث مینامند چون بسبب قوت مظنه است ولوث عبارت
است از قوه چنانکه تصریح براین در ریاض شده است وکیفیت تحقق لوث وامارتیکه موجب حصول
مظنه است چنانکه تصریح باین شده است این است که آن مقتول در قومی یا محله ایشان که جدا باشد
از بلد بزرگ یا قریه ایشان ومیان مقتول با اهل آنجا دشمنی ظاهری بوده باشد یا آنکه میان دو قریه
کشته شده باشد ویکی از آنها نزدیک تر باشد لوث از برای آن نزدیکتر است مگر آنکه دشمنی با دور
تر ثابت باشد که در اینصورت لوث از برای آن دورتر است واگر مسافت میان آن مقتول با دو قریه
مساوی باشد لوث از برای هر دو ثابت است در وقتیکه تفاوت در دشمنی نداشته باشند وهمچنین
لوث ثابت است در صورتیکه کسی با جماعتی داخل خانه بشود از جهت عاملی یا آنکه مهمان ایشان بشود
وایشان از او متفرق بشوند واو را کشته بیابند وهمچنین اگر شخصی کشته شده باشد ودر نزد او شخصی   نزد ص

بوده باشد

بوده باشد که در دست او اسلحه باشد که آلوده بخون باشد لوث در حق او نیز ثابت است اگر چیزی دیگر در نزد او
نباشد که موجب شبهه بشود چون درنده ومانند آن اگر احتمال آلوده گی آن از کشتن بخون باشد والا   اتهام ص
لوث در حق او نیست ومثل اینها است شهادت دادن یک نفر عادل یا بنده یا زنان که این نیز موجب
حصول لوث می باشد واما شهادت اطفال وفاسقها واهل ذمه چون یهود ونصاری پس در آن
خلاف است ومحل آن از مشهور آن است که لوث با اینها واقع نمیشود واگر آن در بیابان کشته شده باشد یا در بازار   مقتول ص
یا در جنگلگاه یا در محل جمعیت پس در آن صورت لوث نیست بلکه دیه آن از بیت المال است وحاصل
کلام این است که قسامه مخصوص است بصورتیکه لوث ثابت بشود بشهادت یک شاهد یا با ثابت او را کشته   در سرای ص
قومی یا در محله جدا که غیر اهل آن داخل آن محله نشود ومانند اینها چنانکه ذکر شده است وشبهه حاصل
نشود بسبب ادعاء مدعی علیه غایب بودن در زمان قتل ویا قسم یاد کردن بر آن یا بهم کردن شهادت
مقتول و یا بدین طریق که بگوید یکی از دو نفر او را یا بیشتر را در فلان موضع فلان کس کشته است
ومانند اینها زیرا که هرگاه لوث ثابت نشود حکم سایر دعواها را دارد باین معنی که منکر باید
قسم بخورد وقسم با مدعی نیست اما در صورتیکه لوث ثابت باشد قسم با مدعی است وآن چیزی که
مشهور که المتفق علیه است بلکه فی الواقع بلا اشکال این است که در صورتیکه ادعای قتل عمد کرده است
شود پنجاه قسم باید آنها یاد کرده شود ونقلی از ابن حمزه آنستکه در صورتیکه یک شاهد شهادة بدهد باید بیست و
پنج قسم یاد کرده شود واول اصح است واگر قتل عمد است در بودن قسم پنجاه مرتبه وبعضی گفته اند
که بیست وپنج مرتبه باید قسم یاد کرده شود واین اقوی است وکیفیت قسامه این است که مدعی وقوم او
در مدعی هستند جدا از هر غیر باید پنجاه نفر باشند ~~ولیکن اگر قوم مدعی~~ با بعض ایشان مرتبه قسم یاد
بکنند که فلان کس فلان کس را کشته است واگر عدد ایشان از پنجاه کمتر باشد یا آنکه پنجاه نفر
باشند ولیکن کل قوم مدعی است یا بعضی ایشان قسم یاد نکنند بسبب علم نداشتن یا غیر آن
باید که مدعی مکرر قسم یاد بکنند تا پنجاه مرتبه واگر بعضی با او موافق باشند باید پنجاه قسم را قسمت بر ایشان کرد

قتل خطا یا شبیه بخطا باشد
پس در آن خلاف است
بعضی گفته اند ~~بیست و~~
پنج مرتبه که مثل قتل ص

وهرگاه مدعی وقوم او قسامه بخورند باید مدعی علیه وقوم او قسم یاد کنند که ما این مقتول را نکشته ایم و نمی دانیم که قاتل او کیست
وهرگاه عدد ایشان کمتر از پنجاه باشد باید قسم را مکرر کنند تا اینکه پنجاه قسم تمام شود وهرگاه منکرین نکول کنند و قسم یاد
نکنند پس در آن خلاف است مختار استاد قدس سره این است که باید حاکم شرع حکم کند بر منکرین چنانچه از کتب
محلی است و بعضی گفته اند که باید رد قسم بر مدعی کرد و اول اقوی است و باید دانست که آنچه گذشت در قتل جاری میشود و همچنین
در قطع اعضاء و جراحات نیز جاری میشود در صورت تهمت و لیکن در عدد قسم خلاف است زیرا که بعضی گفته اند
که اگر آن عضو بریده شده اگر دیه او بقدر دیه کامل باشد چون ذکر و زبان در آن صورت نیز پنجاه قسم باید یاد بکنند
و بعضی گفته اند که شش نفر باید قسم یاد بکنند و این اقوی است چنانکه مختار استاد قدس سره است پس اگر مدعی
شش نفر باشند هر نفری یک قسم یاد میکنند و اگر کمتر باشند یا اینکه بعضی از آنها یا همه شان از قسم خوردن
امتناع داشته باشند او قسم را که عدد آن شش مرتبه است یاد میکند و اگر مدعی قسم یاد نکند منکر با قوم
او اگر باشند قسم یاد بکنند شش قسم یاد میکنند هر یک نفر یک قسم و الا منکر تنها شش مرتبه
قسم یاد میکند و هر عضوی که دیه او کمتر از دیه نفس آدمی است قسم در آن کمتر است بمقدار تفاوت مابین
دو دیه مثلا اگر یک دست را ببرند قسم باید یاد کند بنا بر قول مختار و نصف پنجاه قسم ثلث دیه کمتر
باشد قسم آن ثلث شش قسم است که دو قسم باشد و بر این منوال است سایر احوال و اقسام و کیفیت معرفه
مقدار دیه و تفصیل اقسام دیه بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی فصل ششم در بیان احکام
قصاص است و آن چند امر است اول آنکه بعد از ثابت شدن قتل عمد انحصار وارث در یک نفر وارث
مستقلا و او بر قصاص کردن و اختیار ندارد که بدون رضاء قاتل دیه بگیرد علی الاشهر الاقوی و بعضی
گفته اند که اگر خواهش دیه بکند واجب است بر قاتل دیه دادن و این قوتی ندارد بلی هرگاه وارث
و قاتل برضاء مصالحه نمایند بدیه صحیح است و در جواز قصاص کردن بدون حکم حاکم شرع با علم وارث
بقتل اختلاف است و احوط این است که باذن حاکم شرع قصاص نماید و اگر وارث متعدد
باشند پس اگر همه اتفاق بکنند در قصاص کردن و یا یکی از ورثه را یا غیر او را وکیل بکنند در استیفاء حق جایز است

قصاص

قصاص کردن در اینصورت بلا اشکال و اگر بعضی از ایشان بخواهند که قصاص بکنند بدون اذن دیگران پس در آن
خلاف است و اصح این است که جایز است و لیکن باید عوض حصه دیگران دیه بایشان بدهد و احوط آنست که بدون اذن
همه قصاص کرده نشود و اگر بعضی بخواهند که قصاص بکنند و بعضی دیه بگیرند می تواند آن شخص که اراده بر قصاص کردن
دارد قصاص بکند و لیکن باید بقدر حصه آن بعض دیگر رد دیه نماید بورثه قاتل که مقتول شده و همچنین است
حکم آن صورتی که بعضی عفو کنند و بعضی اراده قصاص داشته باشند یا اینکه بعضی عفو بکنند و بعضی دیه اخذ نمایند
و بعضی اراده قصاص داشته باشند و اگر بعضی از ورثه صغیر باشند و بعضی کبیر عاقل ظاهر آنست که جایز است از برای
آن کبیر که قصاص بکند و بقدر حصه صغیر رد دیه نماید و احوط و اولی این است که تاخیر بیندازد قصاص کردن
را تا زمان بلوغ و رشد صغیر و مثل این است حکم آن صورتی که بعضی دیگر مجنون و غایب باشند و اگر در این صورت
مصالحه بدیه نمایند اولی است والله العالم دوم آنکه هرگاه قاتل فرار بکند و بمیرد پیش از تسلط یافتن از برای
قصاص کردن پس در آن خلاف است و بعضی گفته اند که هیچ چیز لازم نیست و مشهور آنست که لازم است که از مال
دیه ص او اخذ نمایند و اگر مال نداشته باشد باید از اقرباء او اخذ دیه نمایند الاقرب فالاقرب و اگر اقربا
نداشته باشد بر امام لازم است که دیه مقتول را بدهد و بر این حکم بعضی ادعای اجماع کرده اند چنانکه نقل شده
و این قول اقوی است و اگر بدون فرار قبل از قصاص کردن قاتل بمیرد ظاهرا دیه لازم نیست سیم آنکه هرگاه
یک شخص چهار نفر یا بیشتر را عمدا و ظلما بکشد خواه یک دفعه همه را بکشد و خواه بر وجه تعاقب بکشد جایز است
که اولیاء مقتولین آن قاتل را بکشند و جایز است که همه ولی هر مقتولی دیه کامل اخذ نماید و اگر بعضی عفو
نمایند بدون اخذ مال جایز است که دیگران حق خود را که باقی است قصاص بکنند بدون آنکه رد دیه بر ایشان
لازم باشد و همچنین جایز است که دیگران حق خود را مصالحه کنند بدیه و اگر بعضی مطالبه دیه نمایند
و بعضی اراده قصاص بکنند پس در آن اشکال است و مقتضای اصل عدم تسلط بر مطالبه دیه است بعد از
کشتن چهارم آنکه هرگاه وارث مقتول بر قاتل چیزی بزند که بسبب آن گمان بکند که او را کشته است
و آن قاتل بسبب آن ضرب کشته نشود و صحیح بشود بعضی گفته اند که جایز است که وارث آن قاتل را

بعد از این بکشد ولیکن باید قاتل اولاً قصاص بکند از وارث بمثل عمد سابق یا آنکه متارکه نمایند و بعضی گفته اند
که اگر عمد سابق وارث عملی بود که جایز بود قصاص کردن با آن عمل چون شمشیر بودن جایز است که آن قاتل را بکشد
بدون قصاص بمثل عمد سابق و اگر عملی بود که جایز نبود قصاص کردن با آن عمل چون زدن بعصا و سنگ و مانند
اینها جایز است که متارکه نمایند و هر یک حق خود را در عوض دیگری ترک کند و عفو نمایند و جایز است که قاتل
از وارث قصاص بکند و بعد از این وارث او را بکشد و این اولی است پنجم آنست که هرگاه مرد عاقل تمام
اعضاء یک شخص را که دست او را بریده باشند از برای قصاص یا ظلماً و لیکن دیه آن را اخذ کرده باشد جایز است که
وارث آن مقتول دست بریده قاتل را بکشد و لیکن باید بنا بر روایتی رد دیه دست را بوارث قاتل نماید آن ص
خواه قطع کننده دست مقتول قاتل باشد یا غیر او و بر آن چیزی که محل اتفاق است از مشهورات و مصالحه کردن اولی و احوط است
و اگر دست مقتول افتاده باشد از جهت آفة سماوی یا مانند آن که بسبب آن اخذ دیه نکرده باشد جایز است که وارث
مقتول قاتل را بکشد بدون رد دیه دست ششم آنست که هرگاه جماعتی باشتراک مسلمانی را بکشند جایز است
که وارث آن مقتول همه را بکشد و بقدر زائد بر دیه یک نفس را بوارث جمیع رد نماید و جایز است که بعضی را بکشد و از
دیگران اخذ دیه نماید بقدر حصه ایشان و اگر آن بعض بیشتر از یکی باشند باید بقدر زائد از جنایات ایشان بوارث
ایشان رد دیه نماید هرچند دیه غیر زاید بر دیه باشد که از قاتلین اخذ نموده است هفتم آنست که هرگاه شخصی ظلماً و
عمداً بکسی زخمی و جنایتی رسانیده باشد و آن جنایت باعث هلاکت بشود در حکم قتل نفس است
در اینست بدون قصاص عضو و اگر اولاً جراحتی رسانیده باشد و بعد از این آن کس را بکشد پس در جواز
قصاص کردن اعضاء و کشتن بعد از آن خلاف است بعضی گفته اند که اگر از یک زدن قطع اعضاء و قتل نفس
هر دو واقع بشود بیش از کشتن جایز نیست و اگر از یک زدن جراحت یا قطع عضو حاصل بشود و از زدن دیگر
کشتن متحقق شود قصاص جایز است و این اقوی است و مصالحه از برای قصاص عضو اولی است هشتم
آنست که هرگاه دو زن یک مرد مسلمان را بکشند جایز است که وارث مقتول هر دو را بکشد بدون رد دیه و جایز است
که یکی را بکشد و از دیگری اخذ دیه بقدر جنایت او نماید و هرگاه بیشتر از دو زن یک مرد مسلمان را

که مطلقاً تداخل نیست
بلکه هر دو قصاص
جایز است و بعضی گفته اند
که بغیر از قصاص قتل در
کشتن جایز نیست و بعضی
گفته اند قم

بکشند

بکشند جایز است که وارث مقتول همه را بکشد و دیه زائد بر دو زن را بوارث تمام زنان بدهد و هرگاه
بعضی را بکشد باید دیگران بقدر جنایت خودشان دیه بدهند و هرگاه یک مرد آزاد و یک زن آزاد یک
مرد مسلمانی را بکشند جایز است که وارث مقتول هر دو را بکشد و لیکن باید نصف دیه قاتل را بوارث مرد قاتل رد
نماید و بعضی گفته اند که آن نصف دیه را میان وارث مرد و زن اثلاثاً باید قسمت نماید و هرگاه وارث مقتول مرد
قاتل را بکشد باید زن قاتله نصف دیه را بوارث قاتل بدهد و اگر زن را بکشد از برای وارث آن زن چیزی مردم
نیست و لیکن باید مرد قاتل نصف دیه را بوارث مقتول رد نماید نهم آنست که هرگاه بنده و آزادی یک
مرد آزاد مسلمان را بکشند پس بعضی گفته اند که جایز است که وارث هر دو را بکشد و قیمت بنده را با آقای او رد نماید و جایز است که
آزاد را بکشد و آقای بنده پنج هزار درهم که هر درهمی دو دانگ و نیم عشر نخود از نقره است بوارث رد نماید یا آنکه
بنده را بوارث بدهد و جایز است که بنده را بکشد و در این صورت آقای بنده [illegible] آزاد
و بعضی گفته اند که نصف جنایت بر آزاد است و نصف دیگر بر بنده پس اگر وارث مقتول هر دو را بکشد
نصف دیه آزاد را باید بوارث او رد نماید و اگر قیمت بنده زائد بر نصف دیه آزاد باشد باید بقدر زائد با آقای آن
بنده رد نماید و الا فلا و اگر آزاد را بکشد باید آقای آن بنده چیزی که در قیمت نصف دیه آزاد بوارث
آزاد قاتل که قصاص با وشده است رد نماید یا آنکه آن بنده را بوارث او واگذارد که او را [illegible] قرار
بدهند یا آنکه بکشند اگر قیمت او زیاده بر نصف دیه نباشد و الا پس زیاده مال آقای او است و هرگاه وارث
مقتول بنده را بکشد باید شریک او در قتل که آزاد بوده بقدر زیاده بر نصف دیه از قیمت بنده را با آقای او رد
نماید اگر قیمت بنده زیاده بقدر نصف دیه باشد همه آن مال آقای بنده است و اگر زیاده کمتر از نصف دیه
آزاد در دیه است همان قدر زیاده را آقای بنده اخذ می کند و باقی مال وارث مقتول می شود و اگر
قیمت بنده زیاده بر نصف دیه آزاد نداشته باشد خواه بقدر آن باشد و خواه کمتر باید قاتل
آزاد نصف دیه را بوارث مقتول بدهد پس اگر وارث مقتول قبول بکند فبها و الا تسلط دارد که
آن آزاد را نیز بکشد و نصف دیه او را بوارث او بدهد و این قسم موافق قاعده است چنانکه

داشته باشد بر نصف دیه آزاد
پس زیاد دستم

استاد بزرگ تصریح بان کرده‌اند و از اکثر متاخرین بلکه جمیع ایشان علی الظاهر نیز حکایت کرده است دهم
آنستکه هرگاه زن و مردی یک مرد آزادی را بالاجتماع بکشند وارث مقتول را تسلط داده که هر دو را
بکشد پس اگر قیمت بنده بیشتر از نصف دیه باشد باید وارث مقتول زیاده باقی بنده رد نماید
والا فلا و اگر بنده را بکشد و زن را نکشد لازم است بر زن که نصف دیه را باقی بنده بدهد اگر قیمت بنده
زیاده از نصف دیه باشد بقدر نصف دیگر والا بقدر زیاده باقی بنده رد میکنند و باقی را بوارث مقتول باید
بدهد و اگر زن را بکشد و بنده را نکشد پس آقای بنده باید آن بنده را بوارث مقتول بدهد یا نصف
دیه را پس اگر بنده را بدهد و قیمت بنده بیشتر از نصف دیه نباشد تسلطی بر وارث نه او و اگر زیاده داشته
باشد وارث بنده را اخذ نماید باید زیاده باقی بنده رد نماید چنانکه مدلول حدیث موافق قاعده است
یازدهم آنستکه هرگاه شخصی اذیتی بکسی برساند و آن اذیت کشنده باشد و آن کس بسبب آن اذیت حیوة
مستقره نداشته باشد بلکه در حالت احتضار و در شرف مردن باشد و در آن حالت شخص دیگر او را بقتل رساند مثل
اینکه سر او را از بدن جدا کند پس وارث مقتول تسلط قصاص بر اذیت رساننده دارد و لازم است بر آن کس دیگر
که سر را بریده است دیه جدا کردن سر میت را بوارث مقتول بدهد و اگر حیوة مستقره داشته باشد بآن
طریق که در حالت احتضار و در شرف مردن نباشد و دیگری در آن حالت سر او را ببرد یا عمل دیگری بکند که
باعث کشته شدن او در آن حالت بشود وارث مقتول تسلط قصاص بر آن دیگری دارد و نه بر اولی
که اذیت رساننده بلکه بر آن اذیت رساننده تسلط قصاص عضو یا مانند آن دارد و اگر از عمد هر دو بالا
جتماع در آن زمان بمیرد پس هر دو قاتل اند و حکم ایشان حکم اشتراک در قتل است چنانکه مذکور شد
دوازدهم آنستکه هرگاه شخصی جراحتی بکسی برساند و شخص دیگر جراحت دیگر بآن کس برساند و جراحت
اول بالاخره بعد از مدتی مندمل شود و از جراحت دیگر آن مجروح بمیرد وارث مقتول تسلط قصاص بر
کسی دارد که جراحت او باعث هلاکت شده و لازم است که دیگری دیه جراحت مندمل شده را بدهد
بوارث مقتول و اولی تسلط بر قصاص در عضو یا مصالحه بدیه از برای جراحت آن عضو داشته باشد و اولی مصالحه

و اگر قیمت بنده زیاده باشد نیز نصف دیه را بوارث مقتول م

جارح که مقتول شده هر دو بنا بر قول ... بر نیت که وارث م

کمال ... وارث

کردن با هر دو وارث است والله العالم فصل هفتم در بیان احکام قصاص کردن در اعضا است که جراحت است
باعث هلاکت نشود بدانکه چند امر شرط است در تسلط قصاص کردن مجروح از جارح اول مساوی بودن در اسلام
بلکه در غیر مساوی اخذ دیه لازم است دوم مساوی بودن در آزاد بودن یا بودن جارح پستتر از مجروح مثل اینکه جارح
بنده باشد و مجروح آزاد باشد سیم آن است که جارح پدر مجروح نباشد چهارم آن است که مساوی باشند
عضو جارح و مجروح در صحیح بودن و مشوف نبودن با اینکه عضو مجروح در اصل صحیح بوده باشد هر چند عضو جارح شل و مشوف
باشد بلی هرگاه کسی قوه شامه نداشته باشد یا گوش قوه سامعه نداشته باشد و کسی دیگر که صحیح الشامه و صحیح السمع
یعنی بینی آن کس را یا گوش او را قطع نماید جایز است که آن مجروح بینی یا گوش آن جارح را قطع
نماید و ششم یعنی اگر کسی یک چشم داشته باشد و دیگری دو چشم و آن یک چشم دار یک از دو چشم دار را
کنده باشد باید یک چشم یک چشم دار کنده شود با اینکه او کور خواهد شد لکن مجروح را لیکن در
لزوم رد نصف دیه قیمت آن چشم بآن یک چشم دار کنده خلاف است و قول بلزوم رد در صورتیکه یک چشم
بودن بآفت الهی باشد یا بخلقت بلکه هر چند بسبب قصاص کردن باشد قوی است و لیکن اولی مصالحه است
پنجم آنستکه قصاص کردن مقدور باشد بطوریکه بخلافی کردن نمیشود و باعث هلاکت نفس یا تلف شدن عضو
جارح نشود هر چند باخبار اهل خبره معتبره باشد والا لازم است که مجروح اخذ دیه نماید ... که
آمده هرگاه زمان بسیار گرم یا سرد باشد قصاص کردن در آن زمان باعث سرایت کردن جراحت بشود
و باعث هلاکت و تلف شدن عضو بشود باید صبر کرد تا اینکه هوا معتدل شود و حرارت که در صورتیکه
قصاص کردن باعث هلاکت نفس جارح نشود و لیکن استیفاء مثل متعذر باشد جایز باشد قصاص کردن
بقدریکه کمتر باشد از جراحت جارح و از برای مابه التفاوت اخذ دیه نماید و اولی بالمصالحه است لیکن
در این صورت مصالحه کردن بدیه اولی است و باید دانست که معتبر در مماثله قصاص کردن آنستکه درازی و پهنای
جراحت را مشخص نمایند و بآن مقدار قصاص کنند مگر آنکه تفاوتی میان عضو جارح کوچک و مجروح باشد
باشد چون سر کوچک و عضو مجروح بزرگ باشد مثل اینکه عضو جارح بزرگ باشد چون سر کوچک بزرگ

نیز م

چشم م

مثل اینکه عضو جارح م

قصاص سر

و بیشتری که باعث شود در جراحت قصاص از سر مثلاً بکند و به پیشانی یا به گوش برسد پس در این صورت
از محل جراحت تعدی نباید کرد بلکه بقدر امکان قصاص بکنند و از برای بقیه دیه اخذ نمایند و در لزوم مماثلت
در عمق و کوبی اشکال است و مشهور بلکه متفق علیه ظاهراً چنانکه از جمعی تصریح به آن حکایت شده است این است که
مساوی بودن در عمق معتبر نیست بلکه مجرد صدق آمدن اسم آن جراحتی که از جارح صادر شده کافی است
خواه مساوی باشند و خواه نباشند مثل اینکه جارح ضعیف باشد و مجروح قوی یا عکس آن و نیز باید دانست که
احوط و اولی این است که قصاص جراحتی را که احتمال دارد که سرایت بکند و باعث هلاکت نفس بشود تأخیر بیندازند
بلکه بعضی منع کرده‌اند از جواز قصاص کردن پیش از حصول برء و صحت از برای جراحت چنانکه هرگاه کسی دندان کودکی

شهید ثانی ارش بهره دارد اگر روئیده نشده هم

را اذیتی برساند باید صبر کرد تا زمانی که بحسب عادت روئیده میشود پس اگر روئیده نشد قصاص باید کرد و اگر روئیده
بشود بعد از روئیدن و ایضاً باید دانست که هرگاه کسی اذیتی بچشم شخصی برساند که باعث بشود که از دیدن
باز ماند و بی‌نور گردد و لیکن حدقه چشم عیب نکند و بحال خود باقی بماند جایز است که قصاص بکنند
بر وجهی که نور بصر جانی نیز فانی گردد باین طریق که قدری از کافور در منخر او بریزند تا اینکه کور گردد
یا اینکه قدری از پنبه را تر بکنند و بر بالای یک چشم جانی بگذارند و چشم او را باز بکنند و در برابر
آئینه که با آتش گرم شده باشد و در مقابل آفتاب باشد نگاه دارند تا اینکه نور بصر جانی فانی
گردد چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است یا اینکه مانند این عملها را بجا آورند که باعث
کوری گردد با سلامت حدقه و بعضی منحصر کرده‌اند طریق را بکیفیتی که از جناب امیرالمؤمنین ع
روایت شده است و مدلول آن این است که آن جناب چشم جانی را بعد از پوشیدن اطراف
آن را با پنبه برابر قرص آفتاب گردانید و بعد از این امر فرمود که به آئینه گرم نظر کرده پس نور
بصر او زایل گردید بدون اینکه در حدقه او عیبی و خللی بهم رسیده باشد و ظاهر فتوی بعضی آن است
که آئینه گرم برابر آفتاب باشد و جانی با آن ملاحظه نماید و عمل به آن قدر پس عمل با منظور
احوط و اولی است. و ایضاً باید دانست که هرگاه شخصی مقطوع الاصابع باشد که انگشتان او را

بریده باشند و کسی کف دست او را قطع بکند پس بعضی گفته‌اند که جایز است که آن شخص نیز کف آن شخص را
قطع نماید و دیه انگشتان او را بدهد و اولی این است که قصاص بکنند و ارش که مثل دیه است اخذ نماید
و ایضاً باید دانست که هرگاه کسی جنایتی بشخصی برساند و بعد از جنایت و اذیت پناه برد بحرم مکه
جایز نیست قصاص کردن در حرم بلکه باید بر او تنگ گرفت در ماکول و مشروب تا اینکه بیرون بیاید و بعد از آن
قصاص بکنند و اگر در حرم اذیت و جنایت برساند جایز است که در حرم قصاص بکنند و در الحاق
کردن مشاهد ائمه علیهم السلام بمکه خلاف است احوط و اولی این است که ملحق باشند پس اگر کسی بعد
از اذیت و جنایت پناه برد بیکی از آن مشاهد او را قصاص بکنند علی الاحوط الاولی و بر او نیز
در ماکول و مشروب تنگ بگیرند تا اینکه بیرون بیاید بعد از این و قصاص بکنند چنانکه مذکور میشود
که بتواتر رسیده که هرکه در آن مشاهد دفن بشود عذاب آخرت از او دفع میشود پس عذاب دنیا بطریق
اولی از او باید دفع بشود والله العالم بالاحکام تمت مسائل القصاص و یتلوه احکام الدیات

باب دوازدهم در بیان احکام دیه است و در این چند فصل است فصل اول در بیان
حقیقت دیه است بدانکه دیه عبارت است از مالی که مقدر و معین است از برای جنایت رسانیدن
بسبب کشتن یا قطع کردن اعضاء یا جراحت رسانیدن یا نحو اینها و اگر آن مالی که واجب بشود
از جهت جنایت معین نباشد در شرع و محول باشد بتعیین اهل خبره باین طریق که آن مجروح
را بنده فرض بکنند و صحیحاً بدون احتیاج بمداوا قیمت بکنند و با جراحت و احتیاج
نیز قیمت بکنند و مابه التفاوت میان دو قیمت را اخذ نمایند آن را ارش و حکومت گویند
فصل دوم در بیان مقدار دیه مسلمان آزاد است که از جهت قتل و مانند آن لازم
میشود بدانکه دیه قتل عمد در صورتی است که مصالحه بر آن بکنند یا اینکه تعیین بهم برساند
یکی از شش چیز است بر وجه تخییر علی الاقوی اول صد شتر است که پنج سال یا بیشتر
داشته باشند دوم دویست گاو است که اسم گاو بر او صادق بیاید یا اینکه داخل سال سیم

علی الاظهر سیم دیت حلّه است بنابر مشهور که از بعضی نقل ادعای اجماع بر آن کرده اند و هر حلّه
جامه برد یمنی از یا رسم یمنی است چهارم هزار مثقال شرعی طلای خالص است پنجم هزار گوسفند است که گوسفند بر آن صادق
بیاید ششم ده هزار درهم است که هر درهمی بمقدار دوازده نخود و نیم و یک عشر نخود از نقره است و هر یک از این ها را
که قاتل اختیار کند باید در یک سال از مال خود بدهد نه از مال عاقله و نه از بیت المال و هم چنین است
دیه قتل خطاء و شبیه آن علی الاقوی هر چند احوط این است که اختیار کند دادن شتر را ولیکن تفاوت است
میان شتری که در قتل عمد لازم است با شتری که در قتل خطاء و شبیه آن لازم است زیرا که در قتل عمد صد شتر است
که بر آن اسم شتر صادق بیاید لازم است و در قتل شبیه بخطاء علی الاصح سی شتر است که ماده باشند و داخل
در سال سیم شده باشند و سی [illegible] داخل در دو باشد علی الاظهر و چهل شتر دیگر که ماده باشند و داخل در سال چهارم شده
باشند و چهل شتر دیگر که حامله باشند و این ها غیر مال قاتل است علی الاقوی و این دیه را در ظرف دو سال باید بدهد و دیه
خطاء محض علی الاصح بیست شتری است که ماده باشند و داخل سال سیم شده باشند و بیست شتر است
که نر باشند و داخل در سال دوم باشند و سی شتر دیگر که ماده باشند بهمین سال و سی شتر دیگر که ماده
باشند و داخل در سال چهارم شده باشند و این دیه بر عاقله است چنانکه بیان آن خواهد آمد و این دیه را
در ظرف سه سال باید بدهد و باید دانست که دیه زن در جمیع اقسام قتل نصف دیه مرد است ولیکن در قطع
در شتر اختلاف است میان دیه عمد و خطاء و شبیه بخطاء در سن شتر چنانکه گذشت والله العالم

فصل سیم در بیان دیه یهود و نصاری و مجوس است که جزیه بدهند بدانکه در مقدار دیه ایشان
خلاف است مشهور و منصور آن است که دیه ایشان هشتصد درهم است و مقدار درهم مذکور شد
و محکی از شیخ طوسی علیه الرحمه این است که اگر مسلمان یهود و نصاری و مجوس را بکشد بر وجه اتفاق
نه بطور عادت داشتن بر او لازم است که هشتصد درهم بدهد و اگر معتاد باشد در کشتن ایشان
باید زیاده بدهد بمقداری که حاکم شرع مصلحت میداند و موافق اخبار که بعضی دلالت میکنند که دیه
ایشان بقدر دیه کامل است و بعضی دلالت میکند که از برای کشتن یهود و نصاری چهار هزار درهم

و باید داد از برای کشتن مجوسی هشتصد درهم و از صدوق و الکافی دو قول دیگر حکایت است و اول اقوی است
و باید دانست که دیه زنان یهود و نصاری و مجوس که [illegible] باشند نصف دیه مردان ایشان است در مقداری
که ذکر شده است و باید دانست که از برای کشتن سایر کفار و کشتن یهود و نصاری و مجوس که از طاعت
اهل اسلام خارج شوند دیه لازم نمیشود و نیز باید دانست که در دیه ولد الزنا خلاف است بعضی گفته اند که مثل
دیه مسلمان آزاد است و بعضی گفته اند که مثل دیه اهل کتاب است که هشتصد درهم باشد و این قول اقرب
باصل است فصل چهارم در بیان دیه غلام و کنیز است بدانکه دیه غلام قیمت او است مگر آنکه قیمت او بیشتر — قیمت
از دیه [illegible] باشد که در اینصورت بقدر دیه حر را مالک غلام باید بدهد و [illegible] زائد را نمیدهد و همچنین
دیه کنیز و ظاهر آنستکه فرق در صورت بودن غلام و کنیز میان مسلمان بودن مالک ایشان و ذمی بودن — مسلمان م
آن نیست باید قیمت ایشان زائد از دیه مسلمان نباشد هر چند زائد از دیه ذمی باشد و در صورتیکه غلام
و کنیز ذمی باشند اعتبار بدیه ذمی است پس باید قیمت ایشان زائد از دیه ذمی نباشد هر چند آقای
ایشان مسلمان باشد چنانکه سید استاد قدس سره تصریح باین کرده است و نیز تقدیر باید قاتل را تعزیر
بمقداری که حاکم شرع صلاح بداند و در صورت ایمان مقتول کفاره قتل مثل کفاره روزه ماه مبارک
رمضان است نیز لازم است و اگر غلام و کنیز مال قاتل باشد قیمت ایشان خلاف است ولیکن — تعزیر و کفاره لازم است و در لازم بودن تصدق دادن م
تصدق دادن قیمت احوط است و باید دانست که اگر قاتل معتاد باشد در کشتن غلام و کنیز مقتضای احادیث
معتبره که بمضمون آن جمعی فتوی داده اند و سید استاد نیز مستحسن شمرده است این است که آن قاتل را
باید کشت و نیز باید دانست که دیه غلام و کنیز مثل دیه [illegible] است در صورت بودن قتل عمد و شبیه
بآن دیه از مال قاتل باید داد و در قتل خطاء دیه بر عاقله است و نیز باید دانست که هرگاه شخصی بغلام یا
کنیز کسی جنایتی برساند پس اگر دیه آن جنایت بقدر قیمت آن بنده باشد مثل اینکه ذکر او
را ببرد یا بینی او را ببرد یا مانند اینها که دیه آن بقدر دیه کشتن است باید آن غلام یا کنیز را آن
شخص جنایت رساننده داد و دیه آن را از او گرفت و اگر دیه آن جنایت کمتر باشد مالک ایشان — از قیمت ایشان م

سلطی ندارد مگر گرفتن ارش الجنایه یعنی مابه التفاوت میان قیمت صحیح و معیب و نیز باید دانست
که هرگاه آن بنده جنایتی باتش یا غیر آن برسانند دیه آن بر مالک او نیست بلکه مالک اختیار دارد که آن بنده
را بدهد بآنکسی که باو جنایت رسانیده که بقدر دیه جنایت مالک او بشود یا آنکه ارش الجنایه را بدهد یا
آنچیزی که کمتر است از ارش و قیمت بنده آن بدهد علی الاختلاف فصل پنجم در بیان چیزهائی است
که سبب دیه می‌باشند بدانکه اسباب دیه چند امر است اول آنستکه کسی مباشر کشتن شخصی باشد
بر سبیل خطا باین طریق که قصد فعلی کشنده داشته باشد از برای چیز دیگر چون صید و آن فعل تعلق
بمسلمانی بگیرد بدون قصد او و اگر طبیبی که قاصر در امر طبابت باشد متوجه معالجه مریضی بشود و آن مریض را تلف
بکند یا عضوی یا آنکه حاذق باشد ولیکن بدون اذن آن مریض معالجه بکند و او را تلف بکند یا عضوی از
اعضاء او را ضایع بکند لازم است که از مال خود دیه بدهد در صورتیکه معلوم باشد که تلف شدن
از فعل او است و اگر آن طبیب حاذق باشد و با اذن مریض یا ولی او معالجه بکند و آن سبب بر سبیل خطا تلف
بکند پس در آن خلاف است و مشهور آنست که ضامن است بلکه از جمعی ادعاء اجماع بر این حکایت شده است
و بعضی قائلند که ضامن نیست و اولی اظهر است بلی هرگاه مریض یا ولی او پیش از معالجه بگویند که تو ضامن
نیستی و او را بری الذمه بکند ظاهر این است که ضامن نباشد و احوط آنست که بعد از تلف شدن دیه
بدهد یا طلب ابراء بکند و همچنین است حکم بیطار که طبابت حیوانات را میکند و هرگاه شخصی خوابیده
باشد و در اثناء خواب خود دست یا پای خود را حرکت بدهد و بکسی برخورد و آنکس را بکشد یا مجروح بکند خواب صح
لازم است دیه دادن ولیکن خلاف کرده اند که دیه از مال او باید داده شود یا از مال عاقله و قول
ثانی در نهایت قوت است و همچنین است حکم دایه که در حال شیر دادن طفل بسبب خواب بر روی
آن طفل بیفتد و او را بکشد ولیکن در اینصورت قول سیم نیز هست که تفصیل داده اند میان
آنکه دایه اختیار دایه شدن از جهة مفاخرت باشد و میان آنکه از برای حاجت باشد زیراکه در صورت
اول باید دیه از مال دایه داده شود و در صورت دوم از مال عاقله و احتیاط در جمیع صور ادیا است

وهرگاه

وهرگاه شخصی عنفاً با زوجه خود جماع بکند یا او را بشدت در بر گیرد و او را بکشد بدون قصد قتل و مانند آن دیه لازم است
و همچنین است اگر از بلندی خود بیندازد بر بالای شخصی و بحسب عادت غالباً این نوع موجب کشتن نشود
بر وجه اتفاق موجب کشتن او بشود بدون قصد قتل دیه از مال قاتل است و اگر قصد افتادن بر شخصی داشته باشد
و بر وجه خطاء بر روی شخص دیگر واقع شده باشد دیه لازم است ولیکن از مال عاقله است و هرگاه شخصی کسی را از بالا
بر شخصی بیندازد و او را بکشد آن شخص اندازنده ضامن است در باب قصاص و دیه در صورت عمد و خطاء و شبیه بعمد
و باید دانست که از جمله فروع این مقام چند مسئله است مسئله اولی اینست که هرگاه شخصی کسی را دعوت بکند بمهمانی بمنزل خود
و بعد از این او را از خانه خود بیرون بکند ضمانت او لازم است تا آنکه آن کس بمنزل خود برسد پس اگر آن کس کشته بشود
با قرار یا بینه ثابت بشود که آن شخص او را کشته است یا غیر او کشته است باید قصاص کردن بر صاحب خانه یا دیه بر قاتل گردد و اگر قاتل او معلوم نباشد
گرفتن از او یا عمل کردن بطریق قسامه در صورت تحقق لوث و اخذ دیه در غیر اینصورت یا کشتن او در پس در لزوم قصاص صح
صورتیکه ادعاء براءت ذمه خود از کشتن مهمان نکند و دیه گرفتن اگر ادعاء بکند خلاف است و ظاهر قول
بلزوم اخذ دیه مطلقا اقوی است و هرگاه آن مهمان را بیابد و اثر قتلی در او نباشد قصاص لازم نیست را مرده صح
در صورت عدم لوث ولیکن در لزوم دیه خلاف است و همچنین در قصاص کردن در صورت تحقق لوث و اعطاء دیه اوسط
است مسئله ثانیه این است که هرگاه زنی دایه طفلی باشد و او را اجیر کرده باشند که طفل را در خانه خود شیر بدهد و بعد
از این طفل را حاضر بکند و صاحب طفل انکار بکند که آن طفل طفل او است پس اگر کذب دایه ثابت شود باید حاضر
بکند آن طفل را یا کسی را که محتمل است که طفل او باشد و اگر حاضر نکند دیه لازم است و اگر کذب او ثابت
نشود باید تصدیق او کرد مسئله ثالثه این است که هرگاه زن شخصی با اجنبی میل داشته باشد و در شب زفاف آن
اجنبی را داخل خانه کرده باشد و شوهر او بعد از دخول در خانه آن اجنبی را بکشد و آن زن شوهر را بکشد
بعضی گفته اند که خون آن اجنبی هدر است و بعضی گفته اند که آن زن باید دیه آن اجنبی را بدهد و بتقدیر آن زن
باید کشت دوم از اسباب دیه سبب شدن است از برای قتل بانطریق که در شارع عام یا نحو آن که محل عبور
غیر حق عبور داشته باشند چاهی بکند یا کاردی یا مانند آن نصب بکند یا آنکه چیزی بیندازد که باعث لغزش دیگری

بشود و یا مانند اینها از چیزهایی که باعث تلف شدن نفس می‌شود بر وجه تسبیب به این معنی که شخصی در چاه می‌افتد
و می‌میرد و یا اینکه زمین می‌خورد به سبب آن چیزی که آن شخص در راه ریخته است از آب و پوست خربزه
یا اینکه چیزی در میان راه می‌اندازد که بعد از زمین خوردن به سبب خوردن به آن می‌میرد و از جمله آن
است در سبب شدن از برای قتل نفس کندن ناودان از او در سمت شارع عام و لیکن جای شک است در ضامن بودن
آن نصب کننده دیه مقتول را یا کوتاه آن را خلاف است و مقتضای اصل عدم ضمان است و احوط تحصیل
برائت ذمه است با ابراء اعطاء دیه یا مصالحه و باید دانست که از جمله فروع این مقام نیز چند مسئله است فرع
اول آنست که هرگاه مال کسی داخل منزل مال شخصی بشود پس اگر مال صاحب منزل جنایتی برساند به مال
آن کس صاحب منزل ضامن است و اگر مال خارجی ضرر برساند پس بعضی گفته‌اند که اگر صاحب منزل که آن
خارجی ضامن است مطلقا و بعضی گفته‌اند اگر صاحب مال که خارجی است تفریط کرده است در محافظت مال خود
ضامن است و الا فلا و بعضی گفته‌اند که اگر علم به جنایت و ضرر رسانیدن مال نداشته و حبس نکرده است ضامن نیست
و اگر علم داشت و حبس نکرده است با قدرت بر آن ضامن است و ظاهر آن است که این نیز نوعی از تفریط است
پس اظهر اقوی این است که اگر صاحب مال خارجی کوتاهی کرده باشد به این طریق که زمانی که حبس لازم بود به سبب
علم داشتن به ضرر رسانیدن در شب یا روز یا اینکه معتاد بود حبس نکرده باشد ضامن است علی اشکال فی
الاخیر و الا فلا و احوط تحصیل برائت ذمه است به یکی از وجوه مذکوره و در این صورت نیز فرع دوم آنست که هرگاه
شخصی داخل خانه شخصی بشود و سگ آن خانه او را بگزد یا مجروح کند پس اگر بدون اذن صاحب خانه
داخل خانه شد بر ایشان چیزی نیست و همچنین اگر به اذن کسی داخل بشود که جایز نبود داخل شدن به اذن
او و لیکن آن شخص اذن دهنده ضامن است اگر آن داخل شونده مطلع نبوده باشد که اذن او اعتباری ندارد
و الا فلا و اگر به اذن صاحب خانه داخل بشود ایشان ضامن می‌باشند فرع سوم آنست که هرگاه کسی سوار مالی باشد
یا اینکه کسی مالی را افسار کند و بکشد پس اگر در حال سواره رفتن آن مال ضرری به کسی برساند به دستهای
خود ایشان ضامن می‌باشند و ظاهر این است که سر حکم دست دارد و اگر به پاهای خود ضرر برسانند

کردن خون لسب از برای ضامن از جهت
و او حبس هم

ضامن نمی‌شوند

ضامن نمی‌شوند و اگر در حالت ایستادن باشد جمیع ضررها را ضامن می‌باشند و همچنین اگر ضرر رسانیدن به سبب آن
باشد که آن مال سوار زده باشد و اگر زننده غیر ایشان باشد آن زننده ضامن است و همچنین است راننده
آن مال و اگر بر آن مال دو نفر سوار باشند هر دو بر وجه اشتراک ضامن می‌باشند و اگر آن مال را کرایه کرده باشند
و صاحب مال همراه باشد ضامن صاحب مال است نه غیر او و اگر آن مال آن شخص سوار شده را از زمین بزند
پس اگر زمین خوردن به سبب تاثیر مالک باشد آن مالک ضامن است و الا فلا و اگر از برای آن مال چند
پاسبان باشند از قبیل مالک و راکب و راننده همه شریکند در ضمانت و اگر راکب مال مملوک
باشد نیز ضمانت است بر وجه مذکور و لیکن در صورتی که مملوک صغیر باشد ضامن آقای او است و اگر
کبیر عاقل باشد پس در آن خلاف است بعضی گفته‌اند که در این صورت نیز ضامن آقا است و بعضی گفته‌اند که اگر آقا
ضرر بر انسان برساند اگر جنایت به قدر قیمت او باشد او را فدی کند یا اینکه آقای او بخواه را بدهد و اگر جنایت
بر غیر انسان باشد چیزی لازم نیست مگر اینکه آن مملوک آزاد بشود که در این صورت باید از غرامت برآید
قسم از اسباب دیه سبب شدن و مباشر بودن با این طریق که هر یک بر وجه استقلال تاثیر نکنند و
اجتماعا تاثیر بکنند مثل اینکه کسی در شارع عام آب پاشد که به سبب آن لغزش تمام به هم رساند و کسی
راه رونده بزند که آن بالاستقلال زمین زننده باشد و در صورت اجتماع زمین بزند و بخشد و یا اینکه ضرر
دیگر برساند پس اگر سبب و مباشر یک شخص باشد حکم آن مثل سابق است در رد یا قصاص اگر قتل عمد کردن
باشد و لزوم دیه اگر عمد نباشد و اگر سبب و مباشر متعدد باشند پس اگر هر دو مساوی در تاثیر
باشند یا اینکه مباشر اقوی باشد مباشر ضامن است و اگر مباشر علم به سبب نداشته باشد پس ظاهر این است
که سبب ضامن است فصل ششم در بیان دیه اعضا است پس در این فصل چند مطلب است مطلب اول
در بیان دیه موی سر انسان و ریش است بدانکه دیه موی سر یا موی ریش به سبب جنایت رسانیدن
بر شخصی بر وجهی که موی سر یا ریش ریخته بشود به سبب رسانیدن مثل آب گرم جوشان خورنده
و دیگر رو شده نشود به قدر دیه قتل است چنانچه گذشت و بعضی گفته‌اند که در این صورت صد

مثقال طلا است و اگر مو روییده بشود پس مشهور قائلند بلزوم ارش و بعضی گفته‌اند قائلند که ثلث
دیه باید بدهد و احتیاط اولی است و همچنین است حکم موی سر زن باین معنی که هرگاه وضعی کند که موی
سر زن ریخته بشود و روییده نشود باید دیه زن را بدهد و اگر روییده بشود باید بقدر مهر المثل او
بدهد و بعضی گفته‌اند که در اینصورت باید بقدر ثلث دیه بدهد مطلب سیم در بیان دیه ابروست بدانکه
هرگاه شخص وضعی نماید که ابروی کسی ریخته بشود و روییده نشود اگر هر دو ابرو ریخته بشود باید
پانصد مثقال طلا بدهد و اگر یکی ریخته بشود نصف دیه قتل باید بدهد و از برای یکی مقدار نصف — آن را باید بدهد و بعضی گفته‌اند که از برای هر دو بقدر دیه
آن باید بدهد و اگر روییده بشود ارش لازم است و باید دانست که هرگاه از موی سر یا ریش یا
ابرو بعضی ریخته بشود باید بحساب کل اخذ دیه نمود باین معنی که محل مجموع موی سر را معین باید
کرد مساحت کردن و محل آن بعض را باید نسبت بمجموع داد اگر محل آن بعض بقدر عشر محل مجموع بشود
باید عشر دیه مجموع را اخذ کرد و اگر ثلث بشود ثلث را باید اخذ کرد و بهمین منوال است سایر صور
مطلب چهارم در بیان دیه چشمهاست بدانکه اگر هر دو چشم شخص را کور کنند باید بقدر دیه قتل تقصیر بدهند
و اگر یکچشم او را کور کنند باید بقدر نصف دیه قتل بدهند و باید دانست که هرگاه کسی یکچشم داشته و یک چشم
نداشته باشد باینکه آن چشم دیگر بآفت خدایی کور شده باشد یا اینکه بسبب غیر جنایتی باشد که بسبب آن — باشد م
مستحق دیه و ارش نشده باشد باید بقدر دیه قتل را بدهد و اگر آن یک چشم بسبب جنایت کسی کور شده
باشد که بسبب آن مستحق دیه یا ارش شده پس از برای آن یکچشم صحیح تمام دیه را نباید بدهد بلکه بنا
بر قول ثلث دیه را باید بدهد و بنا بر مشهور نصف دیه تمام را باید بدهد و این اقوی است و نیز باید دانست که
هرگاه چشم کسی کور بوده باشد و لیکن بحسب ظاهر آن و حدقه آن باقی باشد و شخصی جنایتی بآن چشم کور
برساند که آن چشم خشک بشود یا نمرو و برود بعضی گفته‌اند که ثلث دیه چشم صحیح را باید بدهد و بعضی
گفته‌اند که اگر آن جنایت باعث بشود که سیاهی آن چشم زائل بشود یا اینکه آن چشم باز بود و بسبب
آن جنایت بهم بیاید لازم است ربع دیه را بدهد و بعضی گفته‌اند که اگر کهلا کوری آن چشم بسبب

جنایت

مستحق م — جنایت است که بسبب آن دیه شده باشد ثلث دیه را باید بدهد والا تمام دیه چشم صحیح را باید بدهد و قول اول
قوت دارد مطلب پنجم در بیان دیه پلک چشم است بدانکه دیه مجموع چهار پلک که از برای دو چشم است
بقدر دیه قتل است و لیکن علما خلاف کرده‌اند که از برای هر پلک ربع دیه است چنانکه مختار جمعی است یا
اینکه در پلک فوقانی دو ثلث دیه است و در تحتانی یک ثلث چنانکه مختار بعضی است و محکی از اکثر این است که در
پلک فوقانی ثلث دیه لازم است و در تحتانی نصف دیه و از کتاب غنیه ادعای اجماع بر این حکم نقل شده است و
این قول اقوی است و لیکن منافاتی است میان این قول با قول بلزوم تمام دیه در مجموع چهار پلک زیرا که در اینصورت
یک سدس دیه از کل ناقص خواهد شد مگر اینکه آن یک سدس بجنایت دیگر مستحق شده باشد و یا اینکه حکم اجزاء متفرقه
غیر حکم آنها باشد و دعوی اجماع زیرا که احکام شرع توقیفی میباشد و اقتصار بر مورد نص لازم است و باید دانست که
در دیه مژه‌های چشم خلاف است و اقوی این است که اگر با پلک چشم ساقط بشود دیه ایشان ساقط است و اگر منفرد ریخته
بشود ارش لازم است با ملاحظه روییدن و عدم آن و بعضی در حال انفراد و عدم انبات دیه کامله قائل شده‌اند
و بعضی نصف دیه و قول سیم احوط است از برای دیه دهنده چنانکه اول احوط است از برای دیه گیرنده مطلب ششم در بیان
دیه بینی است بدانکه دیه قطع کردن نرمه بینی بقدر دیه قتل است و همچنین در تمام بینی بقدر دیه قتل لازم است و بعضی
گفته‌اند که اگر تمام بینی کسی را قطع بکنند لازم است که از برای نرمه آن بقدر دیه قتل بدهد و از برای سایر آن ارش باید
بدهد و این قول خالی از قوت نیست اگرچه حکم باین نحو مشکل است بلی هرگاه اول مرتبه نرمه بینی را قطع بکند و بعد از این باقی را
قطع بکند لازم است از برای قطع نرمه بینی بقدر دیه قتل بدهد و از برای باقی ارش بدهد و در حکم قطع کردن بینی است
شکستن آن که موجب فساد آن بشود و هرگاه بشکند و جبیره بکند و عیب بکند دیه آن صد مثقال شرعی طلا است
و هرگاه وضعی نماید که بینی فلج بشود بدون شکستن و قطع کردن پس در آن دو ثلث دیه لازم است و اگر بینی فلج
را قطع بکند یک ثلث دیه لازم است چون بمنزله شل است یا یک یکی باشد و اگر قطع بکند آن جزء از بینی را که حاجز
و فاصله است میان دو سوراخ بینی لازم است ثلث دیه چنانچه نسبت داده‌اند بعضی نیز اختیار این حکم را کرده است
و بعضی گفته‌اند که نصف دیه لازم است و اگر یکی از دو سوراخ بینی را قطع بکند پس بعضی گفته‌اند که نصف دیه لازم است و بعضی گفته‌اند

که ثلث دیه لازم است و بعضی گفته‌اند که ربع دیه لازم است و قول حرم که قائلش بیشتر می‌باشند اقوی است
هرچند احوط این است که طلب کار در جمیع خلافیه الکفا باقل نماید و باید دانست که حکم بعضی از اجزاء او نرمه‌ی

احکام م

از حکم کل مستفاد می‌شود بسبب نسبت دادن آن بعض بکل و اخذ دیه بهمان نسبت مطلب ششم
در بیان دیه گوش است بدانکه دیه قطع کردن هر دو گوش بقدر دیه قتل است اگر از بیخ بریده شود و دیه قطع
کردن یک گوش از بیخ نصف آن است و اگر بعضی از گوش را ببرند باید نسبت آن بعض را با کل گوش
ملاحظه نمود و بعد بالنسبت اخذ دیه نمود و لیکن اگر نرمه گوش را قطع کند باید ثلث دیه گوش را بدهد و اگر نرمه گوش
را شق کند باید ثلث دیه نرمه را بدهد مطلب هفتم در بیان دیه لبهاست بدانکه اگر کسی هر دو لب شخصی را از
بیخ قطع کند لازم است که بقدر تمام دیه قتل بدهد و در تعیین دیه هر یک از دو لب جداگانه خلاف است بعضی
گفته‌اند که در لب فوقانی یک ثلث دیه لازم است و در تحتانی دو ثلث لازم است و بعضی گفته‌اند که در فوقانی
چهارصد مثقال شرعی طلا لازم است و در تحتانی ششصد مثقال طلا و بعضی گفته‌اند که در فوقانی نصف دیه است
و در تحتانی دو ثلث دیه و بعضی گفته‌اند که در هر یک نصف دیه است بدون تفاوت و احوط این است که از برای لب بالا
ثلث دیه را اخذ کنند و از برای لب تحتانی نصف دیه را اخذ نمایند و در باب احتیاط زیاده مصالحه نمایند و هرگاه
بعضی از لب را قطع نمایند باید آن بعض را نسبت بکل داد و بآن حساب اخذ دیه نمود مطلب هشتم
در بیان دیه زبان است بدانکه بریدن زبان از بیخ آن بقدر دیه قتل است و همچنین است حکم جنایتی که بر زبان وارد
شود و باعث شود که از تکلم باز ماند هرچند زبان بحال خود باقی باند و اگر از جهت آن جنایت عاجز بشود از تکلم کردن
بعضی از حروف و قادر بر تکلم بعضی دیگر باشد باید کل دیه را بقدر حروف تهجی که آن بیست و هشت
یا بیست و نه علی الاختلاف قسمت کرد و بمقدار حروفی که عاجز از تکلم بآن حروف است دیه اخذ نمود و حکم
از اکثر علما این است که اگر بعضی از زبان را قطع بکنند باید بهمین ملاحظه اخذ دیه نمود هرچند نصف زبان یا همه زبان
یا بیشتر بریده شود و مختار سید استاد قدس سره این است که باید آن بعض از زبان را نسبت بجمیع زبان
داد و بهمان نسبت باید اخذ دیه نمود و لیکن بسبب قطع بعضی از زبان عاجز بشود از تکلم بعضی از کلمات

بکار

پس اگر جنایت بیک نسبت باشد مثل اینکه آن بعض مقطوع ثلث کل زبان باشد و آن جنایت باعث عاجز
شدن از تکلم بآن نیز ثلث کل حروف باشد اشکالی ندارد و اگر تفاوت داشته باشد ظاهر آن چیزی
که باعث زیادتی دیه باید اخذ کرد و ما فقها [illegible] می‌کنند هرچند موجب زیادتی قطع بعضی از زبان یا بعضی
تخصیص داده‌اند لزوم علی مقدار زیاده را بصورتی که عجز از تکلم بعضی از حروف موجب زیاده شود و دیگری [illegible]
و باید دانست که از برای قطع کردن تمام زبان لال ثلث دیه لازم است و از برای قطع بعضی از آن بحساب نسبت آن بعض

کردن م

بسوی کل باید اخذ دیه نمود مطلب نهم در بیان دیه دندانهاست بدانکه هرگاه کسی مجموع دندانهای شخصی را
و همه ریخته شود لازم است دیه دادن بقدر دیه قتل و اعتبار در اینجا به بیست و هشت دندان است که [illegible]
دوازده دندان از اینها در پیش است و شانزده دندان در عقب است سوای چهار دندان که آنها را نواجذ خوانند
و در هر یک از دندانهای عقب بیست و پنج مثقال شرعی طلا لازم است و اگر دندان [illegible] پس دران خلاف است
بعضی گفته‌اند که از برای آن بمقدار ثلث دیه دندان صحیح اصلی لازم است و بعضی گفته‌اند که هیچ چیز لازم نیست و قول اول

وبعضی گفته‌اند که ارش دادن لازم است صح

ثابت‌تر است و احتیاط کردن بمصالحه اولی است و هرگاه جنایتی بدندان رسانیده شود که باعث سیاهی آنها شود
دو ثلث دیه آنها لازم است [illegible] در صورتی که فایده [illegible] نه چنانکه بعضی گفته‌اند در صورتی که فایده داشته باشند
ارش لازم است بنابراین قول و همچنین جنایتی که باعث حرکت کردن دندان بشود و نیفتد در آن نیز وارد شده است
لزوم دادن دو ثلث دیه و قول بلزوم ارش انسب است و هرگاه کسی آن دندان سیاه شده را ببرد یا قطع کند لازم
است ثلث دیه و هرگاه صاحب صغیر باشد سید استاد قدس سره و جمعی گفته‌اند که باید صبر کردن پس اگر آن دندان
روییده شد لازم است ارش بر او و الا دیه آن دندان بر وفق مذکور لازم است و بعضی گفته‌اند که در هر دو صورت
یک شتر است و قول اول قوی است و احتیاط اولی است مطلب دهم در بیان دیه دست است بدانکه
از برای بریدن دو دست لازم است [illegible] که بقدر دیه قتل داده شود و در هر
یک نصف آن لازم است و حد دیه هر دو بقدر کل دیه است و دیه یکی از آنها بقدر نصف دیه است [illegible]

دست که م

دست است مطلب یازدهم در بیان دیه انگشتان بدانکه دیه قطع کردن جمیع انگشتهای [illegible]

بمقدار دیه قتل است و در هر یک بقدر عشر دیه قتل است بلا تفاوت بنابر مشهور و بعضی گفته‌اند که در ابهام
که انگشت بزرگ است ثلث دیه یکی است و دیه چهار انگشت دیگر ثلث دیه است بالسویه و دیه بند هر انگشت
بقدر دیه انگشت است مگر بند انگشت بزرگ که دیه آن دو قسمت میشود و در هر بندی نصف دیه آنست
و دیه انگشت زائد بقدر ثلث دیه انگشت اصلی است اگر منفرداً بریده شود و اگر بوضعی بکنند که بیکار شود یا بند هم
انگشت اصلی باید بریده شود ظاهراً دیه ازبرای انگشت سیاه نیست و در هر صورت ارش باشد و اگر وضعی نماید که انگشت
اصلی شل شود دو ثلث دیه آن را باید بدهد و دیه قطع کردن انگشت شل شده ثلث دیه آن است مطلب دوا
زدهم در بیان ناخن است بدانکه اگر کسی وضعی بکند که ناخن شخصی بیفتد و روییده نشود یا آنکه سیاه روییده
بشود باید از برای هر ناخنی ده مثقال شرعی طلا بدهد و اگر سفید روییده شود باید پنج مثقال شرعی طلا بدهد مطلب
سیزدهم در بیان دیه شکستن پشت است بدانکه دیه شکستن پشت بر وجهی که علاج آن بجبیره ممکن نشود بقدر
دیه قتل است و هم چنین اگر وضعی بکنند که پشت شخص خمیده شود یا آنکه قادر بر نشستن اصلاً نباشد
و هرگاه جبیره کرده شود و صحیح بشود پس در آن خلاف است و هرگاه از مشهور آنست که لازم است یک ثلث دیه بدهند
و بعضی گفته‌اند که عشر دیه لازم است و این اقوی است مطلب چهاردهم در بیان دیه پستان زنان است بدانکه
دیه قطع کردن هر دو پستان بقدر دیه قتل است و در هر یک نصف آن است و در دیه قطع کردن سر پستان
خلاف است و بعضی گفته‌اند که از برای بریدن سر پستان نیز بقدر دیه قتل است و در هر یک نصف
آن است و بعضی گفته‌اند که در هر یک بقدر ثمن دیه است و عبارت است از صد و پنج مثقال — یکم
شرعی طلا و در هر دو بقدر ربع دیه است و بعضی گفته‌اند که لازم است ارش دادن این حکم خالی از قوت نیست
احتیاط [illegible] سید [illegible] ستره نیز باین میل کرده‌اند مطلب پانزدهم در بیان دیه ذکر است بدانکه
دیه قطع کردن ذکر از بیخ آن یا از حشفه یا بیش تر از آن بقدر دیه قتل است خواه پیر و خواه قادر بر جماع باشد
و خواه عاجز از آن بدون عنن و دیه قطع کردن ذکر عنین بقدر ثلث دیه است و هم چنین است اگر ذکر شل — ذکر شل هم
را کسی ببرد و اگر بعضی از ذکر قطع کرده شود باید آن را بالکل نسبت داد و با آن حساب دیه نمود مطلب شانزدهم — از حشفه هم

در بیان دیه

در بیان دیه خصیه است بدانکه دیه قطع کردن هر دو بیضه خصیه بقدر دیه قتل است و اگر یکی از آنها را قطع کنند پس در آن خلاف است
بعضی گفته‌اند که هر بیضه از برای هر یک بقدر نصف دیه قتل لازم است و بعضی گفته‌اند که دیه بیضه چپ بقدر دو ثلث
دیه کل است و دیه بیضه راست بقدر یک ثلث دیه است و بعضی گفته‌اند که دیه بیضه چپ بقدر دیه کل است و دیه بیضه
راست بقدر نصف آن است و بعضی گفته‌اند که از برای هر یک از دو بیضه خصیه مرد پیر که مأیوس است از جماع کردن
نصف دیه است و دیه بیضه چپ جوان بقدر دو ثلث است و دیه بیضه راست بقدر ثلث است و عمل باحتیاط اولی است — آن هم
و هرگاه کسی وضعی نماید که خصیه شخصی بسبب جنایت او منتفخ بشود و ورم دار بشود و لیکن قادر بر راه رفتن باشد
لازم است که چهار صد مثقال شرعی طلا بدهد و هرگاه بر وجهی بشود که پاها از هم جدا بشوند و قادر بر راه رفتن نباشد
یا آنکه راه رفتن او بر وجهی باشد که بآن انتفاع نبرد لازم است که هشت صد مثقال شرعی طلا بدهد
مطلب هفدهم در بیان دیه شفرتین فرج یعنی گوشت بر آمده که احاطه بفرج زن کرده است بدانکه دیه
قطع کردن فرج زن بقدر دیه قتل است و در هر یک از آن بقدر نصف آن است مطلب هیجدهم
در بیان دیه افضاء است و آن عبارت است از پاره کردن پرده که فاصله است میان مخرج بول و مخرج حیض
یا یکی گردانیدن راه حیض و راه غایط را علی الاختلاف و قول اول ظاهراً اقرب است هر چند بنا بر ترجیح
بعضی تفاوتی در حکم نیست میان دو تفسیر بدانکه دیه افضاء بقدر دیه قتل است در صورتی که از غیر شوهر صادر
بشود یا آنکه از شوهر پیش از بلوغ صادر بشود چنانکه در صورت اخیره مهر نیز لازم است اگر افضاء بجماع
حاصل بشود و اگر بغیر جماع حاصل بشود پس اگر دخول نکرده طلاق و مانند آن [illegible] نصف
مهر نیز لازم است و اگر افضاء از شوهر بعد از بلوغ صادر شود بدون تفریط پس دیه ساقط است بلکه بعضی گفته‌اند
که با تفریط نیز در اینصورت دیه ساقط است و احوط این است که در صورت تفریط بمصالحه بگذرانند
و در صورتیکه شوهر پیش از بلوغ افضاء بکند آن زن مخلد بر او حرام مؤبد خواهد شد و واجب میشود که
مادام حیوة او اخراجات او را بدهد اگر او را طلاق نداده بلکه احتیاط آنست که در صورت طلاق
دادن هر چند طلاق بائن باشد بلکه هر چند شوهر بکند خصوصاً آن شوهر طلاق بدهد یا آنکه

فقیر باشد نیز متکفل اخراجات او نشود و هرگاه زوجه منقطعه باشد ظاهرا حکم او مثل حکم دائمه است و بدا
نستکه هرگاه شخصی دختری را بجور و ظلم مقاربت بکند و بکارت او را زائل بکند لازم است که مهر المثل او را
است احوط آنست مهر را بدهد والله العالم مطلب نوزدهم در بیان دیه پای است بدانکه اگر کسی
پای شخصی را قطع نماید از مفصل ساق واجب است که بقدر دیه قتل بدهد و اگر یک پای را قطع نماید نصف
دیه قتل لازم است و دیه انگشتان پای بنابر مشهور مثل دیه دست است چنانکه گذشت و بعضی گفته‌اند که دیه
انگشت بزرگ پای بقدر عشر دیه است و باقی بالسویه بحساب عشر باقی میباشند فصل هفتم در بیان
دیه شکستن بعضی از اعضاء است و در این چند مطلب است مطلب اول در بیان شکستن
دندانها است بدانکه دیه شکستن دندان شخصی که مخالط با طلا است پنج مثقال شرعی طلا است و دیه
و دیه شکستن دندان که مخالط با زر و ما است ده مثقال شرعی طلا است مطلب دوم آنست که دیه
شکستن استخوانهای سر دون و همچنین شکستن استخوانهای که حلقه دبر و خصیه است که بسبب آن
نتواند که بول و غایط را نگاه بدارد بقدر دیه قتل است مطلب سیم آنست که در شکستن استخوان
عضو بقدر معینی از دیه است بعضی گفته‌اند که خمس دیه شکستن آن عضو است و اگر جبیره بکند بدون عیب صحیح
بشود دیه آن چهار خمس دیه شکستن آن عضو است و بعضی گفته‌اند که این اجماعی است و بعضی گفته‌اند که هر
گاه کسی دست شخصی را بشکند پس آن را ببندند و بدون عیب خوب بشود باید ربع کم دیه دست
بدهد و هرگاه با عیب رفع ناخوشی بشود دیه ربع دیه شکستن دست را باید بدهد و بعضی گفته‌اند که دیه شکستن
عضو و مرفق و منکب و بازو و یک بند دست و یک کف دست بقدر خمس دیه دست است و دیه شکستن
بند اول انگشت بزرگ بقدر ثلث دیه و شکستن کف دست است و دیه شکستن بند دوم
از آن بقدر نصف دیه شکستن کف دست است و دیه شکستن بند دوم از سایر انگشتان
یازده مثقال شرعی طلا و ثلث مثقال از طلا است و دیه شکستن بند اول آنها بقدر نصف این
مقدار است و نیز گفته‌اند که دیه کوفتن عضو بشده که باعث دردناک عضو شود اگر ناخوشی

او را بدهد و در لزوم ارش بکارت علاوه بر مهر المثل ...

نشده

رافع نشود

رفع نشود بقدر ثلث دیه آن عضو است و اگر ناخوشی رفع بشود بقدر چهار خمس ثلث دیه آن عضو است
و دیه جدا شدن و از جای بیرون رفتن عضو بجهتی که آن عضو بیکار بشود بقدر دو ثلث دیه آن عضو است پس
اگر ببندد و بدون عیب رفع ناخوشی بشود پس بقدر چهار خمس مقدار مذکور است مطلب چهارم
آنست که بعضی گفته‌اند که دیه شکستن ترقوه که آن استخوانی است که میان گودی زیر گلو و گردن است در
صورتیکه ببندد و بدون عیب رفع ناخوشی آن بشود چهل مثقال شرعی طلا است و از خلاف ادعاء
وفاق بر این حکم نقل شده است و اگر نبندد یا اینکه ببندد و با عیب رفع ناخوشی بشود باید ارش
بدهد یا اکثر الامرین سود چهل مثقال طلا و ارش است باید بدهد بنابر قول بعضی و بعضی گفته‌اند که دیه شکستن
هر ترقوه بقدر دیه تنها است و دیه شکستن یکی از آنها بقدر نصف دیه قتل است و این مشکل است و قول
اول اقرب است مطلب پنجم آنست که هرگاه شخصی پاره بکند بانگشت خود پرده بکارت دختری را و بآن سبب پاره
بکند بول دادن او را پس آن دختر بآن سبب نتواند بول خود را نگاه بدارد لازم است که بقدر دیه
زن و مهر به آن بدهد و بنابر بعضی از اخبار ثلث دیه زن لازم است والصلح خیر والله العالم
مطلب هشتم در بیان دیه اذیتی است که باعث زائل شدن منافع اعضاء و زوال ادراک عقل و حواس
ظاهره و باطنه است و در این فصل چند مطلب است مطلب اول آنستکه هرگاه شخصی اذیتی بکسی برساند
که باعث زوال عقل او بشود باید بقدر دیه قتل بدهد و هرگاه آن اذیت باعث شکستن عضو یا جدا شدن
یا بخون آن بشود دیه شکستن و یا جدا شدن و یا مانند آنها را نیز باید بدهد و در بعضی از روایات وارد شده است
که اگر هر دو ضرب بیک نوع مضاعف شود پیش از یک دیه لازم نیست والا هر دو دیه لازم است و این خلاف
مشهور بلکه مهجور است مطلب دوم آنستکه هرگاه کسی بکسی اذیتی برساند که باعث کری از هر دو گوش
بشود لازم است که بقدر دیه قتل بآن کس بدهد و اگر باعث کری یک گوش بشود نصف
دیه لازم است و بعضی گفته‌اند که در اینصورت نیز کل دیه لازم است اگر آن گوش دیگر بآفت الهی کر شده
باشد والا نصف دیه لازم است و این ضعیف است و اگر اذیت باعث زوال کمال شنیدن

اقرب است

بشود وحاجب ساقط شده اخذ دیه می‌نمایند یا بطریقی که گوش آفت رسیده را می‌بندند و صیحتی در پیچ نشود و گوش
صحیح را باز میگذارند و صدای غیر مختلف را از پیش او رد میکنند تا اینکه بگوید که دیگر آن صدا را نمی
شنوم و هم چنین در سائر جهات پس آن مسافت را پیمان میکنند و با مساوی بودن جمیع جهات
تقدیر قضیه میکنند و بعد از این گوش صحیح را می‌بندند و گوش عیب‌دار را باز میگذارند و بطریق مذکور
عمل میکنند و تعیین مسافت میکنند و بقدر تفاوت اخذ دیه مینمایند مطلب سیم آن است که هرگاه
شخصی شخصی اذیتی برساند که باعث کوری او بشود لازم است که بقدر دیه قتل بدهد پس اگر ثابت شود
کور شدن آن شخص بسبب آن اذیت از خود چشم خواه بسبب طرف شدن حدقه باشد و خواه
بوجه دیگر پس اشکالی ندارد و الّا پس در آن خلاف است بعضی گفته‌اند که باید مدعی کوری بعد قسامه
کند و بعضی گفته‌اند که چشم او را در برابر آفتاب نگاه میدارند پس اگر باز باند تصدیق او باید کرد
و الّا تکذیب او لازم است و این قول در صورت فقد قطع وجیه است و در غیر این صورت قول
اول اقرب است و اگر بسبب آن اذیت ضعفی در باصره حاصل شود که موجب نقص رؤیت شود
بحساب کم شده نقد کردن دیه لازم است چنانکه در کم شدن شنیدن مذکور شد مطلب
چهارم آنست که هرگاه شخصی شخصی اذیتی برساند که باعث شود که از بینی درک بوی خوب و بد نکند
اصلا باید بقدر دیه قتل بآن شخص بدهد پس اگر ادعای آن شخص معلوم گردد یا بنظریق که حراق بوده
را آتش میدهند و نزدیک بینی او نگاه میدارند پس اگر از چشم او اشک بیرون آمد و بینی
او [illegible] برگرداند [illegible] دروغ گو خواهد بود و الّا صادق خواهد بود و حکم نقصان مثل سابق است
علی وجه مطلب پنجم آنست که هرگاه کسی اذیتی برساند که باعث شود که انزال منی نشود لازم است
که بآن کس بقدر دیه قتل بدهد بعضی گفته‌اند که اگر باعث شود که تقطیر بول بشود نیز بقدر دیه قتل لازم
است هرچند بعضی گفته‌اند که اگر باعث تقطیر بول بشود تا شب ثلث دیه لازم است و اگر تا ظهر تقطیر
تقطیر بکند دو ثلث دیه لازم است و اگر تا وقت ضحی که قریب بظهر است تقطیر بکند یک ثلث

نشود باید برودتی مذکور عمل کرد و الّا باید بامتحان معلوم کرد ...

ملکه ...

دیه لازم است

دیه لازم است و این قول اقرب باصل است والله العالم فصل نهم در بیان دیه زخمها و جراحتهاست
و آن چند قسم است اول حارصه بحاء بی نقطه و راء بی نقطه و صاد بی نقطه است و آن عبارت است
از جراحتی که در سر یا روی واقع میشود و قدری از پوست را پاره میکند و دیه آن علی المشهور المنصور یک
شتر است و بعضی گفته‌اند که نصف شتر است و علی ای تقدیر پس این حکم در مرد آزاد یا اهل الکمال است
و اما در مردی که بنده باشد و همچنین زن مطلقا پس در آن اشکال است و لیکن ظاهر این است که
دیه زن پیش از اینکه بثلث دیه برسد با دیه مرد مساوی است و بعد از این بقدر نصف دیه مرد است
و در بنده و کنیز به نسبت قیمت ایشان است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله دوم دامیه است و آن جراحتی
است در سر یا روی که پوست را قطع بکند و قدری از گوشت را نیز قطع نماید و دیه آن دو شتر است سیم
متلاحمه است و آن جراحتی است در سر یا روی که پوست را قطع میکند و بسیاری از گوشت را نیز پاره مینماید و
دیه آن سه شتر است چهارم سمحاق است و آن جراحتی است در سر یا روی که پوست و گوشت
را پاره نماید و به پرده نازک که متصل باستخوان است برسد و دیه آن چهار شتر است پنجم موضحه است
و آن جراحتی است در سر یا روی که باستخوان برسد و بسبب آن استخوان نمایان بشود و دیه آن پنج شتر است
ششم هاشمه است و آن جنایتی است در سر و بدن که استخوان را بشکند و دیه آن ده شتر است
هفتم منقله است و آن جنایتی است که در سر و روی که استخوان را از جائی بجائی دیگر ببرد و دیه
آن پانزده شتر است و بعضی بیست شتر قائل شده‌اند هشتم مأمومه است و آن جراحتی است
که به پرده مغز سر برسد و دیه آن سی و سه شتر است و بعضی ثلث دیه گفته‌اند و مثل این
است جائفه که بجوف میرسد از هر جهت که باشد و باید دانست که در این مقام چند مسئله
است اول آنست که هرگاه جراحتی در بینی اتفاق بیفتد که هر دو طرف آن را سوراخ بکند و بسته نشود
دیه آن بقدر ثلث دیه تمام بینی است و اگر بسته بشود پس دیه آن بقدر خمس دیه است و اگر یک طرف
بینی را سوراخ بکند پس دیه آن عشر دیه بینی است مطلقا یا در صورتی که اصلاح بشود و الّا سدس دیه

لازم است چنانکه از مشهور مذکور است دوم آن است که هرگاه کسی هر دو لب کسی را پاره کند
بجنبشی که دندانها نمایان بشود و بهم نیاید لازم است که بقدر ثلث دیه دو لب را بدهد
علی المشهور المنصور و اگر بهم بیاید پس خمس دیه دو لب لازم است علی المشهور سیم چنین اگر
یک لب را قطع بکند و بهم نیاید ثلث دیه آن لب لازم است و اگر بهم بیاید خمس دیه آن لازم است
علی المشهور و بعضی از روایات دلالت میکند که اگر لب زیری را بشکافد و بهم نیاید سیصد و سی
و سه مثقال شرعی و ثلث مثقال شرعی طلا لازم است و مصالحه کردن در بعضی از صور احوط و اولی
است چهارم آن است که جمعی گفته اند که هرگاه شخصی بخنجر یا تیر یا مانند اینها زخمی بپای شخصی دیگر بزنند که فرو برود
و بگذرد باید صد مثقال شرعی طلا بدهد چنانچه در حدیث معتبر مذکور است و در بعضی از اخبار مذکور
است که اگر آن جراحت در کف واقع بشود پنجاه مثقال شرعی طلا باید بدهد و اگر در قدم ~~واقع بشود~~ و فاسد بکند صد مثقال شرعی طلا باید بدهد و اگر در دو بازو واقع بشود
~~واقع بشود پنجاه مثقال طلا باید بدهد~~ و اگر در قدم واقع بشود و بهم نیاید دویست مثقال شرعی طلا باید بدهد
و اگر در روی واقع بشود بجنبشی که دهن دیده بشود پس دیه آن صد مثقال شرعی طلا است و هرگاه
مداوا بکنند و التیام بیابد و لیکن اثر آن که باعث زشتی صورت باشد باقی بماند پس دیه
آن پنجاه مثقال شرعی طلا است و اگر در هر دو سمت روی باشد صد مثقال شرعی طلا است
و اگر پیکان تیر نفوذ بکند و بکام برسد پس دیه آن صد و پنجاه مثقال شرعی است چهارم آن است
که هرگاه شخصی سیلی یا مانند آن بر روی کسی بزند بجنبشی که روی او سرخ بشود لازم است
که یک مثقال و نیم شرعی طلا بدهد و اگر زرد بشود سه مثقال شرعی و اگر سیاه بشود جمعی گفته اند که شش
مثقال شرعی طلا لازم است و بعضی در این صورت نیز سه مثقال شرعی طلا قائل شده اند
و این با اصل اوفق است و لیکن اول انسب است و فرق نیست ظاهراً میان باقی ماندن اثرهای
مذکوره در روی و زائل شدن و از بعضی جهات شده است گفته اند که اگر زائل بشود باید ارش دادن لازم است دهم
دانسته که هرگاه اثرهای مذکوره در بدن بغیر از روی واقع بشود دیه آنها نصف مقدار مذکور است

چنین اگر آن اثرهای در روی بنده واقع بشود دلیلش

و بعضی گفته اند که بهر حکم سر حکم دیه است و این ظاهراً اوجه است پنجم آن است که هر عضوی که از برای او دیه
معینی است پس اگر آن عضو را اذیتی برسد که باعث شل شدن آن بشود دو ثلث دیه آن لازم است
و اگر بعد از شل شدن آن را قطع نماید یک ثلث دیه آن لازم است ششم آن است که دیه سایر
جراحات سر و روی مساوی میباشند و لیکن اگر در سایر اجزاء بدن واقع بشوند دیه آنها مساوی نیستند
با دیه سر و روی بلکه دیه آنها در سایر اجزاء کمتر است بمقدار کمی دیه اصل آن جزء از دیه سر که آن دیه
قتل است مثلاً دیه دست نصف دیه قتل است پس دیه جراحات دست بمقدار نصف دیه جراحات
جراحات سر است و هم چنین دیه جراحات انگشتان و خصیه ها و دیه جراحات ذکر مثل دیه جراحات
سر است و دیه جراحات ناخن که عیب دار در رنگ باقی بماند بمقدار عشر یک عشر دیه جراحات سر است
و هم چنین سایر اعضاء بر وفق انچه که بتفصیل مذکور شد هفتم آن است که دیه زن مساوی است
با دیه مرد پیش از رسیدن بثلث دیه تمام و اما از گذشتن از مقدار ثلث دیه تمام دیه زن بمقدار نصف دیه
مرد خواهد بود مثلاً در کشتن مرد دیه کامله است و در کشتن زن نصف آن است و هم چنین بریدن
دو دست مرد و زن و مانند اینها که دیه آن بقدر دیه قتل است چنانکه ذکر شده است و دیه یک دست
بقدر نصف دیه قتل مرد است پس دیه یک دست زن بقدر نصف دیه زن است و هم چنین سایر اعضاء و دیه
بنده قیمت آن بنده است تا بحدی که از مقدار دیه آزاد تجاوز نکند و الا برگشت آن بسوی دیه آزاد است
و دیه کنیز نیز قیمت او است تا بحدی که از دیه زن آزاد تجاوز نکند و الا بآن مقدار خواهد برگشت هشتم
آن است که هرگاه کسی را بکشند و او وارث نداشته باشد پس امام ولی او است قصاص بکند یا دیه اخذ
نماید فصل دهم در بیان دیه حمل است که در شکم مادر باشند و بسبب اذیت بمادر ایشان سقط
بشوند و در این فصل نیز چند مطلب است مطلب اول در بیان دیه حملی است که از مسلمان باشد
بدانکه دیه حملی که از مسلمان باشد در وقتی که خلقت آن تمام بشود و لیکن روح بر آن دمیده نشود صد مثقال
شرعی طلا است خواه پسر باشد خواه دختر چنانکه مذکور است بر اطلاق در حدیث معتبر و مدلول آن

آنستکه از برای نطفه بیست مثقال شرعی طلاست و از برای علقه چهل مثقال است و از برای مضغه شصت مثقال است و از برای حمل در استخوان شده است هشتاد مثقال است و از برای حملی که در آن روح دمیده شده باشد هزار مثقال شرعی طلاست اگر پسر باشد و پانصد مثقال است اگر دختر باشد چنانکه مشهور است و منصوص بر چنین است و بعضی از برای حمل پیش از دمیدن روح و بعد از دمیدن روح بعد از تمام اعضاء نیز بقدر تمام دیه قتل قائل شده اند چنانکه بعضی از برای مطلق حمل بمقدار نصف عشر دیه قتل قائل شده اند ولیکن قول اول اقوی است **مطلب دوم** در بیان دیه حملی که از ذمی باشد بدانکه اگر حمل از ذمی چون یهود و نصاری باشد و ملحق بایشان باشد پس دیه آن بمقدار عشر دیه پدر او است و بعضی از احادیث دلالت میکند که بمقدار عشر دیه مادر او است و معمول به اول است **مطلب سیم** در بیان دیه حملی است که مملوک باشد بدانکه هرگاه حمل مملوک باشد دیه آن بقدر عشر قیمت مادر او است که مملوکه است خواه پسر باشد و خواه دختر و بعضی گفته اند که اگر پسر باشد دیه او بقدر عشر قیمت پدر او است و اگر دختر باشد دیه او بقدر عشر قیمت مادر او است و باید دانستکه در قتل حمل پیش از دمیدن روح کفاره لازم نیست **مطلب چهارم** در بیان حکم قتل زن حامله بدانکه هرگاه کسی زن حامله را بکشد و بان سبب حمل او نیز بمیرد باید دیه آن زن را بدهد و دیه حمل را نیز باید بدهد پس اگر آن حمل پسر باشد دیه حملی که پسر باشد باید بدهد و اگر دختر باشد دیه حملی که دختر باشد باید بدهد و اگر مشتبه باشد باید نصف دیه پسر و نصف دیه دختر را بدهد و بعضی گفته اند که در اینصورت باید بقرعه تعیین پسر و دختر نمود باید کرد **مطلب پنجم** در بیان حکم تعیین کسی است که دیه حمل بر او لازم است بدانکه هرگاه زن حامله باختیار خود وضعی نماید که حمل سقط شود لازم است باید دیه آن حمل را به پدر و ورثه بدهد و خود او حقی ندارد و اگر بسبب ترسانیدن غیر آن حمل سقط شود لازم است که آن غیر دیه را بدهد **مطلب ششم** در بیان حکم اذیتی است که بر حمل وارد شود بدانکه اگر بسبب اذیتی نقصی یا خبر اجنبی در اعضاء حمل حاصل شود دیه آن بنسبت بدیه اصل آن جراحت

بپنها

دیه پسر و نصف ـ هم

چنانکه در دیه قتل انسان و قطع اعضاء و جراحت در آن مذکور شد **مطلب هفتم** در بیان حکم بیرون ریختن آب منی است پیش از استقرار در رحم بدانکه هرگاه کسی شخصی را بترساند و بنوع برساند که بان سبب نطفه را بیرون بریزد باید ده مثقال شرعی طلا بدهد و هرگاه باختیار خود در حال مجامعت با زن آزاد خود بدون اذن او نطفه را بیرون بریزد پس در آن خلاف است بعضی گفته اند که در اینصورت نیز لازم است در آن شوهر ده مثقال شرعی طلا بدهد و بعضی گفته اند که مستحب است و چون بر قول اول نقل اجماع شده است احتیاط این است که مهما امکن تحصیل رضاء و لو بالمصالحه نماید والله العالم **مطلب هشتم** در بیان دیه چیزی است که در حکم حمل است و آن عبارت است از میت بدانکه هرگاه کسی سر میت آزاد را ببرد لازم است که صد مثقال شرعی طلا بدهد و بنا بر مشهور منصور بعضی گفته اند بقدر دیه قتل باید بدهد و اگر یکی از اعضاء دیگر را قطع بکند بطریق نسبت دیه اعضاء زنده بتمام دیه او در اینصورت نیز باید بنسبت داد و اخذ دیه نمود و همچنین است حکم جراحات سر و بدن میت ولیکن این دیه بنابر مشهور ملکیه منصور مال ورثه نیست بلکه باید او در راه خدا از جانب او خرج کرد چنانکه مذکور در حدیث است و مقتضای آن حدیث نظر بجزء آخر آن این است که اگر بر وجه خطا بالنسبه بسوی میت جسر اجنبی اتفاق بیفتد چیزی بر آن کس نیست مگر آنکه باید کفاره افطار روزه را بدهد و بعضی گفته اند که اگر این دیه را باید از جمله بیت المال قرار داد او اول اقوی است خصوصا در ادای دیون میت و هرگاه یکی از عملهای مذکوره بالنسبه بسوی میت ذمی چون یهود و نصاری واقع بشود پس در آن اشکال است مقتضای اصل این است که چیزی واجب نشود و اولی این است که عشر دیه ذمی را بدهد و اگر آن میت بنده باشد عشر قیمت او را الصیغه بدهد والله العالم **فصل یازدهم** در بیان احکام اذیت بر حیوانات است و در این فصل نیز چند مطلب است **مطلب اول** آن است که هرگاه کسی حیوانی را که از مال کسی دیگر باشد و ماکول اللحم باشد تلف نماید بسبب ذبح کردن بر وجه شرعی بدون اذن باید از غرامت برآید باینطریق که آن حیوان را زنده بکنند و قیمت بکنند و بعد از ذبح کشته

فرض هم

شده آن را نیز قیمت کنند و تفاوت میان دو قیمت را بصاحب آن حیوان رد نماید و بعضی
گفته اند که صاحب آن حیوان میتواند آن حیوان را بتلف کننده رد نماید و مطالبه قیمت روز
تلف را نماید و اصح این است که نمیتواند بلکه اگر عفو نکند پیش از مطالبه ما به التفاوت میان دو قیمت
که مذکور شد تسلط بر چیزی دیگر ندارد و هرگاه بغیر ذبح شرعی تلف نماید لازم است که قیمت روز تلف کرده
را بدهد ولیکن باید بقدر قیمت اجزائی که تصرف در آنها از مردار شرعا جایز است چون پشم و کرک
و مانند اینها را از قیمت مجموع کم نماید مطلب دوم آن است که هرگاه کسی بعضی از اجزاء
حیوان ماکول اللحم را قطع کند یا اینکه جراحتی بآن برساند باید ما به التفاوت میان قیمت صحیح و جراحت
دار و معیب را بصاحب آن رد نماید اگر آن حیوان با آن جراحت حیوة مستقره داشته باشد
و در شرف مردن نباشد والا باید قیمت آن را بروجه مذکور بدهد مطلب سیم آن است که
هرگاه کسی تلف بکند بذبح حیوان کسی را که حرام گوشت و قابل ذبح کردن باشد بحسب شرع چون
شیر و مانند او باید ارش آن را بروجه مذکور بدهد و همچنین در صورت قطع کردن اعضاء
آن یا جراحت رسانیدن بآن و یا شکستن استخوان آن با استقرار حیوة آن لازم است
که بروجه مذکور ارش بدهد و هرگاه بدون ذبح شرعی آن حیوان را تلف نماید باید قیمت آن را بصاحب
آن بروجه مذکور بدهد مطلب چهارم آن است که هرگاه کسی تلف بکند حیوان کسی را که حرام
گوشت باشد و قابل ذبح شرعی نباشد چون سگ و خوک پس در آن تفصیل است و آن این است
که اگر آن حیوان سگ شکاری باشد مشهور این است که باید چهل درهم بدهد و درهم عبارت است
از دوازده نخود و نیم و یک عشر نخود از نقره و در بعضی از احادیث وارد شده است که باید
قیمت آن را بدهد و ادا اقوی است بلکه ظاهر اخلافی نیست در اینکه بعضی مخصوص ساخته اند
سگ شکاری را بسلوقی و سلوق قریه از قریه‌های یمن است و اگر آن حیوان سگی
باشد که پاسبان گوسفند باشد پس بعضی گفته اند که لازم است که یک گوسفند بدهد و بعضی

گفته اند که

و بعضی گفته اند که بیست درهم باید بدهد و بعضی گفته اند که مخیر است میان این دو امر و بعضی گفته اند که قیمه را
باید بدهد و قول دوم قوی است و همچنین است حکم سگی که پاسبان دیوار و بوستان بلکه خانه
نیز باشد و اگر آن حیوان سگی باشد که پاسبان زراعت باشد پس مشهور آن است که
لازم است که یک قفیز گندم بدهد و قفیز عبارت است از هشت من و نیم تبریز و سه سیر تبریز و دو دانگ
و ده مثقال صیرفی چنانچه از صحاح مستفاد میشود و در بعضی از اخبار وارد شده است
که یک جریب باید بدهد و جریب را بعضی موافق قفیز فهمیده اند و بعضی برابر چهار قفیز دانسته اند
و بعضی برابر ده قفیز دانسته اند و از بعضی حکایت شده است که از برای تلف کردن سگ
زراعت بیست درهم قائل شده اند و بنا گذاشتن بر اقل که قدر متیقن است متعین است
و زائد احوط است و باید دانست که در غیر سگهای مذکوره غرامت نیست بر تلف کننده
اینها و بر این حمل شده است حدیثی که دلالت میکند که از برای کشتن بعضی از سگها
یک زنبیل خاک یا یک قفیز خاک باید داد مطلب پنجم آنست که هرگاه کسی تلف بکند خوک یهود
و نصاری و مثل ایشان را که ذمی میباشند باید بقدر قیمت او که در نزد ایشان است
برای آن خوک است بصاحب آن خوک بدهد و اگر یکی از اعضاء او را قطع بکند
یا جراحتی باو برساند ارش را که ما به التفاوت است میان قیمت صحیح و معیب
بصاحب او بدهد ولیکن در جمیع صور مذکوره شرط است در غرامت کشیدن که آن
ذمی اشکار نکند نگاه داشتن و خوردن آن خوک را و خوردن شیران را زیرا
که هرگاه اشکار بکند حکم کافر حربی را دارد و از برای جان و مال او در این صورت
احترامی نیست مطلب ششم آنستکه هرگاه کسی اذیتی بحیوان آبستنی برساند
که باعث افتادن حمل او بشود پس مشهور آن است که لازم است که عشر با حمل قیمت
کرده و بدون حمل نیز قیمت کرده و تفاوت میان دو قیمت را باید بدهد و قول اول

قیمت آن حیوان را بدهد و بعضی
گفته اند که آن حیوان را باید هم

قویست فصل دوازدهم در بیان حکم ضرری است که حیوانات میرسانند بدانکه هرگاه
حیوان کسی ضرری بکسی برساند مثل اینکه کاو کسی زراعت کسی را بچرد و یا
اینکه فاسد میکند پس در این خلاف است بعضی گفته اند که اگر در روز ضرر برساند صاحب
آن حیوان ضامن نیست و بر او غرامتی نیست و اگر در شب ضرر برساند باید صاحب
آن حیوان از غرامت برآید و بعضی گفته اند که هرگاه این ضرر از تفریط صاحب این حیوان
از محافظت او متحقق شده باشد آن صاحب ضامن است و لازم است که از
غرامت بیرون بیاید خواه این ضرر در روز اتفاق بیفتد خواه در شب و اگر صاحب حیوان
در محافظت کردن این تفریط نکرده باشد مثل اینکه او را در محل حفظ آن برده باشد
و این حیوان بدون تفریط صاحب بیرون بیاید و ضرر برساند صاحب این حیوان ضامن
نیست و بر او چیزی نیست و قول اول اقوی و اظهر است بلکه ظاهر این است که هرگاه
متعارف این باشد که این حیوان را در آن زمان صاحب آن محافظت نکند
مطلقاً غرامت نباشد والله العالم فصل سیزدهم در بیان کفاره قتل است و در این
فصل بیان چند امر است اول آنکه اگر کسی عمداً کسی را بکشد و او را بکشند یا به
طریقی که بدیه مصالحه نمایند یا عفو کنند یا مانند اینها باید علاوه بر غرامت دیه سه
کفاره بدهد که آن آزاد کردن یک بنده است و دو ماه متوالی روزه گرفتن است و طعام
دادن شصت مسکین است طعام دوم آن است که هرگاه کسی بر وجه خطاء یا شبه
خطاء کسی را بکشد باید علاوه بر غرامت دیه یکی از سه کفاره را بترتیب بدهد بای طریق
که اگر قدرت داشته باشد بنده آزاد بکند و الا دو ماه متوالی روزه بگیرد و اگر نتواند
شصت مسکین را اطعام بدهد سیم آنست که وجوب کفاره مخصوص است بصورتیکه قتل
بر وجه مباشرت باشد نه بر وجه سبب شدن چنانکه شهید ثانی در مسالک گفته است که

که این

قول اصح
که این مذهب اکثر اصحاب ما است و تبادری مباشرت و تسبیب را نسبت به بعضی از
سینها داده است چهارم آنستکه شرط است که مقتول مسلمان باشد خواه در بلاد
اسلام باشد و خواه در بلاد کفر باشد ولیکن بدون ضرورت باشد و خواه مرد
باشد و خواه زن باشد و خواه بالغ باشد و خواه نابالغ خواه عاقل باشد و خواه
دیوانه خواه آزاد باشد و خواه بنده هر چند مملوک قاتل باشد و بعضی گفته اند که در
صورتیکه مقتول بنده قاتل باشد کفاره واجب نیست و قول اول اقوی است و همچنین
حکم حمل اگر روح بر او دمیده باشد و از او دیت غیر سقط شده باشد پنجم آنستکه
که هرگاه کسی شخص مؤمنی را بکشد به گمان اینکه او کافر حربی است دیه لازم
نیست ولیکن کفاره لازم است و بعضی گفته اند که دیه نیز لازم است بلکه بعضی در
قتل اسیر نیز دیه و کفاره قائل شده اند و باید دانست که هرگاه جماعتی یک مؤمن را
بکشند و هر یک باید کفاره علاحده بدهند چنانچه از اصحاب محکی است و هرگاه قاتل را
بکشند پس در وجوب دادن کفاره از مال او اشکال است ولیکن بعضی ادعاء
اجماع کرده اند بر وجوب کفاره والله العالم فصل چهاردهم در بیان عاقله است که
متحمل دیه خطاء باید بشود و در این فصل چند مطلب است مطلب اول در تعیین
عاقله است بدانکه عاقله عبارت است از عشیره و طائفه قاتلی که باعث منع قاتل می
شوند از مرتکب شدن مثل عملی که از او صادر شده است یا بسبب محافظت
او و یا نصیحت کردن و ملامت کردن او و یا بسبب انفعال قاتل که از ضرر
رساندن به عشیره حاصل می شود یا مانند اینها زیرا که این لفظ مشتق است از عقل
که بمعنی حبس و منع است و در تعیین آنها خلاف است مشهور آن است که آنها
کسانی هستند که خویشان قاتل می باشند از جانب پدر و مادر جمیعاً یا پدر تنها

و اما قاتل می باشند از جانب پدر و مادر و اما خویشان مادری که از جانب مادر خویشی دارند
و از جانب پدر خویشی ندارند پس داخل نیستند و آنها عبارت اند از برادر و اولاد و اولاد ایشان
و اولاد اولاد ایشان هر چه تنزل کنند و عموها و اولاد ایشان در هر مرتبه که باشند و جدها
هر چند که جد پدر و جد جد و مانند این ها باشند و همچنین پدر قاتل و اولاد قاتل نیز از جمله عاقله
نمی باشند بنابر مشهور و اگر عاقله وجود نداشته باشند پس اگر قاتل عبد بوده و او را آزاد
کرده اند آزاد کننده او بجای عاقله است و اگر آزاد کننده نداشته باشد یا بسبب آزاد بودن
در اصل و مانند این پس اگر ضامن جریره داشته باشد یعنی کسی باشد که با او هم عهد شده
باشد که هر جنایتی که یکی از ایشان کرده باشد دیگری از عهده بر آید آن ضامن جریره
بجای عاقله می باشد و اگر ضامن جریره نداشته باشد امام علیه السلام بجای عاقله
او می باشد و بعضی گفته اند که عاقله از خویشانی هستند که ارث می برند از قاتل هرگاه
کشته شود و مراد وارثان چنانچه بعضی مذکور شد در بعضی از کتب غیر خویشان مادری
شوهر و زن و شوهر است و بعضی گفته اند که عاقله از خویشان او اولاد او کسانی هستند که از برای
ایشان در قرآن بر وجه خصوص ارثی قرار داده شده چون پدر و مانند او و اگر چنین
کسی موجود نباشد خویشان پدری و مادری جمیعا عاقله می باشند و خویشان پدری دو
برابر خویشان مادری در این صورت باید بدهند و قول مشهور در نظر حقیر اقوی است
و باید دانست که قاتل با عاقله شریک در دیه نخواهد بود و همچنین زن و کودک و دیوانه
هر چند وارث باشند و همچنین اهل جهاد و اهل بلد که از جمله خویشان پدری نباشند
مطلب دویم در بیان دیه می باشد که شرعا لازم است عاقله آن را بدهد بدانکه هرگاه قتل بر وجه
عمد باشد و وارث بدیه مصالحه نمایند آن دیه بر قاتل است نه بر عاقله و همچنین اگر قتل بر وجه
شبیه بعمد باشد دیه بر عاقله نیست و همچنین اگر قتل بر وجه خطا باشد و قاتل اقرار بآن

بان کرده

بان کرده باشد و بآن اقرار قتل ثابت شود نه به بینه و مانند آن دیه بر قاتل است نه بر عاقله و
همچنین اگر قتل خطا ثابت شود و مصالحه نمایند اولیاء آن را بدیه نیز بر عاقله چیزی نیست
و همچنین اگر انسانی بخود جنایتی و اذیتی برساند بر عاقله او چیزی نیست بلکه خون او هدر
است و همچنین اگر بنده کسی شخصی را بکشد یا اذیتی برساند که از برای آنها در شریعت بر وجه خطا م
دیه مقرر باشد بر آقای او لازم نیست دیه دادن بلکه جایز است که آن بنده را بقدر دیه
بایشان واگذارد چنانکه گذشت بلی در کنیزی که از آقای خود اولاد داشته باشد خلافست
بعضی گفته اند که بر آقای او لازم است که دیه او را بدهد و این احوط است و همچنین هرگاه
کسی حیوانات شخصی را بکشد یا اذیتی برساند که دیه لازم شود بر عاقله چیزی لازم
نیست و همچنین دیه قتل کافر ذمی بر ذمه او است نه بر عاقله هر چند که بعد از آن که
مثلا و پیش از بر خوردن اسلام آورده باشد مگر آنکه مالی نداشته باشد که در این صو
رت دیه بر امام علیه السلام است پس دیه که بر عاقله است دیه خطا محض است که جا
نند بینه شرعیه که آن شهادت عدلین و مانند آن است ثابت شود و این در
قتل است و در جراحتی است که آن را موضحه میگویند چنانکه گذشت و همچنین بر سایر جراحا سایر م
تی که گذشت که بالاتر از این باشند چون هاشمه و منقله و غیر این ها که ذکر شده اند
و اگر جراحت [illegible] موضحه بیشتر باشد پس در آن خلافست بعضی گفته اند که دیه آنها نیز بر
عاقله است و بعضی گفته اند که بر جارح است نه بر عاقله و این اقوی است و مصالحه
کردن اولی است مطلب سیم در بیان کیفیت تقسیم کردن دیه است بر عاقله که
خویشان مذکور می باشند بدانکه در کیفیت تقسیم کردن دیه را بر عاقله دو قول است
اول آنست که اگر عاقله غنی باشد باید ده قیراط بدهد و هر عاقله که غنی نباشد خواه متوسط
باشد و خواه فقیر پنج قیراط باید بدهد و قیراط چنانچه در صحاح مذکور است عبارتست از نقره

بقدر یک نخود و نصف سدس نخود و نصف سدس عشر نخود دوم آنستکه امر تقسیم آن مفوض
است برای امام و نایب خاص یا عام مثل اینکه از فقیری که قدرت ندارد ساقط میکند
و از غنی و متوسط بمقدار مقدور ایشان اخذ می نماید و اگر زیاد بیاید به بعضی از مراتب
دیگر الزام میکنند چنانچه اگر عاقله نداشته باشد یا اینکه عاقله فقیر و عاجز باشند از اداء دیه
از جانی یا از امام و یا بیت المال اخذ میکنند علی الاختلاف و این قول اقرب است
ولیکن باید بنابر قول اکثر اولاً ابتداء نمود باقرب طبقات که نزدیکتر اند بجانی
و اگر نزدیکتر موجود نباشد یا اینکه قادر نباشد باید از مرتبه پستر اخذ نمود و بدین منوال
تا آخر مراتب اقرباء و بعد از این آزاد کننده و مانند اینها و بعد از این از امام بنابر احتمالی
بلکه قولی فرق میان نزدیک و دور در مرتبه چون عمو و پسر عمو مانند ایشان نیست
و قول اول اقوی است و باید دانست که زمان اداء برای دیه سه سال است چنانکه
گذشت ۷ آنستکه هرگاه کسی پسر پدر خود را عمداً بکشد باید دیه او را سایر ورثه بدهند مطلب چهارم
حتی اینکه اگر آن پسر هیچ وارثی نداشته باشد دیه او مال امام است و اگر خطاء
بکشد پس دیه او بر عاقله پدر است فی الجمله و در ارث بردن پدر از این دیه اشکال است
و قول بارث نبردن در نهایت قوت است بلکه دور نیست که بقدر حصه پدر بر عاقله
چیزی لازم نباشد و مصالحه کردن در مثل این صورت اولی است و عفو کردن و
و ابراء نمودن حق مختص بلکه مقطوع به نیکو است و الله العالم و له الحمد الدائم و الصلوة و
السلام علی رسوله و آله اولی المقائم و قد حصل لی التوفیق علی الوفاء بهذا الموعود فی یوم
المولود من سنه ۱۲۳۷ سبع و ثلثین بعد المائتین و الالف من الهجرة النبویه المحمود ...

بازبین شد ۱۳۷۱ش

اهداء بکتابخانه مبارکه آستانه قدس رضوی علیه آلاف التحیه والسلام
شماره ۲۸
نام کتاب

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی
دکتر شمس الدین جزایری

[illegible]

[illegible]

این رساله از مال حلال
کربن محمد ولد مرحوم ملا عظیم

[illegible] بازدید شد

[illegible] ۲۱۳۵۳